

اشک روان بر امیر کاروان = دمع العین علی خصائص الحسین علیه السلام: ترجمه الخصایص الحسینیہ

مشخصات کتاب

سرشناسه: تستری، جعفر بن حسین ۱۲۳۰ - ۱۳۰۳ ق.

عنوان قراردادى: خصائص الحسینیہ و مزایا السید المظلوم. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: اشک روان بر امیر کاروان = دمع العین علی خصائص الحسین علیه السلام: ترجمه الخصایص الحسینیہ / جعفر شوشتری مترجم محمد حسین شهرستانی
مشخصات نشر: قم دارالکتاب ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری: ۵۲۴ ص.

شابک: ۳۵۰۰ ریال (چاپ اول)؛ ۹۵۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۲۲۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)
؛ ۲۷۵۰۰ ریال (چاپ نهم)؛ ۳۷۵۰۰ ریال چاپ سیزدهم ۹۶۴-۵۵۹۴-۰۴-۹؛ ۳۸۵۰۰
ریال (چاپ چهاردهم)؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ پانزدهم)؛ ۴۳۰۰۰ ریال: چاپ شانزدهم
۹۷۸-۹۶۴-۵۵۹۴-۰۴-۴؛ ۵۳۰۰۰ ریال (چاپ هجدهم)؛ ۵۸۰۰۰ ریال (چاپ
نوزدهم)؛ ۶۰۰۰۰ ریال (چاپ بیستم)

یادداشت: چاپ سوم ۱۳۷۵.

یادداشت: چاپ هفتم ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ نهم ۱۳۸۱.

یادداشت: چاپ دوازدهم: ۱۳۸۴.

یادداشت: چاپ سیزدهم تا پانزدهم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ شانزدهم: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ هجدهم و نوزدهم: ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ بیستم: ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه ص ۵۱۵ - ۵۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر : دمع العین علی خصائص الحسین علیه السلام

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : شهرستانی محمدحسین بن محمدعلی ۱۲۵۵ - ۱۳۱۵ق ، مترجم

رده بندی کنگره : BP/۴۱ت/۵خ ۶۰۴۱ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی : ۹۵۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۱۱۱۱

پیشگفتار مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم محمد و ثنا مخصوص خداوندی است - جلت عظمته - که دنیا را دار بلا، و محل ابتلا قرار داد؛ و شکر بی منتها شایسته‌ی پروردگاری است - عظمت نعمته - که خوان بلا را مخصوص اولیاء نمود. و درود بی حصر و عدد، بر نبی أمجد، و رسول مسدد، خاتم أنبیاء محمد (صلی الله علیه و آله) و آل ابرار، و عترت أطهارش باد. خصوصاً یکه تاز میدان جانبازی، و شهنسوار عرصه‌ی یکه تازی، شهید راه خدا، و فانی در طریق رضا، تشنه لب کربلا، کشته‌ی گریه و زاری، و شفیع روز سوگواری؛ آنکه اجزای کاینات در مصیبتش متغیر، و تمام ماسوا در عزایش متأسف و متحسر، در هر چیزی از ابتلایش آیتی، و از صدماتش علامتی: آسمان چون پشت مبارکش از مرگ برادر خمیده، و زمین از سنگینی کوه مصیبتش به گاوماهی رسیده. آتش حاکی از حرارت جگرش، و آب نشانه‌ی چشم ترش. ستارگان در شماره‌ی زخمهانش، و آفتاب اشاره به بدن عریانیش. ماه آیتی از قمر بنی هاشم، و سرو ایما به قامت موزون قاسم. صنوبر اشاره به علی اکبر، و سوسن مذکر لبان علی اصغر. گل حاکی از چاکی بدنش، و خار شاکی از نیزه‌ی دشمنش. خاک

گرم به یاد آورد از منحرش، و نیزه خبر دهد از سرش، و خنجر از حنجرش، و شمشیر از زخمهای پیکرش، و زنجیر از بیمارش، و ریسمان از اطفال زارش، اسب از [صفحه ۷۰] ذوالجناحش، و ناقه از اسیران بی جناحش. مرغان قاصدان خبر شهادتش، و وحشیان نوحه گر به حالتش. باران نشان تیرهای عدوان، و رعد صدای سینه زدن زنان. برق اشاره به آتش زدن خیام، و هاله حکایت غبار نشسته بر آن ماه تمام. قوس قزح کمانهای قوم لئام، و تگرگ عبارت از سنگها، و شفق حکایت از رنگها. کوهها نشانه‌ی خیمگاه، و گلزار اشاره به قتلگاه. جنگلها چون نیزه‌های دشمنان، و دریاها حکایت آن بیابان. کشتی‌ها اشاره به آن کشتی نجات، که از طوفان حوادث شکسته؛ و دجله‌ها دلسوخته‌ی آن لبان، که از شدت تشنگی خسته. انگشت اشاره به «بجدل بن سلیم»، و دست ایماء به «جمال لئیم». سر شاکی از شمر میشوم، و قلب حاکی از تیر مسموم. سینه سوخته‌ی آن سینه‌ی پامال اسبان، و دندان کوبان آن دندان منکوب به خیزران، و تمام بدن مرات آن بدن عریان. آه چه گویم؟! ای دریغ از پیکر عریان او پیکر در خاک و خون غلطان اوسر به روی نیزه هم‌چون آفتاب آفتاب از روی او شد در حجاب آفتابی کرد او تیر و سنان چون شعاع آفتاب آسمان محشری آمد ز قتلش جلوه گر آفتابش نیزه‌ی بالای سر گریه‌گویم آفتاب است آن جناب کی بود صد پاره جسم آفتاب یا بگویم ماه تابان، کی قمر زخمها دارد ز آنجم بیشترینست مهر و مه، ولی از یک نگاه نور بخشد هر زمان بر مهر و ماه‌نور عینین و ضیاء نیرین شهید مظلوم، ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین، و آبائه المنتجبین، و لعنت بی حساب بر دشمنان خاندان نبوت، و کشندگان اهل بیت عصمت و طهارت، ابد الابدین و دهر الداهرین. اما بعد، چنین گوید بنده‌ی جانی، و غریق بحار آمال و امانی: [صفحه ۷۱] محمد حسین، بن محمد علی، حسینی مرعشی شهرستانی (عفی الله عنهما) که حقیر سراپا تقصیر، از ابتدای عمر که به هفت سالگی رسیدم، تاکنون که سنین آن به پنجاه رسیده، همواره مشغول تحصیل علوم بودم، و هیچوقت از این مرحله نیاسوده، از هر سفره‌ای توشه‌ای گزیده، و از هر خرمنی خوشه‌ای چیده، و در هر فنی از

فنون تصنیفی و تألیفی نموده‌ام، از صرف و نحو و منطق و بیان و کلام و حکمت الهی و ریاضی و اصول و فقه و رجال و حدیث و تفسیر و دعوات و غیر آن. و چون تأملی نمودم دیدم که اصل مطلب از من فوت شده، چیزی در مرثی امام شهید به قالب تألیف نریخته‌ام. و این خیال در اثنای سفر زیارت حضرت امام ثامن (علیه السلام) عارض گردید، به هنگام مراجعت از آن ارض اقدس به تهران، و توقف در ایام زمستان. و اسباب و کتبی که موجب تیسر تألیف تازه باشد میسر نبود، لهذا به خاطر قاصر رسید که کتاب: «خصائص الحسین» را که در این باب اجل و انفع کتب مرثی است، ترجمه‌ی فارسی نمایم، تا موجب عموم انتفاع خلق، از عوام و خواص گردد. و شاید در اثنای ترجمه شرحی و نکته‌ای مزید بر آن گردد، که سبب تکمیل فائده‌ی آن باشد، و به این وسیله اسم خود را در دفتر ذاکران آن سرور داخل کرده باشم، و به وسائل شریفه‌ی آن جناب فائز گردم. و الله ولی، و هو حسبی، و نعم الوکیل. و نامیدم آنرا: «دمع العین، علی خصائص الحسین» و بالله نستعین، فانه خیر معین. [صفحه ۷۵]

مقدمه آیه الله جزایری

بسم الله الرحمن الرحيم خصائص حسینیة از آیه الله سید طیب موسوی جزایری مدظله‌شکی نیست در اینکه کتاب شریف و تألیف منیف خصائص حسینیة یا (خصائص الحسین علیه السلام) که مصنف ره آن را چنین نامیده، از مهمترین و معتبرترین کتبی می باشد که در مصائب حضرت سیدالشهداء (علیه آلاف التحية والثناء) تاکنون به رشته‌ی تحریر درآمده است. همانطوری که مصنف این کتاب (علامه شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمة) در زمان خودش وحید روزگار بود، همچنین تألیفش (خصائص حسینیة) نیز میان کتب و اسفار فرید و یگانه درآمده، اسلوبش عجیب، نکاتش غریب، مطالبش شریف، کنایاتش لطیف، ظواهرش عالی، جواهرش غالی، گزارشش دلنواز، نگارشش ممتاز، فکرش صائب، ذکرش جالب، مبانیش دقیق، معانیش رشیق می باشد. خواننده‌ی گرامی!

اگر شما آن را به دقت مطالعه بفرمائید در کتاب مذکور خصوصیات ذیل را درک خواهید کرد: خصوصیت اول - مقدمه‌اش بسیار جالب توجه است که در آن، شیخ (ره) خواننده‌ی با احساس را، یک مرتبه از خوف عذاب خدا در گودال یأس و نومیدی انداخته به تحت‌الثری می‌برد، و بار دیگر، قبل از اینکه به هلاکت برسد، او را امیدوار [صفحه ۱۴] کرده از آن گودال درآورده، آن قدر بلند می‌کند که به اوج ثریا می‌رساند، یک بار دلش را طوری تکان می‌دهد که به چشم وحشت می‌بیند تباهی خود را در دارین، بار دیگر آنرا به ساحل نجات می‌رساند به برکت بکاء بر حسین (علیه السلام). و این روش مطابق با فرمایش امام عالی‌مقام امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است که فرموده: «الفقیه کل الفقیه من لم یقنط الناس من رحمۃ الله ولم یؤیسهم من روح الله، و لم یؤمنهم من مکر الله» فقیه (دانا) آن کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأیوس نکند، و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد، و آنها را از مکر و کیفر خدا هم ایمن و آسوده ننماید. [۱]. خصوصیت دوم - خصوصیت دیگر این کتاب، اتقان و اعتبار روایاتش است، بسیاری از کتبی که در این موضوع نوشته شده تکیه بر روایات ضعیف کرده‌اند، ولی وقایع و مصائب مذکور در این کتاب شریف هر کدام مدرک معتبری دارد. هیئت محققین مؤسسه‌ی علوم آل محمد (صلی الله علیه و آله) زحمت کشیده برای هر واقعه یک یا چند مدرک پیدا کرده، در ذیل آن واقعه درج نموده‌اند. خصوصیت سوم - گوشه‌هائی از مصائب، که هم بر حقیقت مبتنی است و هم برای بکاء در مجالس بسیار مؤثر است، مثلاً در عنوان نهم در ذیل خصائص ابی عبدالله (علیه السلام) مربوط به بیت‌الله می‌نویسد که: امام حسین (علیه السلام) در کربلا جمیع مناسک حج، احرام و تلبیه و طواف و سعی و بیتوته در منی و حلق و قربانی همه را بجا آورد: احرامش: آن لباس کهنه بوده که در وقت وداع از خواهرش زینب (سلام الله علیها) طلبیده و زیر جامه‌اش پوشیده برای اینکه اشقیاء، بدن مبارکش را بعد از شهادت برهنه نکنند. تلبیه‌اش: وقتی که حسین (علیه السلام) اذان فرزند عزیزش علی اکبر را به لهجه‌ی

رسول الله (صلی الله علیه و آله) روز عاشورا شنید «لیک» گفت، همین طور وقتی که علی اکبر (علیه السلام) شهید شد و از زین اسب به زمین افتاد، پدرش را صدا کرد و گفت [صفحه ۱۵] که «این جدم رسول الله است که به جام کوثر مرا سیراب نموده، و جام دیگری برای شما از کوثر آورده و می فرماید: فرزندم! العجل العجل! بشتاب به طرف ما!» امام حسین (علیه السلام) بقول و فعلش «لیک» گفت. طوافش: برای طواف، بیت الله لازم است، حسین (علیه السلام) این بیت را با خودش به کربلا آورده بود، و آن عبارت بود از «بیت محبة الله» در شب عاشورا با تلاوت و عبادت و ریاضت دور این بیت محبت، طواف کرد. سعیش: امام حسین (علیه السلام) بر بالین هر شهید آمده و جنازه اش را به خیمه ها آورده، این ایاب و ذهاب بیش از هفتاد شوط بوده، و همین «سعی» می باشد. قربانی: امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا قربانی هائی داد که عبارت بود از شهادت اولیاء الله و اصفیاء الله و در آنها بود یک قربانی که از قربانی ذبیح الله حضرت اسماعیل هم افضل بود، و آن قربانی، فرزندش علی اکبر (علیه السلام) بود. حلق: یکی از مناسک حج حلق (یعنی سر تراشیدن) است، امام حسین (علیه السلام) در مقام ادای این عبادت، سرش را تقدیم پروردگارش نمود. بیتوته: آخرین اعمال حج، بیتوته ی سه روزه در منی است، و آن را حسین (علیه السلام) این طور به جا آورد که سه روز بدن مبارکش بر ریگزار کربلا عریان افتاده بود. خصوصیت چهارم - یکی از محاسن عجیب این کتاب که در نظر خواننده جلوه می کند این است که: وقایع مختلف و حوادث متعدد که در دید ظاهری هیچ گونه ارتباطی با همدیگر ندارند، آنها را زیر یک عنوان جمع آوری نموده، وقتی که شما این وقایع را جدا جدا ببینید ارتباطی بین آنها نمی یابید، ولی مؤلف ناقد و بصیر در میان آنها یک امر مشترک پیدا کرده، آن همه وقایع مختلف را مانند دانه های مروارید به یک رشته کشیده مثلاً در باب دهم می گوید: «باب دهم - در خطابات مأثورهای که مخصوص به زیارت امام حسین (علیه السلام) هست و در زیارات غیرش از انبیاء و ائمه (علیهم السلام) مأثور نیست و اینها چند قسم هستند» تا اینکه می گوید «در بعض زیاراتش تلبیه وارد

شده، مانند زیارتی که بعد از [صفحه ۱۶] سلام بر آنحضرت آمده است: (لیک داعی الله) و تکرارش هفت مرتبه وارد شده» (بعد از آن توجیه می کند که این تلبیه هفت مرتبه چرا است؟ پس می فرماید:) «وجه دوم این است که این تلبیه های هفت گانه جوابند (یعنی هفت لیک اند) برای هفت استغاثه سیدالشهداء (علیه السلام) که در جاهای مختلف، آن حضرت فرموده (اول) در مکه معظمه وقتی که می خواست از آنجا کوچ کند چنانکه در مسجدالحرام در ذیل یک خطبه ای این کلمات را فرمود:... هر کسی می خواهد به خاطر ما جانش را از دست بدهد، و برای لقاء الله کمرش را محکم ببندد، باید با ما سفر کند زیرا که من انشاء الله فردا صبح از مکه سفر می کنم.» بعد از این، تمام استغاثه های امام را یکی بعد از دیگری نقل می کند تا می رسد به استغاثه ی هفتمین، و آن استغاثه ی آن حضرت است به بنی اسد توسط حبیب بن مظاهر اسدی، وقتی که در کربلا میان افواج اشقیاء محصور شده بود. پس نگاه کنید که مرحوم شیخ چطور آن استغاثه های متعدد و استنصارات مختلف را در ذیل یک عنوان جمع نموده است: خصوصیت پنجم - تاریخیچه ای از مجالس عزای آن امام مظلوم را به طرزی عجیب بیان نموده که به این سبک و انتظام جای دیگر ندیده ام، چنانکه «مقصد چهارم» را در پنج قسمت دسته بندی می کند (اول) مجالسی که قبل از خلقت حضرت آدم (علیه السلام) منعقد شده (دوم) آنچه بعد از خلقت آدم (علیه السلام) و قبل از ولادت امام حسین (علیه السلام) منعقد شده (سوم) مجالسی که بعد از ولادتش و قبل از شهادتش برپا شده (چهارم) مجالسی که بعد از شهادتش در این دنیای فانی منعقد گردیده (پنجم) مجالسی که بعد از فناء دنیا روز قیامت منعقد خواهد شد. بعد از آن در ذیل هر عنوان، مجالس زیادی از مدارک معتبره نقل می کند مثلاً فقط در ذیل «قسم سوم» سی مجلس را ذکر می کند. بنده فقط این پنج خصوصیت را مختصراً ذکر کردم و گرنه این کتاب، خصوصیات زیادی دارد، مثلاً تقابل بکاء بر حسین (علیه السلام) با نماز و روزه و غیره، و تقابل سرزمین [صفحه ۱۷] کربلا با زمین های دیگر، تقابل مدفنش با مدفنهای دیگر، تقابل زیارتش با زیارتهای دیگر، الی

آخره، از این رو علامه‌ی محقق، آقا بزرگ تهرانی (صاحب الذریعه) در تجلیل این کتاب می‌نویسد: «این کتاب (خصائص الحسینیة) از جلیل‌ترین کتابهایی است که در واقعه‌ی کربلا نوشته شده بلکه هیچ کس مانند این کتاب ننوشته» [۲]. خلاصه اینکه خصائص این کتاب بسیار و فضائلش بی‌شمارند، بنابراین حقیر از مدت‌ها قبل به فرزندان عزیزم (مسئولین مؤسسه دارالکتاب قم) نسبت به چاپ اصل کتاب که به زبان عربی است، تأکید کردم و برای آن مقدمه و فهرست هم نوشتم و حالا هم توفیق چاپ ترجمه‌ی فارسی آن نصیب گردیده، انشاءالله مورد قبول حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) واقع گردد. نکته‌ی مهم: از آنجائی که در این کتاب مصائب سیدالشهداء «علیه آلاف التحية و الثناء» و وقایع کربلا بطور پراکنده درج شده که پیدا کردنش بسیار مشکل است، حتی اینکه بوسیله‌ی فهرست خود مؤلف هم پیدا نمی‌شود، بنابراین احتیاج شد که برای حل این مشکل یک فهرست جدید موضوعی «الف بائی» نوشته شود، چنانکه بنده این خدمت را هم در مستقبل برعهده گرفتم تا استفاده از این کتاب بیشتر و مطلوب‌تر شود، البته از مؤمنین کرام و واعظان عظام که از این کتاب استفاده می‌نمایند، التماس دعای مخصوص دارم. ذیقعه ۱۴۱۲ هجریبلده‌ی مقدسه‌ی قم [صفحه ۱۹]

مختصری از ترجمه‌ی احوال و آثار حاج شیخ جعفر شوشتری مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم زندگینامه‌ی حاج شیخ جعفر شوشتری (ره) الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین. کتابی را که در دست دارید: دمع العین علی خصائص الحسین ترجمه فارسی کتاب الخصائص الحسینیة «یا خصائص الحسین» تألیف آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری «اعلی الله مقامه الشریف» می‌باشد. نظر به اینکه معظم له از مفاخر علم و روحانیت، پارسائی و نفوذ کلام بوده، سزاوار است گفتار مختصر از زندگانی آن بزرگوار را مورد بحث و نگارش قرار دهیم تا در دسترس طالبان حقیقت گذاشته شود. ۱- خاندان

شیخ (ره) و دوران تحصیل او مؤلف معظم «مرحوم حاج شیخ جعفر رحمه الله علیه» چنانکه حضرت آیت الله شیخ آقا بزرگ تهرانی (قدس سره) صاحب کتاب «الذریعه» [۳] نوشته، فرزند مولی حسین، فرزند حسن فرزند علی، فرزند علی، فرزند حسین شوشتری مشهور به (نجار)، از بزرگان علماء و اجلاء فقهاء و مشاهیر دانشمندان و دعاء الی الله در عصر خود بوده است. [صفحه ۲۰] آن بزرگوار در شوشتر متولد شد و پس از دوران صباوت و خواندن مقدمات و ادبیات، به نجف اشرف مهاجرت کرده و در اوائل، با علامه شیخ محمد حسن آل یاسین، شاگرد سید عبدالله شبر بوده و شرح مختصر عضدی را نزد شیخ اسماعیل کاظمی خوانده و در سنه‌ی (۱۲۴۶ ه.ق) از ترس وبا به شوشتر پناهنده شد و پس از آن به کربلا برگشته و از صاحب فصول و شریف العلماء مازندرانی استفاده کرده و بعد به نجف اشرف رفته و از محضر صاحب جواهر استفاده نموده و در سال (۱۲۵۵ ه.ق) به شوشتر مراجعت نموده و در زمان ریاست و مرجعیت شیخ مرتضی انصاری (قدس سره) به نجف اشرف بازگشته و چند سالی از محضر درس شیخ مرتضی انصاری استفاده کرده و بعد از معاودت به شوشتر مرجع تقلید مردم خوزستان شده و ریاست تامه پیدا کرده و برای عمل مقلدین خود، کتاب منهج الرشاد [۴] را به رشته‌ی تحریر درآورده و به واسطه‌ی منافرتی که از حشمت الدوله عموی ناصرالدین شاه والی شوشتر پیدا کرده بود ابتداء امر به بستن درب حسینیه [۵] کرده و بعدا با اهل بیت خویش قهرا از شوشتر مهاجرت به نجف اشرف نموده و به وظایف دینی خود از اقامه‌ی جماعت و تدریس و وعظ و ارشاد پرداخته است. ۲- توجه حضرت امام حسین (علیه السلام) به شیخ (ره) علامه‌ی محقق حاج شیخ محمد تقی شوشتری (ادام الله ظلّه العالی) در کتاب آیات بینات فی حقیقه بعض المنامات صفحه‌ی ۱۴۳ می نویسد: مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری نورالله مرقده الشریف صاحب کتاب «خصائص الحسینیه» که خود به حق نابغه‌ی عصر و زمان خویش بوده، می فرماید: زمانی که از تحصیلات علمی در نجف اشرف فارغ شدم و به وطن خویش «شوشتر» مراجعت نمودم، با تمام وجود دریافتم

که [صفحه ۲۱] می‌بایستی در هر چه بیشتر آشنا کردن مردم با معارف حقه‌ی اسلام انجام وظیفه نمایم. لذا روزهای جمعه و بعدها با رسیدن ماه مبارک رمضان به خاطر این مهم، تفسیر صافی را به دست می‌گرفتم و از روی آن مردم را موعظه می‌کردم و در آخر گفتار برای اینکه به قول مشهور، هر غذائی نیاز به نمک دارد و نمک مجالس وعظ و ارشاد، ذکر مصائب مولی‌الکونین حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین است ناچار بودم از کتاب روضه الشهداء کاشفی نیز مقداری مرثیه بخوانم. ماه محرم را هم که در پیش بود بدین طریق گذرانیدم متأسفانه به هیچ وجه تحمل جدائی از کتاب را در وقت منبر نداشتم، یعنی بدون در دست داشتن کتاب نمی‌توانستم مردم را موعظه کنم، از طرفی مردم هم بهره‌ی کافی نمی‌بردند. تا اینکه یکسال به همین منوال گذشت، سال بعد نزدیک محرم با خود گفتم: تا کی می‌بایستی کتاب در دست بگیرم و از روی آن صحبت کنم و نتوانسته باشم از حفظ منبر بروم باید اندیشه‌ای بنمایم و خود را از این مخمصه نجات دهم، هر چه در این باره فکر کردم به جائی نرسیدم و راه چاره‌ای ندیدم و در اثر فکر کردن، خستگی سر تا سر وجودم را فراگرفت، در این حال از شدت نگرانی به خواب رفتم و در عالم رؤیا دیدم که در زمین کربلا هستم، آنهم درست در موقعی که موکب حسینی (علیه‌السلام) آنجا نزول اجلال کرده. چشمم افتاد به خیمه‌ای که برافراشته بود. متوجه شدم دشمنان با صفوفی فشرده، مقابل آن خیمه ایستاده‌اند جلو رفتم و داخل خیمه شدم. دیدم حضرت در آنجا نشسته‌اند بعد از سلام آن حضرت مرا در نزدیکی خود جای دادند و به حبیب بن مظاهر (رحمه الله علیه) فرمودند: فلانی - اشاره کردند به سوی من - مهمان ما می‌باشد، از مهمان می‌بایستی پذیرائی کرد. آب در نزد ما پیدا نمی‌شود و لکن آرد و روغن موجود است برخیزید با آنها برای ایشان طعامی درست کنید. حبیب بن مظاهر حسب الامر حضرت، از جای برخاستند و بعد از چند لحظه به داخل خیمه آمدند و طعامی با خود آوردند و آن را در پیش روی من گذاشتند. فراموش نمی‌کنم که قاشقی هم در ظرف طعام بود. چند لقمه از آن طعام بهشتی صفت خوردم، سپس بلافاصله از خواب بیدار شدم،

[صفحه ۲۲] دریافتیم که از برکت زیارت آن حضرت ملهم به نکات و لطائف و کنایاتی در آثار اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شده‌ام که تا به حال هیچ کس بر فهم آنها از من پیشی نگرفته. در خاتمه صاحب کتاب «آیات بینات فی حقیقه بعض المنامات» اضافه می‌کند که دلیل بر گفتار مرحوم شیخ «اعلی الله مقامه» همان کتاب خصائص الحسینیه و شصت مجلس و سی مجلس و چهارده مجلس، که همه از ترشحات علمی و قلمی ایشان هستند می‌باشند. ۳- اساتید شیخ (ره) چنانکه گذشت، اساتید شیخ در دوران تحصیل بزرگانی از اهل علم و مفاخر جهان روحانیت بوده‌اند و به نامهای زیر ثبت شده‌اند: ۱- شیخ اسماعیل فرزند شیخ اسدالله کاظمی (رضوان الله علیهما). ۲- شیخ علی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء (مشهور به شیخ جعفر کبیر). ۳- مرحوم صاحب ضوابط (ره). ۴- مرحوم صاحب فصول (ره). ۵- جناب شریف العلماء (ره). ۶- صاحب جواهر (ره). ۷- شیخ حسن فرزند شیخ جعفر (قدس سرهما) مولف انوار الفقاهه. ۸- حاج شیخ مرتضی انصاری (ره). ۴- تألیفات شیخ (ره). ۱- منهج الرشاد یا مجمع الرسائل (رساله‌ی عملیه‌ای که در سال ۱۲۸۸ ه. ق طبع شد و درسالهای اخیر با حاشیه‌ی آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی (ره) تجدید چاپ گردید). ۲- مبادی الاصول. ۳- خصائص الحسینیه که چند بار تجدید چاپ شده و اینک ترجمه‌ی آن در دست شما می‌باشد. این کتاب دو جلد بوده که جلد اول بارها به چاپ رسیده و به فارسی [صفحه ۲۳] ترجمه گردیده و جلد دوم مفقود شده است. ۴- اصول دین یا الحقائق فی اصول الدین که یک هزار سطر بوده و به عنوان اینکه اصول دین و معرفت به اصول اعتقادات از مقدمات نماز می‌باشد نگاشته شده است. ۵- فوائد المشاهد در مواعظ و اندرز که آنرا شاگردانش ملا محمد طالقانی از موعظه‌های ایشان جمع‌آوری کرده، و چاپ شده است. ۶- مجالس المواعظ یا ۱۴ مجلس. [۶]. ۷- مجالس البکاء (یا ۱۵ مجلس). ۵- سفر شیخ (ره) به خراسان و توقف در تهران مرحوم شیخ، (در سال ۱۳۲۰ ه. ق)، قبل از ماه مبارک رمضان به عنوان تشرف به آستان قدس رضوی از محضر مقدس مرتضوی به سوی ایران حرکت

نمود. بدیهی است در هر شهر و دیار به استقبال شایان روبرو بود، تا اینکه وارد تهران گردید، نخست به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف و سپس به شهر تهران رفت. استقبالی باشکوه از شیخ به عمل آمد، مردم تهران به زیارت او نائل گردیدند. مرحوم آیت الله حاج ملا علی کنی به دیدن شیخ آمد و ضمن تجدید دیدار، از آن جناب دعوت کرد در مدرسه‌ی خان مروی به امامت و افاده پردازد. ارکان دولت از شیخ دیدن نمودند و اظهار داشتند: جناب شیخ، ماه مبارک نزدیک است، گر چه مسجد و مدرسه‌ی خان مروی از لحاظ تقدس و پاکیزگی عنوان و اهمیتی خاص دارد، اما از جهت مکان، گنجایش انبوه جمعیت علاقمند به استفاده از محضر حضرت عالی و گفتار دلنشین شما را نداشته و ندارد، از این رو از شما تقاضا می‌کنیم که در مدرسه‌ی سپهسالار که به تازگی از دست ساختمان بیرون آمده است به اقامه‌ی جماعت و ارشاد خلق الله پردازید. مرحوم شیخ بر حسب وظیفه و علاقه به هدایت خلق الله، استدعایشان را قبول کرد و به انجام وظیفه مبادرت نمود. [صفحه ۲۴] مرحوم آیت الله حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله علیه) صاحب کتاب (الذریعه) می‌گوید: من ده ساله بودم و خوب به یاد دارم که مرحوم عمویم، حاج حبیب الله مرا به همراه خود به مسجد می‌برد و جمعیت به قدری زیاد بود که مرا در مکان مرتفعی می‌نهاد تا از فشار انبوه جمعیت پایمال نشوم، صحن مدرسه، محوطه‌ی مسجد، همه پر از جمعیت می‌شد و به جز حوض مسجد جائی خالی نمی‌ماند. و همه جا را مردم علاقه‌مند به گفتار شیخ پر نموده و با هیجان از ایشان کسب فیض می‌کردند. ۶- دو نمونه از کلمات شیخ (ره) حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی (دام ظلّه العالی) فرمودند که مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (اعلی الله مقامه) مؤسس حوزه علمیه‌ی قم، نقل کرد که روزی پای منبر مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (قدس سره الشریف)، بودم که ناگهان در اثناء سخن گفت: می‌خواهم شما را امتحان کنم و بیازمایم که آیا اهل ایمانید و ایمان دارید یا نه؟ زیرا خدا می‌فرماید: انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم

ایمانا. [۷]. اکنون آیاتی از قرآن بر شما تلاوت می‌کنم تا با تأثیر و عدم تأثیر آن معلوم گردد که اهل ایمانید یا نه؟ تا این جمله را در منبر فرمود، من سخت ترسیدم و به فکر فرو رفتم که اگر آیاتی که می‌خواند در من اثری و انعکاسی نداشت چه خاکی به سر کنم؟ باری، خود را جمع کرده و آماده نشستم تا گوش به آیات دهم. آنگاه شروع کرد، آیاتی چند از قرآن کریم را قرائت نمودند و الحمد لله احساس کردم که آن آیات شریفه در من اثر نمود. [۸]. همچنین حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی (دامت برکاته) فرمودند: در قضیه‌ی سفر مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (ره) به ایران وقتی ایشان وارد تهران شدند جمعیتی زیاد از جمله سفیر کشور روسیه به ملاقاتش رفتند. مردم از آن مرحوم خواستند آنها را موعظه و نصیحت کند. ایشان نیز بنا به درخواست مردم سرش را بلند کرده، [صفحه ۲۵] فرمود: ای مردم بدانید و آگاه باشید که خدا در همه جا حاضر است و مطلب دیگری نفرمود. لکن این سخن تکان‌دهنده اثر خودش را بخشید، به طوری که اشکها جاری گردید. قلبها درهم تپید و حالت مردم به شکل عجیبی دگرگون شد جریان گذشت و سفیر روسیه در نامه‌ای به نیکولا قیصر روس این چنین نوشت: تا مادامی که این قشر روحانیون مذهبی در بین مردم هستند و مردم نیز از آنها پیروی می‌کنند، ما نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم، زیرا وقتی یک جمله چنین انقلاب عجیب روحی به وجود می‌آورد، دیگر دستورات و فتاوی صادره چه خواهد کرد؟! [۹]

۷- مطلبی شنیدنی راجع به جلالت قدر شیخ‌آیه الله شیخ عبدالنبی عراقی (ره) فرمود: در ایامی که جناب شیخ در مدرسه‌ی شهید بهشتی (سپه سالار سابق) منبر می‌رفت، طبقات مختلف، علماء، گویندگان، در مجلس شرکت می‌نمودند، یکی از شاهزادگان قاجار که در زمره‌ی علماء محسوب می‌شد (شاید شیخ رئیس قاجار بود) مجلس درسی و بحثی داشت. یکروز در مجلس او صحبت شیخ به میان آمد و یکی از حضار اظهار داشت: آقا خوب است برای تعظیم شعائر اسلامی به مانند سایر اعظام در مجلس شیخ شرکت نمائید شاهزاده عالم (که به مقام و قدس شیخ آگاهی نیافته بود) جواب داد: او هم مانند منبریه‌ای

دیگر است و من پای منبر او نمی‌روم. شب هنگام جناب شاهزاده در عالم رؤیا دید، قیامت قیام کرده و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برات بهشت به افراد مسلمان و شیعه و پیروان حضرت علی (علیه السلام) تقسیم و مرحمت می‌کنند. شاهزاده هم پیش می‌رود و سلام عرض می‌کند. پس عرضه می‌دارد: یا رسول الله من هم براتی مرحمت بفرمائید. زیرا من هم افتخار خدمتگزاری به عالم دین و روحانیت دارم. رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را مورد تفقد قرار داد، ولی فرمود: برات تو موقعی صادر، و داده می‌شود که جناب شیخ از تو راضی شود، و در حقیقت برات تو رهین شیخ است، اگر او از تو خشنود نباشد، برات تو داده نخواهد شد. شاهزاده دانشمند از خواب بیدار شد و فهمید که شیخ مردی ارزنده و دارای [صفحه ۲۶] قدس و کمال بوده و سست نهاد و فاقد سرمایه علمی و پارسائی نیست. شاهزاده درک کرد جناب شیخ شایسته‌ی مقام بزرگ تبلیغ، و عالمی عامل، و وارسته است و هرگز زهد فروشی و جلب رضایت مخلوق - بدون توجه - با سخط خالق ننموده و نخواهد نمود، دین را به دنیا نفروخته و نخواهد فروخت. با توجه به حقیقت و مقام با عظمت شیخ، نظر شاهزاده تغییر کرد. روز دیگر شاگردانش به مجلس آمدند، هنگام منبر شیخ رسید، بر خلاف انتظار و گفتار دیروز، شاهزاده از جا برخاست و به اصحاب خود گفت: برخیزید به مجلس شیخ برویم و در محضرش حضور یابیم. حاضران با تعجب با شاهزاده در مجلس شیخ حضور یافتند. پس از ختم مجلس و پراکنده شدن مردم، شاهزاده پیش رفت و با جناب شیخ مصافحه و روبوسی کرد. آنگاه شاهزاده بیش از پیش به مقام قدس و قرب و صفای نفس و روشن بینی شیخ آگاهی یافت زیرا در موقع معانقه، شیخ سر به گوش شاهزاده نهاد و فرمود: بیان رسول الله (صلی الله علیه و آله) درست است، اگر من از تو راضی نباشم برات بهشت به تو داده نخواهد شد [۱۰] به هر حال مرحوم شیخ ماه مبارک رمضان را در تهران توقف کرد و هزاران نفر از برکات مواعظ دلنشین و گفتار آموزنده‌ی او هدایت شدند. شیخ بزرگوار پس از انجام وظیفه‌ی تبلیغی و ارشاد، عازم مشهد مقدس گردید. اهالی و روحانیون

آستان قدس به استقبال میهمان ارجمند خود و زائر آستان ملک پاسبان حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) شتافتند و با احترام کامل از او پذیرائی نمودند. جناب شیخ پس از زیارت و کسب نیرو از مقام با عظمت ولی الله الاعظم به تهران بازگشت و دعوت ارکان دولت را به جهت اشتیاقی که به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت پاسخ منفی داد و عازم نجف اشرف گردید، اما... ۸- وفات شیخموکب شیخ به کرمانشاهان یعنی کردند کرمانشاه رسید، جناب شیخ بیمار شد، مریضی [صفحه ۲۷] او چند روز از ماه صفر ادامه یافت. پس از چند روز در (۲۸ [۱۱] صفر سال ۱۳۰۳ ه.ق) وفات نمود و جنازه اش به نجف اشرف حمل و در مقبره‌ی دالان شمالی صحن شریف مدفون گردید. از کراماتی که در شب وفاتش دیده شد اینکه تناثر نجوم شد یعنی ستارگان از اول شب تا صبح به پراکنده و از این طرف آسمان به آن طرف حرکت می کردند و برای همین سیدجعفر حلی (رحمة الله علیه) در رثای وی سرود: و لتکثری نظرا بآفاق العلی و لقد تغیب فی التراب هلالها و ما رأیت الشهب کیف تناثرت و الارض افزع اهلها زالها البتة جای شگفت و تعجب نیست. زیرا که آن بزرگوار یکی از آیات باهرات در عصر خود بود، و در دیانت و تقوی و زهد و عبادت شهره‌ی آفاق بود، و ماده‌ی تاریخ وفات آن بزرگوار «کواکب قد تنثرت» حادثه‌ی شب فوتش می باشد. همچنین یکی از شعرای فارسی زبان کرامت شب وفات شیخ را به شعر درآورده می گوید: طوبی لک الشرافة یا ارض شوشترای تو معدن و دریای پر گهرای آسمان فضل که دروی کند طلوع دائم شمس از علمای اولی البصر آن حاج شیخ جعفر و آن شیخ مرتضی قاضی نورالله و اسدالله [۱۲] نامور افسوس کاین زمانه به ایشان وفا نکرد یک یک گرفت خاک سیه جمله را بر چون حاج شیخ جعفر از این دیار بار بست همچو شهاب زانجم فلک زد شرر ظاهر شب وفات حسین بن روح شد و ز رحلت فقیه [۱۳] و کلینی همین اثر تاریخ موت شیخ پیرسی گر از اسیر [۱۴]. گوید که: «انه لبجنت استقر» [صفحه ۲۸] ۹- فرزندان شیخ (ره) مرحوم حاج شیخ جعفر (رحمة الله علیه) چنانکه حضرت آیت الله حاج سید طیب موسوی جزایری

(دامت برکاته) در مقدمه‌ی عربی خود بر کتاب الخصائص الحسینیة نوشته، سه پسر داشته، بزرگترین آنها حضرت آیت الله شیخ محمدعلی بوده که بعد از فوت پدرش مرجعیت مردم را در شوشتر بلکه در خوزستان عهده‌دار بوده و حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی دامت برکاته (صاحب کتاب قاموس الرجال) و همچنین عالم جلیل القدر جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ بهاء الدین که در ارشاد و راهنمایی مردم و تعمیر و بنای مساجد در شهر و روستاهای اطراف زحمات بسیاری کشیده، از نوادگان او می‌باشند. پسر دوم مرحوم حاج شیخ جعفر (ره) عالم زاهد شیخ اسماعیل بوده که حاج شیخ محمد باقر نیرومند پسر او می‌باشد و تألیفاتی دارد، یکی از آنها نصاب شوشتر است. پسر سوم مرحوم حاج شیخ جعفر (ره) شیخ ابراهیم است که دو پسر داشته یکی شیخ محمد حسین کیوان و دیگری دکتر صدوری کیوان است. ۱۰- تقدیر و تشکر به خاطر اینکه در روایت دارد: من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق یعنی کسی که از مردم تشکر نکند در حقیقت از خدای خود تشکر و قدردانی نکرده، بنده در وهله‌ی اول از پیر غلام حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) جناب مستطاب حاج شیخ اسدالله فتح الدین تشکر می‌کنم که کتاب خود را در اختیار ما قرار دادند و واسطه در این خدمت مهم دینی شدند. سپس از مؤسسه‌ی علوم آل محمد (صلی الله علیه و آله) در امر تحقیق، و از مؤسسه‌ی مطبوعاتی دارالکتاب قم، در چاپ کتاب به نحو احسن، تقدیر و تشکر می‌شود امید است خداوند به همه‌ی ایشان توفیق روز افزون جهت خدمت به اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) کرامت بفرماید. [صفحه ۲۹] ۱۱- اهداء این مقدمه را به روان پاک بزرگ ذاکر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) حضرت آیت الله سید عبدالسلام آل طیب (قدس سره) که منبرهای او به حق یادآور منبرهای مرحوم حاج شیخ جعفر (ره) بود اهداء می‌کنم. بزرگمردی که شور حسینی را از او یاد گرفتیم و همه می‌دیدند که در این راه به مصداق آیه‌ی کریمه: و لا یخافون لومة لائم، در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای ترسی نداشت و در شب عاشورا بعد از دو ساعت و نیم منبر

با آن انقلاب روحی، خود را از منبر پائین می انداخت و با پای برهنه نیز در جلو دسته‌ی سینه‌زنی حاضر می شد. در پایان شادی روح ایشان را از خدای متعال خواهانیم و از خداوند مسئلت می نماییم که عاقبت همه‌ی ما را نیز ختم به خیر بفرماید. آمین یا رب العالمین میرزا علی اکبر محدث شوشتری [صفحه ۳۱]

مقدمه‌ی ویراستار

زنده‌ی جاوید سوم شعبان ۱۴۱۳ هـ. «سوم شعبان» واژه‌ای زنده، یادآور خاطره‌ای ارزنده، پیام آور حادثه‌ای زیننده، پرتوی از نوری درخشانده و فروغی از یک مشعل تابنده، بر فراز قرون و اعصار، از گذشته تا آینده. یک هزار و چهارصد و ده سال پیش در چنین روزی [۱۵] سفینه‌ی پر جلال خورشید همانند عروسی زیبا و اندوهگین حرکت کرده، فروغش چون قطره‌ی اشکی زرین بر صورت سخت کوههای مدینه لغزید و پائین آمد. در و دیوار شهر تاریخی مدینه را غرق نور ساخت. هنگامی که بر فراز صحن و سرای علی و فاطمه (سلام الله علیهما) قرار گرفت، احساس شرم کرد، زیرا دومین گل از گلستان فاطمه شکفته بود، انوار درخشان قنடை‌ی حسین (علیه السلام) فروغ جهانتاب خورشید را بی فروغ می نمود. مردم مدینه از دریافت خبر مسرت بخش میلاد خجسته‌ی آن مشعل هدایت غرق شادی و سرور بودند، دسته دسته به پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می شتافتند، تا قدم نورسیده را تبریک و تهنیت بگویند. همه خندان و شادان، از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند، ولی خاندان رسالت، اندوهی گران در دل نهان داشتند، که آثار کتمان آن در میان شادیها و هلهله‌ها خودنمایی می کرد. [صفحه ۳۲] انگیزه‌ی این غم و اندوه آرام آرام بازگو شد و هاله‌ای از غم بر چهره‌ی همگان سایه انداخت. آری پیک وحی پیش از ولادت آن مولود مسعود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرود آمده، اخبار جانسوز و حوادث جانگداز عاشورای حسینی را گزارش داده بود. اخبار کمرشکن شهادت امام حسین (علیه السلام) که پس از گذشت چهارده قرن دل عاشقان را

می‌سوزاند، با دل پرمهر مادر پر عاطفه‌ای چون فاطمه‌ی اطهر (سلام الله علیها) چه می‌کند؟! سیلاب اشک از دیدگان اشکبار فاطمه بر چهره‌ی غمگسارش فرومی‌ریخت، و لحظه‌ای از یاد آن مصائب جانگداز نمی‌آسود، تا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از قیام شکوهمند منتقم خون مظلومان تاریخ: حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) خبر داد و دل حضرت زهرا (سلام الله علیها) تسکین یافت و لبان نازکتر از گلش، بکشف و تبسمی تلخ بر لبانش نقش بست. منطق وحی اندوه سنگین صدیقه‌ی طاهره را در قرآن کریم بازگو می‌کند: (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا، حملته امه کرها و وضعته کرها): [انسان را در مورد مادرش به نیکی توصیه کردیم، که او را از روی اکراه حمل کرد و در حال اکراه بنهاد]. [۱۶]. در احادیث فراوانی تصریح شده که این آیه در پیرامون امام حسین و مادرش حضرت زهرا (سلام الله علیهما) نازل شده است. [۱۷]. پنجاه و هفت سال بعد در چنین روزی [۱۸] سالار شهیدان وارد مکه‌ی معظمه شد تا در مراسم حج شرکت نموده، قربانیان خود را به قربانگاهشان رهبری کند. [صفحه ۳۳] روز ترویبه (هشتم ذیحجه) که حاجیان قربانی‌های خود را به سوی عرفات می‌بردند تا در دهم ذیحجه در منی ذبح کنند، پیشوای شهیدان با قربانیان خود به سوی کوفه حرکت نمود، تا قربانیان خود را در روز دهم محرم در منای عشق قربانی نماید و حماسه بیافریند، و در پیکر اجتماع مبتلا به کم‌خونی خون تزریق کند و خود حیات جاوید بیابد، که زندگی جاوید جز این این طریق به دست نیاید: زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست [۱۹]. چهارده ستون از ستونهای قرون، با همه‌ی ساعتها و روزها و سالهایش، چون حبه‌ی نمکی بر کف اقیانوس آب شد و ناپدید گشت، ولی نام مقدس سالار شهیدان، همچنان بر فراز قرون و اعصار می‌درخشد. هر روزی که می‌گذرد ابعاد تازه‌ای از نهضت امام حسین (علیه السلام) جلوه می‌کند. مراسم عاشوران حسینی هر سال باشکوه‌تر از سال پیش برگزار می‌گردد. امام حسین مرز عقیده را درهم شکسته، از هر کیش و آئینی دلهائی را به سوی خود جلب و جذب کرده است. امام حسین پیشتاز

شهیدانی است که سرود پیروزی خونرنگ خود را در خیمه‌ی تاریخ نواختند و بزرگترین سرمشق را به آزادی‌خواهان و مصلحان جهان دادند. «گاندی» مصلح بزرگ هند می‌گوید: «من برای ملت هند هیچ تازه‌ای نیاوردم، بلکه فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات خود در پیرامون قهرمان کربلا به دست آورده بودم، برای ملت هند به ارمغان آوردم. اما اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجبست همان راهی را بپیمائیم که حسین بن علی پیمود» [۲۰]. سخن پردازان هر قدر به وصف او پردازند و شرح قهرمانی او را در نوشته‌های خود برتر از قهرمانی پهلوانان افسانه‌ای ترسیم نمایند، باز هم در برابر حقیقت قهرمانی او بس [صفحه ۳۴] ناچیز خواهد بود. حتی کسانی که با مکتب حیاتبخش اسلام آشنا نیستند، در برابر شجاعتها و شهامتهای امام حسین (علیه‌السلام) سر تعظیم فرود می‌آورند، و راهی را که در برابر دشمن خون‌آشام خود برگزید می‌ستایند. «مارین آلمانی» در این رابطه می‌گوید: «امام حسین اول شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثری اختیار ننموده است. اگر حادثه‌ی خونین کربلا پیش نمی‌آمد، قطعاً اسلام به این حالت باقی نبود، و ممکن بود اسلام و اسلامیان یکباره محو و نابود گردند.» [۲۱]. اقبال لاهوری که از مکتب تشیع بیگانه است، به هنگام ارزیابی قیام حسینی و آثار ارزشمند آن در حفظ استقلال ممالک اسلامی و قطع ایادی اجنبی می‌گوید: «تأقیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد اینهمه تأکید برای اقامه‌ی مجالس عزاداری برای آنست که جهان اسلام با مکتب حیاتبخش حسینی آشنا شوند و از راه او پیروی کنند: از حسین اکتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسین بلکه باید که خلق دریابند علت اصلی قیام حسین [۲۲]. محمدعلی جناح، قائد اعظم و مؤسس پاکستان می‌گوید: «هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آنکه امام حسین (علیه‌السلام) از لحاظ فداکاری و جانبازی نشان داد، در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده‌ی من تمامی مسلمین باید از این شهید که خود را در سرزمین عراق قربان کرد سرمشق بگیرند و از او پیروی کنند.» [۲۳]. امت اسلامی برای مبارزه با سیطره‌ی ابرقدرتها هیچ

راهی به جز پیروی از سالار شهیدان ندارند، که هرگز بدون جانبازی و فداکاری به آرمانهای مقدس اسلامی و انسانی خود نخواهند رسید، و آنرا باید در مکتب امام حسین آموخت: [صفحه ۳۵] ز سربازی سرافرازی بود آزاد مردان را سرافرازی و سربازی ز شاه کربلا آموز حسین آسا به رفع فتنه‌ی بیگانگان برخیز شعار آشنائی با خدا از آشنا آموز [۲۴]. امام حسین عملاً به جهانیان آموخت که مرگ شرافتمندانه از زندگی در زیر یوغ ستمگران شایسته‌تر است: بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین اینست که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است [۲۵]. امام حسین (علیه السلام) عملاً به جهانیان اثبات کرد که حق همواره ثابت و پابرجاست و باطل سرانجام محکوم به فنا و نابودی است: بیدادگران را اثری نیست به عالم زنده است حسین بن علی آن حق مطلق [۲۶]. ظواهر امر در عاشورا نشان می‌داد که پس از غروب خورشید امامت، دیگر هیچ نام و نشانی از او بر جای نخواهد ماند و دشمن خون آشامش بر اریکه‌ی قدرت تکیه کرده به دور از هیچ مزاحم و مانعی به خواسته‌های خود خواهد رسید، ولی در اندک مدتی ابرهای تیره و تار کنار رفت و سیمای پرفروغ امام حسین برای دوست و دشمن روشن شد، و از دشمنان - به ظاهر پیروز - نام و نشانی جز برای لعن و نفرین باقی نماند: دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه‌ی مظلوم به جاست [۲۷]. [صفحه ۳۶] تنها شیعیان و یا فرقه‌های اسلامی نیستند که نهضت حسینی را چنین ارزیابی می‌کنند، بلکه بیگانگان درد آشنا نیز به پیروزی امام حسین و شکست یزید اعتراف کرده‌اند، که از آن جمله است «توماس کارلایل» مورخ و فیلسوف شهیر انگلیسی، که می‌نویسد: «شهادت کربلا با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبه‌رو می‌شود اهمیتی ندارد، پیروزی حسین (علیه السلام) با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی منست». [۲۸]. البته جای هیچ شگفتی نیست، زیرا همیشه حق بر باطل چیره است: در نبرد حق و باطل سرفراز آمد حسین عاقبت بر ظلمت شب چیره شد نور سحر [۲۹]. سالار شهیدان اقیانوس ناپیدا کرانه‌ایست که

خورشید همه‌ی معیارهای انسانی از یک سو در آن می‌دمد، و از سوئی در آن غروب می‌کند. واژه‌هایی چون: فداکاری، جانبازی، پاکبازی، سرفرازی، رادمردی، جوانمردی، شهامت و شجاعت، در راستای تاریخ مصداقهای بی‌شماری داشتند ولی بی‌گمان بر قامت سالار شهیدان از همه راست‌تر و در سرشت او از همه استوارتر بودند. هر سخنی که درباره‌ی او گفته شود جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نیست، که فضائل او نوعی بی‌همتا است. او وارث شجاعت و سلحشوری پدر بزرگوارش حیدر کرار، و وارث فضائل و کمالات پیامبران عظام از ابوالبشر حضرت آدم، تا اشرف کائنات حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) بود. او انسان کامل و شخصیت بی‌مانند دوران بود که در دانش و بینش از همه پیشتر، در [صفحه ۳۷] اطاعت و عبادت حق از همه پیشروتر، و در شجاعت و شهامت از همه پیشتازتر بود. هیچ نویسنده‌ی چیره‌دستی توان آنرا ندارد که شرح فداکاریها و جانبازیهای آن اسوه‌ی صفا و وفا را ترسیم نماید. هر نویسنده‌ی تلاشگر و محقق فرزانه‌ای که قلم به دست گرفته، در محدوده‌ی معلومات و قدرت علمی خود به نگارش حوادث کربلا پرداخته، برجسته‌ترین تابلو و زیباترین سرلوحه‌ی اثر خود را ترسیم فداکاریهای سالار شهیدان اختصاص داده، و کتاب خود را با یکدنیا عذر تقصیر به پیشگاه آن بزرگ نامور تاریخ تقدیم نموده است. تعداد آثار ارزشمندی که محققان بزرگ و مؤلفان سترگ در پیرامون زندگی سالار شهیدان و نهضت خونین کربلا به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند، برون از شمار است و، و نام آنها در این صفحات نمی‌گنجد. برخی از این محققان به همه‌ی ابعاد زندگی آن اسوه‌ی تاریخ اشاره کرده‌اند، برخی پیرامون فضائل بی‌شمار و مناقب بی‌کران آن حضرت سخن گفته‌اند، گروهی به تحلیل نهضت عاشورا پرداخته‌اند، عده‌ای فداکاریهای آن سرور را در محدوده‌ی توان خود ترسیم کرده‌اند، جمعی پیرامون اصحاب باوفا و یاران باصفایش گفتگو کرده، جمعی دیگر خطبه‌های آتشین و سخنان دلنشین حضرتش را گرد آورده‌اند. برخی آثار شگفت مجالس عزاداری را تشریح کرده، برخی دیگر بر شمارش شاعران نغمه سرایش

همت گماشته‌اند، عده‌ای در فضائل گریه بر آن قتیل العبرات آثار محققانه‌ای نوشته، گروهی آثار شگفت مداومت بر زیارت عاشورا را گرد آورده، گروهی دیگر حقوق بی‌شمار سالار شهیدان را بر امت اسلامی در حد توان خود بر شمرده‌اند. در این میان فقیهی بزرگ، محقق سترگ، دانشمندی گرانمایه، علامه‌ای فرزانه، در میان ابعاد مختلف شئون حسینی، ویژگیهای او را برگزیده، در پیرامون «خصائص امام حسین (علیه السلام)» تألیفی گرانسنگ، و کتابی گرانقدر از خود به یادگار نهاده است. او نابغهی زمان، علامه‌ی دوران، آیت بزرگ حق، مرحوم «شیخ جعفر شوشتری» [صفحه ۳۸] است و کتاب «خصائص الحسین و مزایا المظلوم» نام دارد. اگر بخواهیم عظمت روحی و وسعت علمی و دیگر فضائل برجسته‌ی مؤلف را بازگو کنیم خود کتاب مستقلی می‌شود، از این رو در این زمینه بحث نمی‌کنیم، و به نوشتاری که توسط نویسنده‌ی ارزشمند استاد محدث شوشتری در این رابطه تقدیم می‌گردد بسنده می‌کنیم. و اگر بخواهیم مزایای این کتاب را ارزیابی کنیم آن نیز نیازمند تحقیق گسترده‌ایست، که در این زمینه نیز به مقدمه‌ی کوتاه و ارزشمند آیت‌الله جزائری (مد ظله) اکتفا می‌کنیم و فقط نکاتی را یادآور می‌شویم: مرحوم شوشتری در صدد احصاء خصایص امام حسین (علیه السلام) برآمده، عناوین اصلی آنها را بیش از ۳۰۰ خصیصه یافته است که این خصیصه‌ها در میان اولین و آخرین به آنحضرت اختصاص داشته است. مؤلف این خصیصه‌ها را در ۳۰ بخش به رشته‌ی تحریر درآورده، دوازده بخش آنها را به عنوان جلد اول خصایص به پایان رسانیده و از جلد دوم آن هیچ گزارشی در کتابنامه‌ها و فهرستها به دست ما نرسیده است. پس آنچه به عنوان «الخصائص الحسینیة» در دست داریم جلد اول آن و در ۱۲ بخش می‌باشد، و اگر روزی جلد دوم آن یافت شود شامل ۱۸ بخش خواهد بود. [صفحه ۳۹]

کتاب خصائص ششماه بعد از درگذشت مؤلف بزرگوارش به اهتمام حاج فضل الله مستوفی نوری، از روی دستنویس سید محمد علی رضوی فاطمی، در ۲۸۵ صفحه‌ی وزیری، به سال ۱۳۰۳ ه. به صورت سنگی در تهران به چاپ رسید. چاپ دوم آن دو سال بعد در تهران با مشخصات فوق انجام گرفت. چاپ سوم آن به سال ۱۳۰۶ ه. در ۲۳۳ صفحه‌ی وزیری در تهران انجام پذیرفت. چاپ چهارم آن در ۲۹۳ صفحه‌ی رقعی به اهتمام ملک الکتاب شیرازی در بمبئی انجام یافت. چاپ پنجم آن به اهتمام حاج محمد کاظم کتبی به سال ۱۳۷۵ ه. در نجف اشرف به صورت حروفی در ۲۹۵ صفحه‌ی وزیری انجام پذیرفته است. چاپ ششم تا هشتم آن نیز با مشخصات فوق در نجف اشرف انجام یافته است. چاپ نهم آن به صورت افست از چاپ اول در ۲۸۵ صفحه‌ی وزیری به انضمام ۲۲ صفحه‌ی مقدمه به سال ۱۳۹۸ ه. از طرف دارالکتاب قم، انتشار یافت. چاپ دهم آن به صورت افست چاپ نجف، به سال ۱۴۱۰ ه. از طرف انتشارات رضی در قم منتشر شد. از کتاب خصائص نسخه‌های خطی فراوانی در دست است که از آن جمله است: ۱- نسخه‌ای در آستان قدس رضوی، به شماره‌ی ۱۶۷۹، تاریخ کتابت ۱۲۹۸ ه. به خط محمد حسین شوشتری: ۲- نسخه‌ای در کتابخانه‌ی وزیری یزد، به شماره‌ی ۱۲۱۳ در ۱۱۴ ورق، به خط محمد باقر بن محمد جواد، به تاریخ ۱۲۹۹ ه. ۳- نسخه‌ای در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی در قم، به شماره‌ی ۷۸۶۶، که تملک فضل الله مستوفی نوری را به تاریخ ۱۳۰۰ ه. روی برگ اول دارد. ۴- نسخه‌ای در ۱۱۰ ورق در کتابخانه‌ی یاد شده در قم، به شماره‌ی ۶۰۳۷ [صفحه ۴۰] ۵- نسخه‌ای در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی رضویه قم به شماره‌ی ۴۳، به خط محمد طاهر انجدانی، به تاریخ سوم صفر ۱۳۰۲ ه. ۶- نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملک تهران، در ۱۴۲ ورق، به شماره‌ی ۲۱۶۲. همه‌ی این نسخه‌ها در عهد مؤلف استنساخ شده است.

خصائص از روز نگارش مورد توجه خاص علمای اعلام قرار گرفته و لذا شروح بسیاری بر آن نوشته شده که از آن جمله است: ۱- شرح الخصائص الحسینیة، به قلم یکی از شاگردان مؤلف، که آنرا پس از درگذشت مؤلف شرح کرده، و آنچه را که از مؤلف شفاها شنیده بود در آن گرد آورده است. [۳۰]. ۲- شرح الخصائص الحسینیة، به قلم شیخ جعفر بن محمد باقر شوشتری، معروف به شرف الدین، متوفای ۱۳۳۵ هـ. ۳- مرآة النورین فی شرح خصائص الحسین، از محمد باقر فقیه ایمانی، متوفای ۱۳۷۰ هـ. که نسخه‌ی آن به خط مؤلف در کتابخانه‌ی فرزند دانشمند مؤلف در اصفهان موجود است. ۴- نفائس در شرح خصائص، از میرزا اسدالله بن مهدی کاشانی، متخلص به «شعری» که در واقع ترجمه‌ی عالمانه‌ی خصائص است، با اضافاتی در مواردی که مؤلف به اختصار برگزار کرده است. جلد اول آن به سال ۱۳۱۱ هـ. و جلد دوم آن به سال ۱۳۱۲ هـ. تألیف شده است. نسخه‌ای از این کتاب در دو مجلد به خط مؤلف در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی در قم به [صفحه ۴۱] شماره‌های ۷۶۲۲ و ۷۶۲۳ موجود است. ترجمه‌های خصائص: دانشمندان فراوانی برای استفاده‌ی فارسی زبانها از مطالب سودمند این کتاب به ترجمه‌ی آن به زبان فارسی همت گماشته‌اند که اینک اسامی تعدادی از آنها را در زیر یادآور می‌شویم: ۱- ترجمه‌ی خصائص الحسین، از محمد جواد بن محمد حسن، که روز چهارم رجب ۱۳۰۵ هـ. به ترجمه‌ی آن شروع کرده، و روز دهم شعبان همان سال از ترجمه‌ی آن پرداخته است. [۳۱]. این ترجمه به سال ۱۳۰۵ هـ. در تهران چاپ سنگی خورده و شماره‌ی صفحه ندارد، چاپ دوم آن در ۲۵۶ صفحه به سال ۱۳۱۳ هـ. در بمبئی انجام یافته است. ۲- ترجمه‌ی خصائص الحسین، از محمد حسین بن عبدالله خوانساری مقیم بروجرد، که نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی مجلس در ۱۵۸ ورق به شماره‌ی ۵۲۰۸ موجود است. [۳۲]. ۳- ترجمه‌ی خصائص الحسین، از محمد صالح بن محمد تقی استرآبادی، متوفای بعد از ۱۳۱۳ هـ. این کتاب ترجمه‌ی تحت اللفظی روانی است از کتاب خصائص الحسین، که مترجم به تاریخ ۴ صفر ۱۳۱۱ هـ. به ترجمه‌ی آن شروع کرده

است. نسخه‌ای از این ترجمه در ۴۷۸ ورق در کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی به شماره‌ی ۵۷۱۶ در قم موجود است که تاریخ کتابت آن ۱۳۱۳ ه. می‌باشد. ۴- دمع العین علی خصائص الحسین - کتاب حاضر - [صفحه ۴۲] فیوضات مسعودیه، از سید مهدی بن حسین موسوی دزفولی، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی عمومی اصفهان موجود است. [۳۳]. ۶- وسائل المحبین، از حاج میرزا محمد حسین بن میرزا علی‌اکبر شریعتمدار تبریزی، متوفای ۱۳۳۱ ه. از اجله‌ی علمای آذربایجان و مؤسس کتابخانه‌ی عمومی در نجف. مترجم به سال ۱۳۰۸ ه. از ترجمه‌ی آن پرداخت و در همان سال به صورت سنگی در ۵۱۷ صفحه‌ی وزیری در تبریز به چاپ رسید، سپس در ۲۴۳ صفحه‌ی رحلی به تاریخ ۱۳۲۰ ه. در تهران چاپ شد، و در سال ۱۴۰۲ ه. از روی چاپ تبریز در قم افست شد. ۷- ترجمه‌ی خصائص الحسین (علیه‌السلام) به قلم محمد باقر نیرومند، نوه‌ی مؤلف و شوهر خواهر حاج شیخ محمد تقی شوشتری - صاحب قاموس الرجال - نسخه‌ی خطی آن در ۴۳۵ صفحه به خط مترجم در کتابخانه‌ی ایشان در شوشتر موجود است. این ترجمه در ۱۱ جمادی الثانی ۱۴۰۷ ه. پایان یافته است.

دیگر کتابهای خصائص

۱- قدیمی‌ترین کتابی که در پیرامون خصائص امام حسین (علیه‌السلام) تألیف شده و گزارش آن به دست ما رسیده، کتاب «الدر النضید فی خصائص الحسین الشهید» می‌باشد. این کتاب بیش از سه قرن پیش توسط «سید هاشم بحرانی» صاحب تفسیر البرهان، و متوفای ۱۱۰۷ ه. تألیف شده است. صاحب الذریعه می‌فرماید: صاحب ریاض نسخه‌ای از آنرا در نزد پسر مؤلف در اصفهان دیده است [۳۴] جز اینکه در ریاض چاپی: «الدر النضید فی فضائل الامام الشهید» [صفحه ۴۳] از آن تعبیر شده است. [۳۵] نویسنده‌ی معاصر «عبدالحسین طالعی» در مقدمه‌ی ارزشمندی که بر کتاب «مجالس المواعظ» نوشته، این کتاب را ترجمه‌ی «خصائص شوشتری» معرفی کرده [۳۶] سپس در

پاورقی توضیح داده که مترجم آن شخصی به نام سیدهاشم بحرانی است ولی غیر از محمدت بحرانی صاحب تفسیر می باشد. ولی متأسفانه در هر دو مورد دچار اشتباه شده است، زیرا ایشان این عنوان را از کتاب الذریعه نقل کرده، و صاحب الذریعه تصریح نموده که آن از تألیفات «سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل توبلی بحرانی» متوفای ۱۱۰۷ ه. است، و افزوده است که آنرا صاحب ریاض در کتابخانه‌ی پسر مؤلف در اصفهان دیده است. [۳۷]. روی این بیان این کتاب نمی تواند ترجمه‌ی خصائص باشد، زیرا مؤلف آن دو قرن پیش از تألیف خصائص از دنیا رفته است، و گزارشگر آن نیز در حدود دو قرن، پیش از مرحوم شوشتری در گذشته است. ۲- کتاب دیگری که در خصائص امام حسین (علیه السلام) سراغ داریم، کتاب «لوائح اللوحین فی شرح خصائص الحسین و اسرار شهادته» تألیف: سید محمد باقر بن سید مرتضی طباطبائی یزدی حائری، متوفای ۱۲۹۸ ه. می باشد. [۳۸]. این کتاب در دو جلد تألیف شده، نسخه‌ای از آن در تهران در کتابخانه‌ی سید احمد طباطبائی، پسر مؤلف، نسخه‌ای در کربلا در کتابخانه‌ی شیخ عبدالله اندرمانی، و دو نسخه در قم در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی موجود است. مؤلف معاصر شیخ جعفر شوشتری صاحب خصائص می باشد و نسخه‌ای از آن به خط امان الله اردبیلی به تاریخ ۱۶ جمادی الأول ۱۲۹۵ ه. در ۳۶۰ ورق در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی به شماره‌ی ۳۳۱ موجود است، که تقریظی روی برگ اول آن به خط شیخ [صفحه ۴۴] جعفر شوشتری و با مهر او در تاریخ ۱۲۹۵ ه. نوشته شده، و تقریظ دیگری به خط میرزای شیرازی و با مهر شریفش بر آن موجود است. [۳۹]. نسخه‌ی دیگری از آن به خط مؤلف و با اضافاتی نسبت به نسخه‌ی اول در ۲۸۷ ورق در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی به شماره‌ی ۲۴۷۲ و به تاریخ دهه‌ی اول جمادی الثانی ۱۲۹۶ ه. موجود است. [۴۰]. آقای طالعی در این مورد نیز دچار اشتباه شده و این کتاب را ترجمه‌ی خصائص شوشتری معرفی کرده است. [۴۱].

با مراجعه به متن کتاب معلوم می شود که امر بر ایشان مشتبه شده است، زیرا: اولاً: این کتاب عربی است نه فارسی. ثانیاً: عناوین این کتاب هیچ ربطی با عناوین خصائص

ندارد. ثالثاً: تاریخ تألیف آن مقدم بر تاریخ تألیف خصائص است. رابعاً: این کتاب را مرحوم شوشتری پیش از تألیف خصائص دیده و بر آن تقریظ نوشته است. ۳- سومین و آخرین کتابی که در این رابطه سراغ داریم: «الخصائص الحسینیة» از حاج غلامعلی بن اسماعیل بهاونگری متوفای حدود ۱۳۶۷ ه. به زبان کجراتی است. [۴۲].

یادکردی از مترجم محترم

اولین ترجمه، و یا یکی از اولین ترجمه‌هایی که از کتاب شریف «خصائص» انجام پذیرفته، کتاب حاضر است، که مترجم بزرگوار آنرا: «دمع العین علی خصائص» [صفحه ۴۵] «الحسین» نام نهاده است. این ترجمه به سال ۱۳۰۵ ه. انجام پذیرفته، زیرا مترجم محترم در مقدمه‌ی خود تصریح فرموده که این ترجمه را در خلال مسافرت خود به مشهد مقدس و اقامت خود در تهران انجام داده است، و این مسافرت به سال ۱۳۰۵ ه. روی داده است. [۴۳]. وی همچنین در این مقدمه تصریح می‌کند که به هنگام ترجمه‌ی کتاب ۵۰ سال از سن شریفش گذشته بود، و چون تولدش در سال ۱۲۵۵ ه. بود، تاریخ این ترجمه ۱۳۰۵ ه. خواهد بود. ترجمه‌هایی که از کتاب خصائص سراغ داریم کلاً بعد از این تاریخ انجام پذیرفته، به جز ترجمه‌ی محمد جواد بن محمد حسن، که آن نیز در سال ۱۳۰۵ ه. انجام یافته است. این ترجمه درست یکصد سال پیش در فرخنده روز عید سعید غدیر [۱۸ ذیحجه الحرام ۱۳۱۳ ه.] در بمبئی، در ۲۴۸ صفحه، توسط میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی، از روی دستنویس سید علی حسینی ذهبی به صورت چاپ سنگی، چاپ و منتشر شده است. اخیراً دست اندرکاران مؤسسه‌ی «دارالکتاب قم» به دستور والد معظم و بزرگوارشان برای چاپ تحقیق شده‌ی آن دامن همت به کمر بستند، تحقیق و تخریج احادیث آن توسط محققان مؤسسه‌ی جلیله‌ی «علوم آل محمد» در حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام گرفت، سپس ویرایش آن توسط این ناچیز انجام پذیرفت، و اینک این کتاب گرانقدر به صورتی که می‌بینید به شیفتگان علم و ادب، و دلباختگان سرور آزادگان

تقدیم می گردد. و اینک شرح حال مترجم بزرگوار به صورت فشرده تقدیم می شود: نسب شریف: مترجم بزرگوار علامه‌ی نامدار آیت‌الله سید محمدحسین شهرستانی، نسب شریفش با ۳۱ واسطه به حضرت زین العابدین فخر الساجدین امام سجاد (علیه‌السلام) می‌رسد: [صفحه ۴۶] او فرزند سید محمدعلی، پسر محمدحسین، پسر محمدعلی، پسر اسماعیل، پسر محمدباقر، پسر محمدتقی، پسر محمدجعفر، پسر عطاءالله، پسر محمدمهدی، پسر امیر تاج‌الدین حسین، پسر امیر عطاءالله، پسر علی، پسر امیر عبدالله، پسر امیرمحمد، پسر امیر عبدالکریم، پسر امیر عبدالله، پسر عبدالکریم، پسر امیر محمد، پسر سید مرتضی علیخان، پسر سید علیخان، پسر سید کمال‌الدین، پسر سید قوام‌الدین، پسر سیدصادق، پسر سید عبدالله، پسر سید محمد، پسر ابوهاشم، پسر سید علی مرعشی، پسر سید عبدالله، پسر سید محمد، پسر سیدحسن، پسر سید حسین اصغر، فرزند امام زین العابدین (علیه‌السلام) [۴۴]. صاحب الذریعه نیز نسب او را به نقل از «معادن التحقيق» دستنویس جد وی در طبقات آورده است. [۴۵]. نیای بیست و دوم او «میر قوام‌الدین» معروف به «میر بزرگ» متوفای ۷۸۱ ه. می‌باشد که مرقد مطهرش در «آمل» زیارتگاه خاص و عام است [۴۶] و در عهد صفویه گنبد و بارگاه باشکوهی بر فراز قبر شریفش ساخته شده است. [۴۷]. خواند میر، متوفای ۹۴۲ ه. شرح حال جامعی از او نوشته، از او قدوه‌ی اولاد رسول تعبیر کرده [۴۸] و پس از شرح تشیع جنازه‌ی ایشان می‌نویسد: و بر سر مرقد منورش قبه‌ی عالی بنا کردند. [۴۹]. روی این بیان نیاکان شهرستانی از سادات مرعشی طبرستان می‌باشند، که پس از پیوند جد بزرگوار مترجم با خاندان شهرستانی، اینها نیز به شهرستانی شهرت یافتند. [۵۰]. [صفحه ۴۷] «مرعش» نام شهری در جنوب ترکیه در نزدیکی مرز سوریه است [۵۱] که اکنون «قهرمان مرعش» نامیده می‌شود، ولی سادات مرعشی اولاد سید علی مرعشی نیای بیست و هفتم مترجم می‌باشند [۵۲] که عمدتاً در طبرستان، (مازندران فعلی) می‌زیستند و «سمعانی» گزارش خاندانهای منسوب به مرعشی‌های طبرستان را در انساب خود آورده است. [۵۳]. و اما «شهرستان» که این خانان

به آن منسوبند، شهری در حومه‌ی اصفهان بود [۵۴] که «جی» نیز نامیده می‌شد. [۵۵]

ولادت: علامه‌ی بزرگ، نابغه‌ی سترگ، سید محمد حسین شهرستانی، روز پانزدهم شوال ۱۲۵۵ هـ. درست یک‌هزار سال و دو ماه بعد از ولادت حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - در یک خانواده‌ی مذهبی در کرمانشاه دیده به جهان گشود. [۵۶]. پدرش: فقیه گرانقدر، سید محمد علی شهرستانی، متوفای ۱۳ ربیع المولود ۱۲۸۷ هـ. صاحب آثار ارزشمندی چون: ۱- الاجماعیات ۲- الاعتکافیه ۳- حجیه المظنه ۴- رساله فی بر الوالدین ۵- شرح التبصره ۶- رساله فی صلاه الجمعة ۷- کتاب الطهاره ۸- رساله فی قرائه المأموم غیر المسبوق ۹- کشکول. جدش: سید محمد حسین شهرستانی، متوفای بعد از ۱۲۳۰ هـ. صاحب آثار ارزشمندی چون: ۱- انیس الأخیار، شرح مشکلات اخبار به فارسی ۲- جلیس الأبرار، شرح مشکلات اخبار به عربی ۳- معادن التحقيق، در اصول فقه. وی از سادات مرعشی بود که بعد از ازدواجش با دختر حاج میرزا محمد مهدی [صفحه ۴۸] شهرستانی، به «شهرستانی» شهرت یافت. [۵۷]. مادرش: فاطمه، دختر آقا احمد کرمانشاهی - صاحب مرآة الاحوال - پسر آقا محمد علی - صاحب خیراتیه - پسر وحید بهبهانی [۵۸]. تحصیلات: شیخ محمد کوفی در کتاب «الشجرة الطیبه» از مترجم بزرگوار نقل می‌کند که در اوایل تمیز قرآن کریم را در مدت کوتاهی حفظ کرده، سپس در محضر پدر بزرگوارش به عتبه بوسی حضرت ثامن الحجج مشرف شده، پس از مراجعت به خواندن ادبیات فارسی و عربی مشغول شده، صمدیه و الفیه را حفظ کرده، چون به سیزده سالگی رسیده به کربلای معلی مشرف شده، و در آن سرزمین مقدس رحل اقامت افکنده است. [۵۹]. مترجم بزرگوار با آن استعداد فوق‌العاده تحت تربیت پدر گرانمایه‌اش مدارج ترقی را به سرعت پیموده، در اندک مدتی علوم متداول عصر خود را از ریاضیات، هیئت، فلسفه، تفسیر، حدیث و کلام فراگرفته، در فقه و اصول به مقام شامخ اجتهاد نائل آمد. اساتید: اساتید وی در هیئت و نجوم: میرزا باقر یزدی، در حساب و هندسه: میرزا غلام هروی حائری، و در فقه و اصول: پدرش سید محمد علی، عمویش سید محمد تقی، فقیه

زمانش فاضل اردکانی، و استاد الفقهاء شیخ مرتضی انصاری می‌باشند. ولی عمده‌ی استفاده‌اش از فاضل اردکانی بوده است. اجازه‌ی اجتهاد: مرحوم شهرستانی در سال ۱۲۸۲ هـ. که ۲۷ سال از بهار عمرش می‌گذشت به دریافت اجازه‌ی اجتهاد از پدر بزرگوارش نائل آمد، و به سال ۱۲۸۷ هـ. از استادش فاضل اردکانی اجازه‌ی اجتهاد دریافت نمود. [صفحه ۴۹] هر دو اجازه را شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتابش: «اجازات الروایه و الوراثه» درج نموده است. [۶۰]. پس از رحلت اردکانی کرسی تدریس و مرجعیت تقلید به مرحوم شهرستانی رسید، و توجه عموم به سوی او جلب شد. مرحوم شهرستانی در سال ۱۳۰۵ هـ. برای عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحیه و الثناء) به سرزمین مقدس مشهد شرفیاب شد، و به هنگام مراجعت در تهران مورد استقبال پرشور طبقات مختلف قرار گرفت، در مدرسه‌ی مروی به امامت، و در مدرسه‌ی صدر به تدریس پرداخت. [۶۱]. در آن ایام سرآمد علمای تهران حاج ملا علی کنی بود، که از شاگردان صاحب جواهر و مورد توجه خاص و عام بود. مرحوم کنی در مدرسه‌ی مروی اقامه‌ی نماز می‌کرد. به هنگام ورود مرحوم شهرستانی به تهران، مرحوم کنی جای نماز خود را به وی تقدیم نمود. مرحوم کنی به سال ۱۳۲۰ هـ. متولد شده بود و ۳۵ سال از مرحوم شهرستانی بزرگتر بود. [۶۲]. اینکه یک شخصیت علمی ۸۵ ساله جای خود را به یک شخصیت ۵۰ ساله تقدیم می‌کند، از تواضع سرشار مرحوم کنی، و از شخصیت بسیار ممتاز مرحوم شهرستانی حکایت می‌کند. شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: در آن ایام من جوانی نارس بودم، خوب به یاد دارم که مرحوم کنی چقدر در تجلیل و تکریم او کوشید. او را به جای خود وادار به امامت کرد. ماه رمضان بود، صفهای نماز از مسجد تجاوز می‌کرد و صحن مدرسه را نیز فرامی‌گرفت. [۶۳]. [صفحه ۵۰] در اثر توجه بیش از حد مردم اقامت ایشان در تهران به طول انجامید، تا در ۲۷ محرم ۱۳۰۶ هـ. مرحوم کنی به رحمت ایزدی پیوست. در گزارش صاحب تکمله آمده است: این بزرگوار در این تاریخ در تهران است، و در ماه مبارک امسال (سنه‌ی ۱۳۰۶ هـ.) محراب و مقام

حجة الاسلام حاج ملا علی کنی (قدس سره) با وی بود. [۶۴]. آنگاه به کربلای معلی بازگشته، تا پایان عمر شریفش به تدریس و تألیف و ارشاد و رسیدگی به حوائج مردم پرداخت.

شهرستانی از دیدگاه بزرگان

۱- محدث قمی: از ایشان با تعبیر: «عالم، فاضل، جلیل، محقق، مدقق بی بدیل، سید سند، رکن معتمد، فقیه، محدث ماهر، سحاب ماطر، بحر زاخر، صاحب مؤلفات رائقه و تصنیفات فائقه» تجلیل کرده شرح حالش را آورده است. [۶۵]. ۲- شیخ آقا بزرگ تهرانی: در این رابطه می نویسد: «در فقه و اصول به والاترین درجه رسید، در فنون مختلف سهم وافر داشت، در علوم بسیاری چون: ریاضیات، هیئت، نجوم، تاریخ، ادبیات، تفسیر، فلسفه، حدیث، کلام و غیر آنها اطلاعات وسیع داشت و به حد تمام و کمال رسیده بود. وی از پیشوایان علم و رهبران آئین بود. از کسانی بود که شهرت بسیار داشت و آثار فراوان از خود به یادگار نهاد، و دانشمندان و دانش پژوهان از خرمن دانش او خوشه های فراوان چیدند.» [۶۶]. ۳- سید محسن امین پس از ستایش فراوان می نویسد: «او پیشوائی باوقار، دانشمندی باهیبت، مردی جلیل القدر بود، سلوکی شایسته و اخلاقی پسندیده [صفحه ۵۱] داشت.» [۶۷]. ۴- صاحب المآثر و الآثار: در حق وی می نویسد: «به فنون چند از معقول و منقول، از فحول شهرستانی، فضائل را این چنین در هیچکدام ندیدیم، دبستان معارف را اینگونه آموزگار هرگز نشنیدیم. بر مسند افادت چون محیط (اقیانوس) موج می زند، و در عرشه ای افاضت از سپهر اوج می ستاند...» [۶۸]. ۵- مرحوم مدرس می نویسد: «از اکابر علمای امامیه، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، فقیه، حکیم، محقق، مدقق، ادیب، شاعر ماهر، اصولی، در فطانت، کثرت حافظه و حدت ذهن ممتاز، در کربلای معلی رئیس مذهبی و مرجع تقلید جمعی وافر از شیعه بود... از دوازده سالگی شروع به تألیف نموده، تألیفات طریفه دارد.» [۶۹]. ۶- میرزا محمد مهدی لکهنوی، پس

از آنکه او را به عنوان: «از مشاهیر فضیلتی کرام و علمای عظام» ستوده، و تعدادی از آثارش را شمرده، در ضمن فضائل سادات مرعشی می نویسد: «و افتخار این دودمان را قاضی نورالله شوشتری و میرزا محمد مهدی شهرستانی و صاحب این ترجمه بسنده است. [۷۰]. ۷- عمر کحاله او را به عنوان: «شیعی، امامی، عالم، ادیب، صاحب تألیف در همه ی علوم» ستوده، از تعدادی از آثارش نام می برد.» [۷۱]. مرحوم شهرستانی در کتاب «موائد» از دایی خود «آقا محمد ابراهیم» مفاخره ای را نقل می کند که خالی از لطافت نیست. وی می نویسد: «زمانی که حقیر در کرمانشاهان متولد شدم، والدیم در سفر بود، خال مذکور به ایشان نوشت: خداوند مولودی به شما عطا کرده که با شما مفاخره می کند، می گوید: منم حسین، پدرم علی، مادرم فاطمه، جدم احمد و خالم ابراهیم.» [صفحه ۵۲] سپس خودش اضافه می کند: «بلی و برادرم حسن، و پسرانم علی و زین العابدین، و دخترانم سکینه و فاطمه» [۷۲].

وفات

مرحوم شهرستانی پس از ۶۰ سال عمر با عزت و پرتلاش، سرانجام در روز پنجشنبه سوم شوال ۱۳۱۵ ه. در کنار حرم مطهر سالار شهیدان دیده از جهان فرو بست، و در رواق مطهر در ایوان متصل به قبور شهدا مدفون گردید. [۷۳]. پس از درگذشت وی ریاست کبری و مرجعیت تقلید به پسرش حاج میرزا علی شهرستانی رسید. [۷۴]. حاج میرزا علی شهرستانی آثار فراوانی دارد از جمله: ۱- الدرّة الوجیزه، در شرح وجیزه ۲- الجامع، در ترجمه ی شرح باب حادی عشر ۳- ذخائر الأحکام ۴- التبیان، در تفسیر غریب قرآن ۵- الدر الفرید، در عزاداری سبط شهید ۶- کشف الحجاب ۷- شرح خلاصه الحساب ۸- البیان المبرهن ۹- محاسبه النفس ۱۰- التذکره، در شرح تبصره، ۱۱- التحفه العلویه ۱۲- منتخب الادله ۱۳- الصحیفه النبویه ۱۴- نتیجه فکر فی الولاية علی البکر ۱۵- خیره الطیور ۱۶- قبله البلدان ۱۷- رجم الشیاطین ۱۸- وظائف الجوارح ۱۹- کنز الفوائد ۲۰-

فقه الأطباء. و دهها کتاب دیگر در فقه و اصول و تفسیر و کلام و درایه و غیره [۷۵] او به سال ۱۳۴۴ ه. در کربلا درگذشت. پسر دیگرش سید جعفر شهرستانی در مشهد اقامت داشت [۷۶] و آخرین پسر که از [صفحه ۵۳] ایشان سراغ داریم سید زین العابدین شهرستانی است که خود رد «موائد» از او نام برده است. [۷۷].

تألیفات گرانها

مرحوم شهرستانی در طول عمر بابرکت خود لحظه‌ای از تحقیق و تألیف نیاورد، و آثار پرارج و گرانقدری از خود به یادگار نهاد، که عناوین یکصد جلد آنرا در آستانه‌ی یکصدمین سال درگذشت ایشان در اینجا می‌آوریم. ۱- آیات بینات، در لزوم شناخت و رد بر رساله‌ی نیجریه، چاپ شده است. ۲- الاجازات. ۳- الاربعون حدیثا، شامل چهل حدیث با شرح و بیان. ۴- الارث، فقه استدلالی. ۵- الاستخارات، آداب و اقسام استخاره. ۶- الاستصحاب، اصول استدلالی. ۷- اصطلاحات الجفر، در علوم غریبه. ۸- اصل الاصول، در تلخیص فصول. ۹- البرزخیه، در تفسیر آیات مربوط به برزخ. ۱۰- تاریخ شهرستانی. ۱۱- تحقیق الأدلة در اصول فقه. ۱۲- تذکره النفس، در مناجات و مراقبات. ۱۳- تریاق فاروق، در رد شیخیه، چاپ سنگی تهران. ۱۴- تسهیل المشاکل، در نحو. [صفحه ۵۴] ۱۵- تقویم الکواکب، اخترشناسی و گاهنامه. ۱۶- تلویح الاشاره، شرح زیارت جامعه‌ی کبیره - تلخیص شرح الزیاره - ۱۷- تنبیه الانام، در رد ارشاد العوام کرمانی، در تبریز و هند چاپ شده. ۱۸- التوحید. ۱۹- الجامع، در ترجمه‌ی النافع، از فاضل مقداد. ۲۰- الجدول فی التفأل و معرفة اوائل الشهور. ۲۱- جنه النعیم، در امامت. ۲۲- الحبوه، فقه. ۲۳- الحجۃ البالغه فی غیبه النعمه السابغه، پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام) و چاپ ۱۳۰۸ ه. تهران. ۲۴- حجیه المظنه، در اصول فقه. ۲۵- الحساب، در ریاضیات. ۲۶- الخط، در آداب و انواع خوشنویسی. ۲۷- الخمس، بحث فقهی. ۲۸- خوان نعمت، دیوان اشعار فارسی، چاپ ۱۸۵۰ م. لکهنو - هند. ۲۹- الخیارات، فقه استدلالی. ۳۰- خیره

الطیور، در تفأل. ۳۱- درایه الحدیث، در حدیث شناسی. ۳۲- الدر المفیض، فقه استدلالی در منجزات مریض. ۳۳- الدر النصید، در نکاح اماء و عیید. ۳۴- درر الفوائد، در علم کلام. ۳۵- دلیل الانسداد، در مقدمات، نتیجه و خواص آن. ۳۶- دمع العین، کتاب حاضر. ۳۷- دیوان شهرستانی، شامل اشعار عربی و فارسی. [صفحه ۵۵] ۳۸- رساله‌ی عملیه. ۳۹- رساله فی الاختلاجات. ۴۰- رساله فی ارتداد الزوجه. ۴۱- رساله فی تدبیر الحجر الاعظم. ۴۲- رساله فی التدبیرات غیر المعبره. ۴۳- رساله فی تعارض الاستصحابین. ۴۴- رساله فی حفظ کتاب الشریف، در اثبات عدم تحریف قرآن. ۴۵- رساله فی الخسوف و الکسوف. ۴۶- رساله فی الرمل - به عربی - ۴۷- رساله فی الرمل - به فارسی - ۴۸- رساله فی القرعه. ۴۹- رساله فی القضاء المانع عن الأداء. ۵۰- رساله فی علم الكتف. ۵۱- رساله فی علم الکف. ۵۲- رساله فی: هن مصداقات. ۵۳- رساله فی الید، در قاعده‌ی ید و بحث ضمان. ۵۴- زوائد الفوائد، جنگ و کشکول. ۵۵- سبیل الرشاد، در شرح نجات العباد. ۵۶- سبیل النجات، در رد نصاری. ۵۷- سفر البرید، در تعیین مسافت شرعی. ۵۸- سفرنامه‌ی حجاز. ۵۹- شرح حدیث «من حفظ علی امتی اربعین حدیثا». ۶۰- شرح الحديد، در شیمی جدید. ۶۱- شرح الفوائد الحکمیة، شرح فوائد اثنا عشریه. [صفحه ۵۶] ۶۲- شرح کلمه‌ی نوراء. ۶۳- الشرح المبین، در اثبات مفطر بودن دخانیات. ۶۴- شوارع الأعلام، در شرح شرائع الاسلام. ۶۵- الصحیفه الحسنیه، دعاها‌ی امام حسین (علیه السلام)، چاپ سنگی تهران. ۶۶- صغری، در منطق، کاملتر و مفیدتر از کبری - به فارسی - ۶۷- صنعت جرثقیل. ۶۸- صنعت متحرک دائم الحركه. ۶۹- الطريق، در پیرامون رمل. ۷۰- طریق النجاه، در رد نصاری. ۷۱- غسل مصفی، دیوان فارسی، در مواعظ و اخلاق. ۷۲- العناصر، شرح قوانین، در اصول فقه. ۷۳- غایه المسئول، تقریرات اصول فاضل اردکانی، چاپ سنگی ۱۳۰۰ ه. تهران. ۷۴- غدیریه، منظومه‌ای در پیرامون غدیر خم. ۷۵- الفرائد، در نحو. ۷۶- فرائد الفوائد. ۷۷- قطع الخصوم. ۷۸- کرامات، کرامتها‌ی واقع شده در کربلا، نجف و سرداب مقدس. ۷۹- الکواکب الدرّی، در معرفت

تقویم - به فارسی - ۸۰- اللئالی، در فقه و اصول ۸۱- لباب الاجتهاد، در بحث اجتهاد و تقلید ۸۲- اللباب فی الاسطرلاب ۸۳- لب اللباب، فشردهی خلاصه الحساب شیخ بهائی ۸۴- الماهونیة، در لباس مشکوک ۸۵- المهجة علی البهجة، شرح الفیه و تعلیقہ بر سیوطی. [صفحه ۵۷] ۸۶- مختصر فارسی هیئت، تلخیص فارسی هیئت خواجه نصیر طوسی ۸۷- المراصد، در رد فوائد شیخ احمد احسائی ۸۸- مشارع الاسلام، فقه استدلالی ۸۹- مطالع البروج، هیئت قدیم ۹۰- مناسک حج ۹۱- الموائد، پیرامون سیارات ۹۲- الموائد، جنگ و کشکول ۹۳- مواقع النجوم، در هیئت ۹۴- مذهب التهذیب، منطق منظوم، سروده‌ی ۱۲۸۴ هـ ۹۵- نجم السماء، هیئت جدید ۹۶- نکاح المخالف و طلاقه ۹۷- النور المبین، در اصول دین، چاپ ۱۳۰۷ هـ. تهران ۹۸- النور المبین، رساله‌ی عملیه، چاپ سنگی تهران ۹۹- نون و دوغ، چاپ بغداد ۱۰۰- هدایه المسترشد، شرح کفایه‌ی سبزواری در فقه به طوری که از عناوین کتابها معلوم گردید، مرحوم شهرستانی از نوابغ روزگار بوده، در اکثر علوم متداول عصر خود کتاب نوشته است، در رشته‌های: عقاید، تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام، تاریخ، تراجم، اخلاق، منطق، شعر، خط، هیئت جدید و قدیم، صنعت، لغت، نحو و علوم غریبه چون: جفر، رمل، کف شناسی و اسطرلاب، آثار ارزشمندی از خود به یادگار نهاده است. پژوهشگر معاصر شیخ آقا بزرگ تهرانی، اکثر کتابهای یاد شده را در کتابخانه‌ی مؤلف، در شهر مقدس کربلا دیده و گزارش آنرا در دائرةالمعارف خود «الذریعة» آورده است. برای تحقیق بیشتر در شرح حال علامه‌ی دهر و نابغه‌ی عصر خود مرحوم شهرستانی به [صفحه ۵۸] منابع زیر مراجعه فرمائید: ۱- احسن الودیعه: ۱۴۹، ۲- اعلام زر کلی: ۱۰۵: ۶، ۳- اعیان الشیعه: ۲۳۹: ۹، ۴- تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۷ - ۱۹۱: ۵، ۲- ریحانة الادب: ۲۷۳ - ۲۷۲: ۳، ۶- علمای معاصرین: ۶۲ - ۵۹، ۷- فهرست آستان قدس رضوی: ۱۲۹: ۶، ۸- فوائد رضویه: ۵۰۱ - ۵۰۰، ۹- المآثر و الآثار: ۱۷۹، ۱۰- مجله‌ی المرشد: ۳۸۱: ۲، ۱۱- مخطوطات کاشانی: ۱: ۱۳۹، ۹۳ و ۲۳۰، ۱۲- مصفی المقال: ۱۵۶، ۱۳- معجم المؤلفین: ۵۷: ۹ به اضافه

۲۶ و مستدرک آن: ۶۳۲، ۱۴- المورد: ۷ شماره‌های: ۲۸۰: ۱ و ۲۸۳: ۴، ۱۵- مؤلفین کتب چاپی: ۱۹۷ - ۱۹۱: ۲، ۱۶- نقباء البشر: ۶۳۱ - ۶۲۷: ۱۷، ۲- هدیة العارفین: ۳۹۶: ۲.

استدراک از خصائص

قبلا یادآور شدیم که جلد دوم خصائص به دست ما نرسیده و از سرنوشت آن چیزی گزارش نشده است، و لذا در صدد برآمدیم که چهل خصیصه از خصائص سالار شهیدان را که مرحوم شوشتری در خصائص موجود متعرض نشده است، در اینجا به عنوان [صفحه ۵۹] استدراک یادآور شویم. به این امید که در آینده بتوانیم تحقیقات وسیعتری انجام داده، در حد توان جای خالی جلد دوم را پر کنیم. و اینک چهل خصیصه: ۱- امام حسین (علیه السلام) یکی از درهای بهشت است، چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (الا و ان الحسین باب من أبواب الجنة، من عانده حرم الله علیه راحة الجنة): [حسین دری از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کند خدا بوی بهشت را بر او حرام می‌سازد] [۷۸]. ۲- امام حسین (علیه السلام) از هیچ بانوئی شیر نخورده، و تغذیه‌ی او منحصراتوسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام می‌شد، به این طریق که هر روز رسول خدا می‌آمد و زبان مبارکش را در دهان امام حسین (علیه السلام) قرار می‌داد و او می‌مکید و سیر می‌شد. [۷۹]. ۳- سالار شهیدان از سینه تا قدم از همه به رسول خدا شبیه‌تر بود. [۸۰]. ۴- رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) زبان امام حسین (علیه السلام) را در دهان خود قرار می‌داد و لعاب دهانش را می‌مکید. [۸۱]. ۵- هنگامی که امام حسین (علیه السلام) در اطاق تاریکی می‌نشست سفیدی پیشانی و گلویش جلوه می‌کرد. [۸۲]. ۶- صفیه دختر عبدالمطلب می‌گوید: هنگامی که امام حسین متولد شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «عمه پسر مرا بیاور» عرض کردم: یا رسول الله! هنوز او را پاکیزه نکرده‌ام. فرمود: «یا عمه! انت تنظفینه؟! ان الله تبارک و تعالی قد نظفه و طهره.» [عمه جان تو می‌خواهی او را پاکیزه کنی؟! خدای تبارک و تعالی او را پاک و

پاکیزه [صفحه ۶۰] نموده است. [۸۳]. ۷- سلمان می گوید: به خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدم، دیدم که امام حسین را روی زانویش نشانیده، میان دیدگانش می بوسد، بر دهانش بوسه می زند و می فرماید: «انک سید، ابن سید، أبوساده، انک امام، ابن امام، أبو أئمة، انک حجة، ابن حجة، أبو حجب تسعة من صلبک، تاسعهم قائمهم»: [تو سرور، پسر سرور، پدر سروران هستی، تو پیشوا، پسر پیشوا، پدر پیشوایان هستی، تو حجت پسر حجت و پدر نه پیشوا از صلب خود می باشی، که نهمین آنها قائم آنهاست]. [۸۴]. ۸- در شب میلاد حضرت حسین (علیه السلام) به احترام ایشان آتش جهنم خاموش گردید. [۸۵]. ۹- در امالی شیخ صدوق (ره) است که برای تجلیل و احترام امام حسین (علیه السلام) وقت ولادتش افواج و قبائل فرشتگان به ریاست جبرئیل امین از طرف خدای جل و علا از سماوات علی فوج در فوج نازل شدند. [۸۶]. و در اکمال الدین آمده: وقتی که آن سرور آزادگان به دنیا چشم گشود خدای تعالی به ملائکه وحی فرمود که شماها صف در صف بایستید و تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر را برای بزرگداشت این مولود مسعود که برای محمد (صلی الله علیه و آله) در دار دنیا متولد شده به جا آورید. و جبرئیل را امر نمود که با هزار قبیل از ملائکه (و قبیل تعداد یک میلیون را می گویند) بر اسبهای ابلق، بر آنها قبه ها از در و یاقوت نهاده، با جماعت دیگری از ملائکه که اسم آنها روحانیون می باشد و در دستهای شان حربه ها از نور، همگی بر زمین نازل [صفحه ۶۱] شوند و پیغمبر را برای ولادت این مولود تبریک گویند. [۸۷]. ۱۰- چون حضرت زهرا (رضیه السلام علیها) از شهادت جانگداز سالار شهیدان آگاه شد، او را از روی حزن و ملال حمل کرده، از روی حزن و ملال وضع نمود. [۸۸]. ۱۱- روز ولادت امام حسین (علیه السلام) حضرت فاطمه بسیار گریست، تا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تشریف فرما شدند و فرمودند: «ای فاطمه! بدان که حسین کشته نمی شود جز هنگامی که پیشوای راهنمایی از او متولد شود که امامان بعدی از نسل او هستند» آنگاه امامان را یکی پس از دیگری نام بردند تا حضرت ولی عصر (علیه السلام) و فرمودند: «آن قائم که عیسی بن

مریم پشت سرش نماز می خواند» [۸۹]. ۱۲- جالبتر اینکه سالار شهیدان نیز در شب عاشورا برای اصحاب خود از حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) سخن گفتند و فرمودند: «خداوند توسط قائم (علیه السلام) انتقام ما را خواهد گرفت.» اصحاب پرسیدند: قائم کیست؟ فرمود: «او هفتمین فرزند پسر محمد بن علی است او حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی - فرزند من - می باشد. [۹۰]. ۱۳- امام حسین (علیه السلام) وارث همه ی پیامبران است، چنانکه در زیارت وارث به تفصیل و به صراحت بیان شده است. ۱۴- امام حسین (علیه السلام) وارث پیراهن قهرمان توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود، چنانکه مرحوم «بیرجندی» در حوادث روز دهم جمادی الاولی نوشته: «در چنین روزی حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیراهن حضرت ابراهیم خلیل را به دخترش زینب کبری (سلام الله علیها) عطا کردند و فرمودند: دخترم! هنگامی که برادرت حسین این پیراهن را از تو مطالبه کند، بدان که فقط یک ساعت مهمان توست، سپس به دست اولاد زنا به [صفحه ۶۲] سخت ترین حالی کشته می شود.» [۹۱]. ۱۵- امام حسین (علیه السلام) آنقدر هیبت و ابهت داشت که امام حسن مجتبی (علیه السلام) هیبت او را در سطح هیبت امیرمؤمنان (علیه السلام) می انگاشت، و برای او چون امیرمؤمنان حریم نگه می داشت. [۹۲]. ۱۶- هنگامی که امام حسین (علیه السلام) در میان پیروزی بر دشمن و لقاءالله مخیر گشت، لقاءالله را بر غلبه و پیروزی برگزید. [۹۳]. ۱۷- خداوند به امام حسین (علیه السلام) یارانی عنایت فرموده که به هیچیک از امامان و پیامبران چنین اصحابی عنایت نفرموده است، چنانکه خود در خطبه ی شب عاشوراء فرمودند: «اما بعد فانی لأعلم أصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی، و لأهل بیت أبر و لا أوصل من أهل بیتی»: «من هرگز اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم، و هرگز اهل بیتی نیکوکارتر و بااثباتر از اهلیت خودم نمی دانم.» [۹۴]. ۱۸- یکی دیگر از خصائص آنحضرت این است که حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) هر صبح و شام برای آنحضرت ندبه می کند، چنانکه در زیارتنامه ی صادره از ناحیه ی مقدسه آمده است: «فلئن

آخرتنی الدهور... فلائندبنک صباحا و مساء، و لأبکین لک بدل الدموع دما: «اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت، و تقدیرات مرا از یاری تو، بازداشت، و من نتوانستم در جنگ با دشمن کینه توزت شرکت کنم، هر صبح و شام برای تو ندبه سر [صفحه ۶۳] می‌دهم، و به جای اشک خون گریه می‌کنم.» [۹۵] ۱۹- به هنگام شهادت سالار شهیدان بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد، به طوری که کسی چیزی را نمی‌توانست ببیند. [۹۶] ۲۰- بعد از شهادت سالار شهیدان تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نیز آسمان از کران تا کران به رنگ خون بود. ابن عساکر این حادثه را از ۵ طریق نقل کرده است. [۹۷] ۲۱- شگفت‌انگیزتر اینکه آثار دگرگونی اجسام از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) پس از گذشت چهارده قرن هنوز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد یکی از آنها جاری شدن خون از درخت چنار «زرآباد» است. زرآباد یکی از قصبات قزوین و در نزدیکی قلعه‌ی الموت است، که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده‌ی چنار خونبار به آنجا می‌روند و روان شدن خون را از درخت چنار به چشم خود می‌بینند. آیت الله فقید سید موسی زرآبادی در کتاب «کرامات» به تفصیل از جاری شدن خون از درخت چنار در روزهای عاشورا را گفتگو کرده، از پدرش سید علی و از جدش سید مهدی، نقل کرده، که در هیچ سالی این موضوع تعطیل نشده است. این کتاب چاپ نشده و خطی آن در کتابخانه‌ی پسرش «سید جلیل زرآبادی» در قزوین موجود است. آیت الله مظفری فشرده‌ی آنرا در کتاب «ایضاح الحجّه» آورده است. [۹۸] ۹۸- مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در حاشیه‌ی عروه به هنگام برشمردن خونه‌های پاک می‌نویسد: همچنین است خونی که از درختی موجود در قریه‌ی زرآباد از توابع قزوین خارج می‌شود. «نویسنده‌ی سطور سال گذشته با جمعی از دوستان به زرآباد رفته، روان شدن خون را از این درخت با چشم خود دیده است و از خوانندگان کتاب دعوت می‌کند که روز [صفحه ۶۴] عاشورائی را به زرآباد رفته این درخت را با چشم خود ببینند. این درخت در کنار قبر مطهر امامزاده‌ای مشهور به «علی اصغر بن موسی بن جعفر» (علیه‌السلام) قرار دارد و ظاهراً بیش از ۷۰۰ -

۶۰۰ سال از عمرش گذشته است. در سال گذشته که این ناچیز افتخار حضور داشت، درست لحظه‌ی اذان صبح خون جاری شد و بیش از چهار ساعت ادامه داشت. ۲۲- قاتل امام حسین (علیه السلام) اهل تابوت است، چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قاتل حسین بن علی در تابوتی از آتش است، نصف عذاب اهل دنیا بر اوست».

[۹۹]. ۲۳- پیامبر اکرم فرمود: «حضرت موسی (علیه السلام) در حق برادرش از خداوند طلب آمرزش کرد، خطاب شد: ای موسی اگر در مورد اولین و آخرین مرا بخوانی ترا اجابت می‌کنم، مگر در مورد قاتل حسین بن علی، که خود انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت.» [۱۰۰]. ۲۴- چون یزید در کنار سر مقدس امام حسین (علیه السلام) آبجو خورده، شطرنج بازی کرد، امام رضا (علیه السلام) فرمود: «هر کس شیعه‌ی ما باشد از خوردن آبجو و بازی شطرنج اجتناب کند و هر گاه نگاهش به آبجو و شطرنج بیفتد از امام حسین (علیه السلام) یاد کند، و بر یزید و آل زیاد لعنت بفرستد.» [۱۰۱]. ۲۵- حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به هنگام ظهور پس از آنکه دو بت قریش را در می‌آورد و به دار می‌زند، داستان شهادت سالار شهیدان، ذبح اطفال، شهادت یاران، و اسارت خاندانش را برای جهانیان بازگو می‌کند. [۱۰۲]. ۲۶- مطابق روایات فراوانی اولین کسی که در رجعت برمی‌گردد سالار شهیدان [صفحه ۶۵] حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می‌باشد.

[۱۰۳]. ۲۷- در برخی روایات آمده که امام حسین (علیه السلام) با اصحابش و یزید بن معاویه با اصحابش برمی‌گردند، آنگاه امام حسین (علیه السلام) از آنها انتقام می‌گیرد و برای هر ضربتی یک ضربت می‌زند. [۱۰۴]. ۲۸- هنگامی که امام حسین (علیه السلام) رجعت می‌کند ۷۵ هزار نفر از شیعیان در محضر آن حضرت رجعت می‌کنند. [۱۰۵]

۲۹- به هنگام رجعت ۱۲ هزار صدیق ۷ و ۷۲ تن از شهدای کربلا در محضر مقدس سالار شهیدان برمی‌گردند [۱۰۶]. ۳۰- هنگامی که اجل حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) فرارسد، امام حسین (علیه السلام) غسل، کفن، حنوط و دفن آن حضرت را به عهده می‌گیرد [۱۰۷]

زیرا امام معصوم را هرگز نباید غیر معصوم تجهیز کند. [۱۰۸]. ۳۱- بعد از حکومت حقه‌ی

حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) سالار شهیدان چهل هزار سال فرمانروائی می کند. [۱۰۹]
 در احادیث فراوانی تصریح شده که فرمانروائی سالار شهیدان در زمان رجعت آنقدر به
 طول می انجامد که ابروهایش بر روی دیدگانش می ریزد. [۱۱۰]. ۳۲- در احادیث
 فراوانی تصریح شده که فرمانروائی سالار شهیدان در زمان رجعت آنقدر به طول
 می انجامد که ابروهایش بر روی دیدگانش می ریزد. [۱۱۱]. ۳۳- امام صادق (علیه السلام)
 می فرماید: «آنگاه حضرت بقیه الله انگشتی را به امام [صفحه ۶۶] حسین (علیه السلام)
 تقدیم می کند.» [۱۱۲]. احتمالا منظور از این انگشتی، انگشتی حضرت سلیمان باشد
 که از موارث امامان است و طبق روایات فراوانی در نزد حضرت ولی عصر (علیه السلام)
 است و به هنگام ظهور در محضر آن حضرت خواهد بود. [۱۱۳]. ۳۴- امام صادق
 (علیه السلام) می فرماید: «کسی که پیش از رستاخیز حساب و کتاب مردم را بررسی کند
 امام حسین (علیه السلام) است، و اما در روز رستاخیز پس گروهی را به سوی بهشت و
 گروهی دیگر را به سوی دوزخ روانه می کند.» [۱۱۴]. ۳۵- در روایات فراوانی داریم که
 خداوند استجابت دعا را در تحت قبه ی امام حسین و شفا را در تربت امام حسین
 (علیه السلام) قرار داده است. [۱۱۵]. ۳۶- هنگامی که حضرت موسی بن جعفر
 (علیه السلام) برای شرکت در تشیع جنازه ی «شطیطه» به نیشابور تشریف فرما شدند، از
 تربت امام حسین (علیه السلام) بر پیکر او پاشیدند. [۱۱۶]. ۳۷- علی بن اسباط که در عهد
 امام رضا و امام جواد (علیهما السلام) می زیست و نجاشی مقدم رجالیون، او را توثیق
 نموده و در حقش فرموده: «از موثق ترین مردم و از راستگوترین آنان است» [۱۱۷]. در
 کتاب «نوادر» از گروهی از اصحاب امامیه نقل می کند: «چون خبر شهادت جانگداز
 حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در اقطار و اکناف جهان منتشر شد، زنان عقیم از
 چهار گوشه ی جهان به سوی مرقد مطهر آن حضرت سرازیر شدند و تعداد آنها به یکصد
 هزار نفر رسید که همه ی آنها از برکات قبر شریف آن حضرت بچه به دنیا آوردند.»
 [۱۱۸]. [صفحه ۶۷] حاج میرزا مهدی حائری تأکید می کند که این واقعه در سال شهادت

امام حسین (علیه السلام) روی داده است. [۱۱۹]. ۳۸- روزی سالار شهیدان به محضر جد بزرگوارشان شرفیاب شدند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را بر زانوی مبارک خود نشانید و فرمود: «ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبدا»؛ [برای شهادت حسین حرارتی در دلهای مؤمنان هست که این حرارت هرگز به سردی نمی گراید] [۱۲۰] و ما امروز پس از گذشت چهارده قرن این حرارت را در دلهای خود احساس می کنیم - الحمد لله علی اول النعم - ۳۹- زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین یکی از پنج نشانه‌ی ایمان معرفی شده است. [۱۲۱]. ۴۰- در تمام ایام و لیالی متبرکه که در طول سال زیارت حضرت سیدالشهداء وارد شده، و زیارتنامه‌ی مخصوصی برای هر یک از آنها مأثور است، که از آن جمله است: شبهای قدر، شبهای جمعه، شبهای اول و نیمه‌ی رجب، شب نیمه‌ی شعبان، شبهای اول، نیمه و آخر رمضان، شب عرفه و روز عرفه و عید فطر و عید قربان. علامه‌ی مجلسی می‌افزاید: و در همه‌ی ایام متبرکه و اوقات شریفه، مخصوصا در اوقاتی که به جهتی به آن حضرت اختصاص یافته و فضل و کرامتش در آن ایام ظاهر شده، مانند: روز مباحله (روز بیست و چهارم ذیحجه) و روز نزول سوره‌ی هل اتی (روز بیست و پنجم ذیحجه) و روز میلاد آنحضرت (روز سوم شعبان) و روز هلاکت یزید (روز ۱۴ ربیع‌الاول) [۱۲۲]. در این میان روز عرفه امتیاز خاصی دارد و در روایت آمده است: «خداوند روز عرفه نخست به زوار امام حسین عنایت می‌کند، حاجت‌هایشان را برمی‌آورد، گناهانشان را [صفحه ۶۸] می‌آمرزد، سپس به اهل عرفات عنایت می‌فرماید.» [۱۲۳]. و بیش از همه‌ی اینها به زیارت عاشورا تأکید شده، و امر شده که همه روزه از دور و نزدیک با آن، عرض ارادت به پیشگاه - سالار شهیدان انجام شود. مداومت بر زیارت عاشورا آثار شگفت‌انگیزی دارد که کتابهای مستقلى در این رابطه تألیف شده است. حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) نیز برای برخی از سعادتمندانی که به محضر مقدسشان تشرف یافته‌اند بر مداومت آن تأکید فرموده‌اند. [۱۲۴]. در پایان بر خود وظیفه می‌دانم به عنوان یکی از غلامان ناچیز آستان حسینی، از مؤسس محترم

«مؤسسه‌ی علوم آل محمد» و «دارالکتاب قم»، هیئت محققان و همه‌ی دست اندرکاران این دو مؤسسه تشکر نموده، مزید توفیقاتشان را برای خدمت به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، از خداوند متعال مسئلت نمایم. بار خدایا! بر سالار شهیدان و دیگر شهیدان دشت کربلا منت بگذار، از بقیه‌ی دوران غیبت حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) صرف نظر بفرما، و در ظهور آن منتقم خون شهیدان و منتقم حقوق پایمال شده‌ی همه‌ی مظلومان در راستای تاریخ تعجیل بنما، و ما را تفضلاً شایسته‌ی زندگی در دوران ظهور موفور السرور حضرتش قرار بده. نام مؤلف، مترجم، ناشر، محققان و خوانندگان محترم این کتاب را در لیست بهترین یاران آن حضرت در دولت کریمه‌اش ثبت بفرما (آمین). حوزه‌ی علمیه‌ی قمسوم شعبان ۱۴۱۳ ه. علی‌اکبر مهدی‌پور [صفحه ۶۹]

در ذکر مصائب جانسوز حضرت امام حسین

در این نفس آخر توشه‌ای بردار

حمد و ثنا مخصوص ذات اله است، و درود بی‌منتی بر، گزیده‌گان آن درگاه، خصوصاً رسول اکرم و اشرف اولاد آدم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین) آنجناب، که شاهراه هدایتند و شفعی قیامت (صلوات الله علیهم ما دامت السموات العلی و الارضون السفلی). اما بعد: چنین گوید: بنده‌ی حقیر جعفر بن حسین شوشتری (عفی الله عنهما) که چون دیدم زمان پیری رسید و ایام جوانی گذشت، اساس بدن را از هر طرف شکست آمده، و عمر از شصت گذشته، نه از آن حاصلی دیده، و نه ثمری چیده، و نه فایده‌ای برده، عن قریب است که آینده نیز بر همین و تیره خواهد گذشت، پس با نفس گناهکار غافل خطاب نمودم که: وای بر تو، تا کی غافل؟ بهار جوانی به خریف نامهربان مبدل شده، و هنگام زراعت و کشت تخمی نکاشتی، و حاصلی برنداشتی، پس این دو روز را دریاب، و خرمنها را به غفلت تلف نمودی، پس در کشتن این دو خوشه

بشتاب، سرمایه‌ی عمر را به باد دادی، قدر این جزئی متاع را بدان، چون نفس غافل را پنبه در گوش بود، و به این صدا به هوش نیامد، ناچار بصدای بلند او را ندا کردم: ای مسافر بی‌زاد و راحله، باز خواهی ماند از قافله، بین چه کاشته‌ای؟ که هنگام درو نزدیک است! و ای تاجر مغرور زمانه، و ظالم بر خویش و بیگانه، توئی آنمرغ که صیاد مرگت در کمین، و هزار بلایت همنشین است، میعادت معاد، و خدایت در مرصاد است، باز این ندا در آن خفته اثری [صفحه ۷۶] نبخشید، پس نزدیک رفته او را حرکت دادم که هان بیدار شو، که گردنه سخت است، و پای برهنه و پیاده باید عبور نمائی، چه وقت خواب است؟! و منازل مخوفه در پیش داری، بادست خالی، کارت خراب است، اندکی حرکت کن و تعجیل نما، تا کی بطالت و کسالت؟ چشم بگشا و نظر کن، که روزی در پیش داری تاریک، و راهی باریک، گوش خود بگشا و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشنو که می‌فرماید: «ای پیر محاسن سفید، چگونه خواهی بود وقتی که طوقهای آتش به استخوان گردنت چسبند، و غل جامعه گوشت بازویت را خورد» [۱۲۵]. باز دیدم نفس از این همه صیحه و ندا به حرکت نیامد، پس مرا گمان شد که مرده است، به حال او گریان و نالان شدم، و بر فقد عمر عزیز نوحه سرا گشتم و گفتم: در معاصی شد همه عمرت تباه قامت خم گشت از بار گناه‌موی تو در روسیاهی شد سفید یعنی از رو قاصد مرگت رسید پس اندکی نفس کشید که مرا امید به حیات او شد، آنگاه به نرمی گفتم: آخر بر خود رحم کن و به فریاد خود برس، در این نفس آخر توشه‌ای بردار و فرصت غنیمت شمار، پیش از آنکه اجل به سر آید، و مرگ به در آید، و باب توبه مسدود گردد، آیا این همه کتابهای آسمانی و انبیاء مرسلین که آمدند، و همه تو را از این راه ترسانیدند، تو را کفایت نمی‌کند؟ آیا گمان داری که این آسمان و زمین و مابینهما از مخلوقات، همه به عبث خلق شده باشند؟ و دار جزا و انتقامی نباشد؟ از کجا چنین یقین از برای تو حاصل است، و خاطرت جمع است که تو از اهل نجات خواهی بود؟ چون نفس شوم این سخن سخت را شنید، اندکی از جای خود جنبید و قدری ملتفت گردید، پس از برای

تقویت و تحریک او به سوی طلب کمال و خلاص از وبال، اسباب خوف و رجا را که به منزله‌ی دو بالند، به یاد او آوردم، به این تفصیل: [صفحه ۷۷]

اسباب خوف و رجا

اول سبب خوف: آنست که دیدم مدار قبول اعمال و نجات از احوال، تماما بر ایمان است، و از آن در خود هیچ اثری نیافتم، نه از کامل و نه از ناقصش، بلکه از ادنی درجه‌ی آن، که عبارتست از این که، شخص هرگاه گناهی کند بدحال شود، فضلا از اعلی درجه‌ی آن که شخص در حال ذکر خدا از شوق، مشرف بر موت گردد، و ندیدم در خود از اجزاء ایمان که تقسیم شود بر قلب و اعضاء (نه بر قلب که موجب سکون و اطمینان است، و نه بر اعضاء که حرکت بر طبق مراد الهی باشد)، حتی آنکه خوف دارم از فقد ذره‌ای که باعث نجات از خلود نار باشد. و نظر نمودم در اخلاق حمیده که از آثار ایمان است، اضداد آن را در خود یافتم، و در اعمال صالحه: آن قدر شرایط از برای قبول آن است که در تمام عمر خود را موفق به تحصیل آنها ندیده‌ام. پس از شدت خوف، نزدیک شد که یأس و قنوط بر من دست دهد، پس تدارک آن نمودم، به حالت دوم از برای رجا، نظر کردم به سوی فضایل الهی و دیدم خود را از امت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و شیعه‌ی علی (علیه السلام) و دوستدار اهل بیت، که ایشانند در راه قویم و صراط مستقیم، و پناه خلائق و کشتی نجات و شفیع عرصات. پس امیدوار به رحمت الهی گشتم، باز به حالت سوم داخل شدم، که امت نبی و شیعه‌ی وصی را علامتی است، ترا کدام اقتدا به نبی و متابعت به علی بود؟ و دوستی را آثار است کدام اثر از تو بروز نمود؟ و چون از آثار تشیع و ولاء در خود ندیدم، باز از خوف بر خود لرزیدم، و از ترس وقوع در مهلکه‌ی یأس و قنوط. به حالت چهارم پناه بردم، و به نظر دقت به سوی وسائل الهی نظر نمودم، دیدم وسائلی که متعلق به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است بیشتر و آسان‌تر، و اکمل [صفحه ۷۸] و اشرف است، شرایطش کمتر و نفعش اتم و اعم است،

در این باب آنجناب را خصوصیتی است که در باقی وسائل نیست، هر چند همه از یک نورند. و آن خصوصیت آن است که آنجناب: بالخصوص بابی است از ابواب بهشت، و کشتی نجات است و چراغ هدایت، هر چند آباء عظام و ابناء کرام او نیز ابواب جنان و کشتیهای نجاتند، لکن باب آنحضرت وسیع تر، و کشتی او به ساحل نزدیکتر و استضاء به نور او سهل تر است، همه ایشان پناه خلقند، لکن پناه آنجناب آسان تر و دائره‌ی او وسیع تر است.

به ایمان خود امیدوار گشتم

پس نفس را خطاب نمودم که هان! داخل این درگاه شو، تا ایمن شوی، و به این کشتی در آی تا به ساحل برسی، و به این نور نظر نما تا راه را بیابی، باز این عزم را جزم نمودم و چون درست ملاحظه نمودم، علامات ایمان را در این منهاج یافتم، و به ایمان خود امیدوار گشتم، به چند جهت: یکی اینکه: از آن حضرت مأثور است که منم کشته گریه، ذکر نمی شوم در نزد مؤمنی، مگر اینکه گریان می شود و مغموم می گردد [۱۲۶] و این صفت در تمام انبیاء بود، و من در خود این حالت را یافتم پس امیدوار به ایمان خود شدم که لااقل آن ذره که منجی از خلود است خواهم داشت. دوم اینکه: یافتم خود را که در ایام عاشورا بی اختیار محزون و مغموم می شوم، و این از صفات ائمه‌ی طاهرین بود. پس امیدوار شدم که اثری از ولایت ایشان در خود یافتم. چنانکه فرموده‌اند: - به مقتضای بعضی از روایات - که شیعه‌ی ما از فاضل طینت ما آفریده شدند و به نور ولایت ما خمیر گشتند پس مصیبت ما مصیبت ایشان است. [۱۲۷]. در اخبار بسیار وارد است که ائمه‌ی هدی در ایام محرم، همه مغموم و مغموم می شدند و [صفحه ۷۹] حضرت صادق (علیه السلام) را کسی خندان ندید در این ایام. [۱۲۸]. و حضرت رضا (علیه السلام) در تمام عشره‌ی عاشورا محزون و پریشان بودند و در مجلس عزا می نشستند و عیال خود را پشت پرده می نشاندند، پس اگر کسی بر ایشان وارد می شد و از اهل مرثیه بود امر

می فرمودند که مرثیه بخواند، چنانکه در قضیه‌ی دعبل خزاعی معروف است. [۱۲۹]. و الا خود مباشر ذکر مصائب می شدند. در روایت ریان بن شیب مذکور است که داخل شد بر آنجناب در روز اول ماه محرم، پس فرمودند: ای پسر شیب، هر گاه گریه خواهی کرد بر چیزی، پس گریه کن بر حسین (علیه السلام) که او را ذبح نمودند مانند ذبح نمودن گوسفند، و کشته شد با آن سرور، هیجده نفر از اهل بیت [۱۳۰]. و همچنین بود شیوه‌ی باقی ائمه (علیهم السلام). پس ظاهر می شود که انکسار قلب در اول محرم از علامات علاقه‌ی به ایشان است، و به تفاوت آن، مختلف می شود به ایمان، و به عدم یا عروض خلاف آن استدلال می توان نمود بر سلب ایمان و دشمنی ایشان، چنانکه متداول است در بعضی از بلاد مخالفین، که این ایام را ایام سرور و تنزه خود قرار می دهند خذلهم الله و اخزاهم فی الدارین.

هنگام ورود به زمین کربلا

سوم آنکه: یافتن خود را مهموم، هنگام مشاهده و ورود به زمین کربلا، و آن سرزمین محنت و بلا. و این صفت از صفات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده [۱۳۱]، و همچنین حالت حضرت زینب کبری است به مقتضای روایات وارده. [۱۳۲]. [صفحه ۸۰] و ایضا یافتن، خود را دل شکسته در هنگام ملاحظه‌ی قبر آن جناب و قبر فرزند ارجمندش که در پائین پای آن سرور است، و آن از علامات ایمان است، چنانکه در بعضی از روایات مأثوره وارد است. [۱۳۳]. چهارم آنکه: یافتن چشم خود را اشک ریز در وقت استشمام تربت طاهر آنحضرت، و این از صفات خود آن سرور و جد اطهرش بوده، چنانکه بیان بعضی از این فقرات در طی مقاصد کتاب انشاءالله خواهد آمد. دیگر آنکه، هر چند اعمال صالح را از نماز و روزه و غیر از آنها نسبت به خود، به جهت عدم اجتماع شرایط قبول مسلوب یافتن، و لیکن دیدم که گریه بر آنجناب حقیقت گریه است، و همچنین گریانیدن. و لا اقل تباهی که کرده‌ام یقیناً صحت سلب ندارد، پس داخل

حدیث «من بکی او أبکی أو تبأکی وجبت له الجنة»: [هر کس بگرید، و یا بگریاند، و یا خود را به گریه وادارد، بهشت برای او واجب گردد] [۱۳۴]، خواهم بود. پس امیدم محکم و قلبم مطمئن گردید تا به حالت پنجم منتقل شدم! که گیرم جزئی از ایمان در خود یافتی، و از خلود نیران خلاص شدی، آیا با عذاب برزخ و قبر و صدمات حشر و نشر چه خواهی کرد؟ ترا که طاقت صدمات ضعیف دنیوی نیست و مکاره آن را تحمل نداری، بلکه از دوام نعمت ملول شوی! چگونه تحمل آن صدمات توانی نمود؟ بلکه شاید این جزء ضعیف از ایمان با کمی صدمه از عروض بلا و صدمات و وساوس شیطان زایل شود، آنوقت چه خواهی کرد؟ پس خوف و اضطراب بر دل غلبه نمود، و به حالت، ششم منتقل گشتم و ملاحظه نمودم، که در میان وسایل حسینیة چنین چیزی هست که سبب قوت ایمان و ثبات آن تواند بود، و آن زیارت آن حضرت است که به مقتضای اخبار مانند زیارت خداوند است در عرش [۱۳۵] و آن کنایه است از کمال قرب الهی که مخصوص مؤمنین کامل است، نه کسانی که ایمانشان ثابت نباشد و بعد از هدایت گمراه شوند، پس معلوم می شود که [صفحه ۸۱] زیارت آنسرور از اسباب کمال ایمان است. و همچنین اخبار وارد شده در این زمینه، که زائر چون اراده مراجعت نماید، ملکی نزد او آید و گوید: پروردگارت سلامت می رساند و می گوید: «عمل را از سر گیر که گناهان گذشته ات آمرزیده شد» [۱۳۶]. پس چون خداوند بر او سلام برساند، لابد او را از کفر و نفاق حفظ نماید، پس قلبم مطمئن و دلم ساکن گردید، باز حالت، هفتم مرا به خوف انداخت که در نهایت آنچه که اینها ذکر نمودی اعمال حسنه هستند، شاید گناهان تو سبب حبط حسنات شوند، باز مضطرب شدم و به حالت، هشتم: التجا بردم، که حبط در عمل، خود عامل است و در وسایل حسینیة عملی است که برای او نوشته می شود و حال آنکه از اعمال او نیست تا که حبط شود، چنانکه در فضیلت زیارت آن جناب وارد شده از برای زائر یک حج یا بیشتر، از حجهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا، و معلوم

است که حج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عمل خود زائر نیست تا حبط شود، و عمل آنسرور البته مقبول خواهد بود.

حسین در دامان پیغمبر

و از عجائب آن روایات، روایتی است که از حضرت صادق (علیه السلام) مأثور است که فرمودند: روزی جناب حسین (علیه السلام) در دامان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود و آن سرور به او ملاطفت می فرمود، عایشه عرض کرد: چه قدر تو را از این طفل خوش می آید؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم که میوهی دل و نور چشم من است و بدرستیکه امت من او را خواهند کشت. پس هر کس او را زیارت نماید بعد از وفاتش، بنویسد خداوند از برای او یک حج از حجهای من، عرض کرد: یک حج از حجهای تو؟ فرمودند: بلی، بلکه دو حج از حجهای من، عرض کرد: دو حج از حجهای تو؟ فرمودند: بلی؛ بلکه چهار حج از حجهای من، و همچنین او تعجب می نمود و حضرت [صفحه ۸۲] زیاد می فرمود تا رسید به نود حج و عمره ی رسول خدا [۱۳۷]. پس امیدوار شدم، باز به حالت نهم افتادم، ترسیدم از اینکه حقوق الناس عمل را ببرد. چنانکه وارد شده است که شخصی را در محشر بیاورند که اعمال او نور دهد صحرای قیامت را پس اهل مظالم آن اعمال را ببرند و گناهان خود را بر او بار کنند و او به آتش برده شود. [۱۳۸]. پس بار دیگر خوف غلبه نمود و ملتجی به حالت، دهم گشتم، ملاحظه نمودم، دیدم که وارد شده است در ثواب گریه بر آنحضرت، اینکه حدی و نهایتی از برای ثواب آن نیست [۱۳۹]، پس امیدوار شدم که هر چه را ارباب مظالم ببرند باز تمام نخواهد شد. باز منتقل به حالت، یازدهم شدم، و دیدم که بمقتضای اخبار بسیار، شرط قبول اعمال، قبول نماز است [۱۴۰]، پس با خود گفتم شاید نمازهای تو مقبول نشده باشد و چون آنرا رد نمایند، اعمال تو رد خواهد شد، پس امر بر من مشکل شد و نزدیک شد که ناامید شوم، ناگاه به حالت، دوازدهم منتقل گشتم، و با آن ختم شد احتمالات متعارضه، و امید

من به آن محکم شد، زیرا که وجوه امن و اطمینان پی‌درپی رسید، و آن این بود که ملاحظه نمودم خواص عجیبی را که از برای وسائل حسینی است:

یاد حسین رقت قلب می‌آورد

یکی آنکه: ثواب این وسائل، اضعاف نوافل است که وارد شده است، مؤثرند در قبول فرائض [۱۴۱]، پس چگونه این وسائل مؤثر نباشند؟ دیگر آنکه، شرایط قبول و حبط، در اعمال و عبادتی است که از شخص عامل به اختیار و قصد قربت و زحمت واقع شود، و در این وسائل عملی هست که آثار بر آن [صفحه ۸۳] مترتب است هر چند بدون اختیار و قصد واقع شود، و آن رقت است بر مصائب آنجناب و گریه بر آن حضرت که گاهی با قصد و تأمل و نیت قربت واقع می‌شود و آن داخل اعمال صالح و قابل قبول و رد است. و گاهی بدون اختیار حاصل می‌شود که هر گاه شخص ورود این مصائب جان‌گداز را بشنود، بدون اینکه صاحبش را بشناسد، که امام بوده یا از مسلمانان، اگر گمان کند که از مخالفان است، باز رقت بر او مستولی می‌شود، و بی‌اختیار اشک میریزد، چگونه شخص رقت نکند، هر گاه بشنود که طفل شخصی از شدت عطش در پیش چشمش جان دهد، یا او را به روی سینه‌ی پدر شهید کنند و او نظر نماید، یا چون به جهت او آب طلبد، تیر بر حلقومش زنند، یا اینکه جسد کسی را بعد از کشتن پایمال سم ستوران نمایند و سر او را با چوب و تازیانه بزنند و بر درخت بیاویزند، یا قبر او را بعد از دو‌یست سال نبش کنند، لابد هر قسی القلبی از استماع این امور متغیر الحال می‌شود و رقت می‌کند، و این باعث رحمت الهی می‌شود. چنانکه وارد است که، چون حضرت یونس در شکم ماهی بر قارون عبور نمود که او را فرومی‌برند و صدای یونس راشنید از او سؤال نمود از احوال موسی و هارون و کلثوم و آل عمران، یونس خبر داد به موت ایشان. قارون گفت: و اسفا علی آل عمران. پس مشمول رحمت شد و عذاب خسف از او مرتفع گردید در دنیا [۱۴۲] پس

چگونه من امیدوار نباشم، با اینکه همیشه متأسفم بر آل ابراهیم، و آل عمران، و آل محمد (صلی الله علیهم اجمعین).

زائر آن حضرت سقای کوتر نماید

دیگر آنکه از مؤثرات کلیه، هرگاه مانع بر تأثیر آنها رسد، غالبا از منع تمام تأثیر نمی کند، بلکه جزئی اثر آن باقی خواهد ماند، پس هرگاه اعمال سیئه من مانع از تأثیر تام وسائل حسنیه شود، لامحاله جزئی اثر خواهد ماند، و من به آن قناعت می کنم، مثلا در شأن زائرین آنجناب وارد است که شفاعت ایشان را قبول می کنند در حق ده نفر، یا [صفحه ۸۴] صد نفر [۱۴۳]، یا میگویند هر کس را بخواهی دستش را بگیر و داخل بهشت نما [۱۴۴]، و من چون می بینم خود را که درهای جهنم به روی من باز است، بلکه الآن بر من محیط است با غلها و زنجیرها، بلکه علائم خلود را بر خود مشاهده می نمایم. پس طمع ندارم که از جمله شفیعان محشر باشم، بلکه قانعم باینکه یکی دستم را بگیرد و از شدائد قیامت نجات دهد. یا اینکه بعد از مدتی از جهنم خلاص نماید، که مخلص نمانم. و ایضا وارد است که زوار آن جناب، در عرش با خداوند مکالمه می نمایند [۱۴۵] و من چون لایق این مقام نیستم، قانعم که یک ملک از ملائکه ی رحمت با من سخن گوید، و ایضا وارد است که زائر آن جناب سقای کوتر نماید. [۱۴۶] و من چون شایسته ی آن نیستم بلکه در معرض آنم که در جهنم با اهل بهشت بگویم، قدری آب بمن بدهید [۱۴۷]، پس ممنونم که یکی از ساقیان کوتر مرا آب دهد. و ایضا وارد است که، زائر حضرت با جناب پیغمبر هم سفره خواهد شد در بهشت [۱۴۸]. و چون شایسته ی این مقام نیستم، قانعم که از خوردن زقوم خلاص شوم، و لابد از آثار این مؤثرات عظیم، این مقدار باقی خواهد ماند (انشاءالله) دیگر آنکه ممکن است وسائل آن جناب در یک زمان به جهت شخص جمع شود، از درجه ی ادنی که «تباکی» است، تا درجه ی اعلی که شهادت پیش روی آنجناب است، و به حصول آنها به جهت شخص، حصول جمیع عبادات شود در

زمان واحد، مثلاً هر گاه مجلسی منعقد شود و ذکر شود در آن مصائب آن سرور، و حاصل شود به جهت شخص، ابکاء، و بکاء، و تباهی، و حزن، و هم و رقت، و توجه قلب، به سوی آن حضرت، به صلوات و سلام با اشعار قلب، به جلالت و بزرگواری او، و معرفت به حق او، و تصور حالات، و عروض گریه و جزع به جهت آن، و آرزو کردن یاری او، و شهادت در [صفحه ۸۵] رکاب آنجناب، البته فائز شود به ثواب جمیع وسایل و عبادت کرده است خدا را، به جمیع عبادات حتی شهادت در پیش روی آن سرور، چنانکه خواهد آمد اخباری که دلالت بر آن دارد. [۱۴۹].

مجالس عزاداری حسین چهارده صفت دارد

و چنین مجلسی داراست صفات مشاهد شریفه را، و آن چهارده صفت است: اول: آنکه مصلای خداوند است، یعنی «محل صلوات اوست بر اهلش» دوم: آنکه ملائکه در آنجا حاضر می شوند. سوم: آنکه شخص به دعای پیغمبر خدا و ائمه ی هدی فائز شود. چهارم: آنکه منظور نظر بهجت اثر جناب سیدالشهداء گردد. پنجم: آنکه آنحضرت با ایشان مخاطبه و مکالمه نماید. ششم: چنین مجلسی محبوب جناب صادق (علیه السلام) است. هفتم: مانند عرفات است. هشتم: مانند مشعرالحرام است. نهم: مانند حطیم است. دهم: مطاف بیت الله است. یازدهم: قبه ی حسین است. دوازدهم: خاموش کننده ی آتشیها است. سیزدهم: منبع آب حیات است. چهاردهم: تالی مجالسی می شود که ابتدای آن خلقت و آخر آن حشر است، و تفصیل این مطالب (انشاء الله) بیاید. و چون این امر را تصور نمائی، پس چگونه گمان می کنی که ناامید شوی، از این همه مشاهد، با این حالات شریفه، و عبادات لطیفه، و اجتماع صفات و تواتر برکات؟ پس [صفحه ۸۶] اگر موانع مانع باشد به آن، قلیل اثری خواهد ماند، و همان مرا کافی است: قلیل منک یکفینی و لکن قلیلک لا یقال له قلیل ترجمه: کمترین عنایت تو مرا بس است، ولی کمترین عنایت ترا نتوان «کم» نام نهاد. [و چون این مطلب مرا یقین گردید، مخاطبه با نفس را کوتاه نمودم،

و به امیدواری بسیار، دست توسل به دامن حسین (علیه السلام) زدم، و به جهت استحکام آن شروع در تألیف این کتاب نمودم، که مشتمل است بر بیان خصائص آنجناب، که به آن خصائص، ممتاز است از تمام مخلوقات، حتی از انبیاء و ائمه‌ی (علیهم السلام)، و نامیدم آنرا خصائص الحسین (علیه السلام) و مزایا المظلوم، امید از فضل پروردگار آنکه، آنرا ذخیره‌ی قبر و نشور، و مایه‌ی امن و سرور، و اسباب بقای ذکر موفور قرار دهد، و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

ترتیب این کتاب و عناوین دوازده گانه

و مرتب ساختم آن را بر یک مقدمه، و چندین مقصد، که آن معنون است. اما مقدمه: پس مشتمل است، بر فهرست مطالب کتاب اجمالا، که در دوازده عنوان مبین خواهد شد، و آن چنین است: عنوان اول: در ذکر خصوصیات آنجناب است در عوالم وجود و محال شهود، از اول خلقت تا آخر روز نهایت، و در آن هفت مقصد است: مقصد اول: در خصائص آنسرور، در ابتدای خلقت نور شریفش. مقصد دوم: در خصائص آنحضرت به اعتبار انتقالات آن نور پاک در عوالم، از عالم ذر و اشباح، و انعکاس در ظهر آدم، و انتقال آن به شجره‌ی بهشت، و به سوی دنیا، و خصائص حمل او. مقصد سوم: در خصائص حال ولادت، و ایام طفولیتش. مقصد چهارم: در خصائص محل شهادتش. مقصد پنجم: در خصائص محل بعد از شهادتش، نسبت به روح، سر، و جسد آن سرور. [صفحه ۸۷] مقصد ششم: در خصائص محل قیامتش. مقصد هفتم: در خصائص محل اوست بعد از انقضاء روز نشور. عنوان دوم: در خصوصیت صفات حمیده و اخلاق پسندیده‌ی آنجناب و عبادات و طاعاتش در ایام عمر. عنوان سوم: در خصوصیت صفات، و اخلاق، و عباداتی که از آنجناب ظاهر شد در روز عاشورا، که از آن جمله است: جمع ما بین عبادات ظاهره و باطنه، و مکارم اخلاق، و جمع ما بین عباداتی که جمع آن ممکن است، و جمع ما بین عبادات و صفات حسنه که مانند جمع اضداد است، و جمع جمیع اقسام بلا، و تحمل آن،

و شکر بر آن، و جمع جمیع عبادات مخصوصی که مختص آن جناب بوده. عنوان چهارم: در بیان الطاف و احترامات خاصه‌ی الهی نسبت به آن جناب می‌باشد، که آن هشت قسم است: اول: در خصوصیت تعبیر آن الطاف خاصه‌ی الهیه نسبت به آن حضرت. دوم: در آنچه به او عطا نموده است از آیات صفات خود. [۱۵۰]. سوم: آنچه به او داده است، از کلام مجید و غیر آن، از کلمات خود. چهارم: در آنچه به او داده است از افضل مخلوقات، که خاتم است. پنجم: در آنچه به او داده است از اعظم مخلوقات، که عرش است. ششم: در آنچه به او داده است از احسن مخلوقات، که بهشت است. هفتم: در آنچه به او داده است از سایر مخلوقات فاضله. هشتم: در احترامات و تشریفاتی که از برای آنحضرت است از اول وجودش، تا نقضای عالم. عنوان پنجم: در بیان مظهر لطف خاص ربانی نسبت به آن جناب. عنوان ششم: در خصوصیتی که متعلق است به خشوع، نسبت به ذکر آنجناب، و رقت و گریه بر او. [صفحه ۸۸] عنوان هفتم: در خصوصیات زیارت آن امام شهید است. عنوان هشتم: در خصوصیت آن جناب که متعلق است به قرآن مجید. عنوان نهم: در خصوصیات که متعلق است به بیت‌الله الحرام، و در آن چهار مقصد است: اول اینکه: او خود بیت‌الله است حقیقه. دوم آنکه: آنجناب تعظیم نمود کعبه را تعظیم خاصی، پس خداوند از برای او فضیلتی قرار داد مخصوص، و صفاتی که شبیه است به صفات او، با تفاوتی که بیانش سبب گریه است. سوم آنکه: ثواب زیارت او را موازنه و معادله، به ثواب حج و عمره قرار داد، به جهت نکته‌ی خاصی. چهارم آنکه: او را قرار داد بیت الحرام، و از برای او حجاجی قرار داد بالخصوص، پس از برای اصحابش حج خاصی است، و از برای اهل بیتش حج مخصوصی، و از برای انبیاء و ملائکه حج مخصوصی نسبت به آن. عنوان دهم: در خصائص آن سرور نسبت به ملائکه. عنوان یازدهم: در خصائص آن حضرت نسبت به انبیاء عظام، و در آن چند مقصد و ابواب است، که هر بابی مخصوص است به یکی از انبیاء. باب آدم (علیه السلام)، باب نوح (علیه السلام)، باب ادریس (علیه السلام)، باب ابراهیم (علیه السلام)، باب اسماعیل (علیه السلام)، باب یعقوب

(علیه السلام)، باب یوسف (علیه السلام)، باب صالح (علیه السلام)، باب هود (علیه السلام)، باب شعیب (علیه السلام)، باب ایوب (علیه السلام)، باب زکریا (علیه السلام)، باب یحیی (علیه السلام)، باب اسماعیل صادق الوعد (علیه السلام)، باب موسی (علیه السلام)، باب داود (علیه السلام)، باب سلیمان (علیه السلام)، باب عیسی (علیه السلام). عنوان دوازدهم: در آنچه متعلق است به حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) از آنحضرت، و این عنوان ختام کلام است، خداوند ختام را خیر قرار دهد. [صفحه ۹۰]

در ذکر خصوصیات امام حسین در عوالم وجود تا انقضاء روز جزاء و مقاصد هفتگانه‌ی آن

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است این صبح تیره باز دمید از کجا کزاد کار جهان و خلق جهان جمله درهم است در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است [صفحه ۹۱] عنوان اول: در بیان محال وجود آن سرور از ابتدای وجود تا انقضاء روز جزاء، و در آن چند مقصد است:

در خلقت نور شریف حضرت پیغمبر

بدانکه حکما اختلاف کرده‌اند در اینکه، اول چیزی که صادر شد از صنع واجب تعالی چه بوده؟ و همچنین متکلمین و اهل ملل نیز اختلاف نموده‌اند در آن، و اخبار نیز مختلف است، پس اکثر حکما رفته‌اند به اینکه اول مخلوقات عقل اول است، و آن جوهری است

بسیط، مفارق ماده در ذات و فعل، پس چون واحد است، می تواند که از واحد صادر شود، و چون در او سه جهت حاصل است: یکی وجود نظر به علت، دوم وجوب بالغیر، سوم امکان بالذات، پس به اعتبار وجودش سبب شد از برای وجود عقل دوم، و به اعتبار وجوبش از برای وجود نفس فلک اعلی، و به اعتبار امکانش از برای جسم آن فلک. عقل اول راند بر عقل دوم، و همچنین به ترتیب ده عقل، و نه فلک موجود شد، و چون عقل عاشر از مبدء دور است، ایجاد عقل دیگر را توسط نتواند نمود، پس واسطه وجود هیولائی عناصر است، و کذا القاء صور بر آن هیولی به سبب اعداد حرکات رویه افلاک. مترجم گوید، عبارت کتاب در این مقام خالی از سهو نبود، و ما آنچه بیان این واقع این مذهب بود، بیان نمودیم تا انتهی. وتالیس ملطی که یکی از حکما است رفته است به اینکه اول مخلوقات آب است. و مذهب بلیناس حکیم آن است که اول مخلوقات کلمه ی خداست، و بعد از آن فعل و حرکت و حرارت. و غیر از اینها از مذاهب نیز هست، ولی آنچه از اخبار صحیحه بسیار مستفاد می شود آن است که اول مخلوقات نور شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، و عقل نیز بر این دلالت دارد، نظر به اشرفیت آن حضرت و احبیت او، و کثرت اعتنای خدا، و [صفحه ۹۲] شأن او، و در بعض اخبار است که اول مخلوقات نور آن سرور و نور ائمه ی هدی است، و به هر تقدیر، نتیجه آن است که اول مخلوقات نور حسین (علیه السلام) است، چون همه، نور واحدند، و نور احدند چنانکه جدش فرمود: حسین منی و انا من حسین: [حسین از منست و من از اویم] [۱۵۱] و در خبر دیگر انا من حسین و حسین منی: [من از حسین هستم و حسین از منست] [۱۵۲] که مقامش در بیان شرافت نور آن جناب بالاتر است از حدیث اول، و چون آنجناب اول مخلوقات است و همه خلق تابع و طفیل وجود آن سرورند، پس عجب نیست که جمیع مخلوقات بر آنجناب گریه کنند، از انبیاء و ملائکه، افلاک، انس، جن، شیطان، بهشت، جهنم، جمادات، عناصر، معادن، نباتات، حیوانات، آفتاب و ماه، نه از این عالم تنها، بلکه از جمیع عوالم، که در بعضی از اخبار وارد است که: خداوند

خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، [۱۵۳] و بکای این عالم نه تنها بعد از قتل آن سرور است، بلکه پیش از تحقق آن بوده، چنانکه در زیارت سوم شعبان از حضرت حجت غائب (عجل الله فرجه) مأثور است: «بکته السماء ومن فیها و الأرض ومن علیها و لما یطاء لابیها» [۱۵۴]. یعنی: آسمان و زمین و آنچه در آنها است بر آنجناب گریه کردند و حال اینکه هنوز قدم بعرصه‌ی دنیا نهاده بود. و چون آن جناب در اول خلقت مظهر خشوع و خضوع بوده، پس هر خضوع و خشوع انکساری که در عالم است از برای آن سرور است، بلکه می‌گوئیم که: آن خنجر و شمشیر و سنان و تیر که بر بدن آن جناب میزدند، ایضا بر حال او گریه می‌نمودند، بلکه قاتلین و ناصبین هم به فطرت اصلیه، بر حال آن سرور گریان بودند، هر چند به صفات ظاهره تغییر فطرت اصلیه داده بودند، و مخلد در دوزخ خواهند بود، ولی باز چون غافل می‌شدند به گریه می‌افتادند، مانند کفاری که به قلب تصدیق دارند، ولی به زبان انکار [صفحه ۹۳] می‌کنند و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا [از روی ستم و سرکشی آن را انکار نمودند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند] [۱۵۵]. مانند زناده و ده‌ریه که چون غافل شوند از عناد و لجاج خود، اقرار به توحید می‌نمایند، و همچنین دشمنان آن جناب در حال غفلت گریان می‌شدند، بلکه گاهی عظیم مصیبت به حدی بود، که در حال غلبه‌ی عداوت، و اشتغال به قتل و جرح و اسر، گریان می‌شدند، چنانکه ابن سعد ملعون، در وقتی که امر به قتل آن حضرت نمود گریان شد، [۱۵۶] و آن ملعونی که سلب نمود گوشواره‌ی فاطمه، دختر حضرت را گریه می‌نمود [۱۵۷]، و یزید ملعون با آن شقاوت و قساوت چون نظرش بر اساری افتاد، بر حالت ایشان رقت نمود و گفت: قبیح باد پسر مرجانه. [۱۵۸].

خصوصیات حضرت بعد از خلقت تا زمان ولادتش

در بیان خصوصیات نور آن سرور بعد از خلقت تا زمان ولادتش، پس می‌گوئیم: خداوند جل و جلاله متفرد بود بالذات، و با او هیچ نبود، پس ابتدا نمود به خلق نور شریف

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و مشتق نمود از نور او، انوار علی و فاطمه و حسن و حسین را، و از برای آن حضرت شریف محال متعدده و عوالم مختلفه قرار داد. چنانکه از روایات ظاهر می شود که بعضی پیش از خلق عرش، و بعضی بعد از آن و قبل از خلق آدم، و بعضی بعد از آن بوده، و عوالم آن، گاهی عالم انوار است، و گاهی اشباح نوریه، و گاهی اظله، و گاهی ذرات، و گاهی نور بهشتی، و گاهی عمود نور، و گاهی در ظهر آدم، و گاهی در انگشتان او، و گاهی در پیشانی او، و گاهی در پیشانی اجداد و جدات اطهار آنجناب. و محل آن نور گاهی پیش روی عرش، و گاهی بالای عرش، و گاهی زیر عرش، و گاهی در اطراف عرش، و گاهی در حجابهای دوازده گانه، و گاهی در ریاهای نور، و گاهی در سرادقات. [صفحه ۹۴] و از برای اقامت آنها در هر محلی مدتی معین است، مثلاً زمان وجود ایشان قبل از خلق عرش چهارصد و بیست هزار سال است، و مدت توقف ایشان در اطراف عرش پانزده هزار سال پیش از خلق آدم، و زمان بودن ایشان در زیر عرش دوازده هزار سال پیش از خلق آدم [۱۵۹]، و اینجا مقام تفصیل دادن این مطالب نیست. مترجم گوید: معرفت تفصیل این اسرار و مطالب را از ما نخواسته اند. آنچه وظیفه ی ماست تصدیق و تسلیم است بر وجه اعمال، و علم به حقیقت آن نور و مقاماتش و وظیفه اش در آن عوالم راجع به خود ایشان است، و تطبیقات، که بعضی از حکما و صوفیه با عقل خود کرده اند، برهانی درست ندارد، و خوض در آن موجب خطر است انتهى. و مقصود در این مقام: بیان خصوصیت نور جناب حسین (علیه السلام) است از انوار ائمه (علیهم السلام) در جمیع عوالم مذکوره، پس می گوئیم: امتیاز این نور در عالم جمع: اضافه تشریفیه خاصه است که به نور اول دارد، چنانکه فرموده: حسین منی و انا من حسین [۱۶۰]، و در عالم فرق: امتیاز آن سبب حزن و اندوه است، چنانکه ظاهر می شود از قضیه ی حضرت آدم، که چون انوار خمسه ی طاهره در انگشتان او اشراق نمود، نور جناب حسین (علیه السلام) در ابهام قرار داشت، و چون نظر حضرت آدم بر ابهامش افتاد مهموم و محزون می شد. [۱۶۱]. و این اثر تا حال باقی است که هر کس،

ضحک بر او غالب شود، چون نظر به ابهام نماید حزن بر او غالب می شود، و از قضیه‌ی حضرت ابراهیم که چون اشباح خمسه را دید، از ملاحظه‌ی شبح آن جناب محزون گردید، [۱۶۲]، مثل اینکه از شنیدن نام شریفش محزون می شد. بلکه چیزی که نسبت به آن داده می شود از اسباب حزن است، مانند میخی که جبرئیل [صفحه ۹۵] بر کشتی نوح کوبید به اسم آنجناب، نوری از آن درخشید، و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر گردید که موجب حزن حضرت نوح و نوحه‌ی او گردید. [۱۶۳]. و ایضا آن نور شریفه چون به اصلاب طاهره و ارحام مطهره منتقل می شد از اثر آن، نوری در جبین حامل آن ظاهر می گردید، چون خود از حاملین آن نور نبودند، و در جبین حضرت زهراء در حمل حضرت حسن (علیه السلام) نوری علاوه ظاهر نشد، چون حضرت فاطمه (سلام الله علیها) خودش نیز از آن نور است، ولی در حمل حضرت حسین (علیه السلام) نور خاصی در جبین زهراء (سلام الله علیها) ظاهر شد، چنانکه حضرت پیغمبر به آن خبر داد [۱۶۴] و والدہ‌ی ماجده اش فرمود: «که من چون به حسین حامله شدم در شب تار احتیاج به چراغ نداشتم» پس امتیازش آن است که بر نور غالب می شود. و ایضا بر نور آفتاب نور او غلبه می نمود، چنانکه از بعضی منقول است که حاضر بوده است در حال شهادت آن سرور، گفت: نور جمال آنحضرت مرا از فکر کشتن او مشغول نمود [۱۶۵]، با آنکه آفتاب در آنوقت بلند بود. و ایضا چیزی حاجب نور شریف نبوده، چنانکه همان شخص گفت: که ندیدم کشته‌ای آغشته به خاک و خون، نورانی تر از حسین (علیه السلام) [۱۶۶] پس خاک و خون حاجب آن نور پاک نبوده است.

در خصوصیت محل آن حضرت بعد از ولادتش

در بیان خصوصیت محل او بعد از ولادتش، پس می گوئیم: اول مجلس، بعد از تولد دستهای رسول خدا بوده، چنانکه مروی است که حضرت در حجره ایستاده بودند منتظر ولادت آن جناب، پس چون متولد شد به هیئت سجده، ندا [صفحه ۹۶] کرد پیغمبر خدا

(صلی الله علیه و آله) اسماء را که پسر مرابیاور، عرض کرد که هنوز او را پاکیزه نکرده‌ایم، فرمودند: تو او را پاکیزه می‌کنی! خدا او را پاک و پاکیزه کرده، پس آورد او را در حالتی که پیچیده شده بود در پارچه‌ای که از پشم بود، پس گرفت او را به دست خود، و نظر فرمود باو و گریست، و فرمود: «دشوار است بر من ای اباعبدالله» [۱۶۷]. و بعد از آن گاهی بر دوش و گردن جبرئیل بود، و گاهی بر دوش پیغمبر، یا بر سینه و پشت آن سرور [۱۶۸]، و گاهی بر دست او، هنگامی که بلند می‌فرمود او را که دهانش را ببوسد، گاهی بلند می‌فرمود او را که نشان اصحاب دهد و سفارش او را نماید. [۱۶۹]، و گاهی در حال سجود بر پشت آن حضرت سوار می‌شد [۱۷۰]، و گاهی بر دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که آن حضرت او را نگاه می‌داشت تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جمیع اعضای او را می‌بوسید [۱۷۱]، و آخر مجلس در دنیا در سینه‌ی پیغمبر خدا بود در حال احتضار، و آن سرور او را می‌بوسید و می‌فرمود: «یزید را با من چه کار است؟ خدا او را مبارک نکند.» [۱۷۲].

خصوصیت محل آن حضرت بعد از شهادت

در بیان خصوصیت محل آن حضرت است بعد از شهادت و پیش از دفن اما خاصه‌ی حال شهادت، پس آنست که: هر پیغمبر یا امامی که شهید می‌نمودند به کشتن یا به زهر دادن در خانه‌ی خود بوده، یا در شهر یا در محراب، یا در طشت، و از برای احدی از ایشان اتفاق نیفتاد که در صحرای قفر بر روی خاک شهید شوند، چه قدر بزرگ است مصیبت تو، ای آقا. [صفحه ۹۷] و اما بعد از شهادت، پس جسد شریفش را به آسمان پنجم بردند و باز بر زمین کربلا بر گردانیدند، و در آنجا سه روز افتاده بود، و سر مبارکش گاهی بر روی دستها [۱۷۳]، و گاهی بر نیزه‌ها [۱۷۴] و گاهی بر درخت آویزان [۱۷۵]، و گاهی بر دهلیز خانه‌ی یزید ملعون [۱۷۶]، و گاهی بر دروازه‌ی شام [۱۷۷] و گاهی در طبق نزد ابن‌زیاد [۱۷۸]، و گاهی در طشت، نزد یزید [۱۷۹]، و او را شهر به شهر گردانیدند، از

کربلا تا شام، و بعضی گفته‌اند: که از شام تا مصر تا مدینه یا از شام به کربلا یا از شام به آسمان. [۱۸۰]. مترجم گوید: مصنف (اعلی الله مقامه) فراموش نموده اجانه‌ی خانه‌ی شمر [۱۸۱]، و تنور خانه‌ی خولی [۱۸۲]، و دیر راهبان [۱۸۳] و صندوق پاسبانان را [۱۸۴] لا حول و لا قوة الا بالله.

در خصوصیت محلش در عالم برزخ

در خصوصیت محلش در عالم برزخ، در حدیث است که آن حضرت در یمین عرش است و نظر می‌نماید بمحل شهادتش و به سوی زوارش و ایشان را می‌شناسد به اسم خودشان و پدرشان و به درجات و مقاماتشان، بهتر از شما عالم است و می‌بیند گریه کنندگان خود را و طلب مغفرت می‌نماید از برای ایشان، و از پدران خود سؤال می‌کند، که ایشان نیز طلب مغفرت نمایند، و می‌گوید: ای گریه کننده اگر بدانی که خداوند از [صفحه ۹۸] برای تو چه مهیا نموده، البته خوشحالی تو بیشتر از جزع خواهد بود. [۱۸۵].

در خصوصیت محل آن حضرت در روز محشر

در خصوصیت محل آنجناب در روز محشر و موقف اکبر، در روایات بسیار است که آنجناب را مجلس خاصی است در زیر سایه‌ی عرش که با زوار و گریه کننده گان خود انس گرفته، با هم سخن می‌گویند و از شداید ایمن هستند و ازواج ایشان از بهشت پیغام می‌دهند ایشان را مشتاق هستیم به شما، رضا نمی‌شوند که بهشت را بر صحبت آن مجلس شریف ترجیح دهند [۱۸۶]، و موقف مخصوصی در روز محشر دارد، که محشر برپا خواهد شد آن وقتی که برپا می‌ایستد سر در بدن ندارد، خون از رگهای او جاری است و فاطمه چون آن هیئت را مشاهده می‌نماید شهقه می‌زند که اهل موقف مضطرب می‌شوند [۱۸۷] و شرح این مطالبی در محل خود بیاید. (انشاء الله تعالی).

در خصوصیت محل آن حضرت در بهشت

در خصوصیت محل آن سرور است در بهشت، و آن جایی است مخصوص، که حضرت پیغمبر او را به آن خبر داد، و فرمود: «از برای تو در بهشت درجاتی است که رسیدن به آنها منوط به شهادت است» [۱۸۸]، و آن حضرت زینت تمام بهشت است [۱۸۹] پس گویا که او در همه جای بهشت است و همه از برای اوست. [صفحه ۱۰۰]

در خصوصیات حمیده و اخلاق پسندیده‌ی امام حسین

کشتی شکست خورده ز طوفان کربلا در خاک و خون فتاده به میدان کربلاگر چشم روزگار بر او فاش میگریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلانگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلاز آن تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلاز آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلاآه از دمیکه لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو بخیمه‌ی سلطان کربلاآندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد [صفحه ۱۰۱] عنوان دوم: در صفات و اخلاق و عبادات آن سرور است نه من حیث صفات الامامه، که آن از حیز ادراک برتر است، پس می گوئیم که: یکی از آن صفات حمیده صفت غیرت دین است، و عدم تحمل بار ذلت اراذل و اوباش، چنانکه مروی است که ابن سعد عرض کرد بر آنجناب، که نازل شود بر حکم پسر زیاد و یزید و از قتل خلاص شود، حضرت فرمودند: هرگز نخواهد شد که من دست ذلت به شما دهم و مانند غلامان اقرار به گناه کنم، خدا و رسول و اهل ایمان به آن راضی نیستند. [۱۹۰]. و هر کس بعد از آن جناب به این مقام رسید به نظر خود اقتدا به آن حضرت نمود.

صفات شجاعت، عبادت و رعایت حقوق

دیگر، صفت شجاعت است و آن حضرت در این صفت به مقامی رسید که شجاعت حسینیه را مثل سائر نمود، و از حیدر صفدر این مقدار در حیز بروز و ظهور نرسید. دیگر، صفت عبادت است که از وقتی که در شکم مادر بود، مادر صدای تسبیح او را می شنید [۱۹۱]، تا وقتی که سرش را بر نیزه نمودند قرائت قرآن می نمود و. [۱۹۲]، و در این خاصیت علاوه است بر آنچه حضرت سجاد فرمود: در جواب شخصی که از آن جناب سؤال نمود، چرا اولاد والد ماجدت کم است؟ فرمود: عجب آن است که ما چگونه متولد شدیم و حال آنکه آنحضرت هر شب هزار رکعت نماز می کرد. صفت دیگر، رعایت حقوق است، عبدالرحمن سلمی یکی از اولادان حضرت را سوره ی حمد تعلیم نمود پس آن حضرت هزار دینار و هزار حله باو عطا نمود و دهان او را پر نمود از در، و فرمود: حق او زیاده بر این است. [۱۹۳]. [صفحه ۱۰۲]

حیاء از صفات بازر حسین

صفت دیگر، حیاء است در وقت عطاء، و رقت بر حال سائل از جهت ذل سؤال، چنانکه معروف است که اعرابی سؤال نمود از آنجناب در ضمن چند شعر. لم یخب الآن من رجاك و من حرك من دون بابك الحلقة پس حضرت داخل خانه شدند و چهار هزار درهم در ردای خود بستند و از شق باب به اعرابی دادند، و فرمودند: خذها فانی الیک معذرت و اعلم بانی علیک ذو شفقة لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا علیک مندفة لکن ریب الزمان ذو غیر و الکف منی قلیلة النفقة یعنی: بگیر این درهم را، و از کمی آن عذر می خواهم، و بر تو مهربانم، اگر وسعتی در امر ما بود، بیشتر از این ابر عطای ما بر تو ریزش می نمود، لکن ابناء زمان حق ما را رعایت ننمودند، و دست من از مال دنیا تهی است. [۱۹۴]. و ایضا سائلی راهزار دینار یا درهم داد، پس آن شخص پولها را صراف می نمود، خازن او را گفت: مگر چیزی بما فروخته ای؟ گفت: آری آبروی خود را، حضرت فرمود: راست گفתי، به او بده هزار هزار هزار، یکی به جهت سؤال، و

دوم به جهت آبرویت، و سوم به جهت آنکه نزد ما آمدی و پیش دیگران نرفتی. و ایضا وقتی رقعهای بآن حضرت داد، حضرت فرمود: حاجت تو رواست پیش از آنکه رقعہ خوانده شود، شخصی گفت: چرا رقعہ را نخوانده این کلام را فرمودی؟ فرمودند: خداوند از من سؤال خواهد نمود که چرا او را به انتظار نگاه داشتی تا رقعہ را بخوانی. باری در این صفت حیا به مقامی بود که حیا می نمود از ذلت سؤال جاهلی که [صفحه ۱۰۳] می خواست او را تعلیم مسئله ی دین نماید، چنانکه در روایت است که دید آنجناب شخصی را از اعراب که وضو را درست نمی گرفت، پس خواست تعلیم نماید به او، حیا کرد، پس به برادرش حضرت حسن گفت که ما در حضور او وضو می سازیم و از او سؤال می کنیم که کدام وضو بهتر است؟ چون چنین کردند آن اعرابی متنبه شد، و عرض کرد شما هر دو خوب وضو می گیرید، و من جاهل بودم که نمی دانستم وضو را. [۱۹۵]

رقت قلب حسین بر اهل هموم و غموم

صفت دیگر، رقت آن حضرت بر اهل هموم و غموم، چنانکه وقتی به عیادت اسامه ابن زید تشریف بردند و او را در حالت احتضار بود پس آهی کشید و گفت: واغماہ، حضرت فرمودند: غم تو از چیست؟ گفت قرض دارم شصت هزار، حضرت فرمودند: دین تو بر ذمه ی من است، گفت: می خواهم: مدیون نمرده باشم، حضرت امر فرمود تا مال را حاضر نمودند و به طلب کاران او دادند، پیش از آنکه وفات نماید. [۱۹۶]. صفت دیگر، صدقه ی پنهانی دادن است، چنانکه منقول است که بعد از شهادت در پشت آنسرور اثر پینه ها دیدند، از حضرت سجاد (علیه السلام) سؤال نمودند، حضرت فرمود: این اثر آن باری است که شبها به دوش می گرفت و از برای یتام و بیوه زنان می برد [۱۹۷] شاعر گفته: و ان ظهرا غدا للبر ينقله سرا الی اہله لیلا لمکسور یعنی: آن پستی که شبها صدقات را به جهت فقرا نقل می نمود، چرا باید که از سم ستوران شکسته گردد؟ ویلا. صفت دیگر: شدت

عز می که داشت در خلاص نمودن خلق از عذاب خدا، و به آن سبب این بار گران شهادت را قبول نمود، تا اینکه به مقامی رسد که شفاعت نماید عاصیانرا، و در این امر چنان اهتمام داشت که خلاصی دشمنانش را هم می خواست، [صفحه ۱۰۴] هنگامی که آن شخص آمد به قصد قتل آنجناب، حضرت در روی او خندیدند و او را موعظه فرمودند [۱۹۸] و هر گاه که می دید تخلیص کلی ممکن نیست، باز سعی می فرمود در تخفیف عذاب ایشان، چنانکه به هرثمه ابن ابی مسلم بعد از آنکه دید وعظ در او اثر نکرد، فرمود: پس از این زمین بیرون رو، که کشتن ما را نبینی و صدای ما را نشنوی [۱۹۹]، و همچنین بجعفری فرمود [۲۰۰]، چنانکه در محالش بیاید. (انشاءالله). صفت دیگر، شدت خوفش از خداوند، که هر وقت وضو می گرفت رنگش متغیر می شد، و بدنش به لرزه می آمد، چون از سبب سؤال می نمودند، می فرمود: شایسته است از برای شخصی که به حضور پادشاه قهار می رود، اینکه رنگش زرد شود، و بدنش بلرزد [۲۰۱] و مردم از شدت خوف آنجناب تعجب می کردند، حتی اینکه وقتی عرض کردند: چقدر عظیم است خوف تو از خداوند؟ فرمود: در قیامت ایمن نخواهد بود احدی مگر کسانی که در دنیا از خداوند خائف باشند. [۲۰۲]. مؤلف گوید: تأمل نما که حضرت سیدالشهداء در وقت اراده ی وضو به جهت عبادت خدا، بدنش از ترس لرزان، و رنگش زرد می شود، و ما به گناهان کبیره مشغول می شویم و اصلاً واهمه و اضطراب نداریم، پس چگونه دعوی متابعت آنجناب می کنیم، او در نزد افضل طاعات لرزان، و ما در نزد اشد معاصی خندان، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

مدح حسین در قرآن و حدیث

صفت دیگر، از خصائص آنجناب ممدوحیت آنسرور است از دوست و دشمن، چنانکه او را در قرآن مدح فرموده است به چند صفت، یکی اینکه اوست «نفس مطمئنه» دیگر اینکه او «کفل رحمه» است. [صفحه ۱۰۵] و دیگر اینکه او از جمله ی افراد والد است،

که خداوند واجب نموده است احسان به او را چنانکه در تفسیر هر دو آیه وارد است. [۲۰۳] و دیگر مراد: من قتل مظلوما در تأویل آن حضرت است، و همچنین ذبح عظیم، و کهیص در شأن حادثه‌ی کربلاست، و ایضا او را به چند اسم یاد نموده است مانند: فجر، و الزیتون، و مرجان، و اینها همه در احادیث مأثور است، و نوشته شده است در یمین عرش که: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاء». [۲۰۴] و در احادیث قدسیه مدح آنجناب وارد است باینکه: «مبارک باد مولودی که بر او است صلوات و رحمت من» [۲۰۵] و ایضا وارد است که آنجناب نور اولیاء من است و حجت من است بر خلق و ذخیره است به جهت عاصیان [۲۰۶]، چنانکه (انشاء الله) تفصیل بیاید. و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز آنجناب را مدح نموده به صفات عجیبه، من جمله روزی فرمود: «مرحبا بر تو ای زینت آسمان و زمین» ابی ابن کعب عرض کرد: آیا غیر از تو کسی زینت آسمان و زمین باشد؟ فرمود: قسم بخداوندی که مرا به راستی به رسالت فرستاده که حسین بن علی در نزد اهل آسمانها بزرگتر است از آنچه در زمین است و به درستی که خداوند بر یمین عرش نوشته است: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاء»: [حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است] [۲۰۷]. پس گرفت دست آن جناب را و فرمود: ایها الناس این است حسین بن علی، پس شناسید او را و تفضیل دهید او را، چنانکه او را خدا فضیلت داده است - تا آخر حدیث. [۲۰۸]. مترجم گوید: حذف متعلق مفید عموم است، پس از این حدیث ظاهر می شود فضل به طریق عموم - انتهی. باری، تمام ملائکه و انبیاء و صلحا نیز آنجناب را مدح نموده اند، و خصوص آن [صفحه ۱۰۶] است که دوست و دشمن آنحضرت را مدح کرده اند، از آنجمله معاویه در وصیتش به یزید مدح از آنجناب کرده [۲۰۹]، و ابن سعد در بعض اشعار او را مدح نموده [۲۱۰]، و دشمنانش در وقتی که آن حضرت فضایل خود را تعداد می نمود و از ایشان شهادت می طلبید همه اعتراف نمودند [۲۱۱]، و شمر ملعون فریاد می کرد که: انه لکفو کریم و کشته شدن به دست او عار نیست [۲۱۲] و سنان در وقتی که مشغول قتل آن سرور بود می گفت ترا می کشم و

می‌دانم که پدر تو اشرف اولاد آدم است [۲۱۳]، و آن ملعونی که سر حضرت را به نزد ابن زیاد آورد این اشعار را خواند: املاء رکابی فضه و ذهابی قتلت السید المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبایعنی: سنگین کن بار شتران مرا از نقره و طلا، زیرا که من به جهت رضای تو سید بزرگواری را کشته‌ام که بهتر از همه‌ی مردم است از جهت پدر و مادر و حسب و نسب [۲۱۴] و یزید مدح نمود آنجناب را زمانی که هنده زوجه‌ی او در مجلس عام وارد شد بدون چادر و ساتر، پس برخواست و سر او را پوشانید، و گفت: برو بر حسین گریه کن و نوحه کن که بزرگ قریش است. [۲۱۵]. و چون یزید چنین گوید پس شما دوستان چرا باید از گریه و ندبه ساکت باشید، و بر سید جوانان ننالید.

حضرت امام حسین سبب حزن مؤمنین

«خاتمه» اینها که مذکور شد، شمه‌ای از مدائح و فضائل آن سرور بود، که بیان [صفحه ۱۰۷] شد، و مرا کجا آن حد است که احصای فضائل کسی را نمایم، که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) در حق او فرمود - بعد از آنکه بسیار از برایش گفت -: «او را تفضیل دهید، چنانکه خدایش تفضیل داده» [۲۱۶] لیکن همان یک فضیلت خاصه را بیان می‌کنیم که مشتمل است بر جمیع اضداد آن سرور که موجب حزن و سرور است، و سبب اسف و فرح، هر دو بوده است: توضیح این امر عجیب، آن است که، چون آن حضرت سبب حزن مؤمنین بوده است از اول خلقت تا روز بعثت به جهت اسبابی که ذکر شد، و خواهد شد، بلکه سبب حزن نشأه‌ای است که در آن حزن و اندوه مقرر نشده، پس خداوند او را سبب فرح و سرور مؤمنین قرار داده، به اینکه تمام بهشتها و حور العین را که دارالسرور و الحبور است [۲۱۷]، از نور پاک آنجناب خلق نموده چنانکه مروی است از انس، که گفت پیغمبر خدا: خداوند خلق فرمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را، پیش از آنکه آدم را خلق نماید، هنگامی که نه آسمان بود، نه زمین، و نه ظلمت، و نه

نور، و نه شمس، و نه قمر، و نه بهشت، و نه دوزخ، عباس عرض کرد: چگونه بود ابتدای خلق شما؟ فرمود: ای عم، چون خداوند خواست که ما را خلق نماید، تکلم فرمود به کلمه‌ای، پس از آن نوری آفرید، پس به کلمه‌ی دیگر تکلم نمود، پس از آن آفرید وحی را، پس مخلوط نمود نور را با روح، پس ما پنج نفر را از آن خلق کرد. پس ما تسبیح و تقدیس می‌نمودیم او را، در وقتی که تسبیح و تقدیس نبود، پس چون اراده نمود که خلایق را انشاء نماید، شکافت نور مرا، پس خلق کرد از آن عرش را، پس عرش از نور من است، و نور من از نور خداست، و نور من افضل است از نور عرش، پس شکافت نور برادرم علی را، و خلق نمود از او ملائکه را، و علی افضل است از ملائکه، پس شکافت نور دخترم فاطمه را، و خلق نمود از آن آسمان و زمین را، پس آسمان و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم از نور خداست، و دخترم افضل [صفحه ۱۰۸] است از آسمان و زمین، پس شکافت نور فرزندانم حسن را، پس خلق نمود از آن شمس و قمر را، پس حسن افضل است از شمس و قمر، پس شکافت نور فرزندانم حسین را، پس خلق نمود از آن بهشت و حورالعین، پس حسین افضل است از بهشت و حورالعین [۲۱۸] تمام شد حدیث شریف. پس حسین (علیه السلام) حزن کل مؤمن است و سبب فرح ایشان نیز خواهد بود. و عجب آنست که آن سرور سبب حزن بهشت و حورالعین هم بوده که آنها خود از اسباب فرح‌اند، چنانکه وارد شده است در اخبار که بهشت گریه نمود بر حال آنجناب در وقتی که بر روی خاک افتاده، و حورالعین لطمه بر صورت زدند و ماتم در اعلا علین برپا شد [۲۱۹]، و عجب تر آنست که آن حضرت سبب حزن بهشت شد، نیز سبب فرح آن گردید، چنانکه در خبری وارد است: بهشت خواهش نمود از خداوند که او را زینت دهد، پس خداوند زینت داد ارکان آنرا به حسین (علیه السلام) پس به خود نازید چنانکه عروسان کنند از شدت فرح. [۲۲۰]. [صفحه ۱۱۰]

در خصوصیات عبادات آن حضرت در روز عاشورا

کاش آنزمان سراق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی کاش آنزمان برآمدی از کوه تا بکوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی کاش آنزمان ز آه جگرسوز اهلیت یکشعله برق خرمن گردون دون شدی کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه ی دریای خون شدی کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار روی زمین بی سکون شدی این انتقام گر نفتادی بروز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی آل نبی چو دست تظلم برآورند ارکان عرش را به تزلزل درآورند [صفحه ۱۱۱] عنوان سوم: در خصوصیت صفات و اخلاق و عباداتی که از آن جناب ظاهر شد در روز عاشورا، از آن جمله است جمیع ما بین عبادات ظاهره و باطنه، و مکارم اخلاق، و تحمل اقسام بلا، و شکر بر آن، و جمع جمیع در عبادات مخصوصی که در آن روز نمود، و به آن سبب مورد الطاف خاصه گردید.

در خصوصیت صفات و اخلاق و عبادات آن حضرت در روز عاشورا

و آن عباداتی است که جامع جمیع عبادات بود، از بدنیه ی واجبه، و مندوبه، ظاهریه، و باطنیه، و قلبیه ی واجبه، و مندوبه، به اکمل و اشرف افراد هر یک، پس عبادت نمود آنحضرت به جمیع انحاء عبادت، از مفردات و مرکبات در آنروز، و ظاهر نمود مکارم اخلاق، و صفات حمیده و پسندیده بأسرها، از مندوبه، و متضاده. علاوه بر آنکه متحمل گردید انواع اعظم ابتلا را، و صبر نمود به اکمل انحاء صبر، بلکه شکر می نمود بر اینها به اشرف وجوه شکر، پس رسید به سبب این عبادت به مقامی که جامع تمام فضل است، و حاصل شد از برای او در این باب خصوصیتی در عبادت، که از برایش شریکی نبوده، و به همین سبب مخصوص گردید به خطاب: یا ایته النفس المطمئنۀ ارجعی الی ربک [۲۲۱] [ای نفس آرام و مطمئن به سوی پروردگارت برگرد]. و مختص شد برضا و گردید راضیه مرضیه و مخصوص شد به عبودیت مخصوصه و بهشت خاص، که فرموده:

فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی: [در میان بندگانم در آی، و در بهشتم در آی]. حال تفصیل این عبادت مخصوصه جامعه را بیان نمائیم بعون الله سبحانه. پس می گوئیم که خداوند متعال تکلیف نموده است بندگان را، از روی مصالح ایشان به تفاوت درجات، و مقامات و اعصار، پس از برای هر پیغمبری شرعی و راهی مقرر نموده، و از برای هر یک خصوصیتی و امتیازی قرار داده، و این شریعت سهله غرا را از برای پیغمبر ما قرار داده، و از برای خود آن سرور خصایصی مقرر ساخته که از بیست متجاوز می شود، و از برای اوصیاء آنجناب نیز، احکامی مخصوص قرار داده، در آن [صفحه ۱۱۲] صحیفه که دوازده مهر بر آن بوده از مهر طلا که آتش ندیده، و جبرئیل آن را بسوی حضرت رسول آورد قبل از وفاتش، و گفت: این وصیت تو است، به سوی نخبهی اهل بیت، فرمود: کیست نخبهی ایشان؟ گفت: علی بن ابی طالب و اولاد او، پس داد پیغمبر، آن صحیفه را به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و امر کرد او را که یک مهر را باز کند و عمل نماید به آن، پس آن حضرت چنین نمود، و داد آن را به حضرت حسن، او نیز یک مهر را باز کرد و عمل نمود به آن، پس داد آنرا به برادرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) پس گشود مهری را پس دید نوشته است بیرون رو با اصحاب خود به سوی شهادت، و بفروش نفس خود را از برای خدا، پس چنین نمود آن سرور و داد آنرا به علی بن الحسین (علیه السلام)، پس گشود مهرش را دید نوشته است ساکت بنشین در منزل خود، و عبادت خدا کن تا مرگت در رسد.. الحدیث [۲۲۲]. و چون تکلیف حضرت حسین (علیه السلام) آن بود که خود را بخدا بفروشد در روز عاشورا، پس آن جناب جمع نمود در آن روز بین جمیع عبادات بدنیه و قلبیه، از فعلیه و ترکیه، واجبه و مندوبه، به تمام انواع، و اصناف، و اقسام و اشخاص آن، از مشترکات و مختصات، تا اینکه معامله ی کلیه با خدا نمود، و مستحق گردید که خداوند به او عطا نمود آنچه را که ممکن است به مخلوقی داده شود، از عطایا، و الطاف جلیه و خفیه. و تفصیل این معامله، و بیان این عبادات جامعه موقوف است بر اینکه عبادات و مسائل اخلاقی را یک یک عنوان نمائیم، به ترتیب کتب فقهیه، پس ذکر

کنیم کیفیت ادا نمودن آن جناب آن را، پس بیان نمائیم بعضی از خصوصیات جمع و ترکیب آنها را: کتاب العبادات البدنیة الواجبه، و در آن چند باب است:

طهارت ظاهری و باطنی آن حضرت در شب عاشورا

[باب طهارة الظاهرية] آن حضرت در شب عاشورا غسل نمود با آن آبی که ولدش علی اکبر آورد، با اینکه می دانست که به آن مضطر خواهد شد، و آن از [صفحه ۱۱۳] خصایص آنجناب بود. و اما [طهارت باطنیه]، پس وضو گرفت با آن خونی که از قلب مبارکش جاری شد و بعد غسل ترتیبی نمود بخونهای که از سر و اعضایش جاری گردید، و عاقبت غسل ارتماسی نمود بخون حنجر مبارکش، و تیمم نمود با خاک گرم کربلا، و صورت خود را به آن مالید آن وقت که پیشانی مبارک را بر آن گذاشت تا تسلیم نماید به خدا آنچه را مبیعه نموده بود، پس از برای آنجناب جمع شد جمیع اقسام طهارت، از ظاهریه، و باطنیه، از وضو، غسل و تیمم.

چهار قسم نماز آن حضرت در روز عاشورا

[باب الصلوة] جمیع ائمه اقامه صلاة نمودند، چنانکه در زیارت جامعه است [۲۲۳]، لکن از برای آن حضرت خصوصیتی است در اقامه صلاة که در آنروز چهار قسم نماز بجا می آورد. یکی: وداع نماز شب که از قوم مهلت خواست آن شب را به جهت آن [۲۲۴] دوم: نماز ظهر بود که در آن روز به طریق نماز خوف به جای آورد [۲۲۵] به نحو خاصی که غیر از ذات الرقاع و بطن النخلة است [۲۲۶] و نماز آنحضرت قصر بود لکن از برای بعض اصحاب قصر القصر بود که در بین نماز شهید شدند در پیش روی آنحضرت. سوم: روح صلاة از افعال و اقوال و کیفیات آن، چنانکه در کتاب صلاة مبین است. چهارم: آن نماز مخصوصی بود به تکبیر و قرائت و قیام و رکوع و سجود و تشهد و سلام مخصوصی. پس احرامش آن وقتی بود که از روی زین بر زمین افتاد، و قیامش آن بود که

پیا [صفحه ۱۱۴] ایستاد، و رکوعش آن بود که خم خم راه می‌رفت و گاهی به رو، می‌افتاد، و قنوتش دعائی بود که در آن حال می‌خواند: «اللهم متعالی المکان، عظیم الجبروت، شدید المحال، غنیا من الخلاق، عریض الکبریاء، قادرا علی ماتشاء، قریب الرحمة، صادق الوعد، سابغ النعمة، حسن البلاء، قریب اذا دعیت، محیط بما خلقت، قابل التوبة لمن تاب الیک، قادر علی ما اردت، و مدرک ما طلبت، شکور اذا شکرت، و ذکور اذا ذکرت، أدعوک محتاجا، و أرغب الیک فقیرا، و أفزع الیک خائفا، و أبکی الیک مکروبا، وأستعین بک ضعیفا و أتوکل علیک کافیا، احکم بیننا و بین قومنا فانهم غرونا، و خدعونا و خذلونا، و غدروا بنا، و قتلونا و نحن عتره نیک، و ولد حبیبک (صلی الله علیه و آله) الذی اصطفیته بالرسالة، و ائتمنته علی و حیک، فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا، برحمتک یا ارحم الراحمین» [۲۲۷] و سجودش آن وقت بود که پیشانی مبارک بر خاک نهاد، و تشهد و سلامش مفارقت روح مبارکش بود از جسد، و بلند شدنش ارتفاع بر سر نیزه بود، و تعقیبش اذکار و آیات سوره‌ی کهف بود که بر سر نیزه تلاوت می‌نمود. [باب الصوم] از برای روزه، دوازده قسم است که در فصل علیحده ذکر خواهد شد (ان شاء الله). واعلی واکمل آن، صوم آنحضرت است که امساک نمود از طعام و آب و از جمیع علایق قلبیه و جسدیه، و به این سبب خداوند افطار خاصی از برایش به هدیه فرستاد بر دست حضرت رسول، چنانکه فرزندش علی اکبر عرض کرد: «هذا جدی بیده کاس مذخورة لک»: [اینک جدم در دستش جامی است که از برای حضرت شما نگاه داشته است] [۲۲۸]. [باب الجنایز]: واجب است تجهیز اموات، و تغسیل و تکفین و حنوط و دفن و نماز برایشان، مگر شهید در معرکه که همان نماز تنها، و دفن باثیاب در آن لازم است، و [صفحه ۱۱۵] مستحب است تشییع آن جنازه، و چهار گوشه‌ی آن را برداشتن، و غیر این آداب و سنن که در کتب فقه مشروح است، و آن حضرت نسبت به اصحابش از واجبات آن متمکن نبود، و شاید اقل واجب از نماز را به جا آورده باشد.

دفن طفل شیر خواره به پنج دلیل

و اما دفن، پس بحسب بعض روایات از برای طفل رضیعش با شمشیر قبری حفر نموده و او را دفن کرد [۲۲۹] و شاید سرش چند وجه باشد. یکی آنکه از آن متمکن شد. دوم اینکه از قطع رأس او را نجات دهد. سوم اینکه سه روز به روی خاک نماند. چهارم اینکه پایمال سم اسبان نشود. پنجم آنکه بدن او را به این حالت مشاهده ننمایند. بلی آنچه را متمکن شد آنجناب نسبت به اصحاب به جا آورد، مثلاً اجساد ایشان را جمع می نمود، و بعضی را پهلوی بعضی می گذاشت، و بعضی را خود به نفس نفیس نقل می نمود، و تشییع می فرمود اگر دیگری حمل جنازه می کرد.

زکات بدن و مال در شب و روز عاشورا

[کتاب الزکوة و الصدقات]: آنجناب ادا نمود زکات بدن و زکات مال را، نه همان عشر، یا ربع، بلکه تمام آنچه داشت، حتی آن جامه‌ی کهنه که قیمتی نداشت، و به جهت فک رقاب در شب عاشورا چند حله عطا نمود که قیمت آنها هزار دینار بود. [۲۳۰]. [باب الجهاد]، هر چند همه‌ی ائمه‌ی هدی حق جهاد را بجا آوردند چنانکه در زیارت جامعه است [۲۳۱]، اما آن حضرت را در جهاد خصوصیتی بود که احدی به آن مکلف نشده [صفحه ۱۱۶] غیر از آن سرور، و آن چند امر است.

امتیازهای سیزده گانه جهاد امام حسین با جهاد در اسلام

اشاره

یکی آنکه: از شرایط جهاد در اسلام آن بود که کفار از ده برابر مسلمین زیاد نباشد، پس واجب بود که یکنفر از ده نفر فرار نکند، و بعد از قوت اسلام و ازدیاد شوکت آن، تخفیف وارد شد، و شرط شد که از دو مقابل زیاد نباشد، پس اگر کفار زیاده از دو مقابل

باشند جهاد لازم نبود، و بر آن جناب لازم شد که یک تن در مقابل سی هزار نفر، بلکه بیشتر بایستد و جهاد نماید. دوم آنکه: جهاد بر اطفال و شیوخ لازم نبود، و در این واقعه مشروع گردید از برای طفل مانند قاسم، و عبدالله بن الحسن، و طفل آن عجوزه، و همچنین از برای شیوخ کبیر مانند حبیب بن مظاهر. سوم آنکه: مظنه هلاکت نباشد، و آن حضرت می دانست که کشته می شود، و به اصحاب خبر داد که فردا تمام شما کشته می شوید [۲۳۲] و نجات نیابد مگر ولدم علی. چهارم آنکه: ستمکاران با آنجناب رفتاری نمودند که خداوند در جهاد با کفار مقرر ننموده بود، من جمله باید قتال در شهر حرم نباشد، و آنها با آنحضرت در محرم که شهر حرام است قتال نمودند، و آنحضرت ناچار با آنها مقاتله نمودند. پنجم آنکه: طفل و زن را نباید کشت از کفار، و از آنجناب چند طفل بلکه شیرخوار شهید کردند، یکی آن طفل که حضرت طلید که او را بیوسد تیری بجانب او انداختند و او را شهید کردند. [۲۳۳]. و دیگری را به نزد ایشان برد و از برایش آب طلبید، به عوض آب، تیر بر حلقومش زدند. [۲۳۴]. ششم آنکه: هر گاه کفر شرط مبارزت نماید بر او یکدفعه هجوم نمایند، و ایشان [صفحه ۱۱۷] شرط نمودند که یک یک به میدان آورند، بعد مخالفت کردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند، فرقه بالسیف، و فرقه بالرمح [۲۳۵]. هفتم آنکه: ابتداء به قتال بعد از ظهر باشد، تا اینکه مقاتله طولی نکشد، و شب حایل شود تا اینکه بالتمام مستأصل نشوند، و ایشان خلاف این معنی نمودند، و از اول طلوع مشغول قتال شدند. [۲۳۶]. هشتم آنکه: سر کافر را چون بریدند از معرکه و محل حرب به جائی نقل نکنند [۲۳۷]، و ایشان سر مبارک آنجناب را به کوفه و شام با سر اصحاب نقل نمودند. نهم آنکه: کافر اگر بزرگ قبیله باشد او را سلب نکنند، چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) در وقتی که عمرو بن عبدود را به قتل آورد و او تمام کفر بود، و زره قیمتی اعلا دربر داشت که بی نظیر بود، حضرت متعرض آن نگردیدند، شخصی عرض کرد که چرا زره او را نبردید؟ فرمود او بزرگ قوم است نخواستم هتک حرمتش کنم [۲۳۸]، و خواهر عمرو چون این حال را دید، و فهمید که قاتل او جناب

امیر است فرحناک شد، به دو جهت: یکی آنکه دید که قاتلش بزرگ بوده، و دیگر آنکه حرمت او را ملاحظه نموده، پس گفت: لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه اخر الأبد لکن قاتله من لا یعاب به و کان یدعی ابوه بیضه البلد [۲۳۹]. و ایضا اظهار سرور نمود، گفت: اشک من خشک نشود اگر بر تو گریان شوم ای برادر، سالهای دراز به بزرگی گذران نمودی، حال هم به دست کفو کریمی کشته شدی، من نمی دانم که اگر قاتل برادرش، پسر بزچران بود، که مبروص پیس، نابخت بداصل حرامزده بود، (شمر ملعون) آیا چه میکرد؟ [صفحه ۱۱۸] دهم آنکه: کافر را مثله نمودن مشروع نیست (یعنی نباید اعضای ایشان را قطع نمود) حتی اینکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهی فرمود از مثله کردن به ابن ملجم که اشقیای اولین و آخرین بود [۲۴۰]، و این امر نیز در پیش کفار و بت پرستان ثابت بوده و در جاهلیت نسبت به مسلمین چنانکه ابوسفیان زمانی که بر جسد حمزه عبور نمود، آمد نزدش و سر نیزه را بر دهانش گذاشت و گفت: بچش ای عاق! و چون دید که انگشتانش را بریده و شکمش را دریده و جگرش را برده اند فریاد کرد که ای اتباع محمد (صلی الله علیه و آله) در قتلی شما مثله است، قسم به خدا که من امر به آن ننمودم و به آن راضی نبودم [۲۴۱]، لکن پسر زیاد ملعونه اعظم از مثله فرمان داد و نوشت به ابن سعد که چون حسین را کشتی اسبها را بر سینه و پشت او بتاز، هر چند بعد از کشتن ضرری به حال او ندارد و لکن کلامی گفته ام عمل شود. [۲۴۲] یازدهم آنکه: چون زنان کفار را اسیر کنند نباید ایشان را بر کشته ای اقوام خود عبور دهند و در خیبر چون بلال صفیه را بر کشته ای خیریان عبور داد و بدنش به لرزه درآمد، او را به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برد حضرت بلال را عتاب فرمود [۲۴۳]، لکن نسبت به اسیران آل محمد (صلی الله علیه و آله) اکتفا نکردند به مرور بر قتلی، بلکه سرهای ایشان را همراه ایشان داشتند و همواره در پیش چشم ایشان بود، تا وارد شام شدند. [۲۴۴] دوازدهم آنکه: زنان اسیر از کفار اگر از خاندان سلطنت باشند ایشان را در بازار به عرض بیع درنیاورند، و در مجالس بپا ندارند، و روهای ایشان را

مکشوف نمایند، و در روایتی از حضرت باقر (علیه السلام) دیده‌ام که چون سبایا را وارد شام نموده، اهل شام با هم می‌گفتند: که ما ندیده‌ایم اسیرانی که از اینان خوش‌روتر باشند، [۲۴۵] و در مجلس یزید [صفحه ۱۱۹] ملعون، شخص شامی به او گفت: ای یزید این جاریه را به من ببخش [۲۴۶]، و این فقره بدتر و بالاتر است از بیرون آوردن در معرض بیع. سیزدهم آنکه: باب امر به معروف و نهی از منکر، شرط آن امن از ضرر است و آنجناب با قطع به ضرر اقدام بر آن نمود، و آن از خصائص آنحضرت است، و از برای هدایت و ارشاد خصوصیتی است، چنانکه در روی قاتل خود تبسم می‌نمود و او را موعظه می‌فرمود. [۲۴۷]. و سر مبارکش راهب را ارشاد به اسلام نمود. [۲۴۸].

کتاب العبادات المستحبه

سقای آن حضرت در روز عاشورا

[باب سقی الماء] آب دادن مستحب مؤکد است، حتی به کفار و بهائم، و واجب است در بعض اوقات، و اجر آنرا رد قیامت پیش از سایر اعمال به شخص می‌دهند. [۲۴۹]، و از آنجناب انواع آن به عمل آمد، چنانکه به دشمنانش آب داد و اسبان ایشان را سیراب نمود [۲۵۰] و به ذوالجناح فرمود که: آب بخور [۲۵۱]، و انواع استسقاء نمود به جهت اطفال و عیالش، حتی اینکه به چاه کند به دست مبارک [۲۵۲]، تا اینکه خواهش نمود که قطره‌ای از آن را از برای طفلش بدهند. [۲۵۳].

اطعام دادن آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب الاطعام] اطعام نمودن در وقت تنگی به یتیم و مسکین از افضل اعمال است، [صفحه ۱۲۰] و موجب خلاص از عقبه دشوار، و آنجناب از این عمل متمکن نشد در روز عاشورا، با اینکه روزی بود که بر ایشان از هر جهت تنگ بود، زیرا که طعام بالمره در نزد ایشان مفقود بود، از این جهت حضرت سجاد (علیه السلام) می‌فرمود که فرزند رسول خدا شهید

گردید گرسنه و تشنه. [۲۵۴]. ولی چون گرسنگی و تشنگی را شدت زیاده بود مکرر ذکر شده، و آن حضرت طلب آب نمود و طلب طعام نکرد، چون در آن ذلتی است که اصحاب غیرت، از آن امتناع دارند، بلکه اگر کسی بدون سؤال هم میداد نمیگرفتند، و از این جهت است که چون اهل کوفه خرما و گردو به اطفال اسیر می‌دادند، ام‌کلثوم صیحه‌ای زد بر ایشان که صدقه بر ما حرامست، و می‌گرفتند از دهان اطفال و می‌انداختند [۲۵۵]، زیرا که اطعام در این حال صدقه‌ای است که مشتمل است بر اهانت و ذلت و قبول از برای ایشان حرام بوده هر چند به عنوان زکات نباشد.

ملاطفت آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب الملاطفة] مهربانی کردن به اولاد و ارحام، خصوصا دختران بسیار فضیلت دارد و از آنحضرت احسن و الطف آن به عمل آمد نسبت به حضرت سکینه، که او را بوسید و دست بر سرش کشید و او را تسلی داد، ولی این امر بر حزن و اندوه آن صغیره می‌افزود. [۲۵۶].

دفع نمودن دشمن در شب و روز عاشورا

[باب رد العادیة و اعانة اللہیف] دفع دشمن از دوست نمودن و به فریاد مسلمین رسیدن، از صفات حسنه و خصال مستحسنه است، و آن حضرت دفع دشمنان نمود از اهل بیت و عیال خود، به هر نحو که ممکن بود، حتی اینکه فرمود: ای قوم بیائید و قصد [صفحه ۱۲۱] من کنید و از حرم دست بردارید [۲۵۷]، و به فریادرسی هفتاد و دو نفر از اصحاب خود رفت در وقتی که آنجناب را ندا می‌کردند، و همچنین بیست و هفت نفر از اهل بیت، بلی بعضی از اوقات نفعی به حال آن شهیدان نداشت، چنانکه در قضیه‌ی «قاسم» اتفاق افتاد چنانکه بیاید در محالش (انشاءالله)، این است که آن حضرت فرمود: که دشوار است بر عم تو که به فریادرسی تو بیاید و نفعی به حال تو نداشته باشد. [۲۵۸].

تسلی دادن آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب ادخال سرور بر مؤمن و زیارت ایشان]، که از افضل اعمالست، و آن جناب کمال سعی را می نمود در مسرور نمودن و تسلی دادن زنان و مردان اصحاب و اهل بیت، ولی چون زمین کربلا زمین کرب و بلا است، و روز عاشورا روز تأسف و اندوه است بالذات، سروری از برای ایشان نگردید، و زیارتش به عنوانهای مختلف حاصل شد.

عیادت آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب عیادت مریض]، که ثواب بسیار دارد، و در خبر است که خداوند در روز قیامت عتاب می نماید که چرا به عیادت من نیامدی در روزی که مریض بودم؟! عرض می کند که: تو منزهی از مرض خداوند، ندا میرسد که: فلان مؤمن مریض شد و تو عیادت نکردی [۲۵۹] و از آن جناب عیادت مرضی، و مجروحین حاصل شد، و انواع لطف و مرحمت می نمود، حتی نسبت به آن عبد أسود و غلام ترکی، و خواست عیادت کند از ولدش علی اکبر میسر نشد، چون از شدت ادب آنحضرت را ندا نکرد، و لکن آخر نفس سلام نمود، و چون آن حضرت بر او رسید، وفات نموده بود، فریاد برآورد که: یا بنی قتلوک [۲۶۰] پسر، تو را کشتند، بلی عیادت نمود فرزندش حضرت سجاد (علیه السلام) را [صفحه ۱۲۲] در وقتی که می خواست به میدان رود از احوالش سؤال نمود و عجب آنکه عیادت کننده پیش از مریض وفات نمود و تفصیل این عیادت در عنوان شهادت بیاید (انشاءالله).

تلاوت ذکر و دعا در شب و روز عاشورا

[باب تلاوت ذکر و دعا]، و آنجناب در تلاوت کتاب خدا شب و روز شوق بسیار داشت چنانکه شب عاشورا مهلت گرفت از دشمنان در تأخیر قتال به جهت آن [۲۶۱]، و در آن شب به سبب تلاوت و مناجات و عبادتش، سی نفر از لشکر ابن سعد هدایت یافتند و به

جانب آن حضرت شتافتند و فیض شهادت بردند [۲۶۲]، و آنجناب از آن وقتی که مقابل قوم ایستاد تا وقتی که سر مبارکش را بر نیزه کردند، متصل مشغول به قرائت قرآن بوده و سرش بر سر نیزه سوره‌ی کشف تلاوت می‌نمود، و در ذکر خدا مداومت داشت در جمیع حالات، بلکه جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکناش از عصر تا سوعاء تا عصر عاشورا تماماً ذکر خدا بود، و تذکر میثاق الهی بود تا اینکه ادای امانت نمود، و به هیچ کار از لوازم بشریت مشغول نگردید، حتی به خوردن طعام، و باز متصل زبانش به ذکر خدا تر بود، حتی وقتی که کامش از شدت تشنگی خشک گردیده بود، و در دعا از اول شب مشغول بود تا صبح، و آن یکی از اسباب مهلت خواستن بود آن شب را از دشمنان، و در اول صبح این دعا را خواند: اللهم انت ثقتی فی کل کرب، و رجائی فی کل شده، و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عده، کم من کرب یضعف منه الفؤاد، و تقل فیہ الحیلة و یخذل فیہ الصدیق، و یشمت فیہ العدو، و انزلته بک و شکوته الیک، ففرجته. [۲۶۳]

[یعنی: خدایا تو در هر غم و اندوهی پناهگاه من، و در هر پیشامد ناگواری مایه‌ی امید من هستی، هر حادثه‌ی تلخی پیش آید تو سلاح و پناه من هستی. چه اندوههای کمرشکنی بر من فرود آمده که دلها ناتوان و راه چاره مسدود می‌شود، و دوستان دوری جسته و [صفحه ۱۲۳] دشمنان زبان به شماتت می‌گشایند، در چنین مواقعی شکایت به پیشگاه تو آورم و تو این غمها را برطرف ساختی.] آخر دعایش آنوقتی بود که بر خاک افتاده بود «اللهم متعالی المکان» و پیش از این تماش مذکور شد.

کتاب العبادات القلیه و الصفات الحمیده

اشاره

بدانکه آنجناب در آن روز ظاهر نمود اعلی مکارم اخلاق را، پس اولاً لازم است که اخلاق حمیده و صفات پسندیده را بیان نمائیم، که خبری وارد است که آنها از خصال انبیاء و رسل است [۲۶۴]، و عدد آن صفات، دوازده است:

یقین، رضا، سخاوت و شجاعت از عبادات قلبی آن حضرت

اول یقین است، و حقیقت آن اعراض نفس است از دنیا و کناره گرفتن از آن، و این صفت در آنحضرت بروز نمود، هنگامی که از مدینه بیرون آمد و به زمین کربلا رسید، نوشت به سوی برادرش محمد بن الحنفیه و سایر بنی هاشم، به این مضمون: که این کتابی است از حسین بن علی به سوی برادرش محمد بن علی و کسانی که نزد اویند از بنی هاشم: «اما بعد پس گویا دنیا هیچ نبوده و آخرت همیشه بوده» [۲۶۵] و این کلام در معنی دل بریدن از دنیا و دل بستن به آخرت است. دوم صفت رضا است و آن جناب در درجه‌ی اعلای آن بود، چنانکه هنگام خروج از مکه فرمود: که گویا می بینم اعضای خود را که در معرض آن است که گرگان صحرا آنها را پاره پاره نمایند در مابین نواویس و کربلا و رضای خدا رضای ما اهل بیت است. [۲۶۶]. سوم سخاوت است و آنجناب در این صفت به مقامی بود که آنچه داشت از مال و غیر آن در راه الهی بذل نمود. [صفحه ۱۲۴] چهارم شجاعت است، و آن به ارث از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا گرفته، چنانکه در روایت وارد است [۲۶۷]، و از آنجناب در آنروز بروز نمود شجاعتی که ضرب المثل شد، نمی گویم از پدرش شجاع تر بوده، لکن می گویم بروز ننمود از پدرش و نه از دیگری آنچه از آن سرور ظاهر شد، چنانکه عبدالله بن عمار گوید که ندیدم در عمر خود کسی را که یکه و تنها در میان دشمنان بسیار باشد و حال اینکه اولاد و اقرباء و اصحابش را کشته باشند دلدارتر از آنجناب، و به همین حالت حمله می نمود بر آن قوم که از سی هزار نفر زیادتر بودند، پس فرار می کردند از پیش روی او و متفرق می شدند مانند ملخ

[۲۶۸] و خود حمله کردن بر این کثرت لشکر قوت قلب مخصوصی می خواهد که دلالت بر کمال شجاعت دارد علاوه بر صولتش که باعث فرار آن جمعیت بوده.

اطمینان قلب و حلم از صفات حمیده‌ی آن حضرت

پنجم وقار و اطمینان قلب است، و آن حضرت هر چند امر بر او سخت تر می شد وقار و اطمینانش زیادتر می شد و رویش می درخشید. [۲۶۹]. ششم رقت قلب است، و این صفت در آنجناب به مقام کمال بود که بر همه اصحاب و اهل بیت رقت می نمودند و سعی در حمایت و رعایت ایشان می فرمود، و به همین سبب مصائبش زیاد می شد، مثلاً چون دید برادرزاده اش قاسم خیال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه نمود که یتیم، متحیر نشسته است، و می خواهد به سوی مرگ رود، آن قدر گریه کرد که غش نمود [۲۷۰]، پس چه حال داشت در وقتی که دید بر خاک افتاده با بدن مجروح، و اسبها بر بدن مبارکش جولان می کنند. هفتم صفت حلم است، و این صفت در آنجناب به مقام کمال بود که با این همه مصیبت و اذیتها و قتل و جرح نفرین بر کسی ننمود مگر در وقتی که دل او را به سب و شتم [صفحه ۱۲۵] مجروح نمودند دیگر تحمل ننمودند، حتی اینکه مالک بن بسر ملعون شمشیری به حضرت زد و سب نمود او را و آنجناب در وقت زدن شمشیر او را نفرین نکرد، و چون سب کرد، حضرت او را نفرین نمود [۲۷۱]، چون استخفاف بود، و تحمل آن موجب ذلت است، و آنجناب ابی الضمیم بود متحمل ذلت نمی شد چنانکه فرمود: «الموت خیر من رکوب العار» [۲۷۲] [یعنی مرگ بهتر از پذیرش ننگ است].

حسن خلق، مروت، غیرت، قناعت و صبر آن حضرت

هشتم حسن خلق است، و آنحضرت با شدت مصیبت و تفرقه‌ی حواس، با دوست و دشمن چنان اظهار ملاطفت و حسن خلق می فرمود که مورد تعجب است. نهم مروت است و کامل از آنحضرت ظاهر شد آنوقتی که تمام لشکر دشمن را سیراب کرد [۲۷۳]

، و راضی نشد که طائفه‌ی جن او را یاری کنند [۲۷۴]، و عجب آنست که هنگامی که شمر لعین به نزدیک خیمه آمد که سخن گوید یکی از اصحاب خواست تیری به جانب او اندازد حضرت مانع شدند و فرمودند: من ابتدا به قتال نمی‌کنم. [۲۷۵]. دهم صفت غیرت است، نسبت بنفس و اهل و عیال و در آن به حد کمال بود اما نسبت به نفس پس، از اقوال و افعال او معلوم است، یکی از آنها که دل را مجروح می‌نماید آنست که چون طاقت سواری از برای آنجناب نماند به سبب ضربت صالح بن وهب از اسب بر زمین آمد، پس از شدت غیرت برخواست، باز صدماتی بر او وارد شد که از ایستادن ضعیف گردید و بر زمین نشست، باز او را با آن حالت نگذاشتند و به قسمی نمودند که گاهی می‌نشست و گاهی می‌افتاد [۲۷۶]، و این همه خودداری به جهت آن بود که او را افتاده نبینند و شماتت کنند. [صفحه ۱۲۶] و اما نسبت به عیال، پس بذل جهد نمود در حفظ ایشان به کندن خندق و آتش کردن در آن [۲۷۷] و التماس کردن از دشمن که فرمود: «اقص دونی بنفسی و اترکوا حرمی» [۲۷۸] [از حرم دست کشید و به سوی من آئید.]، تا به حدی که با کمال تشنگی و قدرت بر آب، آبرا از دست ریخت با اینکه به نزدیک دهان رسانیده بود، چون ملعونی ندا کرد که: ای حسین (علیه السلام) آب می‌خوری و حال آنکه لشکر به خیمه ریختند [۲۷۹]! یازدهم صفت قناعت است، و آن حضرت به جهت اتمام حجت قناعت نمود که دست از او بردارند که به طرف سرحدی از حدود اسلام برود، راضی نشدند [۲۸۰]، باز قناعت نمود از تمام دنیا به یک جامه‌ی کهنه، باز آنرا به بدنش نگذاشتند. دوازدهم صفت صبر است، و آن مناط امامت است و ثواب ایشان منوط به آن است، چنانکه کلام خدا شاهد آن است که فرموده: (وجعلناهم ائمةً یهدون بامرنا لما صبروا) [۲۸۱]، و فرموده: (و جزاهم بما صبر و اجنه و حریرا) [۲۸۲] و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است که خداوند در شب معراج وحی نمود به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که من تو را امتحان نمایم به سه چیز تا صبر تو معلوم شود، عرض کرد: تسلیم می‌شوم امر ترا، و استعانت به تو می‌جویم بر صبر کردن، وحی رسید که: اول: فقرای امت

را بر خود ترجیح دهی، عرض کرد: قبول دارم و صبر می‌کنم، دوم: آنکه متحمل اذیت و تکذیب شوی از قوم، عرض کرد قبول دارم و صبر می‌کنم. سوم: آنکه باید صبرنمایی بر مصایبی که به اهل بیت خواهد رسید، اما برادرت علی (علیه السلام) پس حق او را غصب می‌کنند و بر او ظلم و تعدی خواهند نمود، و دختری را از ارث محروم می‌نمایند، و او را اذیت می‌کنند، و می‌زنند در حالتی که [صفحه ۱۲۷] حامله باشد، و در خانه‌ی او به قهر داخل می‌شوند، و مراعات حرمتش نمی‌کنند، و پسر حسن (علیه السلام) را به زهر شهید می‌کنند، و او را زخم می‌زنند، و اسباب او را غارت می‌نمایند، و پسر حسین (علیه السلام) را می‌طلبند که او را یاری کنند، پس او را به سختی می‌کشند، و اولاد و اصحابش را شهید می‌کنند، و عیالش را به اسیری می‌برند، عرض کرد تسلیم می‌شوم و از تو طلب صبر می‌کنم. [۲۸۳].

گریه‌ی حضرت رسول بر حسین

مؤلف گوید حضرت بر همه‌ی این امور صبر کرد لکن گریه بر حسین (علیه السلام) می‌نمود، چون آن منافی صبر نیست بلکه لازمه‌ی شفقت و رقت است، و شنیده نشده که آنحضرت وقتی مصیبت خود را با یکی از اهل بیت خود ذکر نموده باشد و گریه کند، مگر نسبت به حسین (علیه السلام) که هر وقت او را می‌دید یا به یاد می‌آورد گریه بر او غالب می‌شد، و به علی (علیه السلام) می‌فرمود: او را بازدار، پس می‌بوسید گلوی او را و گریه می‌کرد، عرض می‌کردند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرمود: جای شمشیرها را می‌بوسم، [۲۸۴]، و اگر حسین (علیه السلام) را خوشحال می‌دید گریه می‌کرد، و اگر محزون می‌دید گریه می‌کرد، و اگر لباس نو می‌پوشید گریه می‌کرد [۲۸۵]، و هم چنین امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن همه گریه می‌کردند، و آنجناب وصیت نمود اهل بیت را در وداع آخرین که صبر کنید و صورت مخراشید و گریبان مدیرید و واویلا مگوئید [۲۸۶]، لکن شما را از گریه منع نمی‌کنم بلی دخترش سکینه را از گریه منع نمود در

حال حیاتش چنانکه فرمود: لا تحرقی قلبی بدمعک حسره مادام منی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فانت أولى بالذی تأتینه یاخیره النسوان [۲۸۷]. [صفحه ۱۲۸] یعنی: با اشکهای جانکاه خود دلم را نسوزان، تا هنگامی که روح در بدن دارم. آنگاه که من کشته شدم تو به این اشک ریختن شایسته تری، ای برگزیده بانوان! و ملاحظه نما صبر آن حضرت را که ملائکه از آن تعجب نمودند، در آن وقتی که بر خاک گرم افتاده، تمام اعضایش از صدمه ی تیر و سنان و شمشیر مجروح، و پاره پاره، سرش شکافته، پیشانی شکسته، سینه اش از تیر سوراخ سوراخ، قلبش از نیزه ی سه پهلوی چاک، یک تیر در حلقومش نشسته، و تیر دیگر حنکش را خسته، تیر دیگر پهلویش را شکافته، زبانش از خشکی به کام چسبیده، جگرش از تشنگی تفتیده، لبهایش از عطش خشک شده، قلبش از برای اصحاب کشته شده و عیال بی کسش تافته، دستش از ضربت زرعه بن شریک قطع شده، نیزه به پهلویش جا گرفته، سر و رویش از خون خضاب شده، صدای استغاثه ی عیال و اطفالش از یک طرف، و شماتت و شتم دشمنان از طرف دیگر، و کشته های اصحابش از یک طرف [۲۸۸]، با وجود همه ی اینها آهی نکشید، و قطره ی اشکی نریخت و همی گفت: «صبرا علی قضائک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین»: [بر قضای تو شکیبایم، معبودی جز تو نیست، ای پناه پناهجویان!] [۲۸۹] این است که در زیارت او وارد شده است: «و لقد عجت من صبرک ملائکه السموات»: [به راستی فرشتگان آسمانها از شکیبائی تو به شگفت آمدند] [۲۹۰]. و از حضرت سجاد (علیه السلام) مرویست که هر چند امر بر او شدت می کرد رخساره اش می درخشید، و اطمینانش بیشتر می شد تا اینکه بعضی از دشمنان به بعضی می گفتند: بینید حسین (علیه السلام) را که چگونه از مرگ باک ندارد [۲۹۱] بلی آن حضرت در کربلا شش مرتبه گریه کرد، و نکته اش شاید چند وجه باشد:

گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادات است

یکی آنکه خود گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادات است، دیگر آنکه به [صفحه ۱۲۹] جهت اضمحلال دین خدا بوده، سوم اینکه ایشان از لوازم بشریه خالی نبودند، همچنان که گرسنگی و تشنگی و خستگی از برای ایشان بود، لابد در مصائب دلسوختگی نیز عارض ایشان می شد، چنانکه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در فوت طفلش ابراهیم گریان شد و فرمود: «دل می سوزد و اشک می ریزد، و لیکن نمی گویم حرفی را که موجب غضب الهی باشد» [۲۹۲] و آن حضرت نیز تأسی به جد بزرگوارش نموده، آیا چگونه ممکن است بشر را که به بیند خود را تنها و بی کس بعد از کثرت اصحاب و برادران و اولاد، در حالتی که مظلوم باشد، و روی زمین را بر او تنگ گرفته باشند، و از اطراف دشمنان، او را احاطه نموده باشند، در میان عیال و اطفالی که همه گرسنه و تشنه، یکی ناخوش، یکی در غش، و دیگری محتضر، و مهیا شده که ایشان را بگذارد و برود به سوی مرگ، و به آنها می گوید: که مهای اسیری باشید، و صبر کنید، و صیحه و جزع نکنید، پس می خواهد روانه شود دختر صغیره اش سر برهنه می آید، و به جامه اش می چسبد و عرض می کند: اندکی توقف کن تا توشه ای از تو بگیرم که این وداع آخر است، پس دست و پای او را ببوسد، پس بنشیند و او را بدامان خود بنشانند، در چنین حالت گریان نشود، این بود که حضرت گریان شد و اشک خود را با آستین پاک نمود، و می فرمود: سیطول بعدی یا سکیئه فاعلمی منک البكاء اذ الحمام دهانی یعنی: ای سکیه بدان که بعد از من گریه ای طولانی برایت هست، آنگاه که مرگ مرا فرارسد. این یک وقت بود از اوقات گریه ی آنحضرت [۲۹۳]. دوم: آن وقت بود که آمد به نزد جسد برادرش عباس، دید بر خاک افتاده مشک سوراخ شده در یک طرف، و دستهای قطع شده هر یک در یک طرف، پس گریه ی شدید می نمود. [۲۹۴]. [صفحه ۱۳۰] سوم: وقتی که قاسم اراده ی قتال نمود، پس او را در بغل کشید و آنقدر گریست که غش کرد. [۲۹۵]. چهارم: وقتی بود که آمد بنزد جسد قاسم و دید که از سم اسبان پامال شده. [۲۹۶] پنجم: وقتی که پسرش علی اکبر به میدان رفت اشکش جاری شد و محاسن شریفش را

به روی دست گرفت و سر به آسمان کرد و مناجات نمود. [۲۹۷]. ششم: وقتی که تسلی می داد خواهرش زینب را از گریه و جزع، در آنحال گریه بر خودش غالب شد و چند قطره اشک از چشمش فرو ریخت باز خود را نگاه داشت [۲۹۸] و هر گاه تأمل کنی در این حالت مذکوره، می دانی که عادتاً محال است که صاحب قلب رئوف و مهربان گریان نشود در این احوال. خاتمه: بدانکه عنوان سابق در خصایص صفات آنجناب بود در تمام ایام حیات، و این عنوان در خصائص خصائص آن حضرت بود که در روز عاشورا ظاهر شد، و این خاتمه در بیان خصائص خصائص خصائصی است که در روز عاشورا بروز نمود، و حاصل آن دو صفت عجیبه است:

امام حسین جامع صفات متضاد

اول: جمع صفات متضاد است، و بیانش آن است که آنجناب گاهی به جهت بعضی صدمات مضطرب می گردید، و هر چند اضطرابش بیشتر بود، اطمینانش و وقارش زیاده می گردید، پس جمع نموده بود بین اضطراب و وقار، و ایضا آنجناب در چند موضع گریان گردید چنانکه گذشت، و مع ذلک صبور بود، چنانکه ملائکه از صبرش تعجب شدند، پس جمع نمود ما بین گریه و اضطراب. و ایضا، یکه و تنها در میان دشمنان بسیار محصور گشته، با وجود این دل از دست [صفحه ۱۳۱] نداده بود، و هر چند اصحاب و انصارش را کشته بودند و یاوری برایش نگذاشته بودند، خودش طلب خون خود نموده از دشمنان، و کشتار بسیاری نمود، و با وجود تنهائی از شدت جلالت، گویا عسکر و لشکر فراوان دارد، که چون حمله بر ایشان می کرد فرار می کردند، مانند گله‌ی گوسفند که گرگ در ایشان افتد. و ایضا در میان اهل و عیال، غریب و بی‌کس بود، و خودش از تنهائی استغاثه می نمود و «هل من ناصر ینصرنی»: «آیا یاوری هست که مرا یاری کند؟»، می فرمود [۲۹۹]، با این حالت اغاثه‌ی ملهوفین می نمود و هر کس از اصحاب که بر زمین می افتاد و فریاد می کرد: «یا أبا عبدالله أدر کنی» آن حضرت به بالین او می رفتند. [۳۰۰]. و

ایضا با اینکه شهداء جانهای خود را فدای او کردند، آنجناب خود را فدای راه خدا نمود به جهت هدایت گمراهان و نجات عاصیان. و ایضا با اینکه بر خاک افتاده بود، و بی حال بود سعی می نمود در خلاص اهل و عیال، و با شدت عطش سعی می کرد در سیراب کردن اطفال و عیالش، حتی نسبت به ذوالجناح. و ایضا با اینکه برهنه و عریان بود شعاع نور جمالش مانع انظار بود [۳۰۱]، پس جمع نموده بود بین برهنگی و مستوری. و ایضا با اینکه رخساره‌ی منیرش به خاک و خون آلوده بود، چهره‌اش می درخشید و نورش می تابید. [۳۰۲]. و ایضا با اینکه خودش ملجاء و مأوی نداشت، ملجاء بیچارگان بود، و تسلی از گریه می داد، و خودش سبب گریه بود، چنانکه عبدالله و عبدالرحمن چون به خدمتش آمدند و استیذان جهاد نمودند، و بر حال زار آن امام عالیمقدار می گریستند، حضرت فرمود: چرا گریه می کنید و من امیدوارم که ساعت دیگر چشم شما روشن شود، عرض کردند: [صفحه ۱۳۲] که بر خود گریه نمی کنیم بلکه بر حال شما گریه می کنیم. [۳۰۳]. و ایضا آنجناب دیگران را از گریه ساکت می نمود، و خودش گریان بود، چنانکه در شب عاشوراء، چون بعضی از اشعار انشاء نمود، که مشعر بر مفارقت از دنیا بود، و خواهرش زینب خاتون متفطن شده ناله کنان به نزدش آمد با سر برهنه گفت: برادر، این کلام کسی است که یقین به کشته شدن نموده باشد، حضرت فرمودند: بلی ای خواهر چنین است، صبر کن و حلم تو را شیطان نبرد، پس گریه بر آنحضرت غالب شد و گریست. (صلی الله علیه) [۳۰۴].

جمع بین دو تکلیف متضاد

عجیبه دوم: جمع ما بین دو تکلیف متضاد است به حسب ظاهر، و بیانش آن است که همچنانکه از برای حضرت پیغمبر احکام خاصه بود از تکلیف وضعیه، و از برای هر یک از ائمه نیز حکم مخصوصی بود در مقام امامت، و سلوک با رعیت که در آن صحیفه‌ی مهر شده ثبت بود، و هر یک عمل به تکلیف خود نمودند و اعتراض بر ایشان نبوده،

همچنین آنجناب مأمور بود به همین قسم که عمل نمود، پس نباید اعتراض نمود که: چرا اقدام کردند بر کاری که قطع داشتند در آن به ضرر و اتلاف نفوس، زیرا که ایشان رسیدند به مقام کمال به سبب تسلیم اوامر الهی، و حضرت حسین (علیه السلام) مخصوص شد باینکه در تکلیف خود جمع نمود بین تکلیف ظاهری که موافق تکلیف سایر عباد است، و بین تکلیف واقعی که خاص آنجناب بود، و این جمع مختص به آنجناب است. اما به تکلیف واقعی که باعث شد او را بر اقدام بر قتل خود و اصحابش، و تعریض اهل و اطفال بر اسیری و ذلت، با اینکه همه را میدانست، پس وجهش آن است که بنی امیه، به خصوص معاویه به نحوی با مردم رفتار نموده بودند که اغلب ایشان را دوست می داشتند و برحق می دانستند، و علی (علیه السلام) و اولاد و شیعه اش را بر باطل [صفحه ۱۳۳] می دانستند، و سب آن حضرت را شعار خود کرده بودند، بلکه جزء نماز جمعه قرار داده بودند، و آن قدر تأکید در آن داشتند که بعضی اتباع ایشان روزی آنرا فراموش نمود و در سفر متذکر شد و در آن محل آنرا قضا نمود، پس در آن مکان معبدی بنا نمودند و آنرا مسجد ذکر نامید. [۳۰۵]. پس اگر آن حضرت با ایشان صلح می نمود یا بیعت می کرد، بالمره دین حق پامال می شد، و بسیاری از مردم گمان داشتند که کسی با بنی امیه مخالفت ندارد و ایشان خلفای پیغمبرند به حق، پس چون آن جناب با ایشان مقاتله نمود و با آنحضرت این گونه رفتار نمودند و با عیال و اطفال پیغمبر آن حرکات کردند مردم متنبه شدند، و دانستند که ایشان سلاطین جورند، نه خلفای رسول، و کم کم حقیقت دین شیعه بر مردم واضح گردید. و اما تکلیف ظاهری، پس آنحضرت سعی تمام در حفظ و حمایت عیال پیغمبر نمود، اما از برای او ممکن نشد، تمام دنیا را بر او سخت گرفتند، یزید عنید به عامل مدینه نوشت که آنحضرت را شهید کند، حضرت فرار نمود به مکه [۳۰۶] در حالتی که این آیه تلاوت می نمود: (فخرج منها خائفا يترقب): [۳۰۷]: [ترسان و نگران از آن بیرون رفت.] پس به حرم خدا پناه برد که آن را خدا مأمن قرار داده است، حتی از برای کفار، و قاتل نفس محترمه، و وحوش، و طیور و اشجار، و نباتات،

بازخواستند که او را در آنجا به قتل آورند، پس از احرام حج عدول به عمره نمود، محل گردید، و تکلیف ظاهرش توجه به کوفه بود، چون اهل آن تماماً مکاتیب بسیار و عرائض بیشمار به خدمتش نوشتند: که ما همه سامع و مطیع امر توایم [۳۰۸]، و حضرت مسلم هم نوشت که مردم بیعت نمودند [۳۰۹]، پس حجتی از برای آن جناب نماند، و چون به نزد ایشان آمد و نقض بیعت نمودند، متمکن از [صفحه ۱۳۴] رجوع نگردید، و اگر برمی گشت کجا می رفت؟! هیچ مأمنی از برایش نبود، و اگر بیعت می کرد او را به ذلت می کشتند، و شاهد بر این امور آن است که چون برادرش محمد بن حنفیه به خدمتش عرض کرد که به سوی یمن برو، یا به صحراها و کوهها فرار کن، حضرت فرمودند: اگر در سوراخ جانوری بروم هر آینه مرا بیرون آورند و بکشند [۳۱۰]، و چون فرزددق عرض کرد که: یابن رسول الله چرا حج را تمام نفرمودی؟ فرمودند: اگر مانده بودم مرا می گرفتند [۳۱۱] و ابوهیره ازدی در منزل ثعلبیه عرض کرد: چرا از حرم خدا و حرم جدت مفارقت نمودی؟ فرمودند: ای اباهره، بنی امیه مالم را بردند صبر کردم، و سب و شتم عرض نمودند صبر کردم، حال می خواهند خونم را بریزند پس فرار کردم [۳۱۲]، و عمرو بن لوذان که شخصی بود از بنی عکرمه به آن حضرت عرض کرد: در بطن عقبه که کجا می روید؟ فرمود: به کوفه می روم، عرض کرد: تو رابه خدا قسم می دهم برگرد که نمیروی مگر به سوی شمشیرها، ونیزهها و اگر اهل کوفه امر را صاف نموده بودند از برایت ضرری نداشت، حضرت فرمودند: رأی صواب بر من مخفی نیست، و لکن حکم خدا لابد مجری است، و ایشان البته دست از من برنخواهند داشت تا اینکه این دل خون شده را از سینهام بیرون آورند. [۳۱۳]. و این کلام که فرمود: حکم خدا باید مجری شود اشاره به تکلیف واقعی است، و اینکه فرمود: مرا نخواهند گذاشت اشاره به حکم ظاهری و اضطراب آن جناب است، و اینکه فرمود: این دل خون شده اشاره است به شدت مصیبت آنسرور در آن خاک، که هنوز اول امر بوده، و شاهد بر آنکه گفتیم: اگر بیعت می کرد باز او را می کشتند، آن است که ابن زیاد لعین نوشت که باید بر حکم من و حکم یزید

نازل شود و بیعت کند [۳۱۴] و شمر لعین گفت: حسین (علیه السلام) بیعت کند بعد رأی خود را در حق او خواهیم دید [۳۱۵]، و [صفحه ۱۳۵] اگر خیال کشتنش را نداشتند چنین نمی گفتند، و آنحضرت غرض ایشان دانست، این بود که فرمود: برای شما اقرار نخواهم نمود مانند غلامان و دست ذلت به شما نخواهم داد [۳۱۶]، بلی و الله فدایت شوم کشته شدن به عزت در راه خدا بهتر است از بیعت کردن با آن لئیمان، و اگر تقیه هم راضی می شدی البته دست بر نمی داشتند، و به ذلت و خواری تو را می کشتند، پس خود را عزیز نمودی، و دین و حکم خدا را به پا داشتی، و بندگان را نجات دادی (صلی الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلك). [صفحه ۱۳۸]

در خصوص الطاف الهیه نسبت به آن حضرت و اقسام یازده گانه ی آن

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله ی انبیا زدند نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید بر حلق تشنه ی خلف مرتضی زدند پس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها افروختند و بر حسن مجتبی زدندوز تیشه ی ستیزه در آندشت کوفیان بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند و آنکه سرادقی که ملک محرمش نبود کردند از مدینه و بر کربلا زدند اهل حرم دریده گریبان گشوده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند روح الامین نهاده بزانو سر حجاب تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب [صفحه ۱۳۹] عنوان چهارم: در خصوصیات الطاف الهیه نسبت به آنجناب و آن به چند قسم است:

در خصوصیت تعبیر از الطاف شریفه

در خصوصیت تعبیر از آن الطاف شریفه، و آن چند عبارتست: یکی آنکه: در کامل الزیاره: به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده است که: روزی پیغمبر خدا در منزل جناب فاطمه (علیها السلام) تشریف داشتند، و حسنین بر دامان مبارکش

بودند، ناگاه آن سرور گریان شد و به سجده افتاد، بعد فرمود: ای فاطمه حضرت علی اعلا تجلی فرمود در منزل تو این ساعت، در صورتی که نیکوترین صور است، و فرمود: ای محمد (صلی الله علیه و آله) آیا حسین (علیه السلام) را دوست می داری؟ عرض کردم: بلی، نور دیده ی من، و ریحانه ی من، و میوه ی دل من است، پس دست خود را بر سر حسین (علیه السلام) گذاشت و گفت: مبارک است این مولود، بر او باد برکات، و صلوات، و رحمت، و رضوان من، آگاه باش که اوست سید شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت، و اوست سید جوانان بهشت، و پدرش افضل است از او، پس سلام مرا به او برسان، و بشارت ده او را به اینکه اوست سبب هدایت و راهنمای اولیاء، و نگاهبان خلق، و خزینه ی علم، و اوست حجت من بر اهل آسمانها، و اهل زمینها، و بر جن و انس - انتهی. [۳۱۷]. و دور نیست که مراد از: «ترائی» کمال ظهور معرفت باشد، و از «حسن صورت» بروز صفت کمال و جمال، و از «وضع ید» افاضه ی رحمت خاصه باشد، پس در این حدیث شریف چند خصوصیت تعبیر است از لطف الهی نسبت به آن حضرت، که اخص آن و افخر آن، تعبیر بر وضع ید است، که کنایه از نهایت افاضه ی لطف است به نحوی که فوق آن تصور نمی شود، و در حدیث لیلۃ المعراج تعبیر شده است که از لطف خاص نسبت به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به وضع ید بر پشت آنجناب [۳۱۸]، و در اختلاف [صفحه ۱۴۰] تعبیر این: حکمت است مخصوص، نه از باب فضیلت حسین (علیه السلام) است و فی الحقیقه وضع بر ظهر نبی، همان وضع رأس حسین (علیه السلام) است. مترجم گوید که: «ید» بمعنی قوت استعمال شده است، و چون حضرت پیغمبر متحمل اثقال نبوت است و حمل اثقال محتاج است به قوت ظهر، تعبیر به افاضه قوت با محل شده، و حضرت حسین (علیه السلام) تحمل هدایت و ارشاد عباد را قبول نمود به دادن سر مبارک در راه خدا، پس آن محل شریف محتاج به افاضه ی قوت از جانب خدا بود، والله اعلم باسرا. دوم و سوم: در خبر است که خداوند به دست خود قبض روح آن جناب نمود، و خودش بر او نماز کرد [۳۱۹]، و اینها همه کنایه از کمال

لطف است که بیشتر از آن ممکن نیست، و حاصلش آن است که خداوند عالم عطا نمود به آن جناب آنچه در حیز امکان است، و ما هم امیدواریم که به سبب توسل به آن جناب، مورد الطاف الهی شویم، و امور دنیا و آخرت ما به اصلاح آید.

در خصوصیت عطیهی خداوند نسبت به آن حضرت

خصوصیتی است که خداوند در عطیه نسبت به آنجناب نموده، از صفات کمالیهی خود، و آن این است که از آن صفات شریفه، نمونه بر آن جناب قرار داده و مخصوص آن سرور فرموده: یکی آنکه: از جملهی صفات الهی آن است که، تمام اشیاء تسبیح الهی می نمایند و لکن ما نمی فهمیم حقیقت آنرا، چنانکه در قرآن [۳۲۰] و به مقتضای روایات، تمام اشیاء بر گریه بر مصیبت آنحضرت می نمایند و لکن ما نمی فهمیم، حقیقت آن گریه را، مثلاً گریهی آسمان به تقاطر خون بود، و گریهی زمین به آن است که هر سنگی را که حرکت می دادند در زیرش خون یافته می شد، و گریهی ماهیان به خروج از آب است، و گریهی هوا [صفحه ۱۴۱] تاریکی آن است، و گریهی آفتاب و ماه کسوف و خسوف است، و هکذا چنانکه در روایات وارد شده. [۳۲۱]. دوم اینکه: توحید الهی از جمله فطریات است چنانکه فرمود: (فطره الله التي فطر الناس عليها) [۳۲۲] حتی بت پرستان و زندیقان اقرار قلبی به آن دارند، هر چند به زبان انکار کنند، و دل سوختن بر حضرت حسین (علیه السلام) نیز فطری [۳۲۳] است حتی کسانی که آنجناب را نمی شناسند گریه بر او می کنند، و عزایش را برپا می دارند، مانند بعضی از هندوها که از دین اسلام بیگانه اند. بدانکه دشمنان آنحضرت در عین اظهار عداوت بر او گریان می شدند، چنانکه ابن سعد در ساعتی که امر به قتل او نمود گریان شد [۳۲۴] و آن ملعونی که فاطمه دختر حضرت را برهنه می نمود گریه می کرد [۳۲۵] و همچنین قتله در بعض حالات گریه می کردند، و یزید عنید در بعضی از شبها گریه می کرد [۳۲۶] بلی کسی که از کثرت شقاوت و بی رحمی شنیده نشده که رقتی کرده باشد یا گریان شده باشد ابن زیاد لعین

است، لکن باز حالتش اندک متغیر شد، آنوقتی که امر نمود به قتل حضرت سجاد (علیه السلام) و عمه اش او را دربر گرفت و گفت: اگر او را می کشی مرا نیز با او بکش. آن ملعون نظر تندی کرد و کأنه متغیر گردید و گفت: بگذارید او را؛ که من گمان دارم از این مرضی که دارد نجات نخواهد یافت. [۳۲۷]. سوم اینکه: در صفات کمالیه‌ی الهی افعّل التفضیل فی الحقیقه جاری نیست هر چند به حسب ظاهر جاری می شود، چنانکه از جمیع فقرات دعای سحر معلوم می شود که اول عرض می کند: «اللهم انی اسئلك من بهائک بأباه»، بعد می گوید: «و کل بهائک [صفحه ۱۴۲] بهی» [۳۲۸] و همچنین باقی فقرات، و در جناب حسین (علیه السلام) هم مناسب این صفت موجود است که چون بخواهیم اعظم مصائبش را بیان نمائیم متحیر می شویم که چه بگوئیم، چون هر یک را ملاحظه می کنیم می بینیم اعظم است، پس می توان عرض کرد: «انی أبکی من مصائبک لأعظمها و کل مصیبتک عظیمه». چهارم اینکه: خداوند از برای عبادات خود که طریق رضوان و تقرب عباد است، طرق بسیاری قرار داده است تا اینکه فیض عام باشد، بلکه از برای هر عملی در حال ضرورت بدلی مقرر فرموده است، حتی اینکه از برای نیت تنها، ثواب عمل را قرار داده و همچنین از برای حضرت حسین (علیه السلام) نیز نظیر آن مقرر فرموده مثلا از برای زیارت آنحضرت فضیلتی قرار داده، و بدل آن این است که کسی را به نیابت بفرستند، یا از دور زیارت کنند، و از برای گریه بر او فضلی قرار داده بسیار بزرگ و اسباب آنرا بسیار، تا اینکه کسی محروم از فیض آن نشود. پس مصائبش را مختلف قرار داده، به جهت اختلاف قلوب در اسباب رقت، مثلا بعضی از قلوب رقت نمی کند به محض ملاحظه‌ی غربت، اما اگر تصور کند غریب عطشان را رقت می کند، و بعضی بر زخم تنها رقت نمی کند، اما بر زخم روی زخم رقت می کند، و بعضی برای آنهم رقت نمی کند اما بر پامال نمودن بعد از آن رقت می کند، و هکذا، این است که از هر مصیبتی اعلی و اشدش در آنجناب بوده، تا فیض گریه به هر قلبی برسد. پنجم: همان قسم که خداوند را در صفات کمالیه شریکی نیست، همچنین آنجناب را در خصایصی

که دارد شریکی نیست. ششم: همچنانی که محبت الهی محبت مخصوصی است که شباهتی به محبت مخلوقیت ندارد. همچنین محبت آنجناب در قلوب شباهتی به سایر محبتها ندارد، این که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن تعبیر نموده به محبت مکنونه در باطن مؤمنین، در جواب سؤالی که [صفحه ۱۴۳] از آن سرور نمودند، وقتی که اظهار لطف مخصوصی به آنحضرت می نمود. چنانکه از مقدار روایت شده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روزی در طلب حسین (علیه السلام) بیرون آمد، پس یافت ایشان را در بستانی که بر روی زمین خوابیده اند، پس اول سر حسین (علیه السلام) را برداشت و او را حرکت می داد به مهربانی، و زبان خود را به دهان او می برد مکرر، تا اینکه بیدار شد، مقدار عرض کرد که کانه حسین (علیه السلام) بزرگتر است! حضرت فرمودند: که از برای حسین (علیه السلام) محبتی است مکنون در قلوب مؤمنین. [۳۲۹]. پس ظاهر شد خصوصیتی در محبت آنجناب که از برای محبت پدر و جدش نیست، هر چند ایشان افضل بوده اند، و محبت ایشان باید بیشتر باشد، اما خصوصیت محبت حسینی دخیلی به کثرت ندارد، و آن چند وجه است: یکی: آنکه قلوب ایشان میل فطری به سوی او و زیارت او دارند، و همچنین به زوار او، بیشتر از میل حج و سایر زیارات و زوار. دوم: اینکه هر کس به زیارت عراق می رود هر گاه از او سؤال نمایند: کجا می روی یا کجا بودی؟ می گوید: کربلا، با اینکه نجف و کاظمین و سامرا نیز می رود لکن اسم، مخصوص آن حضرت است. سوم: اینکه اسم شریفش تأخیر خاصی دارد در قلوب، چنانکه پدرش می فرمود: «یا عبرة کل مؤمن» [۳۳۰]: [ای اشک دیده ی هر مؤمن]، و خودش می گفت: «انا قتیل العبرة» [۳۳۱] [من کشته ی اشکها هستم.] چهارم: اینکه دخول شهر آنحضرت، یعنی محرم، قلوب را محزون می نماید. [۳۳۲]. پنجم: اینکه از کثرت استماع مصائبش ملول نمی شوند، پس اگر روزی هزار مرتبه ذکر آن را بشنوند باز چون بشنوند که آنجناب تشنه کشته شد، یا غریب و تنها بود، [صفحه ۱۴۴] و استغاثه می نمود، باز ناله ی ایشان بلند می شود.

در الطاف خاصه به آن حضرت از تکلمات الهی

اشاره

در الطاف خاصه به آنسرور از تکلمات الهی، از آنجمله تکلماتی است که با حضرت آدم (علیه السلام) نمود در ذکر مصائب آنجناب [۳۳۳] و تکلماتی که با کلیم نمود در این باره مکررا [۳۳۴] و غیر او از انبیا [۳۳۵] چنانکه بیاید انشاء الله تعالی. و از آن جمله تکلماتی است که با خود آنجناب نمود، و آن بسیار است. از جمله در روایت انس است که می گوید: در خدمت حضرت حسین (علیه السلام) رفتم تا به نزد قبر خدیجه (علیها السلام) پس آنحضرت گریه کرد و فرمود به من: برو، انس گوید: به کناری رفتم و مخفی شدم و او مشغول نماز گردید و طول کشید، پس شنیدم که می گوید: یارب، یارب، انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاء یا ذالمعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه طوبی لمن کان نادما ارقا یشکوا الی ذی الجلال بلواه و ما به علء و لا سقم اکثر من حبه لمولاه اذ اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذ ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه یعنی: پروردگارا، پروردگارا، تو مولای منی، رحم کن بنده ای را که پناهش توئی، ای خدای متعال تو تکیه گاه منی، خوشا به حال کسی که مولایش توباشی. خوشا به حال کسی که از گذشته هایش نادم باشد و شبها بیدار بماند و شکایت ناملایماتش را پیش تو آورد، چنین بنده ای غم و اندوهی بیش از محبت مولایش ندارد، چون شکایت از غم و اندوه نماید مولایش او را اجابت کند و لیبیک فرماید. چون مبتلا شود و در شب تار تضرع [صفحه ۱۴۵] نماید، خداوند او را گرامی دارد و به مقام قرب رساند. پس جواب آمد: لیبیک عبدی و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه دعاک عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لوهبت الريح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبه و لا رهب و لا تخف اننی انا الله [۳۳۶]. یعنی: لیبیک بنده ای من، تو در کنف حمایت منی، هر چه گفתי همه را شنیدیم، فرشتگان مشتاق

صدای تو هستند، ترا همین شرف بس که صدایت را شنیدیم، دعای تو در حجابها جولان می کند، ترا همین قدر بس که حجابها را برداشتیم، اگر بادی از اطراف آن بوزد، در برابر آن به زانو افتد، هر چه خواهی از من بخواه بدون ترس و وحشت، نترس که منم خداوند متعال. «ارق» به کسر راء کسی است که شب را بیدار است، و معنی «لوهبت» این است که هر گاه باد بوزد در جوانب آن دعاء، و در جای او انسانی باشد، هر آینه از هیبت آن مقام غش خواهد کرد، یا اینکه اشاره به خود آن جناب است و معنیش آن است که از شدت خضوع بیخود است که اگر بادی بوزد، بر زمین خواهد افتاد. و دیگر نداهای مخصوصی است که در روز عاشورا به آنجناب رسید، اشرف نداها ندای (یا ایتها النفس المطمئنة) است.

اعطاء قلب نبی به حضرت حسین

اشاره

در بیان آنچه خداوند عطا نموده است به حضرت حسین (علیه السلام) مخلوقات جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و در آن چند امر است: اول: بیان آن عطیات به طریق تعداد اجمالی - دوم بیان تفصیل آنها - سوم بیان فوق [صفحه ۱۴۶] آن عطایا. اما امر اول، می گوئیم که: خداوند به او عطا نمود قلب پیغمبر را، و روح و فؤاد و عقل و باصره و شامه و چشم و مابین دو چشم، و قوت، و کتف، و ظهر و دامن، و زبان، و دست، و انگشتان و سینه، و لبان، و کلام، و فرزند او را. امر دوم، در بیان تفصیل آنها، پس می گوئیم: اما اعطاء قلب نبی بحضرت حسین (علیه السلام) پس دلیلش کلام آنجناب که می فرمود: «انه مهجة قلبی» [۳۳۷] ، و ایضا آن علاقه مخصوصی که به آنجناب اظهار می نمود، در حال ملاقاتش با دیگری اظهار نمی فرمود، چنانکه گاهی که به آن سکنه و وقار نبوت، در میان اصحاب نشسته بود، هرگاه حسین (علیه السلام) می آمد آنحضرت

سخن را قطع می نمود، و برمی خواست، و استقبال می کرد او را، و به دوش مبارک می گرفت و می آورد در دامن خود می نشانید، و عجب تر آنکه هرگاه بر منبر در اثنای خطبه، حضرت حسین (علیه السلام) وارد می شد، آن حضرت خطبه را قطع می نمود و به زیر می آمد و او را استقبال می نمود، و می فرمود، والله ندانستم که از منبر به زیر آمده ام چنانکه عبدالله ابن عمر روایت نموده است. [۳۳۸]. و این کلام، کنایه است از شدت محبت و علاقه ی قلبیه، و اعجب از آن، روایتی است که ابن ماجه در کتاب سنن، و زمخشری در کتاب قائق نقل کرده اند که آنحضرت روزی حسین (علیه السلام) را در میان کوچه دید که با اطفال بازی می کند، پس حضرت رو به سوی او رفت و یکدست خود را بسوی او دراز نمود که او را بگیرد آن طفل از طرفی به طرفی فرار می کرد و آنحضرت با او مضاحکه می نمود تا اینکه او را گرفت پس یکدست به زیر ذقن و یکدست بر سرش گذاشت و او را بلند کرد، دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسید پس فرمود: «انا من حسین و حسین منی...»: [من از حسینم و حسین از منست]، خدا دوست بدارد هر کس حسین (علیه السلام) را دوست بدارد، حسین سبطی است از اسباط [۳۳۹]. [صفحه ۱۴۷] و بدانکه این محبت و علاقه به حسین (علیه السلام) سرایت به محبین او نیز نمود، چنانکه آن حضرت خدا را شاهد میگرفت و میفرمود من حسین (علیه السلام) را دوست میدارم و محبین او را نیز دوست میدارم و می فرمود: خدا دوست بدارد محبین حسین (علیه السلام) را [۳۴۰]، و روزی از روزها طفلی را در کوچه دید پس نشست و او را گرفت و با او ملاطفت نمود، شخصی از سبب آن سؤال نمود، فرمود: این طفل پسر من حسین را دوست می دارد، زیرا که من دیدم خاک قدم او را می گرفت، و به صورت خود می مالید و جبرئیل مرا خبر داده که از انصار حسین (علیه السلام) خواهد بود در کربلا. [۳۴۱]. و ما نیز امیدواریم که از محبین آنجناب باشیم تا اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ما را دوست بدارد و خدای متعال نیز به سبب دعای آن سرور ما را دوست بدارد، پس از گناهان ما درگذرد.

اعطاء روح و فؤاد و عقل حضرت نبی به آن حضرت

و اما اعطاء روح و فؤاد و عقل آنسرور، پس می فرمود: حسین (علیه السلام) روح من است، و ثمر فؤاد من و سبب سکون و طمأنینه قلب من است [۳۴۲] و اما باصره و قوت، پس می فرمود: هر وقت نظر به او می کنم گرسنگی من تمام می شود [۳۴۳] و اما اعطاء شامه و عین، پس می فرمود: حسین (علیه السلام) ریحانه ی من و نور دو چشم من است. [۳۴۴]، و اما پشت آن سرور، پس مرکب آن جناب بود، نه یکدفعه بلکه مکرر، به نحوی که خارق عادت بوده، چنانکه گاهی در سجود نماز جماعت سوار می شد بر پشت آن سرور، پس طول می داد سجده را تا اینکه خود به اختیار بزیر آید، پس اصحاب تعجب می نمودند از طول سجود و سؤال می کردند که آیا وحی نازل شد؟ می فرمودند: نه، لکن فرزندم بر پشت من سوار [صفحه ۱۴۸] شده بود [۳۴۵] و اما کتف آن حضرت، پس محل آنجناب بود او را با حسن (علیه السلام) به دوش می گرفت و در کوچه و بازار می رفت، و اصحاب می خواستند بگیرند ایشانرا، می فرمود: خوب را کبی هستند، و گاهی جبرئیل نیابت می کرد و به دوش می گرفت او را. [۳۴۶]. و اما دامان آن حضرت، پس محل نشستن آنجناب بوده، چنانکه از اول ولادتش فرمود: ای اسماء بیاور پسر مرا، عرض کرد: هنوز پاکیزه اش نکرده ایم، فرمود: تو او را پاکیزه می کنی! خدایش پاک و پاکیزه کرده [۳۴۷] و او را کفالت می نمود و با انگشت ابهام شیرش می داد و با او بازی می نمود، و ذکر خواب می خواند از برایش [۳۴۸] و به زبان اطفال با او سخن می گفت، حتی اینکه بعضی اصحاب از روی تعجب ملامت کردند آن جناب را، فرمود: آنچه بر تو مخفی است - یعنی از فضل حسین (علیه السلام) و محبت من نسبت به او - بیشتر است از آنچه بر تو ظاهر شد [۳۴۹]، و معلوم است که همه ی این اقوال و افعال بامر الهی بوده، حتی طول سجود و حمل بر دوش، و دویدن در کوچه با او، و استقبال و قطع خطبه، و وجه آن بیاید. (انشاءالله). و اما لبهای آن سرور، پس همیشه می بوسید آن جناب را با حضرت

حسن (علیه السلام) و می بوئید و به خود می چسبانید زمان دراز، و می فرمود: این دو پسر ریحانه‌ی من هستند [۳۵۰]، و مشهور است که روزی دهان حسن (علیه السلام) و گلولی حسین (علیه السلام) را بوسید پس حسین (علیه السلام) اظهار کدورت نمود و به نزد مادرش شکایت کرد. و من در اخبار این را ندیده‌ام، آنچه دیده‌ام آن است که حسین (علیه السلام) را گاهی در گلویش بوسه می داد، گاهی پیشانیش، و گاهی تمام بدنش، و گاهی شکمش را برهنه می کرد، و بالای نافش را [صفحه ۱۴۹] می بوسید، و گاهی دندانهایش را [۳۵۱] و گاهی لبهایش را، و آن یک معجزه باهره‌ای است از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که سبب آن می فرمود: که من موضع شمشیرها را می بوسم [۳۵۲] و گریه می کنم، اما سبب بوسیدن دندانها و بالای ناف معلوم نبود، تا اینکه بعد معلوم شد یعنی چوب خیزران و تیر سه شعبه.

سبب تخصیص آن حضرت به این احترامات

و باید دانست که تخصیص آنجناب به این احترامات خاصه، سببش چند چیز است: یکی: بیان مقام و مرتبه و بلندی درجه‌ی آنجناب دوم: مقابله کردن هر احترامی، به هتک حرمتی که از آنحضرت نموده‌اند، تا معلوم شود بزرگی مصیبتش، مثلاً استقبال نمودن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را، مقابل است با آن حالت که مردم راضی نمی شدند که با آن جناب هم منزل شوند در راه سفر که مبادا یاریش کنند، و اگر کسی را استقبال می نمود در راه که از او خبری برسد راه را کج می کرد و به طرف دیگر می رفت، چنانکه در قضیه‌ی زهیر و آن دو نفر اسدی مشهور است. [۳۵۳]. سوم: می خواست که ادخال سرور در قلب آن جناب نماید، تا جبران حزن و کرب او شود، پس باید به اندازه‌ی آن مصائب و احزان باشد تا بتواند جبران نماید، پس شما دوستان تأسی به حضرت پیغمبر نمائید و جبر قلب و تفریح کرب او نمائید، به گریه و سلام و اجابت دعوت آن سرور. امر سوم: در بیان مقامی بالاتر از آنچه ذکر شد، و آن اینست که خداوند عطا نمود به حسین

(علیه السلام)، خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را، و این مبالغه است، بلکه مستند به کلام خود آن حضرت، که می فرمود: «حسین منی وانا من حسین (علیه السلام)» [۳۵۴]. [صفحه ۱۵۰]

اعطاء عرش به امام حسین

در آنچه خداوند عطا نموده است به حسین (علیه السلام) از اعظم مخلوقات که عرش است، و از برای این عطا کیفیاتی است، مثلاً از آنجمله اینکه داده است به آنجناب ظل عرش را که مجلس آن حضرت است در روز قیامت، که با زوار و گریه کننده گانش می نشینند و صحبت می کنند، پس حوریان بهشت پیغام می دهند از برای ایشان که بیایید به بهشت، که ما مشتاق شمائیم پس ابا می کنند و سخن آنحضرت را بر بهشت ترجیح می دهند. [۳۵۵]. و داده است به او یمین عرش را که محل اوست در عالم برزخ، و نظر می نماید به محل شهادتش، و به زوار و گریه کنند گانش، و طلب مغفرت می نماید از برای ایشان، و از پدر و جدش خواهش می نماید که استغفار نمایند به جهت ایشان. [۳۵۶]. و داده است باو فوق عرش را که محل حدیث گفتن زائر او است با خدا، چنانکه در فضل زیارتش وارد شده است. [۳۵۷]. پس عرش محل حدیث زوار است، ظلش از برای ایشان در وقتی که با خودش صحبت می دارند، و فوقش از برای ایشان در وقتی که خدا با ایشان حدیث می گوید. و داده است به او اظلهی عرش را، که در زیارت می فرماید: به لرزه آمد به جهت خون تو اظلهی عرش، و گریست بر تو [۳۵۸]، و داد به او نظیر آنچه به عرش داده از ملائکه محققین و طائفین، چنانکه بیانش بیاید انشاء الله.. و کیفیت اعلی از همه ی اینها، آنست که همه ی عرش را به او عطا فرمود، چون آنرا زینت عرش قرار داد با برادرش حسن (علیه السلام). [۳۵۹]. [صفحه ۱۵۱] و هر چیزی به زینت خود مکمل است، پس اگر عرش سخن می گفت، هر آینه می گفت: من از حسینم.

اعطاء بهشت به آن حضرت

اشاره

در بیان آنچه عطا نموده است به او از احسن مخلوقات که بهشت است، از آن جمله درختی خاص به جهت او مقرر فرموده، [۳۶۰] و قصری مخصوص [۳۶۱]، و از حور العین قابله به جهت او قرار داده، و همه را عزادار او کرده [۳۶۲]، و حوری مخصوصی از برایش خلق نموده [۳۶۳] و باب مخصوصی که اسم آن باب الحسین است معین فرموده، که آن بزرگتر از همه درهای بهشت است [۳۶۴]، بلکه می‌گوییم که تمام بهشت از اوست، زیرا که تمام از نور آن بزرگوار خلق شده [۳۶۵] پس اگر تکلم کند، خواهد گفت: انا من حسین (علیه السلام).

اعطاء از جمیع مخلوقات به آن حضرت

اشاره

در بیان آنچه خداوند عطا نموده است به آنجناب از باقی مخلوقات، و اجمال آن در چند باب است: باب الملائکة: باب الانبیاء، باب ازمنه، باب السماء، باب هوا و فضا، باب الماء، باب اشجار، باب انهار، باب بحار، باب انس، باب جن، باب طیور و وحوش، باب بهائم، باب الجبال، باب اوضاع نشأه ظاهریه. [باب سماء] بدانکه خداوند عطا نمود به آن جناب از سماوات خصوصیتی چند: از جمله آن را محل صعود روح او قرار داد در روز شهادتش، و گریست بر آن سرور به [صفحه ۱۵۲] خون [۳۶۶] و خاک سرخ [۳۶۷] و به سرخی شفق [۳۶۸] و به کربلا عطا نمود از خصایص ظاهریه و معنویه، افضل از آنچه به سماء عطا نمود و به حسین (علیه السلام) داد مطابق آنچه به سموات سبع و مافوق آنها داده، بلکه بهتر از آن، صفات معنویه، نظر بنما و بار دیگر موجودات ظاهر را نظر بکن. از جمله آنکه آسمان معدن فیض الهی است و حسین (علیه السلام) هم معدن فیوض ربانی

است به وجه اسهل و ایسر. آسمان محل صعود دعا و استجابت آن است، و حسین (علیه السلام) اسمش سبب استجابت دعاست، چنانکه از قضیه حضرت آدم (علیه السلام) [۳۶۹] و زکریا [۳۷۰] و غیر ایشان از متوسلین به خمسه‌ی طاهره ظاهر می‌شود. آسمان بالا می‌رود به سوی آن صدای مظلومین و از کربلا بالا رفت صدای مظلومین به نحو خاص. زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا آسمان، بالا می‌رود به سوی آن ناله‌ی یتیمان و گریه‌ی ایشان، پس به لرزه می‌آید به سبب آن، و از کربلا بلند شد ناله‌ی یتیمان و اسیران به نحو خاص. آسمان در آن براق بود که راکب خود را به مقام قاب قوسین رسانید، و کربلا در آن ذوالجناح بود که راکب آن به مقام «انا من حسین» رسید به سبب سقوط از نشستن. آسمان معراج انبیاء است، و کربلا معراج ملائکه است، آسمان در آن اوضاعی است که سبب اختلافات هواست، و کربلا در آن اوضاعی است که تأثیر در آسمان و عرش نمود. [صفحه ۱۵۳] آسمان و عرش در آن پیچیده صدای ملائکه به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و اصناف قائمین و راکعین و ساجدین و غیرهم، و کربلا در آن پیچیده بود صدای صیحه‌ی بیکسان و ناله‌ی مظلومان و این یتیمان و فریاد تشنگان، یکی می‌گفت یا اباه، و دیگری وا اخاه، و دیگری وا ولداه، و دیگری وا سیداه، و این ناله در پیش خدا افضل است در مقام عبودیت و تسلیم از تسبیح و تقدیس ملائکه. و ایضا آسمان مسجد ملائکه است از برای حضرت آدم (علیه السلام)، و کربلا مصلا‌ی انبیاء و ملائکه بر جسد حسین (علیه السلام). آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است، و کربلا را سقف حافظ قرار داده از برای کسی که پناه برد به آن. آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده، و کربلا را قرار داده سقفی که رافع است درجات متوسلین را. از آسمان آب طهور نازل می‌شود، و حسین (علیه السلام) کسی است که باران به برکت او نازل می‌شود، و در مقام استسقاء باران به جهت او بارید و اراضی را سیراب نمود [۳۷۱]، و نازل شد به سبب او آبی که پاک می‌کند جمیع گناهان را [۳۷۲] و خاموش می‌کند آتش جهنم را [۳۷۳] و آن بعینه از آبهای بهشت خواهد بود، و آن

اشک چشم گریه کنندگان است. آسمان محل ارزاق ظاهریه عباد است، و حسین (علیه السلام) معدن ارزاق معنویه و ائمه ایشان است. باز می گوئیم که: در آسمان عرش عظیم است، و در کربلا زینت عرش است. آسمان مسکن ملائکه است، و کربلا محل آمدو شد ملائکه است. آسمان ذات بروج است، و حسین (علیه السلام) نیز صاحب بروج است، چنانکه در روایت است، چون خودش امام، و پدرش و برادرش امام، و اولادش ائمه ی تسعه اند. [۳۷۴]. [صفحه ۱۵۴] در آسمان، آن خانه ای است موسوم به «ضراح» [۳۷۵] که مطاف ملائکه است، هر روز هفتاد هزار ملک به آن طواف می کنند و دیگر نوبت به آنها نمی رسد، و کربلا در آن ضریحی است که موکل است به آن هفتاد هزار ملک، که همیشه هستند و هر روز هفتاد هزار ملک دیگر آنجا نازل می شوند و می روند، و دیگر نوبت به آنها نمی رسد. [۳۷۶]. آسمان محل بهشت است، و کربلا محل زینت بهشت است، و قطعه بهشت است و محل کسی است که از نور او بهشت خلق شده، و او سید جوانان بهشت است. آسمان در آن جبرئیل است و در کربلا مخدوم جبرئیل است. آسمان محلی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در شب آنجا سیر نمود، و به کربلا در روز سیر نمود. در آسمان قبه ی حضرت موسی (علیه السلام) است و در کربلا شجره ی موسی (علیه السلام) است. [۳۷۷]. در آسمان حضرت عیسی است، کربلا محل تولد عیسی است. [۳۷۸]. آسمان محل آفتاب است که گاهی منکسف می شود، و حسین (علیه السلام) آفتابی است که هر چند امر بر او شدت می نمود اشراقش بیشتر می شد. آسمان در او قمر است و در کربلا قمر بنی هاشم حضرت عباس (علیه السلام) است که منکسف شد در وقتی که دشمنان خاک صفت حائل شدند بین او و بین آفتاب امامت، در میدان جنگ. آسمان در آن کف الخضیب [۳۷۹] است که سبب استجاب دعا است، و در کربلا سر خضیب و صورت و بدن خضیب است که سبب استجاب دعا است. [صفحه ۱۵۵] آسمان مشتمل بر سبعة سیاره، و کربلا مشتمل است بر نجوم آل عبدالمطلب. آسمان در آن هزار و بیست و پنج ستاره روشن است، و خفیه از حصر بیرون

است، و حسین (علیه السلام) در بدنش چهار هزار زخم ظاهر بود از شمشیر و نیزه و تیر، و خفیه غیر محصور است. آسمان در آن قطب و بنات النعش است، کربلا محل قطب امامت و دخترانش دور نعش او حیران و سرگردانند. آسمان در آن کوکب حامل رأس الغول [۳۸۰] است، و در کربلا غول حامل رأس سبط الرسول است. آسمان در آن بیت المعمور است که مقابل ضراح و کعبه است، که هر روز هفتاد هزار ملک بر آن طواف می کنند و نوبت دیگر به ایشان نمی رسد، و از برای حسین (علیه السلام) نیز ملائکه طائفین است چنانکه گذشت و بیاید. (انشاء الله). آسمان در آن مجره است که کهکشان باشد، و در حسین (علیه السلام) مجره است از اثر زخمها که اثرش تا محشر خواهد ماند، به جهت موقف شفاعت عاصیان.

باب الارض اعطایی به حسین

به حسین (علیه السلام) از زمین قطعه ای داده که اشرف زمینها است [۳۸۱] و از برای حسین (علیه السلام) خصوصیات ارض را قرار داده، از جمله در زمین معدن طلا و نقره و جواهر است، و حسین (علیه السلام) معدن قصرهای بهشت است، که از لؤلؤ و یاقوت و طلا و نقره است، زمین محل نبت هر گیاه و درخت زیبا است و حسین (علیه السلام) منبت فیوضات عامه الهی است، زمین محل استراحت عباد و آسایش احیاء و اموات است، و حسین (علیه السلام) سبب استراحت دائمی است و کربلا محل آسایش احیاء و اموات است. [صفحه ۱۵۶]

باب هوا و فضا اعطایی به حسین

خداوند عطا نموده است به آن جناب از هوا و فضا ما بین حائر و آسمان را، پس از برای آن اوصافی قرار داده: یکی آنکه: محل آمد و شد ملائکه است [۳۸۲] و معراجی است که اعمال زوار از آن بالا می رود. [۳۸۳]. و اسماعیل که ملکی است موکل به هوا، هر روز

در آنجا حاضر می شود و با ملائکه حائر جواب و سؤال می نماید. [۳۸۴]. دوم: از آن مقام، عملی به آسمان بالا رفت که مثل و مانند نداشت که شهادت آن جناب باشد. سوم: محل نزول رحمت خاصی است که مثل ندارد. چهارم: محل صعود فیض است به جهت اهل آسمانها چونکه معراج ملائکه است. [۳۸۵].

باب الماء اعطایی به حسین

چونکه آن جناب را از آب مباح منع کردند، خداوند به او عطا نمود چهار نوع آب: یکی: حوض کوثر را حق او قرار داد و اصحاب او را پیش از خروج روحشان از آن سیراب نمود، چنانکه علی اکبر وقتی که بر زمین افتاد فریاد کرد که ای پدر این جد من است که مرا سیراب نمود به جامی که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد. [۳۸۶] و حق گریه کنندگان او مسمع است، و این فایده در بسیاری از اعمال حسنه مروی است، لکن خصوصیت حسین (علیه السلام) آن است که کوثر فرحناک می شود به اینکه گریه کننده گان از آن [صفحه ۱۵۷] بنوشند. [۳۸۷]. دوم: آب حیوان است در بهشت، که با اشک گریه کننده گان او ممزوج می شود پس در خوبی طعمش می افزاید. [۳۸۸]. سوم: اشک چشم است که خداوند حق او قرار داده، این است که او را صریح الدمع و قتل العبرة گویند، و آنرا اثر اسم شریفش قرار داده، بلکه اثر هر چه منسوب است به او، و اثر ذکر مصیبتش و اثر نظر به قبرش، و اثر بوئیدن تربتش. [۳۸۹]. چهارم: هر آب سرد خوشگوار است که دوستان بنوشند، پس حق آن جناب در آن هست که باید او را یاد کنند و برقاتلین او لعنت فرستند، چنانکه فرمود: «شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی»: [ای شیعیان من! هر گاه آب گوارائی نوشیدید مرا یاد کنید]، و حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که: «من هرگز نیشامیدم آب سردی مگر اینکه یاد کردم حسین (علیه السلام) را» [۳۹۰] و حکمت در اینکه حقوق آن جناب از جهت آب چهار نوع است شاید دو وجه باشد:

محروم ساختن حسین از آب

یکی: آنکه او را از چهار حق که در آب داشت منع نمودند. اول: از حق مشترکی که با همه‌ی مردم در آن داشت، چنانکه همه‌ی بنی آدم با هم شریکند در آب و گیاه [۳۹۱]، این است که جایز است آب خوردن از نه‌های مملو که هر چند اذن از مالک نگیرند، و شاید از همین جهت است استجباب آب دادن به کفار هر گاه تشنه باشند، چنانکه در روایتی وارد است. [۳۹۲]. [صفحه ۱۵۸] دوم: حق مشترکی است که با همه‌ی جانداران داشته، چونکه هر ذی روحی را حق است در آب، و از این جهت است که واجب می‌شود تیمم، هر گاه خوف عطش باشد بر حیوانات مملو که و غیر آنها. سوم: حق خاصی که بر اهل کوفه داشت، که سه مرتبه ایشان را سیراب نموده بود. یک مرتبه در سال خشکی از برای ایشان طلب باران نمود، و به برکت آنجناب باران آمد. [۳۹۳]. و دفعه‌ی دیگر در صفین آبرا به ضرب شمشیر از لشکر معاویه گرفت. [۳۹۴]. و دیگر در قادسیه لشکر حر را آب داد. [۳۹۵]. چهارم: حقی که آن حضرت، در خصوص نهر فرات داشت، چون مهر مادرش حضرت فاطمه (علیه السلام) بود [۳۹۶] و آن جماعت مراعات هیچ یک از این حقوق را ننمودند، حتی اینکه یک قطره به جهت طفل شیرخوارش خواهش نمود و دیدند آن طفل را که از تشنگی کباب است، پس باز اجابت نکردند، بعد از برای خودش یکقطره طلب نمود، ندادند، آه بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

تشنگی آن حضرت در چهار عضو تأثیر نموده بود

وجه دوم: اینکه تشنگی آنسرور در چهار عضو تأثیر تمام نموده بود: اول: لبهای مبارک که افسرده شده بود. دوم: جگر پاره پاره چنانکه در آخر امر، بعد از ناامیدی از زندگی فرمود: «اسقونی قطره من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء» [۳۹۷]: [قطره‌ی آبی به من

بدهید که جگرم از [صفحه ۱۵۹] تشنگی پاره پاره شد. [سوم: زبان آن حضرت که مجروح شده بود از بس باطراف دهان سائیده بود. [۳۹۸]. چهارم: چشمهای مقدسش که از تشنگی تاریک گردیده بود، چنانکه در حدیث مکالمه جبرئیل با حضرت آدم (علیه السلام) منقولست که گفت: اگر بینی ای آدم او را در حالتی که می گوید «وا عطشاه» به حدی که تشنگی حائل شده باشد ما بین او و آسمان مانند دود [۳۹۹]، پس به سبب هر یک از این اعضاء اربعه یک نوع از آب خداوند به او عطا نمود چون سخن به اینجا رسید شما شیعیان هم بخل نورزید به اشک دیدگان.

باب اشجار: شجره ی موسی و نخله ی عیسی

افضل درختان شجره موسی است، که ندای «انی انا الله» از آن شنید، و در بعضی روایات وارد است که محل قبر حسین (علیه السلام) است [۴۰۰] و افضل اشجار، نخله حضرت عیسی (علیه السلام) است و در روایت وارد است که در کربلا بود. [۴۰۱]. [باب البحار]: حضرت چون شهید شد ملک بحار ندا داد اهل دریاها را که دربر کنید لباس حزن را که فرزند رسول شهید شد. [۴۰۲]. [باب الجبال]: اشرف جبال طور سینا است و آن محل قبر آنحضرت است به مقتضای روایات و همانست کوه جودی که کشتی نوح (علیه السلام) که سبب نجات مؤمنین بود بر آن قرار گرفت. [۴۰۳]. ای برادر هرگاه ملاحظه نمائی حالت ما را خواهی دید مصداق کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می فرمود: این دنیا حرکت می دهد شما را مانند حرکت دادن بادهای سخت کشتی را در وسط موجهای دریا، پس هر چه غرق شد دیگر عوض ندارد و هر یک نجات [صفحه ۱۶۰] یافت باز در معرض خطر است [۴۰۴] و ما نمی دانیم که اگر غرق شویم عاقبت ما آتش خواهد بود یا نه، لکن اگر کشتی ما بر جودی ولایت حسین (علیه السلام) استقرار یابد امید نجات است. [باب انس و جن]: اما از انس پس خداوند عطا نمود به او اصحابی را که وصف نمود خود ایشان به اینکه از برای احدی چنین اصحابی باوفا نبوده [۴۰۵] و از حالت آنها

معلوم است، و به او عطا نمود شیعیان خاصی که محبت فطری اضطرابی نسبت باو دارند، بی اختیار در عزای او خود را هلاک می کنند، و در بلاد «ماچین» طایفه ای هستند که در عاشورا سینه زنان در میان آتش می روند و احساس الم نمی کنند. و اما جن، پس جماعتی از ایشان به یاری او آمدند وقتی که از مدینه بیرون آمد، حضرت فرمود میعاد ما و شما در کربلا است، و چون به خدمتش آمدند حضرت اذن جهاد به ایشان نداد [۴۰۶]، و جماعتی از ایشان شب یازدهم آمدند بیاریش، پس دیدند که امر گذشته [۴۰۷] و جمعی از ایشان به گریه و نوحه مشغول بودند از مردان و زنان در کربلا و مدینه و بصره و کوفه و بیت المقدس و در زیر درخت عوسجه، جمعی از ایشان خبر قتل آنجناب را به اطراف و اکناف بردند و زنهای ایشان شبها در اطراف جسد او نوحه می کردند، اشعار ایشان در کتب مرثی مسطور است. [۴۰۸].

باب الوحوش و الطیور، باب الخیل و الابل

بعضی پیش از شهادتش بر او نوحه نمودند، چنانکه در قضیه ی آهو با حضرت عیسی و شیر با آنجناب، و گوسفندان حضرت اسماعیل و اسب حضرت ابراهیم معروف است [۴۰۹] و در شب یازدهم وحشیان صحرا همه گردنها را به سوی اجساد شریفه کشیده بودند و [صفحه ۱۶۱] گریه می کردند تا به صبح. [۴۱۰]. و اما طیور، پس بعضی بر او نوحه می کردند، و بعضی سایه بر بدن او می افکندند و بعضی به مدینه آمدند و خبر شهادتش را رسانیدند به دخترش و به اهل مدینه و بعضی به نزد سایر طیور رفته ایشان را اخبار نمودند. [۴۱۱]. [باب الخیل والابل]: مخصوص بود آن جناب به اسب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که نامش مرتجز بود و شاید همان است که معروف به ذوالجناح بود و آن مرکبی بود باوفا، در تشنگی تاسی به صاحبش نمود و از آب خوردن امتناع نمود [۴۱۲]، و بعد از شهادت آن جناب فریاد می کرد: «الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها»: [فریاد، فریاد، از امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند]، پس به طرف خیمه گاه روان

شد و خبر شهادت آن حضرت را به عیالش رسانید، و چون لشکر خواستند او را بگیرند جمعی را هلاک نمود، چنانکه در روایتی است. [۴۱۳]. و مخصوص بود آن جناب به ناقه‌ای که در صبح عاشورا بر آن سوار شد و خطبه خواند، پس پیاده شد و امر نمود عقبه بن سمعان را که زانوی آنرا بست [۴۱۴]، پس بعد از شهادت آن حضرت آن قدر سر خود را به زمین زد که هلاک شد. [۴۱۵]. باب آنچه آن حضرت به آن مخصوص است از اوضاع دنیوی، و هر چند خداوند دنیا را از برای دوستانش نخواسته لکن مخصوص شد آن جناب به سبب اینکه او را از آب و طعام منع نمودند و جسدش را به خاک انداختند، به اینکه سه چیز در عوض به آن جناب داده شد از جنس آنچه منع کردند از آن حضرت، یکی سقایت، دوم طعام، سوم، عمارت ائمه، اما سقایت: پس ثواب مخصوصی مقرر شد برای آب دادن در شب عاشورا در نزد قبرش، چنانکه مروی است که هر کس آب دهد شب عاشورا در نزد [صفحه ۱۶۲] قبرش، مثل آن است که لشکر آن حضرت را آب داده باشد [۴۱۶]، و از اینجا معلوم می‌شود که آب دادن که اجر آن از همه عبادات بزرگتر است هر گاه در راه سیدالشهداء باشد ثوابش مضاعف خواهد بود، این است که شیعیان در هر مقام که آب، سیل می‌کنند همه به اسم آنجناب است، بلکه گویا سیل آب مخصوص او شده است. و اما اطعام: در تعزیه پس امر آن واضح است که آنقدر صرف می‌شود از نقود در آن در ایام عاشورا و غیر آن که اگر حساب کنند و بر ایام توزیع نمایند شاید روزی یک کرور بشود. [۴۱۷]. و اما عمارت: پس به مقتضای روایت حضرت زینب خاتون، این قبه‌ی عالی‌ه همیشه عمارت و زینتش روز به روز زیاد خواهد شد [۴۱۸] و می‌بینیم که تعمیر بیت‌الله و سایر مشاهد تمام می‌شود، و تعمیر حرم و صحن این جناب تمام نمی‌شود، بلکه از روزی که متوکل لعین آنرا خراب نمود باز بنا کرد، همه ساله خلفاء بنی‌عباس و سلاطین اهتمام در تعمیر آن نمودند و می‌نمایند از بنائی و نقاشی و آینه‌کاری و تذهیب و غیر آن. مؤلف گوید از وقتی که پنج ساله بودم تا حال که شصت ساله شدم ندیده‌ام روزی که در آن مشغول بنائی و تعمیر نباشند، و نشنیدم

ایضا، و ظاهر است که تا قیامت چنین باشد. مترجم گوید: حقیر آنچه دیده‌ام بناء قبه جدید و توسیع صحن از طرف بالای سر، و ساختن ایوان ناصری، و سرداب کردن صحن، و سنگ کردن فرش آن، و کاشی کردن دیوارهای صحن، و سنگ کردن دیوار حرم و رواق و حال هم مشغولند. - انتهی.

احترامات خاصه از زمان حمل تا بعد از قیامت

اشاره

احترامات خاصه از برای چیزهائی که متعلق به آن حضرت است از زمان حمل تا بعد از قیامت و آن چند امر است: اول: احترام حمل آن جناب نسبت به والدهاش حضرت زهرا (علیها السلام) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: در پیشانی تو نوری می‌بینم و عنقریب متولد می‌شود [صفحه ۱۶۳] از تو حجت خدا بر خلق [۴۱۹]، و دعا می‌خواند و بر او می‌دمید، یا اینکه بر آب می‌خواند و بر او می‌پاشید [۴۲۰]، و والدهاش می‌فرمود: در شبهای تار و اطاق تاریک محتاج به چراغ نبودم و صدای تسبیح و تقدیس از او در شکم می‌شنیدم، و در خواب می‌دیدم که دو شخص نورانی دعا می‌خواندند بر من. [۴۲۱]

دوم: احترام خاصی که از برای تهنیت ولادتش واقع شد و آن پنج قسم از وحی بود: یکی به سوی رضوان خازن بهشت که زینت کن بهشت را و معطر کن آن را به جهت کرامت مولوی که از برای محمد (صلی الله علیه و آله) متولد شده، و دیگری به سوی حورالعین که خود را زینت دهید و به زیارت یکدیگر بروید به جهت کرامت آن مولود. و دیگر به سوی ملائکه که بر پا بایستید به طریق صف و مشغول تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید و تکبیر شوید به جهت کرامت آن مولود. و دیگر به سوی جبرئیل که به زمین رو، نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با هزار قبیل - که هر قبیلی هزار هزار ملک است که بر اسبان ابلق سوار باشند و بر سر ایشان قبه‌ها باشد از در و یاقوت و با ایشان باشند روحانین که

در دست ایشان حربه‌ها باشد از نور - پس تهنیت گویند محمد را به این مولود. [۴۲۲].

تأمل کن در این کیفیت که چه قدر مشتمل بر انواع احترامست. سوم: احترام خاص از برای اسم گذاشتن آنجناب که خطاب به جبرئیل رسید که بعد از تهنیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او بگو: «نامش را حسین (علیه السلام) بگذار» [۴۲۳]، پس تسمیه آن جناب از جانب خدای تعالی بوده، و او را در کتاب به اوصافی ذکر نموده، و در سماوات اسماء خاصه از برایش قرار داده چنانکه در اخبار است. [صفحه ۱۶۴] چهارم: احترام تعزیه‌اش بود که فرمود: بعد از اخبار از تسمیه او را تعزیت بگو و بگو: امت او می‌کشند او را [۴۲۴].

پنجم: احترام قابله‌ی آن جناب است که خداوند حوریه‌ی مخصوصی که از همه‌ی حوریان خوش‌تر بود فرستاد، با جمعی از حور تا قابله‌ی او باشند. [۴۲۵]. ششم: احترام گاهواره‌اش بود که که برکت آن فطرس ملک توبه‌اش قبول شد. [۴۲۶]. هفتم: احترام تحریک گاهواره‌اش بود که به جهت آن ملائکه و میکائیل موکل شدند و فخر می‌کردند. هشتم: احترام ذکر خوابش بود که جبرئیل بر آن موکل بود و می‌گفت: «ان فی الجنة نهرا من لبن». [۴۲۷]. نهم: احترام رضاعش بود که از زبان و انگشت ابهام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شیر می‌نوشید [۴۲۸] که اشرف بود از پستان مادرش و در زیارتست: «غذتک ید الرحمة و رضعت من ثدی الایمان و ربیت فی حجر الاسلام» [۴۲۹]: [یعنی: از دست پیامبر رحمت غذا خوردی، از پستان ایمان شیر نوشیدی و در دامن اسلام پرورش یافتی]. دهم: احترام لباس او است، و آن لباس مخصوصی بود که خداوند هدیه فرستاد به جهت آنجناب و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر او پوشانید و فرمود: این لباسی است که پود آن از پرهای نازک بال جبرئیل است. ص [۴۳۰]. یازدهم: احترام قبر آن سرور است که جمیع انبیاء از آدم (علیه السلام) تا خاتم (علیه السلام) آن را زیارت نمودند پیش از دفن صاحبش در آن. [۴۳۱]. [صفحه ۱۶۵] دوازدهم: احترام اشک او است، چنانکه در قضیه‌ی آهو معروف است، خواهد آمد انشاء الله. [۴۳۲]. سیزدهم: احترام خون او است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنرا جمع نمود در شیشه‌ی سبزی که ملک از آسمان

آورده بود به جهت آن. [۴۳۳]. چهاردهم: احترام اشکی که به جهت او ریخته می شود، ملائکه آنرا جمع می نمایند و می دهند به خازنان بهشت پس آنرا ممزوج می کنند به آب حیات. [۴۳۴]. پانزدهم: احترام صورتی که اشک بر او جاری می شود، در قیامت خواری و ذلت نخواهد دید. [۴۳۵]. شانزدهم: احترام مجلس عزا و سایر مجالس آن چنانکه بیاید انشاءالله. هفدهم: احترام شفاعت او که علاوه بر شفاعت قیامت، او را در روز اول تولدش شفیع ملائکه قرار داد چنانکه در قضیه فطرس و دردائیل مشهور است. هجدهم: احترام تربت قبر اوست که از قبر الی بیست و پنج ذراع بلکه تا چهار فرسخ فضایل متفاوته دارد [۴۳۶] و آنرا خداوند متعال اختیار نمود از برای مدفن آن جناب از روزی که دحو الارض شد چنانکه در روایت است. [۴۳۷].

خصایص زمین کربلا

و از برای آن تربت شریفه خصایصی است: یکی آنکه: از کعبه‌ی معظمه اشرف است چنانکه در خبر است [۴۳۸] بلکه بعضی گفته‌اند که از نجف اشرف هم است یعنی ما عدای اصل مرقد امیرالمؤمنین (علیه السلام). دوم آنکه: این زمین را خداوند خلق نمود پیش از کعبه به بیست و چهار هزار سال و [صفحه ۱۶۶] آنرا مبارک و پاکیزه کرد، چنانکه در روایات معتبره وارد است. سوم اینکه: این زمین همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود تا اینکه خداوند آنرا بهتر از زمینهای بهشت قرار دهد و بهترین منازل و مساکن اولیاء خدا در آن باشد، چنانکه در روایت است. [۴۳۹]. چهارم اینکه: الآن این زمین از زمینهای بهشت است، چنانکه در روایت است. [۴۴۰]. پنجم اینکه: از حضرت سجاد (علیه السلام) مروی است که چون زلزله قیامت شود کربلا را بلند کنند با تربت نورانی باصفا، پس در بهترین ریاض بهشت گذارند که نور آن در بهشت نمایان باشد مانند ستاره‌ی درخشان که دیدگان را بزند، و آن زمین ندا کند که منم آن زمین پاک و پاکیزه، که در برداشتم جسد حضرت سیدالشهداء و سید شباب اهل بهشت را. [۴۴۱]. ششم:

تسبیح کردن با دانه‌های آن تربت ثوابش هفتاد برابر است. [۴۴۲]. هفتم: گردانیدن دانه‌ها ثواب تسبیح کردن دارد. [۴۴۳]. هشتم: آنکه هر گاه تسبیحی از آن تربت در دست گیرد و اول روز بگوید: «اللهم انی أصبحت اسبحک و اهللک و احمدک عدد ما اذیر به سبحتی»: [یعنی: خداوندا من با تسبیح و تهلیل تو صبح کردم، به تعدادی که تسبیح را می‌چرخانم ترا سپاس می‌گویم]، پس تا شام از برای او ثواب تسبیح کردن نوشته می‌شود و همچنین اگر در وقت خواب بخواند آن دعا را و تسبیح را در زیر سر گذارد همین خاصیت را دارد، چنانکه در حدیث حضرت سجاد (علیه‌السلام) است. [۴۴۴]. نهم: اینکه: سجده بر آن خاک مقدس حجابهای هفتگانه را پاره می‌کند [۴۴۵] و مراد یا نفوذ [صفحه ۱۶۷] و صعود به سماوات سبع است، یا مراد حجابهای معاصی است که مانع‌اند از قبول اعمال چنانکه در روایت معاذ بن جبل است [۴۴۶] و ایضا سجود بر آن نور می‌دهد ارضین سبع را [۴۴۷]. و در اینجا مسئله‌ایست که آیا فضل در سجده بر خود آن خاکست، یا اینکه شامل است الواحی را که از گل می‌سازند و آنرا مهر می‌نامند، ظاهر روایت معاویه بن عمار اولی است که روایت نموده است که از برای جناب صادق (علیه‌السلام) خریطه [۴۴۸] بود از تراب شریف که آنرا بر محل سجود خود فرش می‌نمود و بر آن سجده می‌کرد. [۴۴۹]. دهم: خوردن خاک و گل حرام است، و در روایتی است که مانند آن لم خنزیر است [۴۵۰] مگر خاک قبر شریف به جهت استشفاء به شرائطی که در محلش مذکور است و عمده‌ی آن شرایط نیت صادق است، دعا خواندن و مهر کردن بر آن، تا اینکه به مس‌أجنه و شیاطین نرسیده، اثرش زایل شود. [۴۵۱]. یازدهم: نگاه داشتن آن خاک مطهر سبب امن از مخاوف است اگر به این نیت بردارند. [۴۵۲]. دوازدهم: گذاشتن از خاک در متاع تجارت سبب برکت آن می‌شود، چنانکه در روایاتست. [۴۵۳]. سیزدهم: مستحب است که حنک طفل را با آن خاک بردارند تا اینکه ایمن شود از صدمات. [۴۵۴]. چهاردهم: هر گاه آنرا در قبر گذارند سبب امان میت می‌شود از عذاب [۴۵۵]، چنانکه [صفحه ۱۶۸] مروی است که زنی زنا می‌داد و اولادی که از آن حاصل می‌شد،

با آتش می سوزانید، چون وفات نمود و او را دفن نمودند، زمین او را بیرون می انداخت، چند دفعه مکرر کردند، آخر به تعلیم امام، تربت در قبرش گذاردند زمین او را قبول کرد. [۴۵۶]. پانزدهم: مستحب است که حنوط میت را با آن تربت مخلوط کنند. [۴۵۷]. شانزدهم: دفن در آن زمین مقدس سبب دخول بهشت است بدون حساب. [۴۵۸]. هفدهم: چون ملائک بهشت به زمین نازل می شوند حورالعین از ایشان خواهش می کند که از تربت طاهره به جهت ایشان هدیه ببرند که به آن متبرک شوند. [۴۵۹]. هجدهم: از این تربت مبارک هر ملکی برداشته هدیه از برای پیغمبر برده و خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله): نیز از آن برداشت و خود حضرت هم از آن برداشت چنانکه بیاید انشاء الله. نوزدهم: در این زمین مقدس دفن شده است پیش از شهادت آن حضرت، دویست نبی و دویست وصی و دویست سبط که همه شهید شدند، چنانکه در روایت معتبر است. [۴۶۰]. بیستم: بوئیدن این خاک پاک سبب ریختن اشک است، چنانکه پیش از واقعه شهادت نسبت به پیغمبر (علیه السلام) و خود حضرت واقع شد، چنانکه بیاید در باب اسباب گریه. [۴۶۱]. بیست و یکم: این تربت هر جا بود مبدل به خون گردید در حال شهادت آنجناب، چنانکه از اخبار بسیار ظاهر می شود، از آن جمله روایت ام سلمه است که سنی و شیعه روایت نموده اند که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن تربت که خود برداشته بود در شب معراج، یا جبرئیل از برایش هدیه آورده بود، به ام سلمه داد و آن خاک سرخی بود و [صفحه ۱۶۹] فرمود: این را نگاه دار، پس هر وقت مبدل شد به خون، بدانکه فرزندم را شهید کرده اند. ام سلمه گوید: پس آنرا در شیشه ای ضبط نمودم و هر روز آنرا نظر می نمودم و می گریستم، پس چون روز عاشورا شد، صبح نظر کردم همان خاک بود چون بعد از زوال به سوی او برگشتم، دیدم مبدل به خون شده است پس فریاد ناله ام بلند شد. سلمی گوید: دیدم شیشه را در پیش ام سلمه که خون در آن می جوشید. [۴۶۲]. بیست و دوم: داخل شدن در آن زمین سبب حزن است بالوجدان، خصوصا اگر نزدیک قبر مبارک شوند و نظر نمایند به قبر فرزندش علی اکبر که در پائین

پای اوست چنانچه در روایت است. [۴۶۳]. بیست و سوم: این تربت رسیده است به دست هر ملکی که زیارت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده و به دست هر پیغمبری که به زیارت کربلا آمده، آنرا گرفته و بوئیده و به بدن خود مالیده، پس آن مقام همه انبیاء است تا روز قیامت. [۴۶۴].

احترامات خاصه به آن حضرت مقارن با هتک حرمتی که به او شد

احترامات خاصه که مقرر شد به جهت آن جناب، مقارن هتک حرمتی که از آن نمودند، یا از خود هتک، یا از دیگری مقارن آن هتک، به نحوی که عزت آن احترام غالب شد بر ذلت آن هتک، چونکه خداوند منان، ذلت را از برای اولیاء خود نخواسته تا اینکه سبب نفرت قلوب ایشان نشود، پس اگر ضعیف و حقیر بودند از شدت استغنائی طبع در چشمها، بزرگ و عزیز بودند، و از برای حضرت حسین (علیه السلام) در این باب خصوصیتی است که اول کسیکه دوست می داشت کشته شدن آن حضرت را معاویه بود و او امر کرد یزید را با احترام آن جناب، در وصیتش که به او نموده بود، نوشته [صفحه ۱۷۰] بود که من بر تو می ترسم از حسین بن علی، پس اگر بر او ظفر یافتی حق او را رعایت نما که او پاره‌ی دل پیغمبر است. [۴۶۵]. مترجم گوید: ظاهرا ترسید که به این سبب مردم بر او بشورند و سلطنتش به انجام نرسد و ملاحظه‌ی ظاهر را هم نمود، نه اینکه منظورش ملاحظه‌ی خدا و رسول بود - انتهی. و ایضا، اول کسیکه یزید امر کرد او را به قتل آن حضرت، حاکم مدینه بود و او گفت پناه می برم به خدا از اینکه شریک شوم در خون حسین (علیه السلام) [۴۶۶] و ابن سعد ملعون چون مأمور شد به حرب آنسرور، ایاتی گفته مضمونش این است که هر چه فکر می کنم خود را فیمابین دو خطر می بینم که یا دست از ملک ری بردارم، یا خون حسین (علیه السلام) را بریزم و گناه کار شوم، ملک ری که منتهای آمال و آرزوی من و نور چشم من است، و قتل حسین (علیه السلام) سبب وقوع در آتش جهنم است [۴۶۷] و شمر لعین احترام او نمود آنوقتی که لشکر را تحریر

می کرد بر حمله و می گفت: حسین (علیه السلام) کفو کریمی است و کشته شدن به دست او عار نیست. [۴۶۸] و در حال قتل آن حضرت نیز احترام نمود به چند کلام، یکی گفت: تو را می کشم و می دانم که خصم من خدای علی اعلاست [۴۶۹] و آن کسی که سر مبارکش را به سوی ابن زیاد حمل نمود احترام نمود که گفت: املاء رکابی فضه و ذهابا انی قتلت السید المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا [یعنی: رکابم را پر از طلا و نقره کن، که من آقای بزرگواری را کشتم، که از جهت پدر و مادر از همه برتر است]. پس آن ملعون امر نمود بقتلش. [۴۷۰]. و آن کسانی که اسب بر بدن مبارکش تاختند، احترام نمودند به چند بیت که در نزد [صفحه ۱۷۱] ابن زیاد انشا نمودند [۴۷۱] و احترام نمود یزید در وقتی که سر مبارک در پیش رویش گذاشته بود. [۴۷۲]. و اما احتراماتی که مقارن هتک حرمت واقع شد از غیر هتک پس چند مورد است، از آن جمله چون ملعونی به آن جناب جسارت نمود و گفت: یا حسین ابشر بالنار مقارن اسبش به سر درآمد و پایش در رکاب بماند پس اسب او را برده به خندق آتش انداخت و از آنجا راه آتش جهنم گرفت [۴۷۳]، و دیگری جسارت نمود گفت: ای حسین، تو کدام حرمت از پیغمبر داری؟ پس مبتلا شد به اینکه به قضای حاجت رفت پس مار او را گزید و در غایط خود می غلطید تا به جهنم واصل گردید [۴۷۴] و دیگری به آن حضرت گفت: نظر کن به آب که از آن نخواهی چشید تا از تشنگی هلاک شوی، حضرت فرمود: خدایا تو او را تشنه بمیران، پس حالتی بر او دست داد که فریاد می کرد: العطش، پس مشک آب می آشامید باز فریاد می کرد: العطش، تا اینکه شکمش پاره شد و از تشنگی بمرد. [۴۷۵].

احترامات خاصه متعلق به طعام آن حضرت

در احترام خاصی که به جهت طعام او بود که از بهشت چند مورد به جهت آن جناب تحفه آوردند. منجمله رطب و به و سیب بود بلکه هر طعامی که به جهت پیغمبر و علی و

فاطمه و حسن (علیهم السلام) از بهشت آوردند سیب عمده‌اش استدعای آن جناب بود یا به جهت او بود. [۴۷۶]. [صفحه ۱۷۲]

احترامات خاصه متعلق به لباس آن حضرت

احترام خاصی که متعلق است به لباس آن جناب، بدانکه خداوند منان حسنین (علیه السلام) را مخصوص نمود به اینکه چندین مرتبه از بهشت به جهت ایشان لباس هدیه فرستاد، و اختلاف رنگ آن لباسها که یکی سرخ و دیگری سبز بود معروف، و سر آن واضح است. [۴۷۷]. و حسین (علیه السلام) مخصوص گردید علاوه بر آن به لباس مخصوصی، چنانکه ام سلمه روایت نموده که دیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می پوشانید به قامت حسین (علیه السلام) لباسی را که مانند آن را ندیده بودم و شباهت به لباس دنیا نداشت، عرض کردم: این چیست؟ فرمود: این هدیه‌ای است که خداوند از برای حسین فرستاده است که پود آن از پرهای نازک بال جبرئیل است [۴۷۸] و بعد از شهادت و عاری کردن بدنش از لباس، خداوند به او پوشانید خلعتهای بهشت به دست ملائکه چنانکه تفصیلش بیاید (انشاء الله). [صفحه ۱۷۴]

در بیان مظهر لطف خاص ربانی نسبت به آن حضرت

چون خون حلق تشنه‌ی او بر زمین رسید جوش از زمین بذروه‌ی چرخ برین رسید نزدیک شد که خانه‌ی ایمان شود خراب از بس شکستها که به ارکان دین رسیدیکباره جامه درخم گردون بنیل برد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسیدنخل بلند او چو خان بر زمین زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیاء بحضرت روح الامین رسید باد آن غبار چون بمزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید کرد این خیال وهم غلطکار کآن غبار تا دامن جلال جهان آفرین

رسیده‌ست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال]
[صفحه ۱۷۵]

در بیان مظهر لطف ربانی نسبت به آن حضرت

عنوان پنجم: بیان مظاهر آن لطف خاصی که از آن تعبیر شده است به اینکه خداوند دست بر سر حسین (علیه السلام) گذاشت، چنانکه سابقا اشاره شد و ظهور آن لطف در دو چیز است: یکی: در آنچه به خود آن جناب رسید و آن مرتبه‌ی مخصوصی است از قرب الهی که ما را یارای تقرر و تصور آن نیست و از فروع آن قرب، قرار دادن امامت است در ذریه‌ی او. دوم: در آنچه به سایر خلق می‌رسد به واسطه‌ی او، و آن بسیار است، منجمله آنست که شفا در تربتش قرار داده، و اجابت دعا در تحت قبه‌اش مقرر فرموده [۴۷۹] و عمده و اعظمش آن است که او را سبب اعظم از برای رحمت قرار داده، چون آن غرض اصلی از خلق عالم است، و چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را رحمه للعالمین قرار داده پس حسین (علیه السلام) را از او، و او را از حسین (علیه السلام) قرار داد، پس حسین (علیه السلام) محل وضع دست رحمت است، و رحمت از اوست، و دست رحمت او را غنا داده، و تربت در دامن رحمت یافته، و شیر زبان رحمت نوشیده، و گوشت و خونش از رحمت نمود یافته، و نور چشم رحمت و ریحانه‌ی رحمت است، و مجلس او سینه رحمت، و مرکبش دوش رحمت است، و معدن رحمت، و مجمع اسباب، و جامع وسایل، و منبع چشمه‌ی رحمت، و مظهر مرآت رحمت و محرک مواد رحمت است، و به رحمت بر او، متحقق می‌شود استحقاق رحمت مکتوب، و اوست رحمت موصوله، و رحمت مرحومه، پس آیا در قلب تو نسبت به او رحمت هست که به او گریه کنی تا اینکه رحمت کند تو را کردگار رحمت؟ و بتو گفته شود «صلی الله علیه و آله» ای صاحب رحمت و راحم رحمت، و این عنوان از برای وسایل رحمت است، که به سبب آن جناب متحقق است

اجمالاً و بیان بسیاری آن، و عموم آن، و معادل بودن آن با جمیع اعمال حسنه، و اخلاق نفسانیه، و قبل از شروع در مطلب، دو مقدمه ذکر کنیم: [صفحه ۱۷۶]

هدف از آفرینش، عبودیت است

مقدمه‌ی اول: (أیحسب الانسان أن یترک سدی) [۴۸۰] گمان مکن ای انسان که تو را عبث آورده‌اند و با تو کاری ندارند و مهمل خواهی رفت، خالق تو حکیم است و غنی و قادر هرگز کار عبث و لغو نمی‌کند، و تو را به خطابات تکوینیه بعد از عدم، موجود نمود، پس مدتی خاک بوده‌ای، پس نطفه گشته، باز علقه و مضغه و عظام شده‌ای، پس گوشت بر آن پوشید بعد انسان شده، و عقل به تو تعلق گرفته، قوه‌ی ادراک، و تمیز در تو حاصل شده، و همه‌ی اینها به خطابات تکوینیه بود، پس به سن بلوغ رسیدی، خطابات تکلیفیه به تو متوجه شود به انواع متعدده، مانند تکلیف به اعتقادات حقه و افعال و اقوال حسنه، و به فعل واجبات و مندوبات بدنیه و مالیه، و به ترک صفات خبیثه و افعال و اقوال محرمه و اموال غیر محله، و تکلیف تعلیم این احکام به اجتهاد یا تقلید، پس عمل به آنها، و بعد ذلک خطابات ارشادیه نیز به تو متوجه شود از طاعات و استباق به خیرات و طلب وسیله نجات، و یافتن راه به سوی خدا، و اجابت داعی‌الله و توشه گرفتن به سوی خدا، و قرض دادن به خدا، و تقوی از خدا، و جهاد در راه خدا، و مسارعت به سوی مغفرت خدا، و نحو ذلک، که همه‌ی اینها تأکید آن تکالیف اصلیه هستند، و بعد از همه این تکالیف و انقضای زمان مهلت به آن، خطابات تکوینیه به سوی تو متوجه شود که تخلف از آن ممکن نیست. از آن جمله روح تو مخاطب شود به مفارقت از بدن، و بدن مخاطب شود به افتادن از حرکت، و قوای آن، همه ساقط شوند، پس چشمانت تاریک گردد و گوش تو کر شود، و زبانت لال گردد و هر چه در دست داری بیندازی، و همه اینها به محض خطاب الهی متحقق شود، و تو را نمی‌رسد که اجابت داعی نمائی، پس از اینها همه، متوجه شود به تو خطابات چند از اثر خطابات تکلیفیه، و حالت تو نسبت به

حالات امثال و معصیت آن خطابات مختلف باشد. پس اولاً خطاب رسد به اجتماع روح با جسد، پس بر خیزی از [صفحه ۱۷۷] قبر به سوی حشر و نشر، پس خطاب رسد که بخوان نامه‌ی اعمال خود را، پس بگیری آن نامه را بدست راست یا چپ و پشت، پس بخوانی آن را، و بگوئی: به بینید که این نامه‌ی عمل من است که همه مشحون از حسنات است، یا بگوئی: کاش به دستم نمی‌دادند نامه را، و نمی‌دانستم که حساب من چیست. پس بعضی مخاطب شوند به اینکه: ای بندگان مطیع من خوفی بر شما نیست، و هرگز محزون نخواهید شد. و بعضی مخاطب شوند که: ای بندگان عاصی جدا شوید از نیکان. باز خطابات متوجه به ملائکه‌ی محشر شود نسبت به بعضی: وادارید ایشان را از برای سؤال. و به بعضی که: بشارت دهید مؤمنین را به بهشت، و به بعضی که: بگیری این عاصی را، پس او را در غل کشید. وای به حال او که نه اهل او به کار او می‌آیند و نه عشیره‌ی او. و به بعضی اینکه: بگیری این عاصی را و به جهنم بیندازید. و به بعضی اینکه، بگیری این را در غل کنید پس در میان زنجیری که هفتاد ذراع است او را مقید نمائید [۴۸۱]، نمی‌دانم معنی این فقره‌ی شریفه را، شاید معنی آن چنین باشد که آنرا در درون حلقه‌ی زنجیر قید نمایند، نه مانند قید متعارف که بزنجیر بستن باشد والله يعلم. و به بعضی آنکه: تهنیت گوئید این مؤمن را که: (سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین) [یعنی: درود بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه وارد بهشت شوید]. [۴۸۲]. و به بعضی اینکه: بگیری این کافر را و بکشید او را به وسط جهنم پس بریزید بالای سرش عذاب حمیم را. و از آن جمله خطابات تعجیزیه است نسبت به تو و غیر تو، یعنی اظهار عجز و ضعف تو به آن می‌شود مثل خطاب: (یا معشر الجن و الانس): یعنی ای گروه جن و انس اگر [صفحه ۱۷۸] می‌توانید از اقطار آسمان و زمین فرار نمائید بکنید. [۴۸۳]. و از آن جمله خطابات تهکمه یعنی سرزنش مثل: (اصلوها فاصبروا او لا تصبروا): [در آتش بسوزید، چه شکیا باشید چه ناشکیا] [۴۸۴]. و: (ذق انک أنت العزیز الکریم): [یعنی طعم عذاب را بچش، که تو عزیز و گرامی بودی] [۴۸۵]. پس این خطابات از فروع خطاب تکلیفی و ارشادیه است

پس خود ملاحظه نما که داخل مطیعین آن تکالیف هستی یا نه، اگر نیستی پس مهیا باش از برای این خطابات جان گداز.

انسان غوطه ور در معاصی است

مقدمه‌ی دوم: بدانکه الآن تو در میان معصیتهای بسیار گرفتاری از چند جهت: یعنی آنکه: هر ساعتی در آرزو و خیال هستی، و در معرض آفات و بلیات و امراض و عاهات و صدمات رو به سوی مرگ میدوی، و در کشتی‌ای سواری که در شدت طوفان به گرداب افتاده، نمی‌دانی که کدام ساعت غرق می‌شود، از هر طرف دشمنی به تو احاطه نموده، و اخلاط اربعه که ارکان بدن تو هستند تو را در میان گرفته و لابد روزی بیاید که به یکی از آنها کشته شوی. دوم اینکه: مصیبتی است که هیچ به فکر آن نیستی و آن مصیبتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر وقت به فکر آن می‌افتاد ناله می‌کرد مانند مار گزیده و گریه می‌کرد مانند زن بچه مرده، و آن این است که سفر دوری در پیش داریم که منزلهایش همه مخوف و مهول است و موردش عظیم است یا بهشت ابدی یا جهنم [۴۸۶] مؤبد، و توشه کم است و پابرنه و پیاده و دست خالی و راه پرخطر. سوم اینکه: بلای تو بزرگ و حال تو خراب است به آتشی بسیار می‌سوزی و خبر نداری، و الآن قلب و بدن و زبان و شکم و پای تو به آتش معاصی مشتمل است، تویی که [صفحه ۱۷۹] در معرکه‌ی گناهان کشته شده‌ای و اسیر نفس اماره و شیطان گشته‌ای، اعضای تو همه مشتعل است به آتش از پشت و شکم و قلب، و همه اعضای انسانی‌ی تو پاره پاره گشته، صد هزار جراحت از معاصی به تو رسیده، و اسبهای ضلالت، اندام هدایت تو را پامال نموده‌اند. چهارم اینکه: بلیه‌ی عظمی و مصیبت کبری آن است که اگر در این دنیا بمانی تا سن پیری تو را دریابد، قوای تو از کار بیفتد، پس اگر فقیر باشی بلای عظیم باشد پیری و نیستی، و اگر غنی باشی لذتی از عیش نبری و اهل و اولاد از تو بری شوند و تمنای مرگ تو کنند، پس چون از دنیا بروی خواهی رفت به قبری که مهیا نکرده‌ای از برای

خوابگاه خود، نه فرش و نه چراغ از اعمال صالح، پس اگر در آنجا بمانی چه کنی با بدن پوسیده و اعضای خاک شده و مصاحبت مور و مار و کرم و عقرب و خنفس. مترجم گوید: و چه خواهی کرد با فشار قبر و سؤال نکیر و منکر و عذاب برزخ - انتهی. و اگر بیرون آئی به محشر چه خواهی کرد با آن عرصه‌ی گیر و دار که زمینش آتش، و سقفش آتش از تابش آفتاب، و اطرافش همه آتش معاصی، پس اگر بمانی در آنجا چگونه بمانی، و اگر بروی کجا بروی، پس اگر پنبه غفلت از گوش و دل برداشته شود و بدانی که در معرض چگونه مصائب هستی هر آینه سزاوار است که لباس نبوشی، و بر خاکستر نشینی، و از اهل و عیال و منصب و مال دست برداری. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود، اگر بدانی آنچه را که من می دانم از آنچه علم آن از شما مستور است - یعنی از امر عاقبت شما - هر آینه بیرون خواهید رفت به بیابانها که به حال خود گریه و زاری کنید و اموال خود بی نگاهبان و نائب خواهید گشت و به حال خود مشغول خواهید گردید. [۴۸۷].

امثال نمودن خطباتی که مخصوص او بود

چون این مقدمه ها معلوم شد، می گوئیم که جناب خامس آل عبا حضرت سید [صفحه ۱۸۰] الشهداء امثال نمود خطابی را که از جانب الهی مخصوص او بود در آن صحیفه‌ی مختومه که جبرئیل آورد و به پیغمبر داد، پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنرا به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد و او به امام حسن (علیه السلام) داد و او به جناب امام حسین (علیه السلام) داد پس عمل نمود بخطابی که مخصوص او بود [۴۸۸] و به سبب این امثال حاصل می شود از برای متوسلین به آن جناب امثال جمیع خطابات ارشادیه و تکلیفیه. و متحمل گردید مصیبتی را که سبب آن عطا شد به آن جناب اجری که موجب است از برای متمسک به آن حضرت، رفع جمیع مصیبتها که از فروع آن نجات از عقبات است، و در وقت امثال آن خطاب خاص مخاطب به خطابی شد که به سبب آن رفع می شود از

متوسلین به او خطابات تعجیزیه و تهکمیّه، پس به سبب وسائل او حاصل می‌شود امر به طاعات، نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و جهاد و زیارت یعنی ثواب اینها را به او می‌دهند، بلکه ثواب اعلای افراد آنها که مستور است صدورش از تو، بلکه گاهی حاصل می‌شود به آن ثواب اعلای افرادی که تصور نمی‌شود وقوع آن از تو مثل حج و جهاد در رکاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، بلکه گاهی حاصل می‌شود از برای تو به حسب کمیت آنه ممکن نیست از تو واقع شود، مانند صد حج، مثلاً در میان وسائل آن حضرت چیزی است که به سبب آن ثواب صد هزار حج از برای تو نوشته می‌شود [۴۸۹] بلکه در یک زیارت به هر قدمی صد هزار حج است [۴۹۰] و از این بالاتر آنکه گاهی حاصل می‌شود تو را چیزی که ممکن نیست وقوع آن فی نفسه مثلاً کشته شدن و بخون آغشته شدن در راه خدا ممکن نیست مگر یک دفعه و از جمله وسائل امری است که ثواب آن هزار مرتبه کشته شدن در راه خدا به تو می‌دهند [۴۹۱] پس به این امور جمیع مصیبت‌های متحققه‌ی تو رفع می‌شود. [صفحه ۱۸۱] و از تو دفع می‌شود بلیاتی که مترقب آنها هستی، و عقبات بر تو سهل می‌گردد و از هولها و ترسها ایمن می‌شوی در این راهی که پیش داری، و امثال جمیع خطابات ارشادیه و تکلیفیه می‌شود، و آثار صفات محموده به تو داده می‌شود، و درهای بهشت که بر رویت بسته‌ای گشوده می‌شود، و درهای آتش که باز کرده‌ای بسته می‌گردد، و آتشی که الان بر تو احاطه نموده خاموش می‌شود، و به آن درجات و ارتفاع درجات، بلکه رفع درجات حاصل می‌گردد، بلکه مقامی که تصور آن نمی‌شود به تو می‌دهند. و خوب است که اندکی این مطالب را توضیح نمائیم. پس گوش خود را بدار و دل خود را جمع کن و بشنو این کلمات را که الان خطابه‌ای بسیار به تو متوجه است که باید از عهده‌ی آنها برآئی پس از خواب غفلت بیدار شو که چند روزی دیگر حالت قیامت صغری به تو متوجه است که در آن خطابهائی که بسوی تو خواهد رسید، که چه قدر سخت است، و از عاقبت حذر نما که عنقریب قیامت کبری که محشر است، برپا شود. خطابه‌ای سخت به تو متوجه می‌شود که چه قدر

مخوف و مهول و عظیم و سخت است، و به وسائل حسینی امثال جمیع خطابات می شود و همه ی امور سهل و آسان می گردد، و بیان آن به بیان سه کیفیت است:

خطابات به انسان از طرف پروردگار

کیفیت اول: تفصیل امثال خطابات و آن چند قسم است: یکی خطاب به عبادت است که خداوند معبود می فرماید: (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم) [هان ای مردم خداوندی را پرستید که شما را آفریده است.] [۴۹۲]. و مضمون این خطاب بر زبان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و اوصیاء ایشان و جمیع صلحا و ملائکه و حکما و عرفاء و اهل همه ادیان جاری است، پس [صفحه ۱۸۲] ملاحظه نما خود را که آیا عبادت نموده ای خدا را به نحوی که مطابق واقع باشد به طریق ملل سابقه ی این ملت که خود را متدین به آن می دانی؟ پس ملاحظه نما زمان عبادت را که آیا در تمام عمر یا یکسال یا یکماه یا یک روز یا یک ساعت عبادت درست کرده ای، پس بین که از کدام قسم عباد هستی؟ یقین که از عباد مکرمین نیستی، و نه از عباد مصطفین، و نه مخلصین، و نه از عبادی که شیطان را برایشان تسلطی نیست، و نه از عباد مؤمنین، و نه متقین زیرا که صفات ایشان در تو نیست، و نه از عباد مسرفین منیبین که مخاطبند به: (لا تقنطوا من رحمۃ الله) [هرگز از رحمت خداوند نومید نشوید] [۴۹۳]. باز ملاحظه نما این عبادتی که می کنی نه از روی اخلاص است، مانند عبادت احرار و نه از ترس نار است، مانند عبادت عبید، و نه به جهت شوق بهشت است مانند اجیران، و کاش ما اکتفاء می نمودیم به همین عبادت نکردن و عبادت نمی کردیم دشمن خدا را، و کاش اکتفاء به یک دشمن می کردیم و عبادت نمی کردیم شیطان و هوای نفس و دنیا و درهم و غیر آنها را، و کاش به یک قسم از عبادت اُغیار اکتفا می نمودیم و جمع نمی کردیم بین انواع عباداتی که تصور می شود نسبت به این دشمنان، چون حال خود را در قصور و تقصیر شناختی، پس بدان که ممکن است تو را، به سبب توسل به حسین (علیه السلام) داخل

شوی در جمیع اقسام عابدین، و عبادت کنی به جمیع اقسام عبادت، بلکه عبادت در طول عمر، و ممکن است که به جمیع مراتب عبودیت فائز شوی، پس قدر این نعمت را بدان و بیان آن به چند مطلب است.

زیارت حسین، مراتب عباد مکرمین و...

مطلب اول: هرگاه زیارت کنی حسین (علیه السلام) را حاصل شود از برای تو مراتب عباد مکرمین که ملائکه اند، چون که به مقتضای روایات از برای زائر نوشته می شود صلاه ملائکه و تسبیح و تقدیس و عبادت ایشان تا روز قیامت [۴۹۴] بلکه ملائکه نواب او خواهند [صفحه ۱۸۳] بود در زیارت تا روز قیامت [۴۹۵] و از این مطلب ظاهر می شود معنی آنچه وارد شده است در بعض اخبار که هر کس زیارت کند حسین (علیه السلام) را از جمله عباد مکرمین خواهد بود. [۴۹۶]. مطلب دوم: چون زیارت کنی آن امام شهید را، حاصل می شود از آن برای تو، مراتب عباد مصطفین که انبیاء اند، زیرا که از جمله ثوابهای زوار، آن است که در درجات انبیاء و اوصیاء و همنشین ایشان خواهند بود، و در یک سفره با ایشان طعام خواهند خورد و ایشان با او مصافحه کنند و صحبت نمایند و دعا در حقش نمایند و بر او سلام کنند چنانکه در روایت است. [۴۹۷]. مطلب سوم: به وسائل حضرت حسین (علیه السلام) حاصل شود مراتب عباد صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین و سایر عباد، و ثواب جمیع عبادات مقبوله از نماز و روزه و حج و جهاد و رابطه و وقف و صدقه و آداب و مستحبات و ثواب اعلا درجات نیت و ثواب عبادت تمام عمر بلکه تمام دهر، چنانکه در اخبار است. [۴۹۸]. مطلب چهارم: حاصل شود به وسائل آنجناب قابلیت شمول نداء: (لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا): [یعنی: از رحمت پروردگار نومید نباشید که خداوند همه ی گناهان را می آمرزد]. [۴۹۹]. زیرا که به سبب گریه و زیارت آنحضرت حاصل می شود مغفرت همه گناهان، نه گناهان گذشته تنها، بلکه گناهان آینده هم، نه از خودت تنها، بلکه گناهان والدین و

دوستان نیز آمرزیده می‌شود، چنانکه معلوم می‌شود از روایات آتیه انشاء الله. [۵۰۰]

خطاب دوم: (یا ایها الناس اتقوا ربکم) [یعنی: هان ای مردم از پروردگارتان] صفحه ۱۸۴ [تقوی کنید]. [۵۰۱]. و این مانند خطاب سابق خلاصه کلام جمیع انبیاء و مضمون تمام کتابهای آسمانی است. و آن چند قسم است: تقوای عوام، و تقوای خواص، و تقوای خاص الخاص [و ثمره‌ی همه‌ی اقسام آن با وسائل حسینی حاصل می‌شود. بالاترین ثمره‌ی تقوی این است که خداوند متعال در روز قیامت پرهیزکاران را ندا کرده می‌فرماید: (یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون) [یعنی ای بندگان من هیچ باکی برای شما نیست، شما اندوهگین هم نخواهید شد. [۹]. زائرانی که امام حسین (علیه‌السلام) را عارفا بحقه زیارت کنند، در روز قیامت به همین خطاب مخاطب خواهند شد، چنانکه در عنوان بعدی به تفصیل بیان خواهد شد. خطاب سوم: (و أنفقوا فی سبیل الله): [یعنی در راه خدا انفاق کنید] [۱۰]. [۱۱] با وسائل حسینی ثمرات جمیع اقسام آن حاصل می‌شود، از اعطاء و اطعام و آب دادن، و زکات و صدقات، و همه‌ی انواع معروف و احسان، بلکه با آن حاصل می‌شود چیزی که ممکن نیست به غیر آن حاصل شود، مثلاً وارد شده است که هر کس در شب عاشورا به تشنگان آب دهد در نزد قبر آنحضرت، چنان است که همه لشکر آنحضرت را آب داده باشد [۱۲] بلکه می‌توان گفت که اگر شخصی از دور تصور کند حالات آنحضرت را و دلش بسوزد، خواهد بود قلبش به منزله‌ی مشهد آنحضرت، پس آب بریزد از اشک چشم مثل آن است که آنحضرت را باعیال و اطفال و اصحاب آب داده باشد. خطاب چهارم (و جاهدوا فی الله حق جهاده) [یعنی: در راه خدا آنچنانکه شایسته است جهاد کنید]. [۱۳]. [صفحه ۱۸۵]

جهاد بر دو قسم است: اکبر و اصغر، در جهاد اکبر که با نفس اماره است قاتل و مقتول هر دو سعیداند و در جهاد اصغر با کفار مقتول، شهید است، و تو در جهاد اکبر قاصر، و در جهاد اصغر داخلی، و لکن هر دو را توانی حاصل کنی به وسائل حسین (علیه‌السلام)، و بیان آن به چند مطلب است.

آرزو نمودن شهادت در رکاب آن حضرت

مطلب اول: هر گاه آرزو کنی شهادت را در رکاب آنحضرت و بگوئی: یا لیتنی کنت معکم ثواب شهداء از برای تو باشد. [۵۰۲]. مطلب دوم: هر گاه دوست داری عمل شهداء را شریک ایشان خواهی بود چنانکه جابر ابن عبدالله انصاری (ره) فرمود: قسم به خدا که ما با شما شریکیم در عمل. [۵۰۳]. مطلب سوم: هر گاه زیارت کنی آنحضرت را در شب عاشورا و شب را در آنجا به صبح آوری، ملاقات خواهی نمود خدا را در حالتی که به خون خود غلطیده باشی، مانند شهدای کربلا. [۵۰۴]. مطلب چهارم: این وسایل از جهاد بالاتر است، زیرا که در جهاد گاهی شهادت حاصل شود و گاهی نشود و در این وسائل جهاد و شهادت و به خون غلطیدن حاصل گردد. مطلب پنجم: بالاتر از همه آن است که در خون خود غلطیدن در راه خدا اگر حاصل شود از برای کسی، یک دفعه بیش نیست و در این وسایل ثواب چند مرتبه در خون غلطیدن محقق است. خطاب پنجم: (ترودوا فان خیر الزاد التقوی): [توشه کسب کنید، که بهترین توشه ها تقوی است.]. [۵۰۵]. [صفحه ۱۸۶] بهترین توشه ها آنست که نیکو باشد و مسافر را تا منزل کفایت نماید و زیارت آنحضرت خوب توشه ای است از برای این سفر، که در آن و در هر منزل بکار آید، بلکه توشه ای تو تنها نیست و به دوستان نیز می رسد، چنانکه وارد است که به زائر می گویند: بگیر دست هر کس را دوست داری و داخل بهشت نما. [۵۰۶]. خطاب ششم: (و أقرضوا الله قرضا حسنا): [و به خدا قرض الحسن دادند.]. [۵۰۷]. وسائل حسینی (علیه السلام) از زیارت و بکاء و غیر آنها قرض الحسنه است بر خدا و رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) و خداوند در عوض هر یک، اضعاف مضاعف کرامت نماید که عدد آن معلوم نیست مگر از برای خدا. خطاب هفتم: (استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم): [اجابت نمائید خدا و رسول را چون شما را بخوانند به چیزی که سبب حیات شما است.]. [۵۰۸]. و به تحقیق حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) ما را خوانده

است در وسائل حسین (علیه السلام) به اموری که سبب حیات حقیقت است چون محبت و نصرت و گریه و زیارت آنجناب و غیر آن. خطاب هشتم: (و قدموا لانفسکم): [کاری کنید از پیش که بعد بکار شما آید] [۵۰۹]. و این وسائل شریفه هم تقدیم است از برای نفس و هم تأخیر، یعنی ثمرش همیشه در تجدد است و منقطع نمی شود به موت. خطاب نهم: (و سارعوا الی مغفره من ربکم): [مسارعت نمایند به سوی اسباب مغفرت خدا]. [۵۱۰]. و گریه بر آنحضرت سبب مغفرت است، به محض گشتن اشک در چشم، و زیارت آنجناب سبب است به مجرد نیت و عزم کردن، پس تمام مسارعت در آن است. [صفحه ۱۸۷] خطاب دهم: خطاب بدعا کردن است (ادعوا ربکم تضرعا و خفیة): [پروردگارتانرا با تضرع، و در نهان بخوانید]. [۵۱۱]. و غیر آن از آیات و به سبب وسایل حسینی می رسد شخص به جمیع ثمرات دعا، بلکه به آن فائز می شود به دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و سایر ائمه [۵۱۲] و دعای ملائکه [۵۱۳]، بلکه در خبری است که زائر قدم نمی گذارد بر چیزی مگر آنکه از برای او دعا می کند [۵۱۴] بلکه خود آن حضرت خواهش می نماید از آباء خود دعا از برای زائر و گریه کننده اش [۵۱۵] و حضرت صادق (علیه السلام) در سجده دعا می فرمود از برای صورتهائی که مالیده می شود بر قبر سیدالشهداء (علیه السلام) و اشکهای که بر او ریخته می شود و صیحه ای که بلند می شود بر او. [۵۱۶]. خطاب یازدهم: (کونوا أنصار الله): [بوده باشید یاوران خدا، یعنی: یاوران دین خدا و اولیاء خدا]. [۵۱۷]. هر چند ولی خدا مظلوم و غریب تر باشد تحقق یاری در او اظهر است، و حضرت صادق درباره ی جد بزرگوارش می فرمود: «بابی المستضعف الغریب بلا ناصر»: [یعنی: پدرم به فدای مستضعفی که تنها و بی یاور بود]. [۵۱۸]. پس بیائید یاری کنیم این ولی خدا را که غریب و مظلوم بود به گریه کردن و اقامه ی عزای کردن، و آرزوی نصرتش نمودن، بلکه می توان گفت: که سجده بر خاک قبرش و تسبیح کردن با آن خاک ایضا داخل عنوان یاری کردن او است، چونکه فضیلتی که در این سجده و تسبیح قرار یافته از

جمله اعواض شهادت او است که خداوند به او عطا نموده [صفحه ۱۸۸] چنانکه بیاید انشاء الله. (خطاب دوازدهم: «اجیبوا داعی الله»: [اجابت کنید داعی به سوی خداوند را]. [۵۱۹]. داعی به سوی خدا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که به سوی اسلام دعوت نمود و بعد از او حسین (علیه السلام) است که دعوت به ایمان نمود علانیة، و ظاهر کرد بطلان اعتقاد خلافت غاصبین را، و جمیع وسایل آنحضرت اجابت دعوت اوست، حتی اینکه استشفاء تربت آنجناب نیز اجابت دعوت اوست پس تأمل کن تا بفهمی. مترجم گوید: چون اعتقاد به آن از فروع ولایت است که غرض اصلی از دعوت آنجناب بود و الله اعلم. خطاب سیزدهم: (و ابتغوا الیه الوسیلة): [طلب وسیله نمائید به سوی خدا]. [۵۲۰] و حسین (علیه السلام) از اعظم وسایل است و وسایل او بزرگ و بسیار و سهل الحصول است. خطاب چهاردهم: (فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا): [هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش اخذ کند]. [۵۲۱]. حسین (علیه السلام) سبیل اعظم است و صراط اقوم راه و راست و واضح و آسان نزدیک ترین راهها است و این مطالب که ذکر شد از باب نمونه بود، و از آن می توانی پی بری به سائر خطابات و احکام، و کیفیت و امثال آنها به وسائل حسینه، و در آن هیچ مبالغه ای نیست.

یکی از وسائل حسینه، گریه بر آن حضرت

کیفیت دوم: در بیان تصویر اینکه آسان می شود به سبب آنحضرت جریان خطابات تکوینیه، که متوجه می شوند به تو در قیامت صغری، یعنی حالت موت و برزخ، پس می گوئیم: یکی از وسائل حسینه گریه کردن و تغییر حالت شخص است در وقت یاد [صفحه ۱۸۹] آوردن مصائب آن جناب، به حدی که بر شخص گوارا نشود خوردن و آشامیدن، و از جمله خواص این وسیله آن است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی حاضر می شوند در وقت احتضار این شخص، و او را بشارت می دهند و تحنیت می گویند، که چنان از آن فرحناک می شود که آن فرح تا روز قیامت در او باقی می ماند،

و به این سبب بر او سهل می شود جمیع شدائد موت و برزخ و غیر ذلک [۵۲۲] از کیفیاتی که بیانش بیاید انشاء الله. کیفیت سوم: کیفیت رفع خطابات تهکمه و تعجیزیه است و خطابات اخذ و جر و غل و زنجیر کردن و غیر آن به وسائل حسینی، و بدل شدن به خطاب لطف و رحمت. و بیانش آن است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ضامن شده است که زیارت کند زوار او را در روز قیامت و بگیرد بازوی ایشان را، از اهل و شدائد قیامت نجات دهد تا اینکه وارد بهشت شود [۵۲۳] و به همین اکتفا نمی شود بلکه به آن، آثار، اعمال مقبوله از برای او نوشته می شود، و به او می رسد و به آنجناب آتشها خاموش می شود و در بزرگ بهشت باز می شود که مسمی است به «باب الحسین»، بلکه به او حاصل می شود دخول در هر باب از ابواب بهشت، و بسته می شود درهای جهنم، پس بیاید به سوی وسائل حسینی، و بشارت باد شما را که در آن علاوه بر آنچه بیان شد یک نعمت عظیم منت جسیم و بشارت تازه ای است، و آن این است که در میان آن وسایل چیزی است که بالاتر از همه وسایل، و فایق است بر جمیع اعمال صالحه بچند جهت:

اجر و مزد عزادارن حسینی...

یکی: آنکه نهایت ثمرات اعمال صالحه خلاص شدن خود عامل است از جهنم، و ثمره ای این وسائل خلاص کردن دیگران هم هست. دوم: اینکه نهایت فائده ای اعمال صالحه داخل شدن عامل است به بهشت و ثمره ای این وسائل داخل کردن دیگران نیز هست. [صفحه ۱۹۰] سوم: نهایت منفعت آن اعمال این است که از آب کوثر بنوشند و ثمره ای این وسائل سیراب کردن دیگران نیز هست. چهارم: نهایت آن اعمال آن است که در دیوان حسنات نوشته شوند و آن کتاب به دست راست داده شود و ثمره ای این وسائل آن است که نوشته می شود در نامه ای اعمال تو عمل افضل مخلوقات یعنی اشرف انبیاء. پنجم: نهایت فائده ای اعمال خیر آن است که، در قیامت میان تو و پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

حائل نشوند و آن جناب در حق تو شفاعت نماید و ثمره‌ی این وسائل آن است که آن حضرت در قیامت خودش تفحص از تو می‌کند و بازوی تو را می‌گیرد و به بهشت می‌رساند. ششم: اینکه نهایت ثمره‌ی اعمال، فوز به وصال حورالعین است و گریه کنندگان حضرت حسین (علیه السلام) با آنجناب در ظل عرش مشغول به صحبت می‌شوند پس حورالعین می‌فرستند نزد ایشان که ما مشتاق شما هستیم، تعجیل کنید ایشان امتناع می‌کنند و صحبت آنسرور را ترجیح می‌دهند. هفتم: اینکه نهایت ارتفاع درجات به اعمال، آن است که درجه‌ی شخص بر بعض مؤمنین بیفزاید و به سبب وسیله‌ی آنجناب شخص، همنشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌شود. هشتم: اینکه نهایت اعمال صالحه، رضوان الهی است که از بهشت بهتر است و به سبب وسائل آنجناب شخص می‌رسد به مقامی که فوق عرش، هم صحبت الهی می‌شود، چنانکه در روایت است [۵۲۴] و آن کنایه از شدت قرب و لطف است. نهم: نهایت چیزی که از برای تو حاصل می‌شود از عمل خیر آن است که جمعی از اخیار تشیع جنازه‌ی تو کنند و مرد صالح و متقی تو را غسل دهد و از مال حلال تو را کفن کنند و عالم ظاهر الصلاحی بر تو نماز کند و در اسباب حسینی چیزهائی است که، سبب می‌شوند از برای آنکه روح الامین با ملائکه‌ی مقربین بر جنازه‌ی تو نماز کنند و به کفنهائی [صفحه ۱۹۱] بهشتی تو را کفن نمایند و به حنوط بهشت حنوط کنند. [۵۲۵]. دهم: نهایت آثار اعمال صالحه که بعد از موت به تو می‌رسد از باقیات صالحات منقطع خواهد شد، مانند اعمالی که به نیابت تو بکنند یا کسی از برای تو هدیه فرستد یا علمی یا اولادی یا صدقه جاریه از برای تو مخلف شود، آثار اینها غالبا منقطع است، نهایت صد سال یا هزار سال، و به سبب وسایل حسینی نواب تو در عمل و هدیه فرستادن از برای تو ملائکه‌اند که انقضائی از برای عمل ایشان نیست، و همیشه ثواب آن اعمال به تو خواهد رسید. [۵۲۶]. یازدهم: اینکه نهایت ترقی در اعمال خیر آن است که، شخص در زمره‌ی عباد صالحین داخل می‌شود، و به سبب این وسائل داخل می‌شود شخص در زمره‌ی ملائکه‌ی مقربین، بلکه در کروبین

که سادات ملائکه مقربین هستند، چنانکه در روایات معتبر است و تفصیلش بیاید (ان شاء الله). [۵۲۷]. دوازدهم: اینکه اجر هر عمل خیری، مقداری است متصور و محدود، و اجر این وسائل از حیطه‌ی تصور بالاتر است، پس در درجه‌ای است که اعلا‌ی درجات است و بالاتر از آن درجه نیست. [صفحه ۱۹۴]

در خصوصیات خشوع و مناجات آن حضرت

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند فریاد از آنزمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن بعرصه‌ی محشر قدم زنند دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند آه از دمیکه با کفن خون چکان ز خاک آل علی چو شعله‌ی آتش علم زنند از صاحب عزا چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل [صفحه ۱۹۵]

در خصوصیات خشوع و مناجات آن حضرت

اشاره

عنوان ششم: در خصوصیتی که متعلق است به خشوع از برای ذکر آن جناب و رقت و گریه و اقامه‌ی عزا و انشاد رثاء و در آن یک مقدمه و چند مقصد است؛ اما مقدمه: پس بدانکه خشوع امری است محبوب و مرغوب در گاه اله، چنانکه فرموده است: (الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله): [آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان برای خدا خشوع کند]. [۵۲۸]. یعنی بعد از آنکه خداوند به شما عقل و هوش داده و مشاهده آیات در انفس و آفاق نموده‌اید، بلکه در ذره و ورق، و اسباب اعتبار را شب و

روز می‌بینید در اشخاص که به غفلت مبتلاء هستند، و بعد از آنکه آیات قرآن بر شما خوانده شده که اگر بر کوه خوانده شود متلاشی خواهد شد، و بعد از آنکه عمر کرده‌ای به قدر کسانی که عمر کردند، کسانی که عمر خود را صرف طاعت الهی و تزکیه‌ی نفس نمودند، و بعد از آنکه انبیاء و رسل آمدند و شما را تهدید و تخویف کردند، و مدت مدیدی است که اسلام برپا شده، و گوشها از آن پر گشتند، و شما همه ادعای آنرا می‌کنید. آیا هنوز وقت آن نرسیده که دل‌های شما خاشع شود در نزد ذکر خدا؟ و به سبب آن از معصیت مموع شوید، و چون در نماز بایستید و عظمت او را ملاحظه نمائید خاشع گردید؟ عمر گذشت و هنوز دو رکعت نماز با خشوع نکرده‌اید. آیا وقت نشده است از برای اشخاصی که دانسته‌اند که نافع و ملجأ نیست مگر اینکه خاشع شوند از برای ذکر او، پس نباشد از برای ایشان فکری و ذکری مگر خدا. یا وقت نشده است از برای کسانی که عمر شریف را به غفلت گذرانیده‌اند و در یاد خدا ساعتی نبوده‌اند، اینکه متنبه شوند و بقیه‌ی عمر را تدارک کنند به خشوع قلب و غلبه خوف و اضطراب، شاید توبه‌ی ایشان قبول باشد، و در درگاه اله راه یابند، و از جمله محجوبین از لقا نشوند. [صفحه ۱۹۶] آیا وقت آن نشده است که کسانی که موفق شده‌اند به معرفت اولیاء خدا، اینکه قلب ایشان خاشع شود در نزد ذکر حسین (علیه السلام) پس گریه کنند بر آن حضرت تا داخل خاشعین لذكر الله باشند، زیرا که همچنانکه ولایت ایشان ولایت خدا، و عداوتشان عداوت خدا و محبت ایشان محبت او، و زیارتشان زیارت او، و معرفت ایشان معرفت او است، پس خشوع قلب در نزد ذکر ایشان همان خشوع قلب به ذکر الله محسوب خواهد شد، آیا وقت این امر نرسیده، خصوصا در وقتی که محرم داخل شود و عاشورا برسد، نمی‌بینی همه‌ی مردم در جوش و خروشدند، پس ای مؤمنین حال زما نیست که قلوب شما خاشع شود به ذکر حسین (علیه السلام) که راجع است به ذکر خدا، پس ذکر خدا کنید به ذکر کثیر به ذکر حسین (علیه السلام) به نحوی که راجع به ذکر خدا

باشد. چونکه خشوع به ذکر حسین (علیه السلام) چند قسم است که بعضی از آن راجع است به ذکر خدا و همان است فرد کامل آن.

در منشاء باطنی از گریه

اشاره

مقصد اول: در منشاء باطنی از برای گریه و سبب حصول آن، بدانکه منشاء گریه گاه سببی است که ملحوظ گریه کننده است، و گاهی سببی است که ملحوظ نیست.

گریه به سبب ملحوظ

اشاره

اما نوع اول که به سبب ملحوظ است پس هشت قسم است:

به سبب علاقه‌ی قلبیه با صاحب مصیبت

اول آن است که: به سبب علاقه قلبیه باشد با صاحب مصیبت، و اعظم علاقه‌ها علاقه‌ی والدین است و از این جهت است که خداوند منان حق والدین را قرین حق ذکر خود فرموده است [۵۲۹] و سببش آن که ایشان سبب اعدادی وجود صورت تو هستند، پس چون [صفحه ۱۹۷] حق علت وجود صوری به این مرتبه است، پس علت ایجاد صوری و معنوی احق است به این حق، پس والد حقیقی که نبی و وصی (علیه السلام) است اولی به احسانند، و اقامه عزا و گریه بر سیدالشهداء احسان است به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها). [۵۳۰]. بلکه در بعضی روایات تفسیر شده است (و بالوالدین احسانا): [و نیکی به پدر و مادر] [۵۳۱] به حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) [۵۳۲] پس گریه بر او احسان است به والد ابتداء. و سبب اینکه گریه احسان است این است که معنی احسان منفعت رسانیدن است به کسی و عمده نفع اعزاز

و احترام است، و گریه اعزاز اموات و مقتولین است، و از این جهت حضرت ابراهیم دعا نمود و سؤال کرد از خدا دختری را که بعد از مردن از برایش گریه کند [۵۳۳] چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنید گریه زنهای انصار را بر شهدای احد، فرمود: عمم حمزه گریه کننده ندارد، پس انصار زنهای خود را امر نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حق ایشان دعا فرمود. [۵۳۴]. جناب حمزه‌ی سیدالشهداء را تجهیز نمودند از تشییع و نماز و دفن و سایر احترامات مگر همین که نوحه گر نداشت، پس بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گران آمد و حضرت سیدالشهداء حسین (علیه السلام) هیچ نداشت مگر زنان نوحه گر، و لکن ظالمان ایشان را از ندبه و گریه منع می نمودند، پس بیائید ای دوستان گریه کنیم بر آن شهید غریب به نحو گریه قریب حقیقی، زیرا کسی که چنین گریه نکند عاق والدین و قاطع رحم خواهد بود.

علاقه‌ی شدت اتصال

قسم دوم: علاقہ‌ی شدت اتصال است نظر به اینکه هر گاه عضوی از انسان مریض شود [صفحه ۱۹۸] یا درد آید تمام بدن در زحمت و الم است، و از این قسم است گریه حورالعین بر آن جناب [۵۳۵] در بهشت که دارالسرور است زیرا که ایشان از نور آنجناب خلق شده‌اند، پس چگونه می شود که آن حضرت بر روی خاک گرم با بدن مجروح در زیر پای مرکبان افتاده باشد، و سرش بر سر نیزه و خونس بر زمین جاری، و دلش از تیر سوراخ و جگرش از تشنگی تفتیده، و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب سوخته، مع ذلک حورالعین در قصور بهشتی به عیش و سرور مشغول باشند. و بعضی از اقسام گریه‌ی شیعیان از این قسم است زیرا که در خبری از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که فرمودند: شیعیان ما از ما هستند و از فضل طینت ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما خمیر شده‌اند، راضی شدند به اینکه ما ائمه‌ی ایشان باشیم و ما هم راضی هستیم که ایشان شیعه‌ی ما هستند، مصیبت ما مصیبت ایشان است، گریان می شوند بر صدمات

ما و محزون می شوند به حزن ما و مسرور می گردند به سرور ما و ما هم متألم می شویم به تألم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان، پس ایشان با ما خواهند بود و از ما جدا نمی شوند، ما هم از ایشان جدا نمی شویم پس فرمود: خدایا شیعیان ما از ما هستند، و هر کس یاد کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما، خدا او را عذاب نخواهد نمود. [۵۳۶]

و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروی است که فرمود: بدرستی که خدای تعالی اختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری می کنند و مسرور می شوند به سرور ما، و محزون می گردند به حزن ما، و جان و مال خود را در راه ما می دهند، ایشان از ما هستند، و ما هم از ایشان هستیم. [۵۳۷]. و این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه مخلصین شیعه را خدا اختیار نموده است، چنانکه شهداء را اختیار نموده است پیش از شهادتشان. و از برای شیعه علامات است چنانکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) استدلال نموده از محبت [صفحه ۱۹۹] آن طفل که خاک پای حسین (علیه السلام) را بر چشم می مالید بر اینکه او از انصار حضرت خواهد بود در کربلا. [۵۳۸]. مترجم گوید: آنچه در حدیث است آن است که حضرت از فعل آن طفل استدلال نمودند بر محبتش، و اما نصرتش را پس مستند فرمودند به اخبار جبرئیل، چنانکه گذشت - انتهى. حال بیائید گریه کنیم به سبب این علاقه اگر خود را شیعه می شماریم، زیرا که کسی که گریه نکند به این علاقه، از ایشان نخواهد بود.

مصاب صاحب حق باشد بر گریه کننده

علاقه ی سوم: حقوق است یعنی مصاب صاحب حق باشد بر گریه کننده، حقوق بسیار است یکی حق ایجاد است یعنی سبب وجود بودن مانند والدین و اجداد، و آن جناب صاحب این حق است بر ما، زیرا که وجود، ما و وجود آباء ما، همه به واسطه ی آن حضرت است که نور او با نور جدش یکی است. دیگر حق اسلام و ایمان است و آن ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی به جهت مشارکت در اسلام، پس چگونه است

حق کسیکه سبب شد از برای هدایت ما به ایمان، یعنی حسین (علیه السلام) که جان خود را در راه دین خدا داد، زیرا که اگر متار که می کرد و تن باین مصیبتها نمی داد دین شیعه ظاهر نمی شد، زیرا که بنی امیه کمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند، و تمام سعی می نمودند در اخفای دین حق تا اینکه امر را بر اکثر مردم مشتبه نمودند به نحوی که سبب حضرت امیر را از اجزاء نماز قرار دادند، و در ذهن مردم داخل کردند که بنی امیه ائمه ی اسلام اند، و از طفولیت اطفال را بر آن تربیت می نمودند، و چنین می دانستند که هر کس مخالفت ایشان کند در ضلالت است، و چون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را به این کیفیت عجیبه شهید کردند و عیالش را که عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند به این کیفیت اسیر نمودند مردم متنبه شدند و فهمیدند که اگر ایشان ائمه [صفحه ۲۰۰] حق بودند چنین کاری نمی کردند، بلکه فعل ایشان موافق نیست، نه با دین و مذهبی، و نه با طریق عدالت، و نه با طریق سلاطین جور، پس از آن اعتقادات برگشتند و از ایشان تبری جستند، و کم کم براه هدایت رفتند، و مذهب شیعه ظاهر گردید، بلکه اهل سنت هم دانستند که ایشان خلیفه نبودند بلکه حکام جور بودند، و اکثر ایشان لعنت بر یزید را جایز می دانند، پس فی الحقیقه سبب هدایت به دین خدا حسین (علیه السلام) است. حق دیگر نمک و طعام دادن است و تو می دانی حیات هر چیزی به سبب آن جناب است و به برکت او باران می بارد و گیاه می روید که روزی عباد است، پس تمام طعام و شراب تو به برکت اوست. حق دیگر حق حیات است و معلوم است که حیات حقیقی ابدی بلکه صورت ظاهری همه به سبب آنجناب است که ما را هدایت نمود به ولایت که سبب قبول اعمال است، حق دیگر حق دوستی است و آن جناب کمال دوستی را به شیعیان دارد و در یمین العرش همواره نظرش به سوی زوار و گریه کنندگان است. [۵۳۹]. حق دیگر حق زحمت است، پس هرگاه کسی از برای تو دردسری بکشد یا زحمتی متحمل شود همیشه از او خجل هستی و درصدد تلافی برمی آئی و تدارک زحمت او را می کنی، پس چرا در تدارک زحمات و صدمات آن جناب که از برای تو متحمل شده نیستی؟ و نمی دانم به

چه چیز تدارک توانی کرد، آیا این چند قطره اشک تلافی می کند این حق عظیم را؟ بلی مگر آن جناب از کمال رحمت و لطف قبول نماید، پس از این مقدار مضایقه ننمائید و الا بی حقوق و بی وفا محسوب خواهید بود.

علاقه‌ی بزرگی و جلالت شأن

قسم چهارم: علاقہ‌ی بزرگی و جلالت شأن است زیرا که مصیبت بزرگان أجله خصوصاً اگر منافی جلالت شأن ایشان باشد موجب رقت است، هر چند اجنبی باشد بلکه [صفحه ۲۰۱] کافر باشد، و بر همین منهج جاری است سیره‌ی پادشاهان با دشمنان خود، چنانکه قضیه اسکندر با دارا معروف است. [۵۴۰]. و حکم شارع نیز بر این جاری است و از این جهت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جامه‌ی خود را از برای عدی بن حاتم فرش نمود، باینکه کافر بود، و فرمود: اکرام نمائید عزیز قومی را که ذلیل شده باشد [۵۴۱] و به همین سبب حضرت امیرالمؤمنین ثیاب عمرو بن عبدود را سلب نمود، بلکه زره او را هم نگرفت با اینکه مثل و مانند نداشت، و فرمود: چون بزرگ قوم خود بود، نخواستم هتک حرمتش نمایم [۵۴۲] و همچنین شارع مقدس حرمتی قرار داده است از برای دختران سلاطین که هرگاه اسیر شوند ایشانرا مخیر می کند و در معرض بیع و شراء در نمی آورند. [۵۴۳]. پس بیائید مانند غلامان از برای سید و آقای خود بنالیم، زیرا که بزرگ و جلیل بود، و هتک حرمتش نمودند، بدنش را عریان نمودند و عیالش را به اسیری شهر به شهر گردانیدند و در ایشان بکنیزی طمع نمودند و کسی که چنین گریه نکند از انسانیت دور است.

علاقه‌ی محامد صفات

قسم پنجم: علاقہ‌ی محامد صفات است، زیرا که حسن صفات چند او را شناسد بلکه شارع مقدس امر نموده است به احترامش هر چند از کفار باشد، چنانکه وحی رسید به موسی

(علیه السلام) که سامری را بکش، زیرا که صاحب سخاوت است [۵۴۴] و یکی از کفار را اسیر نمودند و در معرض قتل آوردند جبرئیل نازل شد که این شخص را مکش که صاحب سفره است. [۵۴۵]. [صفحه ۲۰۲] پس مصیبت صاحب صفات حسنه تأثیر در قلوب می کند، خصوصاً اگر به ضد آن صفات باشد مثلاً کسی که در سخاوت هزارها عطیه کرده است اگر محتاج شود که لقمه نانی خواهش کند البته دل به حال او می سوزد، و کسی که صاحب شدت حیا است اگر در معرض هوان و ذلت برآید محل رقت است و همچنین. پس بیا و ملاحظه نما یک یک از صفات حمیده و خصال پسندیده حضرت حسین (علیه السلام) را، و بین چگونه به ضد آنها با او رفتار نمودند، تا اینکه موجب رقت تو شود، تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر الهی کرده و ملائکه از او تعلم نموده اند، و بعد در عالم نور و اشباح و اظله ذکر نمود، و در شکم مادر تسبیح و تهلیل از او شنیده، و از حال ولادت تا شهادت از ذکر نیاسوده، بلکه بر سر نیزه تلاوت قرآن نموده، آیا شایسته است که یزید عنید و ابن زیاد پلید با چوب خیزرانیش بیزارند؟ و خنده و شماتت کنند در حضور عیالش؟ دوم کسی که، از شدت حیا نمی خواست به جاهل بگوید: جاهل، چنانکه وقتی دید عربی را وضوء می گیرد و درست نمی گیرد پس با برادرش امام حسن (علیه السلام) قرار گذاشت و گفت که ما می خواهیم در حضور تو وضو بگیریم، ملاحظه نما که کدام یک از ما بهتر وضو می گیریم، پس آن عرب بعد از مشاهده ی وضوی ایشان عرض کرد: که شما هر دو نیکو وضو گرفتید و من جاهل بودم [۵۴۶] آیا شایسته است که کافری به او بگوید که ای حسین (علیه السلام) تعجیل نمودی به آتش دنیا [۵۴۷]، و ملعونی باو بگوید ای حسین نماز تو قبول نیست. [۵۴۸]. سوم کسی که حاجتمندی را که رقعہ به خدمتش عرض نموده بود، می فرماید فوراً: حاجت تو روا است، پس باو بگویند می خواستی اولاً رقعہ او را بخوانی بعد بگوئی حاجت تو رواست، فرمود: خداوند مؤاخذه می کند که چرا او را در بین خوف و رجاء و حالت [صفحه ۲۰۳] ذلت معطل نمودی تا رقعہ اش را بخوانی، آیا شایسته است که مقابل دشمنان باشد و از امور سهل و آسانی

بخواهد اجابتش نکنند؟ حتی اینکه خواهش کند که ایشان اندکی گوش به سخن او دهند ابا نمایند. [۵۴۹]. چهارم کسی که: در وقت احتضار اسامه بن زید به بالین او رفت و او اظهار هم و غم نمود به جهت شصت هزار درهم قرض، پس آن حضرت همانجا دینش را ادا نمودند [۵۵۰]، آیا شایسته است که در وقت احتضارش با آه و ناله خواهش یک قطره آب نماید اجابتش نکنند [۵۵۱]، و افساه علیک یا سیدی. پنجم کسی که، به اعرابی ماح خود چهار هزار دینار از پشت در می دهد و اظهار خجالت می کند و از کمی آن معذرت می طلبد [۵۵۲]، آیا شایسته است که با او معامله ای کنند که عاجز شود از اجابت سؤال دخترش که یک شرب آب از او طلب نمود، و همچنین زوجه اش که از برای طفل صغیر قطره ای آب خواهش کرد، و از اجابت برادرزاده اش قاسم که خواهش نمود که بر سرش حاضر شود، آیا چه مقدار خجالت آن جناب بود این بود، که فرمود: یعز علی عمک چه بر عمویت دشوار است که او را بخوانی و تو را اجابت ننماید یا اجابت کند و فایده ای به حال تو نداشته باشد. [۵۵۳]. ششم کسی که، در شبهای تاریک به دوش مبارک طعام به جهت ارامل و ایتم به خانه ی ایشان حمل می نمود به نحوی که اثر آن بر پشت مبارکش ظاهر بود [۵۵۴] آیا شایسته است که طفل رضیع خود را بالای دست کند و به دشمن نشان دهد و خواهش یک قطره آب از برایش نماید اجابتش نکنند؟ [۵۵۵]. هفتم کسیکه، در لطف و مرحمت با خلق به قسمی بود که وقتی عبور می کرد بر [صفحه ۲۰۴] جمعی از فقراء که نشسته بودند و پاره های نان در نزد خود گذارده مشغول غذا خوردن بودند چون آن جناب را دیدند، دعوت به طعام نمودند، آن حضرت دو زانو نشست و با ایشان مشغول غذا شده، فرمود: خدا متکبران را دوست نمی دارد، بعد فرمود: من شمارا اجابت نمودم شما هم دعوت مرا اجابت نمائید، عرض کردند: حاضریم پس ایشان را به منزل آورد و به جاریه فرمود: بیرون آور آنچه ذخیره کرده بودی، پس حاضر نمود طعام خوبی و نشست با ایشان در سر سفره به جهت دلخوشی ایشان [۵۵۶]. آیا شایسته است که مقدور او نشود که عیال و اطفالش را خوشنود نماید به یک جرعه آب؟

علاقه‌ی تبعیت و جنسیت است

قسم ششم و هفتم: علاقهِ تبعیت است، پس بیائید گریه کنیم به تبعیت پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) که تاسی به آن جناب لازم است، بلکه تبعیت جمیع انبیاء و اوصیاء بلکه تبعیت آسمان و زمین و وحوش و طیور و بهشت و جهنم و جن و ملک و مایری، و ما لا یری، بلکه اشجار، و احجار و بلکه آهن، چنانکه در قضیه میخهای کشتی نوح (علیه السلام) واقع شد که خون گریست [۵۵۷] پس تو به تبعیت اشک ببار، آخر از سنگ و آهن سخت تر نیست قلب تو. هفتم: علاقهِ جنسیت است که موجب رقت است قطع نظر از سایر چیزها، مثلاً اگر بشنوی که مردی را بدون تقصیر در صحرا با عیال و اطفال صغیر و پسران جوان و برادران و خواهران و اصحاب حبس نموده‌اند و به آن قسم که شنیده‌ای که با او معامله کردند البته قلبت بر حال او محترق می‌شود، بلکه اگر بشنوی که شخص مقصری که حلال را حرام نموده و بالعکس، بلکه دشمنت که کافر به خدا بوده به این قسم با او رفتار نمودند بر او رقت می‌کنی و آن حضرت می‌فرمود: وای بر شما ای جماعت آیا از من خونی طلب دارید یا مالی از شما به غصب گرفته‌ام یا شریعت را تغییر داده‌ام؟ جواب نمی‌دادند. [۵۵۸]. [صفحه ۲۰۵] مؤلف گوید: فدای تو شوم ای آقا، اگر این کارها را هم کرده بودی سزاوار نبود که به این قسم با تو رفتار نمایند، پس بیائید ای شیعیان به این عنوان ترحمانه گریه کنیم، زیرا که کسی که این گونه گریه نکند از اصحاب رحم و مروت نیست.

گریه از برای مجموع صفات

قسم هشتم: علاقهِ مجموع ماسبق یعنی گریه از برای مجموع صفاتی که ذکر شد پس بیا همه را جمع کن در ملاحظه، که آن جناب هم والد حقیقی بود، و هم اتصال به او داری، و هم بزرگ است در آسمان و زمین، و صاحب همه‌ی حقوق است بر تو، و

صاحب صفات حمیده است، تمام خلق بر او گریسته‌اند، و از جنس بشر بوده، بی گناه و بی تقصیر مورد این صدمات و مصیبات گردیده.

گریه‌ی بدون سبب ملحوظ

و اما نوع دوم: که گریه بدون سبب ملحوظ است، پس آن نیز چند قسم است: اول هر خضوع و خشوع و انکسار و هم و غم که از برای مردم حاصل می‌شود، پس مرجع تمام آنها رقت بر آن حضرت است در باطن، چنانکه در روایات است و تصدیق به آن تعبدا باید نمود. قسم دوم: رقت فطری است که در فطرت خلایق از دوست و دشمن قرار داده شده، لکن بروزش در دشمنان وقتی است که غفلت از دشمنی داشته باشند، مثل گریه‌ی یزید عنید [۵۵۹] و معاویه [۵۶۰] و در این قسم حاجت نیست که به شما بگوئیم بیائید گریه کنید بر فلان مصیبت، و کذا و کذا، بلکه می‌گوئیم قطع نظر از همه کرده، بلکه فرض کن که حسین (علیه السلام) را نمی‌شناسی، و قرابت و حقوقی در کار نیست، و از صفات حمیده و جلالت شأن و ثواب و اجر و تبعیت قطع نظر نما، پس بین آیا بی اختیار باز اشک جاری [صفحه ۲۰۶] می‌شود یا نه؟ قسم سوم: فطرتی است که بالاتر از سابق است که از برای دشمن حاصل می‌شود حتی با التفات به بغض و منع نفس از رقت و تشجیع بر صبر و مع ذالک غالب می‌شود گریه بر ایشان مثل گریه‌ی ابن سعد [۵۶۱] و اخنس بن زید [اخنس بن مرثد] و خولی و گریه آن ملعونی که به غارت می‌برد زیور اهل بیت را [۵۶۲] و گریه‌ی همه‌ی لشکر به سبب بعضی از حالات که بدون اختیار ایشان را به گریه می‌آورد با اینکه خود را نگاه می‌داشتند و ملتفت به ایشان و بر شقاوت ایشان، و حال اینکه در میان ایشان اولاد زنا و کافر و منافق هم بود، و اگر بخواهی بدانی این حالت را که دشمن را با التفات به دشمنی بگریه می‌اندازد پس گوش ده و خود را از گریه نگاهدار، البته خواهی دید که چگونه منقلب می‌شوی، و بی اختیار می‌نالی، و هر چه خود را ضبط کنی و تجلد نمائی ممکن نشود تو را، از آن جمله، ملاحظه نما حالتش

را در وقتی که در میدان ایستاده بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت، سرش شکافته و قلبش از تیر سه شعبه سوراخ، و از برای بی کسی عیال دل شکسته، و از تشنگی بی تاب، و از مفارقت احباب کباب، با این احوال شمشیر بر گلویش بزنند، و او طلب آب کند ندهند، حال می توانی خود را از گریه نگاهداری؟ و ابن سعد در این حال اشکش بر ریش نحسش جاری گشت، و از آن جمله حالتی که زنان و بچه گان و سرهای بریده را به نزد یزید بردند، پس سرها را نزد او گذاشتند و زنان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند به هیئتی که چون یزید بدید رقت نمود و گفت: قبیح باد پسر مرجانه. [۵۶۳].

در اسباب خارجی که باعث بر گریه است

اشاره

مقصد دوم: در اسباب خارجی که باعث بر گریه است و از خصایص آن جناب است [صفحه ۲۰۷] و آن ده سبب است: اول دیدن شبیح و ظل آن جناب است در عالم اشباح و اظله، بلکه در عالم قدس، و شاهد آن قضیه ی آدم (علیه السلام) است در وقتی که ذریه ی خود را در عالم ذر مشاهده نمود و قضیه ی کربلا را دید و گریست [۵۶۴] و حضرت ابراهیم (علیه السلام) چون ملکوت سماوات و ارض را دید نظر کرد اشباح خمسه طاهره را در زیر عرش، از نظر به شبیح پنجمی بگریه افتاد، چنانکه در خبر است. [۵۶۵]. دوم: شنیدن اسم آن جناب است که چنانکه خود فرمود: که ذکر نمی شود در نزد مؤمن و مؤمنه ای، مگر اینکه گریان و غمگین می شود از برای من [۵۶۶]. سوم: ذکر آن حضرت است چنانکه آدم (علیه السلام) و زکریا (علیه السلام) گفتند: که در نزد ذکر حسین (علیه السلام) اشک من جاری می شود و دلم می شکند. [۵۶۷]. چهارم: نظر به آن جناب است، چنانکه جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در اول تولدش که او را دید گریست و بعد هم هر وقت نظر به او می کرد می گریست. [۵۶۸]، و پدرش امیرالمؤمنین

(علیه السلام) نظر نمود به او و گریست و فرمود: او سبب گریه‌ی هر مؤمن است، عرض کرد: آیا من سبب گریه‌ام؟ فرمود: بلی ای فرزند. [۵۶۹]. پس بیائید ای دوستان، با نظر قلب به او نظر کنید و اگر شما نظر نمی‌کنید او به شما ناظر است، چنانکه در خبر صحیح است که آن حضرت در یمین عرش است و نظر می‌کند به محل شهادتش و به سوی زوار و گریه‌کنندگان [۵۷۰] و عجبی نیست که دوری و دیوارها و خانه‌ها مانع از دید آن عین الله الناظره نباشند. [صفحه ۲۰۸] پنجم: نظر به قبر آن سرور است چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: که حسین (علیه السلام) غریب است و در زمین غربت گریه می‌کند بر او کسی که به زیارتش می‌رود، و محزون است بر او کسی که به زیارت او نمی‌رود و می‌سوزد به حال او کسی که او را ندیده، و رقت می‌کند بر او کسی که نظر کند به قبر فرزندش، که در پائین پای پدر مدفون است. [۵۷۱]. ششم: لمس بدن و تقبیل آن جناب، چنانکه از برای جدش واقع بود که گاهی گلوی مبارکش را می‌بوسید و گریه می‌کرد، و گاهی بالای نافش را می‌بوسید و گریه می‌کرد، و گاهی پیشانیش را، و گاهی دندانهایش را، و گاهی تمام بدنش را و گریه می‌کرد، عرض می‌کرد، پدر چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرمود: می‌بوسم جای شمشیرها را و گریه می‌کنم. [۵۷۲]. و اگر سؤال می‌نمود که چرا از بوسیدن دندانها گریان می‌شوی؟ هر آینه می‌فرمود: می‌بوسم محل چوب خیزران را، و جائی را که ابن زیاد از دیدن آن می‌خندد، پس گریه‌ی من از خنده‌ی اوست. و اگر سؤال می‌نمود که چرا بالای ناف را می‌بوسید؟ می‌فرمود: که محل تیر سه شعبه است، و خواهرش زینب خاتون وقتی خواست بوسه‌گاه جدش را ببوسد، متمکن نشد، زیرا که سراپا زخم و مجروح بود از تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها - خصوصاً اگر مسئله‌ی پامال نمودن با سم ستوران محقق باشد - و از زبان حال آن مخدره گفته‌اند در آن وقت. خاک عالم بسرم کز اثر تیر و سنان جای یک بوسه‌ی من بر همه اعضای تو نیست بلی آن مکرمه یک موضعی از بدن برادر را بوسه داد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبوسیده بود و آن گلوی بریده شده و رگهای قطع شده بود، یعنی باطن محلی که

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ظاهرش را می‌بوسید، و از این جهت در وقتی که صورت خود را گذاشت بر گلوی برادر، فریاد کرد یا جداه این است حسین تو که با بدن پاره پاره بر [صفحه ۲۰۹] زمین افتاده، سرش را از قفا بریده‌اند [۵۷۳] و من نمی‌دانم که آن مخدره این مطلب را از کجا فهمید و شاید چند وجه توان گفت: یکی آنکه: در آن وقت حاضر بوده و مشاهده نموده باشد، و این خلاف ظاهر روایات است که حضرت او را امر نمود به مراجعت به سوی خیمه. دوم اینکه: از مردم شنیده باشد که حاضر بودند و با هم می‌گفتند، این هم بعید است. سوم اینکه: از مشاهده‌ی حالت جسد مبارک استنباط نموده باشد، چون ملاحظه نمود که او را به رو انداخته‌اند، پس دانست که به همین وضع شهید شده است پس مصیبتش به سبب این حالت، و حالت سلب ثیاب مطهرش عظیم‌تر شد از مصیبت اصل شهادت، این بود که استغاثه نمود به جد بزرگوارش. هفتم: انتساب چیزی به آن جناب که همان از اسباب حزن و بکاء می‌شود حتی مسماری که به اسم آن حضرت بود، چنانکه وارد است که جبرئیل میخهای چندی از برای کشتی نوح (علیه السلام) آورد به اسم هر پیغمبری و پنج میخ از برای مقدم کشتی آورد به اسم خمسه‌ی طاهره، پس گرفت نوح هر یک میخ را به دست خود که بکوبد، پس نوری از آن درخشید، جبرئیل گفت: این بر اسم خاتم انبیاء است و همچنین به اسم علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) پس چون میخ پنجم را برداشت و به دست گرفت خون از او ظاهر شد و به دست نوح رسید، جبرئیل گفت: این به اسم حسین (علیه السلام) است. [۵۷۴]. پس هر گاه آهنی که نسبت به آن جناب داشته باشد خون گریه کند پس دلهای حسینی چرا خون نشود؟ و عجب آن است که اسباب فرح و سرور که به آن جناب نسبت داده شده، همه اسباب حزن و گریه می‌شوند چنانکه حوریه آن حضرت در بهشت گریان بود [۵۷۵] و عید آن جناب، و پوشیدن لباس نو او مبکی جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌شد، [صفحه ۲۱۰] یاریش و فتحش در جنگ [۵۷۶] و خوردنش طعام

نیک را، و حملش، و ولادتش، و تهنیتش که همه اسباب فرحند، مبکی جدش و پدرش بوده‌اند. [۵۷۷].

دخول ماه محرم سبب حزن و بکاء

هشتم: دخول ماه شهادتش که محرم است، سبب حزن و بکاء تمام مرد و زن است. [۵۷۸]

نهم: ورود به زمین دفنش باعث حزن و اندوه است، چنانکه نسبت به جمیع انبیاء واقع شد، چون وارد است که همه‌ی انبیاء زیارت نموده‌اند آن مقام شریف را و گفته‌اند: ای زمین در تو دفن خواهد شد ماه تابان و برج امامت، و هر کدام که وارد شدند صدمه بر ایشان وارد شد، دلتنگ و مهموم شدند پس از خداوند سؤال نمودند از سبب آن، پس وحی رسید که این زمین کربلا است که در آن حسین (علیه السلام) شهید خواهد شد [۵۷۹]، این امر در اهل بیت هم محقق شد در وقتی که به کربلا وارد شدند، چنانکه مروی است، ام کلثوم عرض کرد که ای برادر عجب زمین هولناکی است این صحرا، فرمودند: [۵۸۰] که پدرم در این زمین به خواب رفت پس بیدار شد گریان و فرمود در خواب دیدم که فرزندم حسین در دریای خون مضطرب است، بعد فرمود: یا ابا عبدالله چگونه خواهی بود در وقتی که این حادثه واقع شود در اینجا. [۵۸۱]. دهم: شنیدن اسم آن زمین است، چنانکه خود آن جناب چون به این زمین وارد گردید، از اسم آن سؤال کرد چند اسم برای آن ذکر کردند عاقبت گفتند: آنرا کربلا می‌نامند، پس اشک در چشم آن حضرت آمد عرض کرد خدایا پناه به تو می‌برم از کرب و [صفحه ۲۱۱] بلا، اینجا است محل خوابگاه شتران ما و افتادن بارهای ما و ریخته شدن خونهای ما و ذبح شدن طفلهای ما، در این زمین خون من و اصحاب من ریخته می‌شود، و عیال من به ذلت اسیری مبتلا می‌گردند، بارها را بیندازید که دیگر ما از اینجا کوچ نخواهیم کرد. [۵۸۲]

یازدهم: آب سرد نوشیدن است و آن همیشه از اسباب گریه‌ی حضرت صادق (علیه السلام) بود چنانکه داود رقی روایت نموده که نزد آن جناب بودم پس آب نوشید

و گریان گردید و فرمود: ذکر حسین (علیه السلام) عیش ما را منغص کرده هر وقت آب سرد می نوشم یاد می آورم او را [۵۸۳] و از خود آن سرور منقول است که فرموده اند: «شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذكرونی» [۵۸۴]: ای شیعیان هر وقت آب خوشگوار بنوشید مرا یاد نمائید. دوازدهم: بوئیدن تربت مبارکش و آن گریانید پیغمبر خدا را، چنانکه از حضرت امیر (علیه السلام) مرویست که داخل شدم بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و دیدم اشک از چشم مبارکش جاری است، عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا اشک می ریزی؟ مگر کسی تو را به خشم آورده؟ فرمود نه، لکن حالا جبرئیل در نزد من بود و به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را نزد شط فرات به قتل آورند و اگر خواسته باشی تربتش را بو نمائی بیاورم، گفتم: آری، پس دست خود را دراز کرد و قبضه ی خاکی آورد و به من داد، پس بی اختیار اشکم جاری گردید. [۵۸۵]

همچنین حضرت رضا (علیه السلام) چنانکه ابی بکار روایت کرده که به زیارت کربلا رفتم و از نزد سمت سر مبارک قدری گل سرخ برداشتم و چون به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) رسیدم آن گل را به او نمودم پس گرفت آنرا و بوئید و گریست به نحویکه اشکش جاری شد و گفت این بوی تربت جدم حسین (علیه السلام) است. [۵۸۶]. [صفحه ۲۱۲] سیزدهم: شنیدن اسم شهیدی یا غریبی یا مظلومی، زیرا که آن مذكر آن حضرت است چنانکه فرمود: «او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی»: [هرگاه نام شهید و یا غریبی بشنوید بر من گریه کنید]. [۵۸۷]. چهاردهم: مصیبت های آنحضرت در وقت شنیدن یا تصور کردن آن به تفصیلاتی که در فصل بعد ذکر می شود (ان شاء الله).

در کیفیت رقت و جزع و گریه بر آن حضرت

اشاره

مقصد سوم: در کیفیت رقت و جزع و گریه بر آن جناب و آن چند قسم است: اول: گریه‌ی قلب است به هم و غم، و آن اول مراتب است، و ثمره‌اش آن است که ثواب نفس کشیدن در آن حال ثواب تسبیح است چنانکه در خبر است. [۵۸۸]. دوم: احتراق قلب است و ثمره‌ی آن فرح است در حالت احتضار، چنان فرحی همواره در قلب بماند تا وقتی که بر حوض پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد شود چنانکه در روایتی است. [۵۸۹]. سوم: گردیدن اشک است در چشم، پیش از جاری شدن بر صورت، چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: که گریه کننده را خداوند رحمت می‌کند پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون آید. چهارم: بیرون آمدن اشک از چشم، هر چند به قدر بال پشه‌ای باشد چنانکه در خبر است که آن سبب غفران ذنوب است هر چند به قدر کف دریا باشد. [۵۹۰]. پنجم: ریختن اشک است از چشم و در آن خاصیتی است که فرمودند: هرگاه یک قطره از آن در جهنم ریزد حرارت آنرا خاموش نماید. [۵۹۱]. ششم: جاری شدن آن بر صورت و ریش و سینه، و این گریه‌ی حضرت صادق (علیه [صفحه ۲۱۳] اسلام) است در وقتی که شخص مرثیه می‌خواند از برایش، پس فرمود: هر آینه ملائکه گریه کردند، چنانکه ما گریه کردیم بلکه بیشتر، و خداوند از برای تو تمام بهشت را واجب کرد. [۵۹۲]. هفتم: صیحه زدن و نوحه کردن و فریاد کردن و فریاد زدن و جان دادن است، چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) در دعا فرمود خدایا رحمت کن آن صیحه را که به جهت ما بلند می‌شود [۵۹۳] و در خبر است که حضرت فاطمه (علیها السلام) هر روز بر آن جناب شهنقه می‌زند تا اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را ساکت می‌نماید. [۵۹۴]. و در خبر است از ابوذر که گفت: اگر بدانید که آن مصیبت چه قدر عظیم است، البته آنقدر گریه کنید تا اینکه جان شما بدر رود. [۵۹۵]. هشتم: عویل کردن است که یزید قاتل آن جناب به زوجه‌ی خود هند امر نمود و گفت عویل کن ای هند بر حسین (علیه السلام) که بزرگ قریش بود و ابن زیاد در قتلش تعجیل نمود چنانکه تفصیلش بیاید ان شاء الله. [۵۹۶]. نهم: زدن بر سر و صورت است و آن عمل عبدالله بن

عمر بود در وقتی که خبر شهادت حضرت به او رسید و فریاد می کرد که: هیچ روزی مثل روز حسین (علیه السلام) نیست یزید، تا اینکه او را ساکت نمود. [۵۹۷]. دهم: تباکی است یعنی خود را شبیه به گریه کننده نماید که از برایش بهشت خواهد بود یعنی هر گاه قلب قساوت داشته باشد و نسوزد پس لااقل سر را به زیر اندازد و اظهار انکسار و حزن نماید. [۵۹۸]. و نمی دانم چگونه قساوتی است که بر دل چنین مصیبتها نسوزد و می شود که منشاء [صفحه ۲۱۴] قساوت دو چیز باشد: یکی: داخل شدن در تحصیل زیادتی مال دنیا است که موجب قساوت است، چنانکه در دعا اشاره به آن شده که فرمودند: پناه بخدا از قلب قاسی و چشم خشک و شکمی که سیر نمی شود. [۵۹۹]. دوم: بسیار تکلم نمودن در امور بی فایده چنانکه در خبر است. [۶۰۰]. و علاج قساوت قلب با دست کشیدن بر سر یتیم است که علاوه بر اجر فراوان که در آنست سبب رفع قساوت قلب می شود. [۶۰۱]. یازدهم: گریه کردن است بدون اشک به جهت خشکی چشم از کثرت گریه، و آن گریه ی اهل بیت بود بعد از مراجعت به مدینه تا اینکه آن را علاج نمودند به شرب سویق [۶۰۲]. دوازدهم: گریه ایست که اثر آن در شخص ظاهر شود به ترک طعام و شراب چنانکه مسمع ابن عبدالملک خبر داد حضرت صادق (علیه السلام) را به عروض این حالت از برای خودش در نزد ذکر حسین (علیه السلام) پس حضرت دعا در حقش فرمودند [۶۰۳] چنانکه در عنوان ششم بیاید (انشاءالله) در بیان خواص گریه.

در بیان مجالس برای ذکر مصیبت بر آن حضرت

اشاره

مقصد چهارم: در بیان مجالسی که منعقد شده است از برای ذکر مصیبتش و گریه بر او، و آن پنج نوع است: یکی: آنچه منعقد شد پیش از خلقت آدم. دوم: آنچه منعقد شد بعد از خلقت آدم و پیش از ولادت حسین (علیه السلام). سوم: آنچه منعقد شد بعد از ولادت

و قبل از شهادت. [صفحه ۲۱۵] چهارم: آنچه منعقد شد بعد از شهادت در دنیا. پنجم: آنچه منعقد می شود بعد از انقضای دنیا در روز قیامت.

محزون شدن لوح و قلم و عرش

نوع ۱

اشاره

پس دو مجلس بود هر چند اطلاق مجلس بر این مجاز است یکی در وقت تقدیر شهادت بود که امر شد به قلم بر لوح ثبت کند پس قلم و لوح محزون شدند. دوم: حول عرش بود در آنوقتی که خطاب به ملائکه رسید که من خلق می کنم در زمین خلیفه، پس عرض کردند: آیا قرار می دهی که خونریزی کند؟ در بعض تفاسیر وارد است که مقصود ملائکه قضیه ی کربلا بود و این کلام را از روی حزن و حسرت گفتند، این خطاب آمد که من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

نوع ۲

اشاره

شانزده مجلس است.

عرفات

اول: عرفات بود در وقتی که آدم نظر نمود به سوی ساق عرش و اسماء خمسہ را دید و جبرئیل او را تلقین نمود که بگو: «یا حمید بحق محمد (ص) یا عالی بحق علی (ع) یا فاطر بحق فاطمه (ع) یا محسن بحق الحسن (ع) و الحسین (ع) و منك الاحسان». [ای حمید به حق محمد (صلی الله علیه و آله)، ای عالی بحق علی (علیه السلام)، ای فاطمه به

حق فاطمه (سلام الله علیها)، ای محسن به حق حسن و حسین (علیهما السلام)، که احسان از تست. [پس چون اسم حسین (علیه السلام) را ذکر نمود اشکش جاری گردید و دلش شکست، پس گفت: ای برادر جبرئیل چرا در وقت ذکر این اسم قلب من می شکند و اشکم می ریزد؟ پس جبرئیل بیان نمود مصیبت آن حضرت را و ملائکه که حاضر بودند با آدم مستمع شدند و گریستند، گفت: ای آدم این فرزندات مبتلی خواهد شد به مصیبتی که کوچک است همه ی مصیبتها در جنب آن، آدم گفت چه چیز است آن مصیبت؟ جبرئیل گفت: کشته می شود با لب تشنه در حالتی که غریب و بیگس و تنها باشد و هیچ [صفحه ۲۱۶] معینی و ناصری نداشته باشد و اگر به بینی ای آدم در حالتی که می گوید: «وا عطشاه و اقله ناصراه»: [داد از تشنگی، فریاد از کمی یاور]. به نحوی که تشنگی حائل شود بین او و بین آسمان مانند دود، و هیچ کس او را اجابت نکند مگر به ضرب شمشیر. پس او را ذبح کنند مانند گوسفند، ولی از قفا، و اسباب او را به غارت برند و سرهای خود و اصحابش را در شهرها بگردانند باعیالش، چنین گذشته در علم الهی. [۶۰۴].

در بهشت مرثیه خوان حوریه و...

مجلس دوم: در بهشت مرثیه خوان حوریه و مستمع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا و جبرئیل، چنانکه در بحار روایت شده است از حضرت خاتم انبیاء که فرمود: در شب معراج جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود و من به سرور بودم پس دیدم درختی را از نور که در زیر آن دو ملک مشغول بودند به درست کردن زیور و حله تا روز قیامت، پس پیش رفتم دیدم یک نوع سیب که بزرگتر از آن ندیده بودم پس یک دانه از آنرا گرفتم و شکافتم ناگاه حوریه از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف بال نسر بود، پس گفتم تو از کیستی؟ گریست و گفت: من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی (علیه السلام) هستم. [۶۰۵].

در بهشت مرثیه خوان جبرئیل و..

مجلس سوم: ایضا در بهشت، مرثیه خوان جبرئیل و مستمع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و حورالعین بودند چنانکه روایت شده است که چون حضرت امام حسن (علیه السلام) مشرف بر موت گردید و زهر در بدنش سرایت نمود و رنگش سبز شد حسین (علیه السلام) عرض کرد: برادر چه می شود رنگ تو را که چنین سبز شده؟ حضرت گریست و فرمود: ای برادر حدیث جدم در حق من و تو درست است پس او را در بغل گرفت و هر دو [صفحه ۲۱۷] گریستند، آنگاه سؤال نمود که چه بوده است حدیث جدت؟ فرمود: خبر داد مرا که چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم دو قصر بسیار بلند نزدیک هم به یک شکل واقعند، ولی یکی زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ است، از جبرئیل سؤال کردم که اینها از کیست؟ گفت: یکی از حسن (علیه السلام) و دیگری از حسین (علیه السلام) گفتم: چرا هر دو به یک رنگ نیست؟ جبرئیل ساکت شد، گفتم: چرا تکلم نمی کنی؟ گفت: از تو حیا می کنم، پس گفتم تو را به حق قسم می دهم بگو، گفت: اما سبزی قصر حسن (علیه السلام) پس به آن سبب است که او را به زهر شهید می کنند و رنگش سبز می شود، اما سرخی قصر حسین (علیه السلام) پس به سبب آن است که او را می کشند و رنگش از خون سرخ می شود، پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل هر دو گریستند، و صدای صیحه و شیون از حاضرین بلند شد. [۶۰۶].

مجلس حضرت آدم در کربلا

مجلس چهارم: مجلس حضرت آدم بود در کربلا در وقتی که سیر اطراف زمین می نمود چون به محل شهادت حسین (علیه السلام) رسید پایش به چیزی برخورد و بر زمین افتاد، و خون از پایش جاری شد، پس سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خداوندا آیا گناهی

از من صادر شد، پس مرا معاقب فرمودی؟ وحی رسید: نه، و لکن فرزندان حسین (علیه السلام) در این مکان کشته می شود، پس خون تو جاری شد موافق خون او، عرض کرد: کیست قاتل آن جناب؟ وحی آمد که یزید ملعون، پس او را لعن کن، چون او را لعن نمود روانه شد به سوی جبل عرفات. [۶۰۷].

کشتی نوح موقع رسیدن به محل شهادت

مجلس پنجم: کشتی نوح است که چون رسید بن محل شهادت آن حضرت و جائی که [صفحه ۲۱۸] کشتی نوح اهل بیت، طوفانی شد آن کشتی به تلاطم افتاد و نوح از غرق ترسید، مناجات کرد که خدایا همه ی دنیا را گشتم چنین حالتی دست ندارد، پس جبرئیل نازل شد و قضیه ی کربلا را بیان نمود، پس نوح و اصحاب کشتی گریستند، و بر قاتلش لعن کردند و گذشتند. [۶۰۸].

مجمع البحرين و ملاقات موسی با خضر

مجلس ششم: مجمع البحرين بود که موسی با خضر ملاقات نمود، پس حدیث نمودند از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و ابتلای ایشان تا اینکه به قضیه ی حسین (علیه السلام) رسیدند، صدای ایشان به ناله و گریه بلند شد، چنانکه در خبر است. [۶۰۹].

بساط سلیمان بود

مجلس هفتم: بساط سلیمان بود که چون با حشم و خدم و جن و انس و طیور از روی هوا محاذی مقتل سید الشهداء (علیه السلام) شد، باد آن بساط را سه دور پیچانید و به سوی زمین آورد، سلیمان باد را معاقب نمود بر این حرکت، پس باد بیان نمود مصائب را، و گفت: یا نبی الله اینجا زمین شهادت اوست - تا آخر خبر. [۶۱۰].

شاطی حزران بود...

مجلس هشتم: شاطی حزران بود از برای ابراهیم (علیه السلام) در وقتی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده نمود، و شبیح حسین (علیه السلام) را دید و گریست. [۶۱۱].

از برای ابراهیم وقت شکستن بتها و ذبح پسرش

مجلس نهم و دهم: مجلس دیگری بود از برای ابراهیم و آن وقتی بود که خواست بتها را [صفحه ۲۱۹] بشکند، پس گفت: من بیمارم یعنی از برای مصیبت سیدالشهداء، چنانکه در تفسیر است. [۶۱۲]. دهم: مجلس دیگری از برای ابراهیم (علیه السلام) بود در وقتی که مأمور شد به ذبح پسرش چنانکه از حضرت رضا (علیه السلام) مرویست که چون خداوند امر نمود ابراهیم (علیه السلام) را که ذبح کند گوسفند را در جای پسرش اسمعیل، تمنا نمود ابراهیم که کاش فدا نیامده بود، و پسرش را به دست خود ذبح می کرد، تا اینکه دلش شکسته می شد و به درجه‌ی رفیع‌ی صبر و رضا فائز می گردید، پس وحی شد به او که ای ابراهیم کی محبوب‌ترین خلق است به نزد تو؟ عرض کرد: حبیب تو محمد (صلی الله علیه و آله) وحی رسید: که آیا او احب است به نزد تو یا نفست؟ عرض کرد: بلکه او احب است به سوی من از نفسم، فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می داری یا فرزند خود را؟ عرض کرد: فرزند او را، فرمود: آیا مذبح شدن فرزند او به تیغ ستم دشمنان بیشتر دلت را می سوزاند یا ذبح ولدت به دست خودت در طاعت من؟ عرض کرد ذبح ولد او به دست دشمنان بیشتر دل مرا می سوزاند، فرمود: ای ابراهیم جمعی که گمان می کنند خود را از امت خاتم انبیاء، هر آینه خواهند کشت فرزندش حسین (علیه السلام) را به ظلم و عدوان مانند گوسفند و به این عمل مستحق غضب و سخط من می شوند، پس ابراهیم جزع نمود و دلش شکست و گریست، پس وحی رسید که ای ابراهیم فدا نمودم جزع تو را بر اسمعیل به جزعت بر حسین (علیه السلام) و واجب نمودم از برای تو درجات رفیع‌ی اهل مصایب را، و این است تفسی (و فدیناه بذبح عظیم): [ذبیحه‌ی بزرگی را فدای او کردیم]. [۶۱۳].

از برای ابراهیم در وقت عبورش به کربلا

مجلس یازدهم: مجلس چهارم است از برای ابراهیم در وقتی که به کربلا عبور نمود پس اسبش به سر درآمد و از اسب افتاد و سرش شکست، پس عرض کرد: خدایا چه امر [صفحه ۲۲۰] از من صادر شد؟ پس اسبش به سخن درآمد و گفت: یا خلیل الله خجالت من از تو بزرگ است بدانکه در این زمین کشته می شود سبط خاتم انبیاء، و از این جهت خون تو جاری شد در آن تا موافق شود با آن جناب. [۶۱۴]. مؤلف گوید: شاید محل سقوط ابراهیم همان محل سقوط حسین (علیه السلام) بود اما بین فرق میان دو سقوط چه قدر است. مترجم گوید: ابراهیم با بدن صحیح و سالم بر زمین افتاد و سرش زخم شد و درخواست و دوباره سوار شد و به سوی مقصد خود رفت، امام حسین (علیه السلام) با لب تشنه و شکم گرسنه و بدن مجروح و پاره پاره در میان دشمنان بر زمین افتاد، و در آن حال دشمنان بر او احاطه نمودند هر یک به زخم سنان و شمشیر و تیر او را اذیت نمودند عاقبت به زحمت تمام شهیدش کردند و سرش را بر نیزه نموده به شهرها بردند و بدنش را در میان خاک و خون بی غسل و و کفن گذاشتند «والهفاه علیک یابن رسول الله» انتهى.

مجلس اسماعیل است...

مجلس دوازدهم: مجلس اسماعیل است در وقتی که گوسفندان خود را به شریعه فرات فرستاد پس شبانه او را خبر داد که گوسفندان چند روز است آب نمی آشامند پس اسماعیل از خداوند سبب آنرا سؤال نمود، وحی رسید که از گوسفندان سؤال نما پس سؤال نمود که شما را چه می شود که آب نمی آشامید گفتند بزبان فصیح، بما رسیده است که حسین (علیه السلام) سبط محمد (صلی الله علیه و آله) در اینجا کشته می شود با لب تشنه پس ما آب نمی آشامیم بجهت حزن بر او. [۶۱۵].

مجلس عیسی بن مریم است در کربلا

سیزدهم: مجلس عیسی بن مریم است در کربلا و مرثیه خوان آهوان صحرا [صفحه ۲۲۱] بودند و گریه کننده عیسی و حواریون بودند، چنانکه در روایت ابن عباس خواهد آمد (ان شاء الله). [۶۱۶].

در طور سینا بود

مجلس چهاردهم: در طور سینا بود مکرر که ذاکر خدا و مستمع حضرت موسی کلیم الله بود. از آنجمله در خبر است که شخصی از بنی اسرائیل دید حضرت موسی (علیه السلام) را که به تعجیل می رود و رنگش زرد و بدنش لرزان است و چشمش بگودی رفته، دانست از اینحالت که به مناجات می رود، عرض کرد: یا نبی الله من گناه بزرگی کرده ام خواهش دارم که از خدا سؤال کنی که از من درگذرد و عفو نماید، چون موسی (علیه السلام) به مقام مناجات رسید عرض کرد: خداوندا تو عالمی پیش از تکلم من، فلان شخص که بنده ی تو است گناهی کرده ملتمس عفو است، خطاب رسید هر کس طلب مغفرت از من نماید او را عفو می کنم مگر کشنده ی حسین (علیه السلام) را، عرض کرد: حسین کیست؟ خطاب رسید: همان شخصی که ذکر او بر تو گذشت در جانب طور، عرض کرد: که او را می کشد؟ فرمود: می کشند او را جماعت طاغی و یاغی که خود را از امت جد او می شمارند در زمین کربلا، و اسب او فرار می کند و شیهه می کشد و می گوید: ای داد از امتی که فرزند پیغمبر خود را می کشند، پس او را بر روی خاکها بیندازند بی غسل و بی کفن، و اسباب او را به غارت ببرند و زنان او را به شهرها بگردانند و یاران او را شهید نمایند و سرهای ایشان را بر سرنیزه ها کنند و در بلاد بگردانند، ای موسی اطفال پیغمبر ایشان از تشنگی هلاک شوند، و بزرگشان در میان آفتاب پوست بدنشان بهم کشیده شود، پس موسی گریست، خطاب رسید که ای موسی بدانکه هر کس گریه کند یا به گریاند یا خود را شبیه به گریه کننده نماید حرام کنم بدنش را بر آتش. [۶۱۷]. [صفحه ۲۲۲] مؤلف گوید: خوش به حال جماعتی که بر ایمان ثابت بودند و با کلیم خدا مشافهه

می کردند و حاجت خود را به توسط آن جناب به موقف عرض الهی می رسانیدند و به سبب او طلب مغفرت می نمودند لکن ما هم به حمدالله کلیم خدا داریم که صاحب ید بیضا، عصا و سایر آیات او است، و همیشه در مقام مناجات بر یمین عرش ایستاده، از برای ما طلب مغفرت می نماید، بدون سؤال ما، و لکن کلیم ما رنگش زرد نیست و اعضایش لرزان نیست بلکه رنگش سرخ و اعضایش مجروح و پاره پاره است.

بیت المقدس بود

مجلس پانزدهم: بیت المقدس بود، که ذاکر خدا، و مستمع و نوحه گر زکریا بود، چنانکه از قائم عجل الله فرجه و سلام الله علیه مروی است که زکریا سوال نمود از باری تعالی که اُسماء خمسہ ی طاهره را تعلیم او نماید، پس جبرئیل بر او نازل گردید و او را تعلیم نمود، پس زکریا هر وقت محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و حسن (علیه السلام) را ذکر می کرد هم و غمش زایل می شد، و چون اسم حسین (علیه السلام) را ذکر می کرد گریه در گلویش گیر می کرد و دلش به طپش می آمد، پس عرض کرد: خدایا چه می شود که چون آن چهار بزرگوار را ذکر می نمایم از هم و غم می رهم، و چون حسین (علیه السلام) را یاد می کنم اشکم می ریزد و دلم می سوزد؟ پس خداوند او را خبر داد از قضیه ی آن حضرت و فرمود: (کهیصص) پس کاف اشاره است به کربلا، و «هء» هلاک عترت طاهره، و «یاء» به یزید عنید که قاتل حسین (علیه السلام) است، و «عین» به عطش آن جناب، و «صاد» به صبرش بر مصائب، پس چون زکریا شنید این واقعه هائله را سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را از خود منع نمود، و متصل گریه و ناله می کرد، و عرض می کرد: خدایا آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزندش مبتلا می نمائی؟ آیا چه جامه ای است این مصیبت بر تن علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) می پوشانی پس عرض کرد خدایا فرزندی به من عنایت نما که چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دل من زیاد کن، پس مرا مبتلا نما به مصیبت او، چنانکه

حبیب خود را مبتلا خواهی کرد به مصیبت فرزندش، پس خداوند یحیی (علیه السلام) را به او عطا فرمود و [صفحه ۲۲۳] او را مبتلا کرد به مصیبت او، و حمل یحیی شش ماه بود، چنانکه حمل حسین (علیه السلام) نیز شش ماه بود. [۶۱۸]. مترجم گوید: در اینجا شبهه هست که به مقتضای آنچه در تواریخ ضبط کرده‌اند حضرت یحیی بعد از زکریا در حیات بود و بعد به درجه‌ی شهادت رسید پس چگونه مبتلا شد به مصیبت او؟ و جوابش آنست که مقتضای تشبیه به مصیبت خاتم انبیاء نیز همین است، زیرا که شهادت حسین (علیه السلام) هم مدتی بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده، و سرش آن است که حیات و ممات ایشان مساوی است - و الله یعلم - انتهى.

مجلس عیسی بن مریم است...

مجلس شانزدهم: مجلس عیسی بن مریم است که مرثیه‌خوان شیر بود و مستمع عیسی (علیه السلام) و حواریین، و آن در وقتی بود که به کربلا گذاشتند در ایام سیاحت، پس شیر غضبانی سر راه بر ایشان گرفت عیسی (علیه السلام) پیش رفت و گفت ای شیر چرا راه را بر ما بسته‌ای؟ او عرض کرد: که نمی‌گذارم عبور کنید از این زمین مگر اینکه لعنت کنید یزید را که کشته‌ی فرزند پیغمبر خاتم یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) و فرزند ولی خدا علی (علیه السلام) است. [۶۱۹].

نوع ۳

اشاره

نوع سوم: مجالسی است که به جهت عزای او منعقد شد، بعد از ولادت و پیش از شهادت، و آن سی مجلس است: اول: بالای آسمانها نزد سدرۃ المنتهی بود که خداوند امر نمود جبرئیل (علیه السلام) را که با هزار قبیل از ملائکه - که هر قبیلی هزار هزار ملکند - که نازل شوند بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و آن جناب را تهنیت گویند، پس تعزیه گویند

او را به شهادتش. [۶۲۰]. [صفحه ۲۲۴] دوم: حجره‌ی فاطمه (سلام الله علیها). [۶۲۱] سوم: حجرات ازدواج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [۶۲۲]. مجلس چهارم: مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه‌خوان گاهی جبرئیل (علیه السلام) بود، و گاهی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [۶۲۳]، و گاهی ملک قطر زمین [۶۲۴]، و گاهی دوازده ملک که به صورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند [۶۲۵]، و گاهی همه‌ی ملائکه، چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه آمد و تعزیت گفت آن حضرت را به فرزندش حسین (علیه السلام) [۶۲۶]، و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجاهلس نبویه را از حیثیت احوال، یا امکان و ازمنه و غیره آن می‌بینم ممکن نیست، زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می‌شود که از اول ولادت حسین (علیه السلام) بلکه از اول حملش تمام مجالس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مجلس مرثیه آن سرور بود، در شب و روز، در مسجد و خانه، و بساتین و کوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بیداری، گاهی خود بیان می‌فرمود از برای اصحاب، و گاهی از ملائکه استماع می‌نمود، و گاهی به خاطر می‌آورد پس آه می‌کشید، و گاهی تصور حالات او را می‌نمود پس گاهی می‌گفت: گویا می‌بینم او را که استغاثه می‌کند و کسی یاریش نمی‌کند، و گاهی می‌فرمود: گویا می‌بینم اسیران را که بر شتران سوارند، و گاهی می‌گفت: گویا می‌بینم که سر او را هدیه از برای یزید می‌برند، پس هر کس نظر کند به آن سر و فرحناک شود، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، و گاهی می‌فرمود: صبر کن ای اباعبدالله، و گاهی قاتل آن جناب را می‌دید پس حالش متغیر می‌شد، و گاهی به محض نظر به او گریه می‌کرد، و گاهی او را برمی‌داشت و می‌گریست، و گاهی او را می‌بوسید و می‌گریست، و هر وقت به نزد او می‌آمد یا به نزد او می‌رفت می‌گریست، و هر وقت لباس جدید بر او [صفحه ۲۲۵] می‌پوشید می‌گریست، و هکذا سایر احوالش از [عید] و بازی و گرسنگی و تشنگی و گریه و خنده و غیر آن. و تفصیل این مجالس آن است که چون خبر داد پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، فاطمه (علیها السلام) را به ولادت

حسین (علیه السلام) خبر داد او را به شهادتش و گریست [۶۲۷]، و چون متولد گردید او را در پارچه‌ی پشمین سفید پیچیدند و نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت، پس او را در دامن مرحمت گذاشت و به او نظر می نمود و می گریست و می فرمود: از برای تو خبرها خواهد بود خدا لعنت کند کشنده‌ی تو را، پس چون یک هفته از ولادتش گذشت از برای او گوسفند عقیقه کرد و سرش را تراشید و بوزن موی سرش نقره تصدق نمود، و بر سرش خلوک مالید که نوعی از عطر است، و به دامن خود گرفت پس گریست و فرمود: یا ابا عبدالله بر من بسیار دشوار است، باز فرمود: خدایا از تو می خواهم در حسین آنچه را ابراهیم در ذریه‌ی خود طلب نمود، خدایا من دوست می دارم ایشان را، و هر کس ایشان را دوست بدارد. [۶۲۸].

یک سال بعد از ولادت و تعزیت بر آن حضرت

چون یکسال از ولادت گذشت، شروع نمودند ملائکه به نزول بر آن حضرت به جهت تعزیه، پس اول امر دوازده ملک نازل شدند بر صور مختلفه که یکی از ایشان بر صورت بنی آدم بود، و بالهای خود را پهن نموده تهزیه گفتند او را، پس ملک قطر آمد و تعزیه گفت، و بعد به تدریج آمدند تا اینکه نماند ملکی مگر اینکه نازل شد و تعزیت گفت او را به حسین (علیه السلام) تا اینکه به ثواب تعزیت فائز شوند. [۶۲۹]. و باز ملائکه حمل می نمودند از تربت آن زمین به جهت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و اول کسی که آورد از آن تربت به جهت آن حضرت جبرئیل بود، حضرت امیرالمؤمنین [صفحه ۲۲۶] (علیه السلام) فرمود داخل شدم بر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) درحالتی که اشک از چشمان او جاری بود پس عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه می شود تو را که اشکت جاری است، آیا کسی ترا به غضب آورده؟ فرمودند: نه، و لکن جبرئیل مرا خبر داد که فرزندم حسین (علیه السلام) را می کشند، و از تربت مدفنش به جهت من آورده چون بوئیدم اشکم بی اختیار ریخت و اسم آن زمین کربلا است.

دو سال بعد از ولادت و گریه حضرت رسول بر آن حضرت

و چون دو سال از ولادتش گذشت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به سفری رفت پس روزی در اثناء راه ایستاد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون): [ما از آن خداوندیم و به سوی او باز می گردیم]. و گریست چون از سبیش سؤال کردند فرمود: جبرئیل مرا خبر داد از زمینی که نزد شط فرات است که آن را کربلا می گویند، فرزندم حسین (علیه السلام) در آنجا شهید می شود، و گویا من نظر می کنم به محل شهادتش و موضع دفنش، و گویا نظر می کنم به اسیران که بر جهاز شتران سوارند، سر فرزندم حسین را به هدیه می برند از برای یزید ملعون، پس قسم به خدا نظر نمی کند کسی به سوی آن سر پس خوشحال شود مگر اینکه خداوند در میان دل و زبانش مخالفت اندازد و او را عذاب شدید نماید. پس مراجعت نمود از سفر با حزن و اندوه و بر منبر بالا رفت و حسین را به همراه خود بالا برد، پس خطبه خواند و موعظه کرد پس دست راست را بر سر حسن (علیه السلام)، دست چپ را بر سر حسین (علیه السلام) گذاشت و عرض کرد: خدایا، محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و پیغمبر تو است، و این دو نفر از نیکان عترت منند، و اخیار عشیره ی من، و بهترین ذریه ی من، و کسانی که بعد از خود در میان امت می گذارم، و بدرستی که جبرئیل مرا خبر داده که این پسر را به زهر می کشند، و این دیگری را به شمشیر شهید می کنند، خدایا شهادت را بر او مبارک گردان و او را سید الشهداء قرار ده، و برکت مده در قاتل او، و خاذل او، و ایشانرا به اسفل درک جهیم برسان. [صفحه ۲۲۷]

راوی گوید: [۶۳۰] پس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد، حضرت فرمود: ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟ خدایا تو یاور او باش، پس فرمود: ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه ی دل و ثمره ی فواد من هستند، و آن دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض به من وارد شوند، آگاه باشید که از شما سؤال نمی کنم مگر آنچه مرا خدا امر

کرده است، و آن این است که سؤال می‌کنم از شما مودت و دوستی ایشانرا، پس بترسید از اینکه به نزد [من] آئید و حال اینکه به عترت من اذیتی کرده باشید، و به ایشان ظلم و تعدی کرده باشید. و بدانید که در روز قیامت سه علم از این امت بر من وارد می‌شوند، اول علم سیاه تاریکی است که ملائکه از آن به فزع می‌آیند، پس بایستند نزد من و به ایشان بگویم: شما کیستید؟ گویند ما اهل توحید هستیم از عرب، و اسم مرا فراموش کنند، من بگویم به ایشان که منم احمد نبی عرب و عجم، پس بگویند: که ما از امت تو هستیم، بگویم چگونه رفتار نمودید، بعد از من با اهل بیت و عترت من، و با کتاب خدا؟ بگویند: اما کتاب را پس ضایع نمودیم و به آن عمل نکردیم، و اما عترت را پس خواستیم که از روی زمین براندازیم، چون از ایشان بشنوم این سخن را، اعراض کنم از ایشان، پس با روی سیاه و جگر تشنه از حوض برگردند. بعد علم دیگر وارد شود بر من سیاه‌تر از اولی، پس بگویم: شماها چگونه رفتار نمودید با کتاب الله و عترت من؟ بگویند مخالفت نمودیم کتاب را، و پراکنده کردیم عترت را، بگویم: دور شوید از نزد من، پس برگردند با روی سیاه و جگر تشنه. پس وارد شود بر من علم نورانی با جمعی که نور از صورتهای ایشان ساطع است، بگویم: کیستید؟ بگویند ما اهل توحید و تقوی از امت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)، و بقیه اهل حق هستیم، که به کتاب خدا عمل نمودیم، و ذریه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را دوست داشتیم و یاری کردیم، و با دشمنان ایشان جنگ نمودیم، بگویم: بشارت باد [صفحه ۲۲۸] شما را که من نبی شما محمدم (صلی الله علیه و آله)، و راست می‌گوئید شما چنین بوده‌اید در دنیا، پس از حوض خود ایشان را آب دهم، و برگردند سیراب و خوشحال، و داخل بهشت گردند، و در آنجا مخلد باشند - «تمام شد خبر شریف» [۶۳۱]. و بعد ذالک، جمیع حالات حسین (علیه السلام) اسباب حزن و گریه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک برمی‌داشت و سرش به دوش او تکیه می‌کرد بیاد می‌آورد سر او را بر نیزه، پس می‌گریست. [۶۳۲]. و به اصحاب می‌فرمود: گویا می‌بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم

را به هدیه از برای یزید می‌برند. [۶۳۳] و چون به دامان می‌نشانند نظر به صورت او می‌نمود و می‌گریست، و می‌فرمود: یابن عباس گویا می‌بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده‌اند و هر چند طلب یاری کند کسی یاریش نمی‌کند. [۶۳۴] و چون در عید جامه‌ی نو می‌پوشید می‌گریست [۶۳۵]، و گویا به یاد می‌آورد که او را برهنه بر خاک می‌اندازند، و چون بر سفره می‌نشست با جد و پدر و مادر و برادر، و طعام می‌خورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خوشحال می‌شد اول، پس به گریه می‌آمد [۶۳۶] و گویا به یاد می‌آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا به چشمشان از شدت عطش سیاه می‌شود، و همه متفرق و متشت می‌شوند، و بعضی را می‌کشند، و بعضی را اسیر می‌نمایند. و چون گلایش را می‌بوسید می‌گریست [۶۳۷]، و گاهی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گفت: او را نگاه‌دار، آنگاه تمام بدنش را می‌بوسید و می‌گریست، عرض می‌کرد چرا [صفحه ۲۲۹] گریه می‌کنی؟ می‌فرمود: موضع شمشیرها را می‌بوسم [۶۳۸]، و گاهی لب و دندان‌هایش را می‌بوسید، و گویا به یاد می‌آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنة الله علیهما) را، چنانکه زید بن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود چون این حرکت شنیع را دید فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر از او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می‌بوسید. [۶۳۹] و روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد نشسته بودند که جمعی از قریش وارد شدند و با ایشان بود ابن سعد ملعون، پس رنگ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) متغیر شد و حالش دگرگون گردید اصحاب عرض کردند تو راجه می‌شود؟ فرمود: به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می‌شود از کشتن و زدن و سب و شتم و پریشانی و دربه‌داری، و اول سری که بر سر نیزه می‌شود سر فرزندم حسین خواهد بود.

پیغمبر در حال احتضار حسین را به سینه چسبانید

و همچنین در تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر، حال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چنین بود بلکه در حالت احتضار حسین (علیه السلام) را به سینه چسبانید و عرق آن حضرت بر حسین (علیه السلام) جاری بود و می فرمود: مرا با یزید چه کار است خدا برکت ندهد یزید را و او را لعنت کند، پس غش کرد، باز به حال آمد پس حسین (علیه السلام) را می بوسید و اشکش می ریخت و می گفت: مرا با کشندگان تو در نزد خدا موقفی خواهد بود. [۶۴۰]. و این مجالس تمام در مدینه بود. مجلس پنجم: مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در کربلا بود که فرمود: چون شب [صفحه ۲۳۰] معراج به کربلا رسیدم، مصرع حسین و اصحابش را به من نمودند. [۶۴۱]. مجلس ششم: مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود در مجمع مدینه و کربلا و آن در وقتی بود که زمینها از برایش پست شد پس مقتل آن حضرت را دید و از خاکش گرفت و گویا همان خاک بود که به ام سلمه داد و فرمود: نگاه بدار این خاک را، پس هر وقت مبدل به خون شود بدان که فرزندم حسین کشته شده [۶۴۲]، و خود حضرت حسین (علیه السلام) آن خاک به ام سلمه داد به همین کیفیت چنانکه بیاید (ان شاء الله). [۶۴۳]. مجلس هفتم: مجلس امیر المؤمنین (علیه السلام) بود در مدینه و کوفه و غیر آنها، و آن جناب مرثیه می فرمود: از برای حسین (علیه السلام) در روی منبر، و در مسجد، به عناوین بسیار، و گریه می کرد و حالات او را ذکر می کرد به نظم و نثر، من جمله وقتی که با سر شکافته در محراب افتاده بود، فرمود: یا ابا عبد الله تو شهید این امت خواهی بود [۶۴۴]، پس آن جناب در این مجلس مرثیه خوان بود، و مستمع حسین (علیه السلام) و اهل کوفه بودند، و از برای او چند مجلس دیگر بعد از آن بود که مرثیه خوان آن جناب، و مستمع دخترش زینب بود، و آن وقتی بود که بر فراش خود افتاده بود، پس خبر داد زینب را به اینکه گویا می بینم تو را و زنان اهل بیت را که همه در این بلد اسیر باشید و ترسناک از اینکه مردم شما را به کنیزی بگیرند. [۶۴۵]

امیرالمومنین بر لب شط فرات بر حسین گریست

و اما مجالس آن حضرت در مدینه: پس هر وقت حسین (علیه السلام) را می دید می گریست و می گفت: ای سبب گریه ی هر مؤمن، عرض می کرد: منم ای پدر؟ می فرمود: بلی. [۶۴۶]. [صفحه ۲۳۱] مجلس هشتم: چند مجلس از برای امیرالمومنین (علیه السلام) بود در کربلا، یکی آنچه مجاهد از ابن عباس روایت نمود که در رکاب همایون آن جناب بودم، در زمانی که به صفین می رفت چون به نینوا رسیدیم که نزدیک شط فرات است، به صدای بلند ندا کرد یا بن عباس آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم نمی شناسم، فرمود: اگر می شناختی چنانکه من می شناسم، از آن نمی گذشتی مگر آنکه می گریستی مانند من، پس گریست به گریه ی شدیدی تا اینکه محاسنش تر شد، و اشک بر سینه اش جاری گردید و ما هم به تبع او گریستیم، و می فرمود اوه اوه مرا چه می شد با آل ابوسفیان و آل حرب، که از جنود شیطانند و ای اباعبدالله صبر کن که به پدرت از ایشان رسید آنچه به تو می رسد، پس آبی طلبید و وضو گرفت و چندی نماز کرد، باز آن کلام را اعاده نمود، پس اندکی به خواب رفت و بیدار شد، پس فرمود: یا بن عباس آیا خبر دهم به تو از خوابی که حال دیدم؟ عرض کردم: خیر است ان شاء الله بفرماید، فرمود: دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زیر آمدند، و شمشیرهای سفید و درخشان بر کمر داشتند، پس گرد این زمین خطی کشیدند، پس دیدم گویا این نخلها شاخه های ایشان بر زمین رسید، و در میان خون شناور گشت، و گویا فرزندم حسین (علیه السلام) و میوه ی دلم، و نور بصرم، در آن غرق شده هر چند استغاثه می کند کسی به فریادش نمی رسد، و گویا آن مردانی که از آسمان آمده بودند، ندا می کردند و می گفتند: ای آل رسول صبر کنید که شما کشته خواهید شد به دست اشرار مردم، و اینک بهشت مشتاق است به تو یا اباعبدالله، پس رو نمودند به سوی من، و مرا تعزیت دادند و گفتند: یا اباالحسین بشارت باد تو را که خداوند چشمت را به او روشن خواهد

نمود در روز قیامت، پس بیدار شدم و قسم به خدا که مرا خبر داد پیغمبر صادق ابوالقاسم (صلی الله علیه و آله) که من به سوی اهل بغی می‌روم، و به این زمین می‌رسم، و اینکه در اینجا دفن می‌شود فرزندان حسین با [هفده] نفر از اولاد من و از اولاد فاطمه، و این زمین در آسمانها معروف است به زمین کرب و بلا، چنانکه معروف است زمین حرمین و بقعه‌ی بیت المقدس، پس فرمود یا ابن عباس بین در این نواحی پشکل آهو می‌یابی؟ قسم به خدا که به من دروغ نگفته‌اند، و آنها زرد شده‌اند به رنگ زعفران، ابن [صفحه ۳۳۲] عباس گوید: پس تفحص کردم و یافتم پس فریاد کردم: یا امیر المؤمنین (علیه السلام) این است که وصف فرمودید، پس فرمود: صدق الله و رسوله، و برخاست و هروله نمود به سمت آن، و برداشت و بوئید و فرمود: همان است بعینها، آیا می‌دانی قضیه‌ی اینها را؟ چون عیسی بن مریم با حواریین به این زمین گذشت، دید در اینجا چند آهوئی جمعند و گریه می‌کنند، پس نشست عیسی، و نشستند حواریین و مشغول گریه شدند، پس عرض کردند یا روح الله سبب گریه‌ی شما چیست؟ فرمود: این زمین کربلا است که در آن کشته خواهد شد فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا (احمد) و فرزند بتول عذرا شبیه مریم، و در آنجا مدفون می‌گردد، طینتی است که از مشک معطرتر است، زیرا که طینت آن جناب است، و همین حالت است طینت انبیاء و اولاد انبیاء، و این آهوان با من سخن گفتند: که ما در اینجا مانده‌ایم به جهت شوق آن جناب و در امان هستیم، پس جناب عیسی دست برد و این بعره‌ها را برداشت و بوئید، و فرمود: اینها به این خوشبوئی شده است، به جهت خوشبوئی علف این صحرا است، خدایا اینها را باقی بدار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیت او باشد، این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده، و این زمین کرب و بلا است، پس با صدای بلند فرمود: ای خدای عیسی بن مریم مبارک مکن کشندگان او را، و نه کسانی که او را اعانت نمی‌کنند. پس گریست مدت مدیدی، تا اینکه به رو افتاد و غش کرد، ما هم گریستیم، و چون به حال آمد برداشت چند بعره، و در گوشه‌ی ردا پیچید، و به من فرمود: تو نیز بردار و به پیچ و نگاهدار، چون دیدی که

از آن خون تازه می جوشد و جاری می شود، بدانکه حسین (علیه السلام) شهید شده. ابن عباس گوید: برداشتم، و بر حفظش مواظبت نمودم بیشتر از مواظبت بر بعضی از واجبات الهی، و باز نمی کردم آنها را از آستین خود، پس روزی به خواب بودم، ناگاه از خواب بیدار شدم دیدم از آن خون تازه ای جاری است، و آستینم از خون مملو شده، پس نشستم و گریستم، و با خود گفتم: یقین حسین کشته شده، والبته علی (علیه السلام) خبری به من نداد که واقع نشده باشد، پس بیرون آمدم، دیدم شهر مدینه را گویا ابر نازک فرا [صفحه ۲۳۳] گرفته، پس آفتاب ظاهر شد، دیدم گویا منکسف است، و بر دیوار شهر کانه خون تازه ریخته اند، شنیدم صدائی از زاویه ی خانه ی شخصی مرثیه می خواند که مضمونش آن است که صبر کنید ای آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که کشته شد فرزند زهرای بتول، و روح الامین نازل گردید با گریه و افغان، پس گریست به صدای بلند و من هم گریستم، و آن تاریخ را ضبط کردم، روز عاشورا بود، پس خبر را گفتم به کسانی که همراه آن جناب بودند پس گفتند: قسم به خدا که ما نیز شنیدیم صدای آن نوحه کننده را در معرکه، و ندانستیم کیست و گمان کردیم که شاید خضر باشد. [۶۴۷]. دوم آنچه هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیر از صفین مراجعت نمودیم و به کربلا نزول کردیم، پس چون از نماز صبح فارغ شدی قدری از خاک برداشت، و بوئید و فرمود: عجب خاکی هستی، که از تو محشور خواهند شد جمعی که بدون حساب به بهشت خواهند رفت، پس هرثمه برگشت نزد زوجه اش، و او شیعه بود، پس گفت: که مولای تو چنین فرمود، گفت: یا امیر المؤمنین هر چه فرمود حق است، پس چون حضرت سیدالشهداء به کربلا وارد شد، هرثمه که با لشکر ابن سعد بود کلام حضرت امیر (علیه السلام) را به یاد آورد، پس سوار شتر شده به نزد حضرت آمد، و سلام کرد و حدیث حضرت امیر (علیه السلام) را نقل نمود، حضرت فرمودند: حال خیال تو چیست؟ یا با ما هستی یا بر ما؟ گفت: نه با شمایم، و نه بر شمایم اولاد کوچک در کوفه گذاشته و بر ایشان می ترسم از پسر زیاد، حضرت فرمود: پس بیرون برو، به جائی که مقتل ما

مشاهده نکنی، و صدای ما را نشنوی، زیرا که به خدا قسم امروز اگر کسی بشنود صدای استغاثه‌ی ما را، و ما را اعانت نکند البته به رو در آتش جهنم خواهد افتاد. [۶۴۸]. سوم آنچه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که حضرت امیر (علیه السلام) به کربلا مرور نمود با دو نفر از اصحابش، پس اشک در چشمانش به گردش آمد، و فرمود: اینجا محل خوابگاه شتران ایشان است، و محل فرود آمدن بار، و مقام ریخته [صفحه ۲۳۴] شدن خونهای ایشان است، خوشا به حال تو ای خاک که بر روی تو ریخته می شود خون دوستان. [۶۴۹]. نهم: مجالس حضرت زهرا (سلام الله علیها) در مدینه است، و آنها از کثرت به شمار نیاید زیرا که هر وقت که خبر این واقعه به او می رسید مجلس گریه و نوحه منعقد می شد. دهم: مجلس ام ایمن بود در مدینه، که مرثیه خوان ام ایمن بود، و مستمع حضرت زینب، و آن در وقتی بود که آن حدیث مفصل شهادت را از برایش نقل کرد، و آن همان حدیث است که حضرت زینب از برای حضرت سجاد (علیه السلام) نقل کرد در قتلگاه به جهت تسلی او. [۶۵۰].

مرثیه‌ی امام حسن در عزای برادرش حسین

یازدهم: مجلس امام حسن بود که مرثیه خوان او بود و مستمع حضرت حسین (علیه السلام) و اهل بیت بودند، و آن در وقتی بود که حضرت را زهر داده بودند، و اثر آن در تمام بدنش ظاهر گردیده بود، و در حالت احتضار بود که حضرت حسین (علیه السلام) به نزد او آمد و او را دربر گرفت و گریست، فرمود: هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود، هجوم آورند بر تو سی هزار نفر، که همه ادعا می کنند اسلام را، و خود را از امت جد ما می شمارند، و اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون و هتک حرمت تو، و اسیری عیال و اطفال تو، پس آسمان در [این] حادثه خون و خاکستر می بارد، بلکه هر چیزی بر تو می گرید حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا. [۶۵۱]. دوازدهم: مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا بود در نزد قبرش، و آن وقتی بود که ولید از حضرت سیدالشهداء طلب

بیعت نمود از برای یزید عنید، پس حضرت شبی از شبها به حرم جدش رفت و سلام کرد، پس عرض کرد: یا رسول الله منم حسین (علیه السلام) [صفحه ۲۳۵] پسر فاطمه (سلام الله علیها) فرزند تو و فرزند فرزند تو که مرا به امانت در نزد امت گذاشتی، پس شاهد باش یا نبی الله که ایشان مرا واگذاشتند، و ضایع نمودند، و حفظ نکردند، و این است شکایت من به سوی تو از ایشان تا اینکه تو را ملاقات نمایم، پس مشغول نماز گردید، ولید شخصی را فرستاد به منزل آن جناب که ببیند آیا آن حضرت از مدینه رفته است یا نه، پس خبرش دادند که آن جناب در منزل نیست، گفت: الحمد لله حسین (علیه السلام) بیرون رفت، و من مبتلا به خون او نشدم، و چون صبح شد حضرت به منزل برگشت، پس شب دوم باز نزد ضریح جدش رفت و چند رکعت نماز کرد، پس عرض کرد: خدایا این قبر پیغمبر تو است و من پسر دختر پیغمبر تو هستم، و از برای من امری عارض شده است که تو به آن دانائی خدایا من معروف را دوست می دارم و منکر را منکرم، خدایا تو را قسم می دهم به حق صاحب این قبر که از برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو و رضای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو در آن است، پس گریست مدتی تا اینکه نزدیک صبح سر را بر قبر گذاشت و به خواب رفت، پس دید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا با ملائکه ی بسیاری نزدش آمدند، و او را به سینه چسبانید و میان دو چشمش را بوسه داد، و گفت: ای حبیب من، گویا می بینم که در همین زودی به خون خود آغشته شوی، و تو را در زمین کربلا ذبح نمایند در حالتی که تشنه باشی، و ترا آب ندهند، و با این صفت امید شفاعت از من دارند، خدا به ایشان نرساند ای حبیب من، ای حسین، بدرستی که پدر و مادر و برادرت به نزد من آمدند، و همه مشتاق تو هستند، و از برای تو در بهشت جائی است که به آنها نمی رسی مگر به شهادت، پس آن حضرت نظر می نمود به جدش و عرض می کرد: یا جداه مرا حاجت نیست به دنیا، پس مرا با خود ببر، فرمود نمی شود البته باید برگردی، و به درجه ی شهادت برسی، و به ثواب عظیم آن فایز گردی، تا اینکه با پدر و مادر و عموهای خود محشور شوی در قیامت، و با هم بهشت

روید، پس حضرت از خواب بیدار شد، و خواب خود را از برای اهل بیت و اقوام خود حکایت نمود، پس همه به ناله آمدند، و نبود آنروز در مشرق و مغرب عالم قومی که گریه و هم و غمش بیشتر [صفحه ۲۳۶] از اهل بیت باشد. [۶۵۲].

مرثیه خوانی ام سلمه در خارج از مدینه

سیزدهم: مجلس ام سلمه بود در خارج مدینه که حضرت عزم خروج نمودند، به خدمت حضرت آمد، عرض کرد: ای فرزندم مرا محزون مکن به خروجت به سوی عراق، زیرا که از جدت شنیدم که فرمود: فرزندم حسین (علیه السلام) در عراق کشته می شود در زمینی که آن را کربلا می نامند، فرمود: ای مادر من نیز این خبر را می دانم، والبته مرا خواهند کشت، و اصلاً چاره ندارد، و می دانم روز شهادت خود را، و می شناسم قاتل خود را، و محل دفن خود را، و می شناسم کسانی که همراه من کشته می شوند از اهل بیت و اصحاب، و اگر بخواهی ای مادر به تو نشان دهم آن موضع را، پس اشاره کرد زمینها پست شد و کربلا ظاهر گردید پس به او نشان داد مدفن و معسکر و مقتل را، پس گریست ام سلمه گریستن شدیدی، و تسلیم امر نمود به خدا، پس فرمود: ای مادر خداوند خواسته است که مرا کشته ببیند، و عیال مرا اسیر و پریشان و دربه در ببیند، و اطفال مرا مذبوح و مظلوم، یا اسیر و مغلوب ببیند، در حالتی که استغاثه کنند کسی یاری ایشان ننماید. و در روایت دیگر است که ام سلمه عرض کرد: جدت خاکی به من عطا کرده که در شیشه است، فرمود: و الله البته من کشته خواهم شد هر چند به عراق نروم، پس قدری از خاک گرفت و به او داد و فرمود: این را نیز در شیشه کن، پس چون دیدی که مبدل به خون شود مانند آنخاک که جدم به تو داده، پس بدان که مرا شهید کرده اند. [۶۵۳]

چهاردهم: مجلس عمه های آن حضرت در بیرون مدینه بود که به خدمت آن حضرت آمدند، و مشغول نوحه و ندبه گشتند، حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم که این سر را فاش نکنید که معصیت خدا است گفتند: پس نوحه و گریه از برای کدام وقت

بگذاریم، امروز مانند روزی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا و علی (علیه السلام) [صفحه ۲۳۷] (سلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و رقیه و ام کلثوم و زینب از دنیا رفتند، ترا به خدا قسم می‌دهیم که خود را به کشتن ندهی، و بعضی از عمه‌هایش عرض کردند که من شنیدم جن را که بر تو نوحه می‌کردند. [۶۵۴]. پانزدهم: مجلس آن حضرت بود در وقتی که از مدینه بیرون آمد، پس چند فوج از ملائکه با حربه‌ها به نزدش آمدند و سلام کردند، و گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، به درستی که خداوند به ما یاری نمود جد تو را در چند موطن، و حال به یاری تو آمدم، حضرت فرمود: موعده ما و شما زمین شهادت من است، چون در آنجا برسم به نزد من آئید، عرض کردند ای حجت خدا امر کن ما را به هر چه بخواهی که ما مطیع و منقادیم، و اگر از دشمنی می‌ترسی در رکاب تو خواهیم بود، فرمود: راهی به سوی من ندارند، و اذیتی به من نمی‌توانند نمود، تا زمانی که به محل بقعه‌ی خود برسم. [۶۵۵]. شانزدهم: ایضا مجلس آن حضرت بود بعد از خروج از مدینه که چند فوج از مسلمین جن بخدمتش آمدند، و عرض کردند: ای آقای ما، ما از شیعیان و یاوران تو هستیم به هر چه بخواهی ما را امر نما، و اگر بفرمائی دشمنان تو را هلاک کنیم، می‌کنیم، حضرت فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، آیا نخوانده‌اید قرآنی که بر جدم نازل شده که می‌فرماید خدا: «هر جا باشید مرگ به شما می‌رسد هر چند در برجهای محکم باشید» [۶۵۶]. و ایضا فرمود: «اگر در منزل خود بمانید باز البته کسانی که باید کشته شوند به محل مدفن خود خواهند شتافت.» [۶۵۷] و اگر من در اینجا بمانم این خلق بدبخت به چه امتحان می‌شوند و کی در قبر من به کربلا دفن خواهد شد؟ و حال آنکه آن محل را خداوند از برای من از روز دحو الارض اختیار نموده، و مأمن شیعیان من در دنیا و آخرت قرار داده، و لکن شما در روز شنبه عاشورا نزد من آئید که در آخر آنروز مرا شهید می‌کنند، و کسی از اهل بیت من باقی نمی‌گذارند، و سر مرا از برای یزید خواهند برد، پس جماعت جن عرض [صفحه ۲۳۸] کردند: ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا، اگر ما را مراعات امر شما نبود،

هر آینه همه‌ی دشمنان را هلاک می کردیم، پیش از آنکه دست بر تو بیابند، فرمود: والله قدرت ما بر ایشان بیشتر از شما است، و لکن باید حجت بر این خلق تمام شود. [۶۵۸].

مرثیه خوانی امام حسین در مسجدالحرام

هفدهم: مجلسی بود در مسجدالحرام که مرثیه خوان آن حضرت بود، و مستمع حاجیان بودند، و آنوقتی بود که عزم بر سفر عراق نمود، پس ایستاد و خطبه‌ای خواند که مضمونش این است: «که حمد و ثنا مخصوص ذات اله است و آزمه‌ی امور منوط به مشیت و حول او است، و صلوات و سلام بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و آل او باد، ثبت است مردن بر اولاد آدم مانند قلاده بر گردن دختران، و چه قدر مشتاقم به ملاقات گذشتگان خود، مانند اشتیاق یعقوب به یوسف، و از برای من اختیار شده است مصرعی، که ملاقات خواهم نمود آنرا، و گویا می بینم اعضا و جوارح خود را در معرض پاره شدن از گرگان صحرا فیمابین نواویس و کربلا، پس پر کنند از من شکنجه‌های خالی و شکمهای گرسنه‌ی خود را، و چاره‌ای نیست از روزی که نوشته شده است به علم الهی، راضی هستیم ما اهل بیت بر رضای خدا، و صبر می نمائیم بر بلای او، و به ما عطا خواهد نمود اجر صابراین را، و از پیغمبر خدا، جدا نمی شود اهل بیت او، بلکه در نزد او جمع خواهد شد در بهشت، و چشم او به ایشان روشن می گردد، و در حق ایشان وفا خواهد گردید، پس هر کس جان خود را در راه خدا می دهد و دل بر ملاقات خدا گذاشته پس با ما بیاید، که من صبح کوچ خواهم کرد، انشاءالله». [۶۵۹]. هجدهم: مجلس بود بیرون مکه، که محمد بن الحنفیه در شب خروج حضرت از مکه به خدمتش آمد، و عرض کرد: ای برادر، تو می دانی که اهل کوفه با پدر و برادرت غدر کردند، و می ترسم که با تو نیز خلاف نمایند، و به نظر من بهتر آنست که در همین [صفحه ۲۳۹] مکه بمانی که اینجا محل امن است، و کسی را بر تو دست نخواهد بود، و فرمود: برادر می ترسم که یزید مرا بخدعه در اینجا بکشد، و حرمت حرم خدا شکسته شود، عرض کرد: پس به

سوی یمن برو، یا به طرف صحرا، که در آنجاها کسی را بر اذیت تو قدرت نیست، فرمود: در این سخن تأمل خواهم کرد، چون سحر شد، حضرت امر به رحیل نمودند و روانه شدند، خبر به محمد رسید، آمده زمام ناقه را گرفت، و عرض کرد: ای برادر آیا وعده نفرمودی تأمل خواهم کرد؟ پس چرا به این تعجیل حرکت نمودی؟ فرمود: چون تو رفتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا به نزد من آمد، و فرمود: یا حسین بیرون رو که خدا خواسته است تو را کشته ببیند، محمد گفت: (انا لله و انا الیه راجعون): [ما از آن خداوندیم، و بی گمان به سوی او بازمی گردیم.] [۶۶۰]. پس چرا این همه زنان را همراه می‌بری و حال اینکه تو از برای شهادت می‌روی؟ فرمود: جدم فرمود که: اینها را ببر که خدا خواسته که ایشانرا اسیر ببیند، پس محمد وداع نمود و برگشت. [۶۶۱]. مترجم گوید: رضای خدا به کشته شدن آن جناب و اسیری اهل بیتش، ملازمه ندارد با رضای از قاتلین او، و اسیرکنندگان اهل بیت او، و بیانش از برای عوام مشکل است، لکن من باب مثال می‌گویم معروف است که مادر وهب به فرزندش گفت: که از تو راضی نشوم تا در رکاب فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کشته نشوی، و مع ذالک به عمل قاتلش راضی نبود، فانهم. نوزدهم: مجلسی دیگر بود در خارج مکه که عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمتش آمدند، و خواهش توقف کردند، حضرت فرمود: که جدم مرا امر نموده است، و من خواهم رفت، پس ابن عباس بیرون آمد در حالتی که می‌گفت واحسیناه، پس عبدالله بن عمر به نزد آن جناب آمد و عرض کرد که: صلح نما با این جماعت گمراهان، و مبادا جنگ کنی با ایشان که کشته خواهی شد، فرمود: آیا نمی‌دانی که از بی‌اعتباری دنیا، سر یحیی را از برای زن زانیه هدیه بردند؟ و بنی اسرائیل در میان طلوع فجر و طلوع [صفحه ۲۴۰] آفتاب هفتاد پیغمبر کشتند، پس در بازار نشستند، و بیع و شراء کردند، که گویا هیچ عمل قبیحی از ایشان صادر نشده! و خدا ایشان را مهلت داد، بعد از ایشان انتقام کشید؟ ای عبدالله از خدا بترس و دست از یاری من برندار. [۶۶۲]. بیستم: منزل خزیمه بود که چون آن حضرت در آن مقام نزول نمودند، صبح خواهرش زینب به خدمتش

آمده عرض کرد: که دیشب به جهت قضای حاجت به صحرا رفتم، پس شنیدم که هاتفی اشعاری می‌خواند که مضمونش این است که: ای چشم گریه کن بر جماعتی که مرگ ایشان را می‌راند به سوی میعادشان، حضرت فرمود: هر چه خدا حکم فرموده البته خواهد شد. [۶۶۳]. بیست و یکم: مجلس ثعلبیه بود چنانکه عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل که هر دو از قبیله‌ی بنی اسدند روایت نموده‌اند که چون از حج فارغ شدیم از برای ما خواسته‌ای نبود مگر این که به آن حضرت ملحق شویم تا ببینیم کار او به کجا خواهد کشید، پس به سرعت می‌آمدیم تا اینکه به آن جناب رسیدیم، ناگاه دیدیم شخصی از طرف کوفه می‌آید، و چون نزدیک رسید و حسین (علیه السلام) را دید از راه منحرف شد، پس حضرت توقفی نمود کأنه می‌خواست از او خبری پرسد، باز اعراض فرمود و روانه شد، پس ما به نزد آن مرد رفتیم و سلام کردیم، جواب داد، گفتیم: از کدام قبیله هستی؟ گفت از بنی اسد، گفتیم ما نیز اسدی هستیم، تو کیستی؟ گفت: من بکر بن فلانم، پس ما هم بیان نسب خود نمودیم، آنگاه گفتیم: خبر ده ما را از احوال کوفه، گفت: بلی از کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه دیدم مسلم و هانی را کشته بودند و ریسمان به پای ایشان بسته در میان بازار می‌کشیدند، پس برگشتیم به نزد حضرت، و با آن جناب روانه شدیم تا اینکه به ثعلبیه وارد شدیم، پس شتابان به نزد او رفتیم و سلام کردیم، جواب فرمود، پس عرض کردیم که در نزد ما خبری است، اگر می‌فرمائی مخفی عرض کنیم و اگر نه علانیه بگوئیم؟ پس نظری به سوی ما کرد، و نظری به سوی اصحاب نمود، و بعد فرمود: که من [صفحه ۲۴۱] از ایشان چیزی را مستور نمی‌کنم، گفتم: آن سواری را که از کوفه می‌آمد مشاهده نمودید؟ فرمود: بلی می‌خواستم از او سؤال نمایم، گفتم: ما خبر او را معلوم نمودیم، و او مردی است از قبیله‌ی ما، و صاحب عقل و صادق القول است، گفت: که از کوفه بیرون نیامدم مگر بعد از آنکه مسلم و هانی را کشتند، فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون»، خدا رحمت کند ایشان را، و تکرار می‌کرد این کلام را، پس عرض کردیم: تو را به خدا از اینجا برگرد، و خود را و اهل بیت را تلف منما، که در کوفه یابوری نداری،

بلکه همه با دشمن تو خواهند بود، پس نظری به سوی اولاد عقیل نمود، و فرمود: چه می گوئید؟ عرض کردند: نه والله بر نمی گردیم مگر اینکه خون مسلم را مطالبه نمائیم یا به او ملحق شویم، پس حضرت رو بما نمود و فرمود: زندگانی بعد از آن جوانان خیری ندارد، دانستیم که عازم است بر مسیر، پس عرض کردیم: خدا از برای تو خیر مقدر نماید، فرمود: خدا شما را رحمت کند، پس اصحاب عرض کردند که مقام شما در نزد اهل کوفه مانند مسلم نخواهد بود بلکه چون به کوفه رسی اهل کوفه به یاری تو مسارعت خواهند نمود، حضرت سکوت کرد و جوابی به ایشان نداد. [۶۶۴]. و سید (ره) گفته است که: خبر مسلم در منزل زباله به آن حضرت رسید، پس حضرت روانه شدند و فرزددق شاعر به آن جناب برخورد، و عرض کرد: چگونه اعتماد بر اهل کوفه می نمائی؟ و حال اینکه ایشان پسر عمت مسلم را با یارانش کشتند، حضرت گریست و فرمود: خدا رحمت کند مسلم را که به سوی بهشت جاودان روان شد، و آنچه بر او بود به عمل آورد و بر ما باقی است، پس اشعاری خواند که مضمونش این است که، اگر زندگانی دنیا در نظر ابنای آن نفیس و مرغوب است، پس دار آخرت و ثواب خدا البته بالاتر و بهتر است، و اگر ابدان انسان عاقبتش مرگ خواهد بود، پس کشته شدن در راه خدا البته افضل است، و اگر روزیها بتقدیر خدا مقدر شده، پس کمتر حرص کردن در آن اجمل است، پس اگر مال دنیا گذاشتنی و گذشتنی است، پس چرا عاقل بخل ورزد. [۶۶۵]. [صفحه ۲۴۲] بیست و دوم: مجلسی بود در بطن عقبه که عمرو بن لوزان به خدمتش رسید، و عرض کرد: به کجا می روی یا اباعبدالله؟ فرمود: به کوفه می روم، عرض کرد: ترا به خدا برگرد که نمی روی مگر به سوی نیزه ها و شمشیرها، و اگر اهل کوفه امر را از برای تو مسلم کرده [بودند] پیش از آنکه در کوفه وارد شوی، ضرری نداشت رفتن تو، اما حال هیچ صلاح نیست، فرمود: ای بنده ی خدا، از برای من مخفی نیست، و لکن امر خدا واقع خواهد شد. [۶۶۶]. و بعد از این مجلس تا مجلس سی ام شروع نمود در مرثیه خواندن از برای خودش، پس اینها مرثیه ی حسین (علیه السلام) است از برای حسین (علیه السلام) و

هر مجلس از برای مصیبت مخصوصی است از مصیبت‌هایش، چنانکه در مکه مرثیه گفت، نسبت به اعضای پاره پاره‌ی خودش و آن گذشت، و در این مجلس مرثیه گفت. یعنی فرمود: به آن شخص که والله مرا وانگذارند تا اینکه این پاره‌ی خون بسته را از شکم من بیرون آورند. و این کلام اشاره است به اینکه قلب مبارکش از شداید دنیا خون شده، و بیرون آوردنش اشاره است به آن تیر سه شعبه که به قلبش زدند و خونس را جاری نمودند، پس دست مبارکش را به زیر آن گرفت تا پر شد و به سر و صورت خود مالید، فدایت پدر و مادرم آقا، تو، مهجعی همه‌ی شیعیان را محترق نمودی به این کلام، و جگرهای ایشان را پاره کردی، و اشک ایشان را جاری ساختی، عجب کلام دردناکی است. بیست و سوم: هر منزل بود، در وقت بار کردن و به منزل فرود آمدن، از برای خود مرثیه می‌فرمود، و مکرر یاد می‌کرد از حضرت یحیی (علیه‌السلام) و می‌گفت: از پستی و بی‌اعتباری دنیا آن است که سر یحیی را از برای زن زانیه به هدیه بردند، پس می‌گریست. [۶۶۷].

مجلس عزاداری پیش از ورود به کربلا

بیست و چهارم: مجلس مخصوصی بود پیش از ورود به کربلا که چون خیمه‌ها را [صفحه ۲۴۳] نصب می‌کردند، تمام اولاد و برادران و اهل بیتش را جمع کرد، پس نظری بر ایشان نمود و ساعتی گریست، و گویا یاد نمود از آنچه بر ایشان وارد می‌شود، و بی‌کسی ایشان را، و اینکه از وطن آواره شده‌اند، و در هیچ مکانی حتی حرم خدا از برای ایشان ایمنی نیست، و حال آنکه آن امان است از برای کفار، و حیوانات، و نباتات، و اشجار، پس گریست ساعتی و شکایت به خدا کرد، گفت خدایا ما عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو هستیم ما را در بدر کردند، و از وطن بیرون کردند، و بنی‌امیه بر ما تعدی نمودند. [۶۶۸]. مجلس بیست و پنجم: عصر تاسوعا بود، که در پیش خیمه‌ی خود نشسته بود و بر شمشیر تکیه نموده، که اندکی خوابش ربود ناگاه صدای لشکر بلند شد که رو

به خیمه‌ها می‌آمدند، خواهرش زینب خاتون چون آن صداها را شنید به نزد برادر آمد، عرض کرد: ای برادر آیا نمی‌شنوی صدای لشکر را که نزدیک به خیمه رسیده‌اند؟ حضرت سر بلند کرد و فرمود: رسول خدا را الحال در خواب دیدم، که می‌فرمود: تو به سوی ما خواهی آمد، پس زینب خاتون لطمه‌ای چند به صورت زد، و فریاد واویلا برکشید، حضرت فرمود: ویل بر تو نیست ای خواهر، ساکت شو خدا تو را رحمت کند. [۶۶۹]. و در روایت سید (ره) چنین است که فرمود: ای خواهر، در این ساعت به خواب دیدم جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی مرتضی (علیه السلام) و مادرم فاطمه زهرا (علیها السلام) و برادرم حسن مجتبی را که می‌فرمودند: ای حسین (علیه السلام)، تو به این زودی نزد ما خواهی آمد. در روایت دیگر فرمودند: فردا به نزد ما می‌آئی، پس زینب لطمه بر صورت زد و فریاد برکشید حضرت فرمود: آرام گیر که دشمن بر ما شماتت نکند. [۶۷۰]. بیست و ششم: مجلسی بود در شب عاشورا که در خیمه تنها نشسته بود، و شمشیرش را اصلاح می‌نمود و بر خود مرثیه می‌کرد، و بزمانه خطاب می‌نمود، و اشعاری می‌خواند که مضمونش این است: «ای زمانه اف بر تو باد چه قدر مردمان صالح متقی و دوستان [صفحه ۲۴۴] باوفا را به کشتن دادی، و به بدل از ایشان قناعت نمودی، و منتهای امور به سوی خداوند خواهد بود، و هر صاحب نفسی به راه من خواهد رفت، یعنی راه موت». حضرت سجاد می‌فرماید: این اشعار را چند مرتبه تکرار کرد، پس مقصودش دانستم و گریه گلویم را گرفت، ولی خود را نگاه داشتم، و دانستم که بلا نازل خواهد شد، و اما عمه‌ام زینب، پس چون شنید این ابیات را، از جهت غلبه‌ی رقت بر طایفه‌ی زنان طاقت تحمل نیاورده، بی‌اختیار برجست و سر و پا برهنه نزد برادر آمد، ای وای، کاش مرده بودم برادر، امروز مادر و پدرم و برادرم مردند، ای جانشین گذشتگان و پناه بازماندگان، حضرت نظری به او نمود، و فرمود: ای خواهر تحمل تو را شیطان نبرد، و اشک از چشمش سرازیر شد، و فرمود: اگر مرا می‌گذاشتند خود را در این مهلکه نمی‌افکندم، گفت: ای برادر مگر بیچاره شده، مجبور گشته‌ای؟ این دل مرا

بیشتر می سوزاند، و بر من دشوارتر است، پس لطمه سختی به صورت زد، و گریبان خود را چاک نمود و غش کرده بر زمین افتاد، پس حضرت برخاست و آب بصورتش ریخت و او را به هوش آورد، و فرمود: ای خواهر از خدا بترس، و صبر را پیشه گیر، و بدان که تمام اهل زمین خواهند مرد، و اهل آسمانها باقی نخواهند ماند، بلکه به جز وجه خدا باقی نخواهد ماند، که تمام، به قدرت خود خلق نموده، پدر و مادرم و برادرم بهترین اهل ارض بودند، بلکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا از دنیا رفت، و هر مسلمی را به او تاسی است، ای خواهر تو را به خدا قسم می دهم که جامه ی خود را پاره ننما، و صورت مخراش، و واویلا مگو، پس او را آورد و به نزد خود نشانید. [۶۷۱].

مجلس عزاداری در شب عاشورا و خطبه خواندن آن حضرت

بیست و هفتم: مجلس او بود شب عاشورا که اصحاب را در خیمه جمع کرد، و خطبه ای خواند، و در آن خطبه بیان نمود شهادت خود و ایشان را، و دوباره از ایشان بیعت گرفت بر کشته شدن، بلکه بعضی از ایشان بیعت نمودند بر هزار مرتبه کشته شدن، [صفحه ۲۴۵] و سوختن و خاکستر به باد دادن. [۶۷۲]. بیست و هشتم: مجلس او بود در میان خیمه گاه و قتلگاه، در وقتی که دخترش سکینه، به نزد او آمد و وداع نمود، پس فرمود: ای سکینه گریه ی تو به طول خواهد انجامید بعد از کشته شدن من، حال دل مرا مسوزان بگریه ی خود، مادامی که زنده ام در دنیا، و روح در بدن من است. [۶۷۳]. بیست و نهم: مجلس مرثیه ی او بود در قتلگاه، گاهی به جهت بعضی از اصحاب، و گاهی به جهت برادرش عباس، و گاهی به جهت پسرش علی اکبر، و گاهی به جهت برادر زاده اش قاسم، و گاهی به جهت همه ی ایشان، گاهی نشسته، و گاهی ایستاده، چنانکه تفصیل آن بیاید (انشاء الله).

آخرین مجلس در سحر شب عاشورا

سی‌ام: مجلس او بود در سحر شب عاشورا، چنانکه در مناقب روایت کرده‌اند که چون وقت سحر شد، حضرت را اندکی خواب در ربود، پس بیدار شد، و فرمود: دیدم در خواب، که گویا سگهای چندی بر من حمله می‌کنند، و مرا پاره می‌کنند، و یک سگ سفید و سیاه رنگ بر من بیشتر حمله می‌کرد، و گمان دارم که قاتل من مرد ابرصی باشد از این قوم، و بعد از آن دیدم جدم رسول خدا را با جمعی از اصحابش، که می‌فرمود: ای فرزند توئی شهید آل محمد (صلی الله علیه و آله)، و اهل آسمانها به قدم تو متبشرند، و فردا شب افطار خود را نزد من قرار ده، و تعجیل نما که اینک ملکی از آسمان نازل شده، و با او است شیشه‌ی سبزی از برای آنکه خون تو را در آن نگاه دارد، این است خوابی که دیده‌ام، و شکی نیست که رحیل نزدیک شده. [۶۷۴]. خاتمه‌ی آخر مجالس آن سرور، مجلسی بود که با تن پاره پاره بر روی خاک افتاده، و نفسش به آخر رسید، و به حال خود و اهل بیتش مرثیه می‌خواند، و مستمع خدای متعال [صفحه ۲۴۶] بود، عرض می‌کرد: «اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت»، تا آخر فقرات که گذشت. [۶۷۵].

نوع ۴

اشاره

نوع چهارم: مجالسی است که بعد از شهادتش منعقد گردید و آن چند قسم است: اول مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود در مدینه که او مرثیه‌خوان و مستمع ام سلمه، چنانکه ابن عباس نقل کرده که روزی در منزل خود به خواب بودم ناگاه صدای صیحه و ناله‌ی عظیمی شنیدم از خانه‌ی ام سلمه زوجه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، پس بیرون آمدم، و قائد من دست مرا گرفت رفتیم به خانه‌ی ام سلمه، و اهل مدینه از زن و مرد در خانه‌ی او می‌آمدند، پس چون رسیدیم آنجا گفتم: تو را چه می‌شود که این چنین فریاد و ناله می‌کنی ای مادر مؤمنین، جواب به من ندارد، و رو کرد به زنهای هاشمیه، و

گفت: ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید در گریه و نوحه، که آقای شما و سید جوانان اهل بهشت، و سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و ریحانه‌ی آن سرور را شهید نمودند، گفتم: ای مادر مؤمنان! از کجا دانستی این خبر را؟ گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا را حال در خواب دیدم گردآلود و متغیر الحال، عرض کردم: این چه حال است در جناب شما؟ فرمود: فرزندم حسین (علیه السلام) و اهل بیتش کشته شدند، و حال از دفن ایشان فارغ شده‌ام. [۶۷۶]. مترجم گوید: این خواب منافات ندارد با آنچه مسلم است که دفن ایشان چند روز بعد از شهادت بود، زیرا که ممکن است که ام‌سلمه در خواب دیده باشد واقعه‌ی روز سیم شهادت را، یا دهم مثلاً -انتهی. و در روایت دیگر گفت: خواب دیدم حضرت رسول را، و حال آنکه سر، و رو، محاسنش خاک آلود بود، پس از سبب آن سؤال نمودم، فرمود: مردم هجوم [صفحه ۲۴۷] نمودند و فرزند مرا در این ساعت کشتند، و من در آنجا حاضر بودم. [۶۷۷]. ام‌سلمه گوید: پس بدنم به لرزه درآمد، و داخل بیت شدم و گویا عقل و هوش از سر من به در رفت، پس نظر کردم به آن خاک که جبرئیل از کربلا آورده بود، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن را به من سپرد و فرمود: این را در شیشه ضبط کن پس هر وقت مبدل به خون شد بدانکه حسین (علیه السلام) را کشته‌اند، دیدم شیشه از خون به جوش آمده. ابن عباس گوید: پس ام‌سلمه از آن خون گرفت و بصورت خود مالید و آنروز را بالتمام مشغول ماتم و عزا بود پس چون خبر از عراق رسید معلوم شد که همانروز حضرت را شهید کرده بودند. [۶۷۸].

مجلس دوم مجلس عامی بود، که در تمام ماسوی الله برپا شد، از زمان و مکان و هر چه در آنها است، و ما یری و ما لا یری، از اصناف مخلوقات، از حجب و عرش و حمله‌ی آن، و آسمانها و ملائکه و ستاره‌ها، و عناصر اربعه، و نباتات و حیوانات، و بهشت و خزنه‌ی آن، و حور و غلمان، و قصور و اشجار، و انهار و ثمار آن، و جهنم و خزنه، و غیر ذالک، و این مجلس خاصی بود در زمان مخصوصی که در آن احوال ماسوی منقلب شد در ماتم آن جناب، و حال هر چیزی متغیر گردید به حسب خودش [۶۷۹]، پس هر کس

صاحب چشم بود تأثرش به گریه بود، [۶۸۰]، و تأثر هوا بموج و ریختن خون و سرخی بود، و آفتاب به انکساف و سرخی [۶۸۱]، و ملائکه به اختلال صفوف ایشان و بازماندن از تسبیح [۶۸۲]، و اشجار به خروج دم [۶۸۳]، و فضا به ظلمت [۶۸۴]، و زمین به تزلزل، و کوه‌ها به اضطراب [۶۸۵]، و ماهیان به بیرون آمدن از آب، و دریاها به موج زدن، و مرغان هوا به سقوط، و جن به [صفحه ۲۴۸] نوحه کردن در اطراف زمین [۶۸۶]، و این مجلس عام، مخصوص وقتی بود معین، چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) بیان نموده که ضرب شمشیر به آن حضرت زدند و به زمین افتاد، رو به سوی او شتافتند که سر او را ببرند. [۶۸۷]. و بیان این است که: در سه وقت شمشیر بر آن جناب زدند، یکی در وقت سواری بود که یک ضربت بر او وارد شد، و دیگری در وقتی که بر روی خاک نشسته بود چند ضربت به او زدند، و دیگری در وقتی که بر روی خاک افتاده بود بر او چندین ضربت بر منحر شریفش زدند، پس اراده‌ی قطع رأس نمودند، در این حال انقلاب واقع گردید، و چندین صدا بلند شد، یکی صدای خود آن سرور بود که می‌فرمود: آیا رواست که مرا تشنه بکشند و جد من محمد مصطفی است؟ و دیگری ملکی بود که به امر خدا از بطنان عرش ندا نمود که: ای امت متحیر گمراه هرگز موفق نشوید به عید فطر و اضحی [۶۸۸]، و دیگر ملکی بود از بهشت برین، که بالهای خود را بر دریاها گشود، و ندا نمود: ای اهل دریاها لباس حزن دربر کنید که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ذبح نمودند [۶۸۹]، و جبرئیل فریاد کرد: «قد قتل الحسین بکربلا» [۶۹۰]، و همه‌ی ملائکه به فریاد آمدند که: اله‌ها، و سیدا، آیا شایسته است که چنین رفتار کنند با حسین (علیه السلام) برگزیده و پسر پیغمبر تو [۶۹۱]؟! و زینب از خیمه بیرون آمد، رو به قتلگاه آورده فریاد می‌کرد: وای خاه، وای سیده [۶۹۲]، و ذوالجناح از قتلگاه به خیمگاه می‌دوید و صیحه می‌زد: «الظلیمة، الظلیمة» از دست جماعتی که فرزند پیغمبر خود را کشتند [۶۹۳]، پس در این حالت آن انقلابات و تغییرات، در تمام اجزاء عالم واقع شد. آیا شما دوستان متغیر الحال نمی‌شوید در نزد ذکر آن؟ بلکه ابوذر گفت: اگر بدانید که بر [صفحه ۲۴۹] اهل عالم

در آن وقت چه دست می دهد هر آینه آنقدر گریه کنید که بمیرید [۶۹۴]، حال که از شما مردن نخواسته اند پس لااقل ندبه، و نوحه، و صراخ، و عجیج و گریه و زاری و دلتنگی، و تباکی را از دست ندهید، آه، ثم آه. مجلس سوم: قتلگاه بود که زینب خاتون مرثیه می خواند و اهل بیت و لشکر می گریستند. [۶۹۵]. مجلس چهارم: مجلس طیور بود و مرثیه خوان طایر ایض بود. [۶۹۶]. مجلس پنجم: مجلس وحوش بود در شب یازدهم محرم که همه گردنها را کشیده بودند به سوی جسد آن سرور، تا صبح نوحه می کردند. [۶۹۷]. مجلس ششم: مردان جن بود در اطراف جسد آن جناب [۶۹۸]. مجلس هفتم: زنان جنبه بود در اطراف جسد مبارکش. [۶۹۹]. مجلس هشتم: آن جنی بود در قریه‌ی شاهی و مستمع پنج نفر بودند از اهل کوفه که به جهت یاری آن حضرت آمدند و نرسیدند. [۷۰۰]. مجلس نهم: مجلس همه جن‌ها بود در اماکن متعدده چنانکه تفصیل آنها بیاید انشاءالله. مجلس دهم: کوچه‌های کوفه بود که ذاکر زینب و ام کلثوم و فاطمه صغری و حضرت سجاد (علیه السلام) بودند، و گریه کننده اهل کوفه از رجال و نساء بودند که صدای گریه و ناله از ایشان بلند بود، بعضی به سر می زدند و بعضی به سینه و خاک بر سر می ریختند و موهای خود را می کنند و چنان روزی دیده نشده است. [۷۰۱]. [صفحه ۲۵۰] یازدهم: مجلس اهل بیت بود در همه‌ی احوال و اماکن از کربلا تا شام، و از آن تا مراجعت به مدینه، و بعد از آن تا زنده بودند، و مجلس حضرت سجاد (علیه السلام) مدت چهل سال که متصل می گریست خصوصاً در وقت طعام خوردن یا آب نوشیدن و می فرمود: پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گرسنه و تشنه کشته شد. [۷۰۲]. دوازدهم: مجلس یزید بود که خود مرثیه کرد و رؤسای عسکرش مستمع بودند، و آن وقتی بود که به زوجه اش هند گفت: نوحه کن بر حسین (علیه السلام) پسر فاطمه (علیها السلام) که بزرگ قریش است و پسر مرجانه در کشتن او تعجیل نمود و تفصیلش بیاید. [۷۰۳].

مرثیه خوانی حضرت سجاد در مجلس یزید

سیزدهم: مجلس یزید بود در شام، که مرثیه خوان حضرت سجاد (علیه السلام) بود، و مستمع اهل شام و یزید بودند، آنجناب بر منبر آمد و خطبه ای خواند مشتمل بر حمد و ثناء الهی، و صلوات بر جدش حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله)، و جد دیگرش امیرالمؤمنین، پس شروع نمود به مرثیه ی پدر بزرگوارش، تا اینکه فرمود: منم پسر آن کسی که سرش را از قفا بریدند، منم پسر آن کسی که عمامه و ردایش را از تنش بیرون آوردند، پس صدای صیحه و گریه از اهل شام و بنی امیه بلند شد، و یزید ترسید که فتنه به پا شود، پس امر کرد مؤذن اذان بگوید، پس هر گاه بنی امیه و اهل شام نوحه و زاری کنند از شنیدن اینکه آن جناب را سر از قفا بریدند و از او عمامه و ردا بردند، پس شیعه چه باید بکند؟ اگر تصور کند که چگونه عمامه از سر آن حضرت بردند و در چه حالت بود و کدام وقت بود. [۷۰۴]. چهاردهم: مجلس زنان بود در خانه ی یزید، که زینب و ام کلثوم و دختران حضرت مرثیه می خواندند و زوجه ی یزید و دخترانش و زنان بنی امیه گریه و نوحه می نمودند، و این [صفحه ۲۵۱] وقتی بود که یزید اذن داد در عزای آن حضرت، پس هفت روز اقامه ی تعزیه نمودند. [۷۰۵]. پانزدهم: مجلس حضرت سجاد (علیه السلام) بود در بیابان خارج مدینه بعد از مراجعت اهل بیت بعد از آنکه خیمه ها را بر سر پا کردند، و اهل مدینه به استقبال آمدند، کرسی از برای حضرت گذاشتند، و آن جناب بر کرسی نشست و اشک از چشمش جاری بود، و با دستمال اشکها را پاک می نمود باز اشک مهلت نمی داد، و چون اهل مدینه آن جناب را با آن حالت دیدند صدای صیحه و ضجه از ایشان بلند شد که گویا تمام آن بقعه یک ضجه بود، پس حضرت اشاره کرد که ساکت شوید، اندکی ساکت شدند، پس فرمود: حمد و ثناء، مخصوص پروردگار عالم است که مالک روز دین، و آفریننده ی تمام خلائق است، حمد می کنم او را بر شادای روزگار، و صدمات دهر ناهنجار، و سختی مصیبت های بیشمار، ایها الناس بدانید که خداوند محمود ما را مبتلا فرمود، و امتحان نمود به مصیبتی بزرگ که رخنه ی عظمی در اسلام حادث کرده، ای مردم جناب ابو عبدالله با عترتش کشته، و

بخون آغشته شدند، و اهل بیت و اطفالش به اسیری رفتند، و سرهای ایشان را بر سر نیزه در بلاد گردانیدند، و این مصیبتی است که مثل و مانند نخواهد داشت، کدام مرد با غیرت بعد از ملاحظه‌ی این مصیبت مسرور خواهد گشت، و کدام چشم است که اشک او جاری نشود بر آن سرور؟ حال آنکه آسمانها از برای او گریستند، و دریاها به موج آمدند، و زمینها، و درختان، و ماهیان، و ملائکه‌ی مقربین، و اهل سماوات و ارضین، بر حال آن جناب گریه کردند، کدام دل است که از برای او شکسته نشود؟ و کدام گوش طاقت شنیدن آن را دارد، ای مردم، ما اهل بیت را دربدر کردند، و از شهری به شهری بردند، مانند اسیران ترک و کابل، بدون اینکه از ما گناهی صادر شده باشد، یا رخنه‌ای در دین کرده باشیم، و این امری است که تا حال در دنیا اتفاق نیفتاده، والله اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت می کردند ایشان را که با ما قتال نمایند، و اذیت کنند، به عوض آنچه در حق ما به ایشان سفارش کرد، بیشتر از آنچه کردند از برای ایشان میسر نمی شد، پس هر چند این مصیبتها جان گداز است، ولی ما اهل بیت رضا و تسلیم هستیم، امر را بخداوند [صفحه ۲۵۲] گذاشتیم و اوست عزیز و منتقم. [۷۰۶]. شانزدهم: مجلس ام کلثوم بود در وقتی که سواد مدینه ظاهر گردید، مرثیه گفت، و حضرت سجاد و سایر اهل بیت مستمع بودند، اولاً مدینه را خطاب نمود بعد جدش و مادرش و برادرش را چنانکه بیاید. (ان شاء الله). [۷۰۷]. هفدهم: مجلس ملائکه است که هر روز در نزد قبر آن جناب منعقد می شود تا روز قیامت به کیفیاتی که در عنوان ملائکه ذکر خواهد شد. هجدهم: مجلسی است که هر روز از برای حضرت فاطمه (علیها السلام) منعقد می شود در آسمانها تا روز قیامت حتی در عیدها و غیر آن، و مجملش آن است که آن مکرمه هر روز نظر می نماید به مصرع فرزندش حسین (علیه السلام) پس فریادی می کشد که تمام ارکان موجودات از آسمانها و زمینها و دریاها و ملائکه مضطرب می شوند تا اینکه پیغمبر خدا به نزد او می آید و او را ساکت می نماید، پس دعا در حق زوار فرزندش می کند. [۷۰۸]. نوزدهم: مجالس ائمه‌ی طاهرین است، از آنجمله مجلس حضرت صادق (علیه السلام) بود و مرثیه گو جعفر

بن عفان بود [۷۰۹]، و مضمون اشعارش این است که: البته هر کس گریه می کند، پس بر اسلام گریه کند که احکام آن را ضایع نمودند در آنوقت که شمشیر و نیزه را از خون حسین (علیه السلام) سیراب کردند. [۷۱۰]. و دیگری مجلس صادق (علیه السلام) بود ایضا که مرثیه خوان عبدالله بن غالب بود، و مضمونش آن است که: گریه کنید از برای بدن آن جناب که بر خاک گرم عریان افتاده بود، و بادها غبار و گرد بر آن می پاشیدند. [۷۱۱]. و دیگر باز مجلس آن سرور بود که ابوهارون مکفوف را فرمود به همان قسم که در نزد خود نوحه می خوانی با رقت بخوان، پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که: [صفحه ۲۵۳] تصور کن بدن حضرت حسین (علیه السلام) را، و با بدن طاهر بگو، پس حضرت گریست، باز فرمود: بگو، پس قصیده‌ی دیگر شروع نمود که مضمون مطلعش آن است که مریم برخیز و از برای آقایت نوحه و ندبه نما، و بر حسین گریه کن، پس آن حضرت گریست و صدای صیحه و ضجه و فریاد و ابتاه از حرم مطهرش بلند شد. [۷۱۲]. و دیگر مجلس حضرت رضا (علیه السلام) بود که مرثیه خوان دعبل خزاعی بود، و خود آن حضرت متولی نظم مجلس گردید، یعنی برخواست و ستری نصب نمود، و زنان را در پشت پرده نشانید، و دعبل را فرمود: بخوان، و فرمود: هر کس چشمش گریان شود در مصیبت جدم حسین (علیه السلام) با ما محشور خواهد شد روز قیامت، پس دعبل شروع نمود به مرثیه خواندن به این مضمون، که ای فاطمه اگر خیال می نمودی حسین را افتاده و شهید شده با لب تشنه در کنار آب فرات، هر آینه بر صورت می زدی و اشک بر رخسار جاری می نمودی، تا آخر قصیده، و حضرت می گریست و زنان صیحه می زدند. [۷۱۳]. بیستم: مجلس ملائکه است هر روز غیر از آنچه اشاره شد، چنانکه بیاید (ان شاء الله). بیست و یکم: مجالس شیعیان است که بر پا خواهد بود تا روز قیامت، و از خصایصش آن است که اولاً مورث کلال و ملال نمی شود، و عجبت آن است که سال به سال در عزت و رواج و بهاء آن می افزاید، حتی اینکه بلدی نمانده است از بلدان، حتی بلاد

منافقان، و مخالفان و کفار، که در آن اقامه‌ی عزای حسین (علیه‌السلام) برپا نشود، بلکه در این سنوات در بغداد و قسطنطنیه و مصر و شام، علانیه مجالس برپا می‌شود.

نوع ۵

نوع پنجم: مجلس اهل محشر است که مرثیه‌خوان حضرت فاطمه (علیها‌السلام) است درحالتی که پیراهن حسین (علیه‌السلام) را در دست دارد و فریاد می‌کند، پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ملائکه فریاد می‌کنند، و حاضر در مجلس، مثال حضرت حسین (علیه [صفحه ۲۵۴] السلام) باشد درحالتی که سر در بدن ندارد، و جمیع انبیاء ملائکه و مؤمنین از خلق اولین و آخرین به گریه درآیند، چنانکه تفصیلش بیاید ان شاء الله.

صحف و کتبی که مشتمل بر مرثیه‌ی آن حضرت است

مقصد پنجم: در صحف و کتبی که مشتمل بر مرثیه آن جناب بوده است قبل از شهادتش، یا بعد از آن، و آن ده عدد است: اول: لوح محفوظ است در وقتی که قلم به امر خداوند ثبت نمود در آن تقدیرات الهی را در امر حضرت حسین (علیه‌السلام)، پس قلم جاری شد بر لعن قتل آن حضرت قبل از اذن خدا چنانکه در روایات است. [۷۱۴]. دوم: قرآن مجید که در آن آیاتی است که در عنوان مخصوص ذکر شده. سوم: تورات است در بعضی اسفارش. چهارم: کتاب ارمیا که پاسوقی از پیمان و شنم می‌گوید این مضمون را که: شخص بزرگی در راه خدا ذبح می‌شود و بدنش در آفتاب می‌افتد بزمین شمال نزدیک شط فرات. پنجم: کتاب لخم‌ان. ششم: مصحف شیث و در هر دو چند جا اشاره به واقعه‌ی کربلا شده. هفتم: صحیفه‌ی خود آن حضرت که در آن ثبت بود که ای حسین خود را بفروش در راه خدا، و بیرون رو با جماعتی که شهادت ایشان در رکاب تو مقرر شده، و جهاد کن تا کشته شوی. [۷۱۵]. هشتم: کتابتی بود که در کنیسه نصاری دیده شد پیش از بعثت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مدت سیصد سال، و مضمونش آن است که

آیا امید دارند جماعتی که حسین (علیه السلام) را بکشند اینکه به شفاعت جدش در روز قیامت برسند؟ نه والله هرگز شفیعی از برای ایشان نخواهد بود و در روز قیامت در عذاب خواهند بود [۷۱۶]، و بهمین [صفحه ۲۵۵] مضمون نوشته شده در دیوار دیر به قلم آهن در راه شام، آنوقتی که موکلین سر را در آنجا گذاشتند، و به دورش نشستند. [۷۱۷]. نهم: دری بود که از آسمان نثار شده بود و در مسجد کوفه یافتند، بر او این مضمون نقش بود که: «منم آن دری که از آسمان مرا نثار عروسی حضرت فاطمه کردند، و رنگ من از نقره سفیدتر بود، ولی از اثر خون حسین (علیه السلام) سرخ شده‌ام. [۷۱۸]»، و همچنین بعضی سنگ ریزه‌های دیگر در چند موضع یافتند که مشتمل بر مرثیه آن جناب بود به رنگ سرخ مانند خون. [۷۱۹]. دهم: قلوب دوستان و شیعیان خاص است که همچنانکه ایمان در آن نوشته شده، حزن و اندوه بر آن حضرت نیز در آن نقش است، و از این جهت به محض استماع اسمش متأثر و محزون می‌گردند. [۷۲۰]. مقصد ششم: در خواص مجالس گریه بر آن حضرت

در خواص مجالس گریه بر آن جناب

و آن هشت است: اول: اینکه در آن احیاء امر ایشان است، و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن احیاء امر ائمه است نمیرد دل او در روزی که دلها می‌میرند. [۷۲۱]. دوم: نفس در آن حال ثواب تسبیح دارد. [۷۲۲]. سوم: آن مجالس محبوب حضرت صادق (علیه السلام) است به مقتضای روایات، پس محبوب خدا و رسول است. [۷۲۳]. چهارم: محل نظر حضرت حسین (علیه السلام) است زیرا که آن جناب در یمین عرش [صفحه ۲۵۶] است و نظر می‌کند به سوی زمین کربلا و به زوار و گریه کنندگان. [۷۲۴]. پنجم: آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر می‌شوند، چنانکه روایت شده است که روزی جعفر بن عفان، به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) مشرف شد، پس حضرت او را به نزدیک خود نشانید، و فرمود: ای جعفر شنیده‌ام که در مرثیه حسین

(علیه السلام) شعر می گوئی، و خوب می گوئی، عرض کرد: بلی فدایت شوم، فرمود: بخوان پس خواند و آن حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش جاری گردید، پس فرمود: ای جعفر، و الله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و شنیدند اشعار تو را، و گریه کردند چنانکه ما گریستیم، بلکه بیشتر، و خداوند واجب نمود از برای تو الان تمام بهشت را، و گناهان تو را آمرزید، ای جعفر آیا بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی، بلی سید من، فرمود: هیچکس نیست که ذکر کند حسین (علیه السلام) را پس گریه کند یا بگریاند، مگر اینکه بهشت از برایش واجب گردد، و گناهانش آمرزیده شود. ششم: مجلس عزای قبه‌ی حضرت حسین (علیه السلام) است، زیرا که قبه‌ی آن جناب همان تنها بنیان مخصوص نیست، بلکه قبه او عبارت است از خضوع و خشوع، پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع، خصوصا از برای ذکر آن جناب همان قبه‌ی آن حضرت است، و اجابت دعا در آن خواهد بود. هفتم: معراج گریه کنندگان است، زیرا که محل نزول صلوات و رحمت مخصوص الهی است به غفران ذنوب و رفع درجات ایشان، بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکاء، یا تباکی، امید هست که رحمت تمام اهل مجلس ما را شامل شود. هشتم: اینکه آن نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و افضل و اجل همه‌ی مجالس بوده‌اند چنانکه بیانش بیاید (ان شاء الله).

در خواص گریه

مقصد هفتم: در خواص گریه، و آن هشت قسم است: [صفحه ۲۵۷] اول: این که صله‌ی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است. [۷۲۵]. دوم: مساعدت حضرت فاطمه (علیها السلام) است، زیرا که آن حضرت هر روز گریه می کند، و حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: آیا دوست نمی داری که از جمله کسانی باشی که یاور و معین حضرت فاطمه (علیها السلام) باشند. [۷۲۶]. سوم: اداء حق پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا و ائمه‌ی هدی به آن می شود به مقتضای اخبار. [۷۲۷]. چهارم: نصرت و یاری حسین

(علیه السلام) در آنست، زیرا که یاری در هر وقتی به حسب آن وقت است. پنجم: در آن تأسی انبیاء، ملائکه و عباد صالحین است. ششم: اداء مزد رسالت است که مودت ذی القربی است. هفتم: ترک آن، جفا است به آن حضرت. [۷۲۸]. هشتم: تسلی است از جمیع گریه‌ها و مصیبت‌ها، چنانکه حضرت رضا (علیه السلام) به پسر شیب فرمود: اگر گریه خواهی کرد بر چیزی، پس گریه کن بر حسین بن علی (علیه السلام)، که او را ذبح نمودند مانند گوسفند، و کشتند با او، هجده نفر از اهل بیتش را که در روی زمین مثل و مانند نداشتند. و در این حدیث یک نکته است که در خود آن جناب به ذبح تعبیر فرموده، و در اهل بیت به قتل، و شاید به سبب آن است که اهل بیت کشته شدند به سبب آن جراحتهائی که بر ایشان وارد شد، و به آن حضرت هم هر چند جراحتهای کاری زده بودند که همانها کافی بود در مقصود ایشان، ولی اکتفا به آن ننمودند، بلکه او را ذبح نمودند مانند گوسفند، یعنی گرفتند و سرش را بریدند. [۷۲۹]. [صفحه ۲۵۸] مترجم گوید: شاید تشبیه به ذبح گوسفند از این جهت باشد که همچنان که قصاب گوسفند را می‌کشد به دون خوف و ترس و کسی هم او را ملامت نمی‌کند، و عظمی در انظار ندارد، به همین قسم بی‌خوف و مبالغات مباشر ذبح آن سرور شدند، اُسفی علیک یا مظلوم.

در فضائل گریه

مقصد هشتم: در فضایل گریه، یعنی اموری که با آنها زیادتى دارد گریه بر سایر اعمال حسنه، و آن پنج است: اول: این است که جایز است صلوات فرستادن بر گریه کننده، یعنی بگوئید به او صلی الله علیک، چنانکه در خبر است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الا و صلی الله علی البا کین علی الحسین (علیه السلام)» [۷۳۰] و مراد یا اخبار است، یا دعا، و به هر تقدیر مطلوب حاصل است. دوم: آنکه گاهی فضیلت می‌رسد [به فضیلت] اصعب اعمال، [و آن عبارت از این است] که شخص ولد عزیز خود را، بامر خدا و تقرب به سوی او، به دست خود قربانی کند، چنانکه از حدیث رضا

(علیه السلام) ظاهر می شود، که فرمودند: چون ابراهیم (علیه السلام) گوسفند را به عوض پسرش فدا نمود آرزو کرد که کاش پسرش را ذبح کرده بود، تا اینکه به ارفع درجات فائز می گردید، پس خداوند به او وحی نمود قضیه هائله کربلا را، پس جزع کرد و گریست بر آن حضرت، پس وحی شد به او که این جزع را به عوض جزع تو بر اسمعیل قبول نمودم، و ارفع درجات را از برای تو قرار دادم. [۷۳۱]. ولی این مطلب به هر کس نمی رسد مگر کسی که حسین (علیه السلام) در نزد او عزیز باشد به قسمی که در نزد ابراهیم عزیز بود، زیرا که در این روایت اول از ابراهیم (علیه السلام) سؤال شد که کیست محبوب تر پیش تو از جمیع خلق؟ عرض کرد: حبیب تو، وحی شد [صفحه ۲۵۹] که آیا او محبوب تر است نزد تو یا نفس تو؟ عرض کرد بلکه او پیش من اعز است از نفسم، فرمود: آیا فرزند او محبوبتر است به نزد تو، یا فرزند خودت؟ عرض کرد فرزند او، فرمود آیا ذبح فرزند او به طریق ظلم و عدوان به دست دشمنان تو را بیشتر به درد می آورد، یا ذبح خودت فرزندت را به دست خود در راه اطاعت من؟ عرض کرد: ذبح فرزند او، پس واقعه ی کربلا از برایش بیان شد و گریست، و آن وحی به سوی او آمد که ذکر شد، پس ای کسانی که حسین (علیه السلام) در نزد شما محبوبتر از فرزند عزیز است، و ذبح او مانند گوسفند دل شما را بیشتر از ذبح فرزند به درد می آورد، بشارت باد شما را که از برای شما، به هر جزعی ثواب قربانی اولاد خواهد بود (ان شاء الله). سوم: آنکه حدی از برای او نیست در جانب قلت و از برای ثوابش در جانب کثرت به خلاف سایر اعمال. [۷۳۲]. چهارم: و آن از عجایب است، که اگر محقق هم نشود در خارج و لکن شبیه آن واقع شود، باز ثواب آن حاصل است، یعنی اگر گریه نباشد و همان تباهی باشد، یعنی خود را شبیه نماید به گریه کننده، یعنی سر را به زیر اندازد، و صدا کند، و اظهار علامات رقت نماید، ثواب آنرا دارد [۷۳۳]، لکن باید تباهی هم لله باشد نه به جهت ریا، چنانکه بعضی توهم کرده اند. پنجم: آنکه آن بالاتر است از جمیع اقسام ایمان و اعمال صالحه از جهات چندی که بعضش گذشت و بعض آن بیاید (ان شاء الله).

در خواص گریه از حیثیت اجر و ثواب

مقصد نهم: در خواص گریه از حیثیت اجر و ثواب و آن چند نوع است: اول آنچه متعلق است به نجات از احوال و عقاب و تفصیل این در چند مورد است: یکی در وقت خروج روح، و آن عقبه بزرگی است که مشتمل بر هول شدید و زحمت بسیار، حضرت امیر (علیه السلام) می فرمود: که از برای موت سختی هایی است که به [صفحه ۲۶۰] وصف در نمی آید و به عقول اهل دنیا تصور نمی شود. [۷۳۴]. و گریه بر سیدالشهداء سبب نجات از آن است، چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) به مسمع بن عبدالملک فرمودند: تو از اهل عراقی آیا به زیارت حسین (علیه السلام) می روی؟ عرض کرد: نه دشمنان ناصبی دارم می ترسم که خبر به والی بدهند و مرا عقوبت کند، پس من باب تقیه ترک کرده ام، فرمود: آیا مصائب آن جناب را یاد می کنی و جزع می نمائی؟ عرض کرد: بلی والله گریه می کنم، و اثر حزن در من ظاهر می شود، و از طعام خوردن باز می مانم، حضرت فرمود: آگاه باش، که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا، که وصیت کنند ملک الموت را در حق تو، که سبب روشنی چشم تو باشد. [۷۳۵]. دوم: مشاهده ملک الموت، و در آن هول عظیم است و بسیار مخوف و موحش است از برای اهل معصیت، ولی گریه بر حضرت حسین (علیه السلام) سبب نجات از آن است، چنانکه حضرت صادق (علیه السلام) به مسمع فرمود بعد از کلام سابق که: «ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر خواهد بود» و معلوم است که مشاهده ی مادر مهربان وحشتی ندارد. [۷۳۶]. سوم: نزول بر قبر مصیبت بزرگ است، و عقبه مهول و موحش است، این است که شرعا مستحب است که میت را در سه دفعه نقل کنند تا اینکه مهیا شود از برای آن [۷۳۷]، و گریه بر آن حضرت سبب نجات از آن است، چنانکه در روایات بسیار وارد است که اگر کسی ادخال سرور در قلب مؤمنی نماید خداوند از آن سرور، شخص خوش صورتی خلق کند که پیش از میت به قبر رود و او را استقبال کند، و گوید: تو را بشارت باد ای دوست خدا به کرامت الهی،

و رضوان او، ایمن باش که من مونس تو خواهم بود تا روز قیامت [۷۳۸]، پس هر گاه کسی ادخال سرور در قلب پیغمبر خدا، و ائمه‌ی هدی و فاطمه‌ی زهرا (علیه‌السلام) نماید به گریه بر حسین (علیه‌السلام)، چنانکه خود فرمودند که این عمل احسان [صفحه ۲۶۱] به ما است و صله‌ی ما و یاری ما است، پس چگونه خواهد بود آنصورتی که سرور ایشان خلق شود و چگونه جمالی خواهد داشت آن مونس دائمی. [۷۳۹]. چهارم: ماندن در قبر و برزخ، عذاب الیم و بلای عظیم است، چنانکه حضرت امیر (علیه‌السلام) از زبان ایشان می‌فرماید: که ایشان در هر آن فریاد می‌کنند که ما را تنگی مقام به تنگ آورده، و خاکها در فرق ما ریخته صورتهای ما را تغییر داده، و صفا و بهای ما را ربوده، وحشت ما به طول انجامیده. [۷۴۰]. و گریه بر حسین (علیه‌السلام) در این مقام نافع است، زیرا که وارد است در حق گریه کننده که در وقت مردنش چنان فرحناک می‌شود که آن فرح در دلش باقی است تا روز قیامت. [۷۴۱]. پنجم: بیرون آمدن از قبر مصیبت عظمی و بلیه‌ی کبری است، که حضرت سجاد به تذکر آن می‌گریست و می‌فرمود: گریه می‌کنم از برای وقتی که از قبر بیرون می‌آیم در حالتی که بدنم عریان است، و ثقل معاصی را بر دوش خود کشیده، گاهی به راست، گاهی به چپ نظر می‌کنم، و هر کس در آنوقت به کار خود مبتلا است، بعضی خندان و خوشحال، و بعضی گریان و گرفتار وبال. [۷۴۲]. و گریه بر حسین (علیه‌السلام) سبب ستر عورت و سبکی بار است، و در حق «باکی» وارد است که چون از قبر برآید سرور از صورت او ظاهر باشد، و ملائکه به استقبال او آیند، و بشارتش دهند به ثواب الهی. [۷۴۳]. ششم: زلزله قیامت امر بزرگی است، و داهیه‌ی عظمی است، و از برای آن چندین حالت و مقام و موقف است، و شاید آن بسیار، و به حسب هر حالتی اسمی دارد، مثل قیامت، و غاشیه، و ساعت، و زلزله، و حاقه، و قارعه، و یوم الفصل، و یوم الدین، و یوم [صفحه ۲۶۲] العرض الاکبر، یوم الفزع الاکبر، و یوم الحساب، و طامه کبری، و صاخه، و واقعه، و یوم الفرار، و یوم البکاء، و یوم التناد، و یوم التغابن، و یوم الازفه، و یوم یکون الناس کالفراش المبتوث، و یوم لا یسأل حمیم حمیما،

و خلاصی از هر یک از این موطن محتاج است به اعمال، و صفات، و احوال، و اخلاق، و مجاهدات سخت، و دادن جان و مال، و بیداری شبها، و عبادات بسیار، و ترک راحتی و زهد در دنیا، ولی گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) جمیع این مواقف را سهل می‌نماید. چنانکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: به حضرت فاطمه (علیها السلام)، بعد از آنکه سؤال نمود از پدر بزرگوارش که، کی اقامه‌ی عزای فرزندم حسین را نماید؟ فرمود: جمعی از نیکان امت، بعد فرمود: و چون روز قیامت شود بگیرم دست گریه کنندگان را، و داخل بهشت نمایم [۷۴۴] و البته کسی که دستش به دست پیغمبر خدا باشد از قارعه و طامه و صاخه و گریه و حزن و فرع و غبن و تشتت فارغ است. هفتم: وقت خواندن نامه‌ی اعمال و حساب بسیار سخت است، چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) به تصور آن می‌گریست، و نصب شب به صحرا می‌رفت و نوحه می‌کرد، و می‌فرمود: آه از آنوقتی که بخوانم عمل گناهی را که من آنرا فراموش کرده‌ام، و تو آنرا ضبط نموده باشی، پس بفرمائی بگیرد این را، پس وای به حال کسی که او را بگیرند، که نه عشیره به کار او می‌خورد، و نه قبیله او را نجات می‌دهد، پس به خود می‌پیچید مانند مار گزیده، و می‌افتاد و غش می‌کرد، و چون چوب خشک می‌گردید. [۷۴۵]. و گریه بر حضرت حسین (علیه السلام) در این مقام نافع است، زیرا که ایشان در سایه‌ی عرش خواهند بود و در خدمت حضرت حسین (علیه السلام) و مردم مشغول به حساب هستند [۷۴۶]. هشتم: عبور از پل صراط مشتمل بر هول عظیم است، و البته باید واقع شود، و از حتمیات است به نص آیه‌ی قرآن [۷۴۷] و مردم به اقسام مختلف خواهند بود، بعضی مانند برق [صفحه ۲۶۳] عبور کنند، و جمعی به زحمت، ولی سالمند [۷۴۸]، و جماعتی در وقت عبور به آتش می‌افتند مانند پروانه، با اینکه جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در آنجا ایستاده و می‌فرماید: خدایا سالم بدار [۷۴۹]، و لیکن می‌گیرد آن حضرت دست گریه کنندگان حسین (علیه السلام) را و عبور می‌دهد ایشان را، و نجات می‌دهد از عقبات آن، چنانکه در اخبار معتبره وارد است. [۷۵۰]. نهم: گرفتن شخص و بردنش به جهنم از

اعظم احوال، و اشد احوال است، و آن است فرع اکبر، و گریه‌ی حسین (علیه السلام) دافع آن است. [۷۵۱]. دهم: داخل شدن در جهنم از اعظم بلیات و اشد عقوبات است، که آسمان و زمین را تاب آن نیست، و گریه بر امام شهید نجات می‌دهد از آن، چنانکه در خبر است که یک قطره از آن خاموش می‌نماید حرارت جهنم را [۷۵۲]، و آن کنایه است شاید از اینکه گریه کننده اگر مستحق وقوع در جهنم باشد لابد از آن بیرون خواهد آمد. نوع دوم: در آنچه متعلق است به تکفیر گناهان، و در روایات بسیار وارد است که یک قطره اشک کفاره می‌شود جمیع گناهان را اگر چه به عدد ستارگان، و کف دریاها باشد. [۷۵۳]. نوع سوم: در آنچه متعلق است به حسن حالات، و کدام حالت بهتر است از حالتی که به شخص برسد دعای پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی و فاطمه زهرا (علیها السلام) به سبب خواهش سیدالشهداء (علیه السلام) از ایشان؟ و این حالت به سبب گریه بر آن جناب حاصل می‌شود. [۷۵۴]. نوع چهارم: از جهت حصول اجر، و در خبر است که اجر هر قطره آن است که [صفحه ۲۶۴] همیشه شخص در بهشت منزل داشته باشد. [۷۵۵]. نوع پنجم: از جهت رفع درجات، و هیچ درجه در بهشت بالاتر از درجه‌ی خاتم انبیاء و ائمه‌ی هدی نیست، در خبر است که گریه کننده با ایشان خواهد بود در درجه‌ی ایشان. [۷۵۶].

در خواص چشمی که گریه بر حسین کند

مقصد دهم: در خواص چشمی که گریه بر حسین (علیه السلام) کند و آن چند چیز است به مقتضای روایات: اول: اینکه آن چشم از همه‌ی چشمها نزد خدا محبوب تر است. [۷۵۷]. دوم: اینکه همه‌ی چشمها در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر حسین (علیه السلام) گریه کرده باشد، پس او مسرور و خوشحال خواهد بود به نعیم بهشت. [۷۵۸]. سوم: آن چشم البته روشن گردد به نظر کردن به سوی کوثر. [۷۵۹]. چهارم: آن چشم ممسوس ملائکه شود که اشک از آن پاک کنند و نگاهدارند. [۷۶۰].

در خواص اشکی که جاری می شود بر امام مظلوم

مقصد یازدهم: در خواص اشکی که جاری می شود بر امام مظلوم و آن پنج چیز است: اول: اینکه احب قطرات است نزد خدا. دوم: اینکه یک قطره از آن اگر در جهنم بیفتد حرارتش را خاموش کند. سوم: اینکه ملائکه آن اشکها را می گیرند و در شیشه ضبط می کنند. [۷۶۱]. چهارم: اینکه آن اشک را تسلیم خزان بهشت نمایند، پس ممزوج می کنند آن را با [صفحه ۲۶۵] آب حیات پس عذوبت آن هزار مقابل می شود. [۷۶۲]. پنجم: از برای هر عمل ثواب محدودی است مگر اشک که اجرش را نهایتی و حصری نیست. [۷۶۳].

در خاتمه‌ی مقاصد سابقه

مقصد دوازدهم: در خاتمه‌ی مقاصد سابقه، و دفع استبعاد عقول قاصره، پس می گوئیم: چون شنیدی این کیفیات، و خواص عجیبه را، تعجب مکن، و زیاد مشمار این خواص و ثوابها را از برای این عمل قلیل، زیرا که فی الحقیقه این همه ثواب، نه به جهت یک قطره اشک است، بلکه اینها عطائی است از خداوند کریم به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کرامت نموده در مقابل خدمتی که نمود، و تو شنیده‌ای در حکایت ملوک سابق که بعضی از ایشان در مقابل خدمت جزئی عطایای کلی می نمودند، چنانکه مشهور است که اعرابی مدح نمود معن بن زائده را به یک شعر، که مضمونش این است که: «ای جود معن تو حاجت مرا به سمع شریف او برسان که واسطه‌ی دیگری ندارم»، پس او را طلبید و صد هزار درهم به او داد، و روز دیگر دویست هزار درهم به او داد، و روز سوم چهارصد هزار داد، و چون روز چهارم به طلب او فرستاد، گفتند: فرار کرده است از ترس اینکه مبادا از او پس گیرند، پس گفت معن: که اگر مانده بود تمام خزینه را در عطای او می دادم. [۷۶۴]. پس هر گاه این بنده‌ی حقیر فقیر محتاج، عطا کند تمام خزینه‌اش را به

کسی که [با] یک شعر مدح او کرده است لسانا نه قلبا، پس چگونه خداوند غنی متعال، که خزانة اش تمامی ندارد، و کثرت عطا او را ملول نمی کند، عطا نکند به کسی که بذل نمود در راه رضای او، جان، و تن، و دست، و پا، و سر، و جمیع جوارح، و اعضاء، و اولاد، و عیال و اطفال، و راحتی، و حیات خود را، در حالتی که مکروب و تشنه و متحیر بود در امر عیال و [صفحه ۲۶۶] اطفالش، و زخمها از هر طرف بر او وارد می شد، از زبان و سنان، و شمشیر، و تیر، و خنجر، و سنگ. و همچنین نوشته اند که معشوق هشام اموی که خالصه نام داشت عطا نمود حلی و حلل و زینت خود را از جواهر، به شاعری که بدل نمود حرفی از حروف هجا را، پس هجو او مدح شد، نقل است که شاعری مدح کرد هشام را، و صله به او ندادند پس بر در دارالاماره [نوشت]: «لقد ضاع شعری علی بابکم كما ضاع در علی خالصه» چون این خبر به خالصه رسید بطلب شاعر فرستاد، او فهمید که خیال عقوبت او را دارد، پس مخفی رفت، و دایره عین را تراشید، و سر عین را باقی گذاشت، پس عین مبدل شد به همزه، و هجو مبدل به مدح گردید [۷۶۵]، پس چون به نزد خالصه رفت، او را عتاب نمود که چرا مرا هجو کردی؟ جواب داد که مدح کرده ام، چون باملاحظه دیدند مدح است، پس تمام حلی و حلل خود را به او عطا کرد. پس هر گاه این زن ضعیف تمام اعز اموال خود را به جهت تبدیل یک حرف عطا کند، پس [عطای] خالق سماوات و ارضین، و اجود الاجودین چه خواهد بود در حق کسی که جمیع اعضاء وجودش را در راه او داده؟ بلکه اگر به حسین (علیه السلام) عطا نماید هر چه در تصور گنجد و ممکن است که بدهد، عجب نخواهد بود، و ابدا اینها را نباید انکار نمود که در آن انکار، نسبت جواد است به بخل، و دل جناب زهراء (علیها السلام) از این کار می شکند، چنانکه ظاهر می شود از خوابی که روایت کرده است آن را سید علی حسینی و مجلسی و غیر او. مترجم گوید: از منتخب طریحی منقول است که از سید علی حسینی حکایت شده است که گفت: در مشهد مقدس رضوی مجاور بود با جمعی از مؤمنین تا اینکه روز عاشورا شد، یکی از رفقا کتاب مقتل را گرفت و بر ما می خواند،

رسید به این خبر که از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: هر کس چشم او بگرید بر مصیبت [صفحه ۲۶۷] حسین (علیه السلام) اگر چه به قدر بال مگسی باشد خداوند گناهان او را بیامزد اگر چه بقدر کف دریا باشد، شخصی در مجلس بود انکار این خبر کرد، و گفت: این با عقل درست نیاید، و بحث در میان بسیار شد، و متفرق شدیم، آن شخص در خواب دید که قیامت قیام نموده، و تشنگی بر او غالب شده، هر طرف به طلب آب نظر نمود، دید حوضی است بسیار بزرگ [پر] از آب، که از آب برف سردتر است، و در نزد آن، دو مرد و یک زن سیاه پوش حزین هستند، پرسید که ایشان کیستند؟ گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) هستند، پس نزدیک حضرت فاطمه (علیها السلام) رفت و آب طلبید، حضرت نظر تندی به او نمود و فرمود: تو منکر فضل گریه هستی، و از خواب بیدار شد و از گفته‌ی خود استغفار نمود - انتهى. [۷۶۶]. و در این انکار تنقیص مقام آن جناب و تقلیل اجر او است، زیرا که همه‌ی این عطایا عطا به آن سرور است. مثلاً هر گاه قلب تو متأثر شود از تصور اینکه آن حضرت را از وطن آواره نمودند، و اشک جاری شود، پس آن اجر که به تو می‌رسد، فی الحقیقه اجر آن اشک نیست، تا به نظر بسیار آید، بلکه آن اجر کیفیت آواره‌گی آن سرور است، و مخصوص او بوده است، زیرا که او را از جمیع بلاد، و امکانه منع نمودند، حتی اینکه مقری نگذاشتند از برای سر بریده‌اش، آیا آن اجرها از برای این کیفیت زیاد است؟ و همچنین اگر متأثر شوی از برای عطش آن جناب، و اشک تو جاری شود، آن نه [اجر] اشکست، و نه اجر عطش او تنها، بلکه اجر کباب شدن جگر آن سرور است، و مجروح شدن زبانش، و خشکیدن لب و دهانش، و تاریکی چشمانش، و سوختگی دلش از شماتت دشمنان، و گفتن ایشان که آب نخواهی آشامید تا اینکه از حمیم بیاشامی، پس اشک اگر در جهنم بیفتد، و سبب خاموشی آن شود اجر آن سوختگی است، نه اجر یک قطره اشک، و چون قلبت متأثر شود از برای زخمهای او، پس اشک در چشم دور زند، اجر آن از برای تحمل آن زخمها است که زخم بالای

زخم، بر آن [صفحه ۲۶۸] بدن شریف وارد گردید، زیرا که بدنی که هفت شبر طول او باشد، از پیش رو چهار هزار زخم تیر، و هفتاد و اندی زخم شمشیر، و مثل آن زخم نیزه داشته باشد، نمی شود مگر آنکه بعضی بالای بعضی وارد گردد، پس خون باید گریست بر آن، به عوض اشک. و هر گاه قلبت متأثر شود به جهت کشته شدن آنجناب به طریق قتل صبر و اشک جاری شود، پس اجر آن نه به محض اشک است، و نه به جهت قتل است، و نه به جهت ذبح است به مانند ذبح گوسفند، بلکه به جهت آن است که به ضرب شمشیر او را ذبح نمودند، «واللهفاه علیک یا مظلوم» چه قدر مصیبت تو عظیم است بر اهل آسمانها و زمینها. [صفحه ۲۷۰]

در خصوصیات زیارت آن حضرت و ابواب دوازده گانه ی آن

اشاره

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری و محمل شتر سوار عرش آنچنان بلرزه در آمد چرخ نیز افتاد در گمان که قیامت شد آشکار با آنکه سر زد این عمل از امت نبی روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار و انگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد [صفحه ۲۷۱] عنوان هفتم: در خصوصیات زیارت آنجناب که از اعظم وسایل حسینه است و آنرا در دوازده باب بیان می کنیم:

در خصوصیات زیارت آن حضرت

اشاره

اول: در فضال خاصه‌ی آن، و آن یازده جهت است: اول: جامعیت آن است نسبت به سایر اعمال، بدانکه خداوند حکیم علیم از روی حکمت و مصلحت تکلیف نموده است [بندگان] را به اعمال مخصوصه از واجبات و مندوبات، که هر یک را در حصول قرب آثاری است مخصوصه، مانند غذای ابدان از حیثیت طعم و خواص، و هر یک ثمره‌ی دیگری را ندارد، و از این جهت بعضی از فضلا گفته‌اند که: شخص نباید اقتصار کند بر افضل عبادات مستحبی، زیرا که خصوصیات دیگر از او فوت می‌شود. ولی این عمل زیارت، جامع خواص جمیع عبادات است از واجبه و مندوبه، قولیه و فعلیه، بدنیه و قلبیه، هر چند مسقط واجبات نمی‌شود به جهت مصالحی که محل ذکر نیست، و بیان مطالب آن است که افضل اعمال نماز است که عمود دین است، و به زیارت حاصل می‌شود از دو جهت: اول اینکه: مشتمل است بر نماز در نزد قبر آنسورور، که ثواب آن مضاعف است به غیر نهایت. [۷۶۷]. دوم اینکه: هفتاد هزار ملک در نزد آن قبر شریف مشغول نمازند که ثواب نماز هر یک معادل است با نماز هزار هزار نفر بنی آدم، چنانکه در اخبار است، و ثواب آن همه به جهت زوار است. [۷۶۸]. و اما زکات، پس در هر زیارتی ثواب هزار زکات قبول شده است. [۷۶۹]. و اما حج، که افضل اعمال است حتی نماز، زیرا که در آن نماز هم هست، پس هر [صفحه ۲۷۲] زیارت معادل عمره است با یک حج، یا دو، یا ده، یا بیست، یا بیست و دو، یا هشتاد، یا صد، یا صد هزار، یا وضع هر قدمی حجتی و رفعش عمره، چنانکه در روایات است. [۷۷۰]. و در خبر بشیر دهان است در فضل زیارت عرفه، که چون شخص غسل کند در کنار فرات، و روانه شود به سوی قبر شریف و عارف به حق آن جناب باشد، پس به هر قدمی که برمی‌دارد و می‌گذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول خواهد داشت. [۷۷۱]. و در بعض روایات است یک حج با پیغمبر خدا، یا دو، یا ده، یا سی، یا پنجاه، یا صد، و در بعضی ثواب حج خود رسول خدا، چنانکه در روایت سابقه از عایشه، در آخرش مذکور است که ثواب نود حج از حجهای پیغمبر خدا با عمره‌اش بر او می‌دهند. [۷۷۲]. و این اختلافات به حسب مراتب زوار است، از

جهت قوت ایمانشان، و درجات معرفتشان به حق ائمه‌ی هدی، خصوصاً سیدالهداء، و مقدار به قینشان بفضیلت آن جناب، و خصایص او، که از آن است خصوصیت قول جدش: «و انا من حسین»: [من نیز از حسینم]. و از فروع آن است اینکه زیارت او معادل با حج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، و شاید جهتش آن باشد که چون زائر از روی شوق و محبت آن سرور، و محبت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به سوی زیارت رود، پس بیت الله حقیقی را زیارت نموده است، بقلبی که مناسب است با قلب پیغمبر خدا در محبت و ارتباط، پس چون حاضر شود نزد قبر او، یا از دور قلب خود را متوجه آن جناب نماید، و زیارت کند با دل شکسته، پس گویا به قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) توجه نموده است به آن جناب، و چون شنیدی که پیغمبر خدا بر آن حضرت رقت نمود در وقتی که به پشت آنسرور سوار شد در حال سجود، که او را از پشت به زیر نیاورد، بلکه صبر کرد تا خود به زیر آید. [۷۷۳]. پس اگر تصور نمائی در وقت زیارتش که آن حضرت از ضربت نیزه‌ی صالح بن وهب [صفحه ۲۷۳] مزنی به زمین افتاد [۷۷۴]، و جبران قلب او را نمائی به سلام، پس آن مانند آن است که پیغمبر خدا، قصد او را نموده باشد و چون آن سرور افضل است از بیت الله، نود مقابل به جهت سری که بر ما معلوم نیست، از این جهت ثواب نود حج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خواهد داشت. و اما صدقه، پس زیارت آن جناب ثواب هزار صدقه مقبوله دارد به مقتضای روایت صحیحه. [۷۷۵] و اما روزه پس در زیارت ثواب هزار روزه دار است. [۷۷۶]. و اما اعانت در سبیل الله، پس زائر به منزله‌ی کسی است که هزار نفر را بر اسب با زین و لجام سوار کند و بفرستد به راه خدا. [۷۷۷]. و اما جهاد، پس در زیارت، ثواب هزار شهید است از شهدای بدر [۷۷۸] بلکه خودش شهید محشور خواهد شد. [۷۷۹]. و اما عتق، پس در زیارت، ثواب آزاد کردن هزار بنده است در راه خدا. [۷۸۰]. اگر پیاده باشد به هر قدمی که بردارد یا بگذارد، ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسمعیل خواهد داشت به مقتضای اخبار. [۷۸۱]. و اما ذکر و تسبیح، پس خداوند خلق می کند از عرق زوار هفتاد هزار ملک که تسبیح و تقدس

خدا کنند [۷۸۲]، و در آن است ثواب ذاکران خدا از ملائکه مقربین. و اما صله رحم و احسان به مؤمنین، پس در زیارت صله رسول خدا است که والد حقیقی است و احسان است به آن حضرت و به علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و [صفحه ۲۷۴] حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام). [۷۸۳].

ای دو چشم اشک بریزید

و اما اطعام ایتام و مساکین، پس زیارت او به منزله ی آب دادن است به تشنگان اهل بیتش، و اطعام است به ایشان، و اما زیارت مؤمنین و اکرام ایشان، پس زیارت آن جناب زیارت سید مؤمنین است، و موجب اکرام و تعظیم است. و اما قرض الحسنه، پس قرض دادن به مؤمن مضطر قرض دادن به خدا است، پس چگونه است قرض دادن به امام مؤمنین که مضطر و غریب وطن بوده، و همه خلق از او گرفتند، حتی اینکه جسد شریفش را در بیابان انداختند، و کسی نزد او نمی رفت، پس هر گاه تو قصد او نمائی و به زیارتش روی، البته قرض بزرگی است بر خدا، که نمی دانم ثوابش را چند برابر خواهد داد، کریمی که وعده کرده است به کسانی که به او قرض الحسنه بدهند. و اما عیادت مریض که اگر کسی آنرا ترک کند خداوند در محشر او را عتاب نماید که ای بنده ی من چرا به عیادت من نیامدی در وقتی که مریض شدم؟ [۷۸۴]، پس زیارت آن جناب چون تأمل کنی عیادت است نه از برای بیمار به تب، یا دردسر، بلکه آن عیادت مجروح عطشان، و مکروب لهفان، بلکه عیادت مقطع الاعضاء، و مرضض الاعضاء است، چنانکه منقولست که حضرت زهرا (علیها السلام) را در خواب دیدند که به این مضمون نوحه می نمود: ای دو چشم اشک بریزید و جاری باشید و خشک نشوید از برای میتی که در زمین کربلا سینه اش را خرد نمودند [۷۸۵]، پس چون به قصد زیارتش روی، قصد عیادتش نما که به ثواب پرستاری مریض و عیادت فائز شوی. و اما تجهیز مؤمن به خصوص مؤمن غریب، که تجهیز او فضیلتش بی انتها است، پس زیارت آن جناب در حکم تشییع جنازه آن

سرور است، و تغسیل و تکفین آن بدن مطهر [صفحه ۲۷۵] است، و دفن آن جسد انور در قلب خود به اعتبار توجه قلبی آن قبر شریف. و اما ادخال سرور در قلب مؤمنین که از افضل اعمال است و سبب نجات از احوال است [۷۸۶]، پس در فضل زیارت وارد است که اگر می دانست زائر، که چه سروری داخل می شود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه ی زهرا (علیها السلام) و ائمه ی هدی و جمیع شهداء و چه قدر در حق او دعا خواهند کرد، و چه ثوابها در دنیا و آخرت به جهت او مقرر می شود، هر آینه دوست می داشت که همیشه خانه ی خود را در آنجا قرار دهد، یا اینکه هرگز در خانه ی خود نماند. [۷۸۷].

در فضائل زائرین آن حضرت

جهت دوم: در فضائلی که از برای زائر است به حسب حالات، و آن شانزده فضیلت است: یکی: در حالت نیت رفتن به زیارت، چنانکه از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که خداوند را ملائکه ای است که موکلند به قبر حسین (علیه السلام) پس چون کسی قصد زیارت آن مظلوم نماید خداوند گناهان او را به ایشان می دهد، پس چون یک گام برداشت همه آن گناهان را محو می کند، پس به گام دوم حسنات او را مضاعف نمایند، و همچنین در گام سوم و چهارم، و هکذا تا اینکه بهشت او را واجب شود، و چون بعد از نیت غسل کند ندا دهد او را خاتم انبیاء که: ای مهمان خدا بشارت باد تو را که رفیق من خواهی بود در بهشت، و ندا کند او را علی (علیه السلام) که: من ضامنم که حاجات شما روا شود، و از راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید. [۷۸۸]. دوم: حالت مهیا کردن اسباب زیارت و آن سبب خوشحالی اهل [آسمان] هاست. [۷۸۹]. سوم: هر گاه چیزی صرف نماید در مهیا کردن اسباب زیارت، پس به هر درهمی به [صفحه ۲۷۶] به قدر کوه احد حسنات به او دهند، و اضعاف او را به او رد کنند، و بلاها از او دفع شود، و در روایت ابن سنان است که به هر درهم به او دهند هزار، و هزار هزار تا ده مرتبه، و

رضای خدا و دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و ائمه‌ی هدی از برای او بهتر است. [۷۹۰]. چهارم: چون از منزلش بیرون آمد ششصد ملک از شش جهت به مشایعت او آیند [۷۹۱]. پنجم: چون به راه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کند [۷۹۲]، و به هر گامی هزار حسنه برایش نوشته شود [۷۹۳]، و اگر در کشتی شود و کشتی مضطرب گردد ندا رسد خوش به حال شما که بهشت از برای شما است [۷۹۴]، و اگر سوار باشد پس بهر گامی که مرکوبش بردارد هزار حسنه از برایش نوشته می‌شود. [۷۹۵]. ششم: هر گاه آفتاب بر او تابد گناهانش را تمام کند چنانکه آتش هیزم می‌خورد. [۷۹۶]. هفتم: هر گاه از شدت گرما یا حرکت عرق کند، پس در مزار کبیر مروی است که به هر عرقی هفتاد هزار ملک خلق می‌شود که از برای زوار آن حضرت استغفار می‌نمایند تا روز قیامت. هشتم: چون از فرات غسل کند به جهت زیارت بریزد گناهان ایشان، و ندا کند ایشان را خاتم انبیاء که: بشارت باد شما را که رفیق من خواهید بود در بهشت، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) گوید که: من ضامن قضاء حوائج و رفع بلا از شما هستم در دنیا و آخرت چنانکه گذشت. نهم: چون به راه افتد بعد از غسل بنویسد خدا از برایش به هر قدمی که بردارد یا بگذارد صد حج مقبول، و صد عمره مقبول، و صد جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا [صفحه ۲۷۷] کرده باشد با بدترین دشمنان او. [۷۹۷]. دهم: چون نزدیک کربلا رسد چند صنف از ملائکه به استقبال او آیند، که از آن جمله چهار هزار ملکند که به یاری آنسرور آمدند در روز عاشورا، و مأمور شدند که در همان زمین بمانند، و از آن جمله هفتاد هزار ملک، و غیر آن که در عنوان ملائکه مذکور شود. [۷۹۸]

دعای ملائکه از برای زوار

یازدهم: چون زیارت کند حضرت را نظر کند به او آن جناب، پس دعا کند در حقش، و خواهش نماید از پدر و جدش که از برای او طلب مغفرت نمایند [۷۹۹] پس ملائکه از

برایش دعا کنند و همه‌ی انبیا و مرسلین، و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادات، چنانکه گذشت، و مصافحه کنند با او ملائکه، و مهری بر صورتش زنند از نور عرش که این است زائر قبر حسین (علیه السلام) فرزند خاتم انبیاء و سید شهداء. [۸۰۰]. دوازدهم: چون خواهد مراجعت نماید به وطنش متابعت کنند او را چند صنف از ملائکه خصوصا جبرئیل، و میکائیل و اسرافیل، و همان چهار هزار ملک، و هفتاد هزار که گذشت، و بالخصوص دو ملک به نزد او آیند، و به او گویند: ای ولی خدا آمرزیده شدی و تو از حزب خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله) هستی، و الله که آتش را به چشم نخواهی دید و تو را نخواهد خورد، و منادی ندا کند که: خوشا به حال تو که بهشت از برای تو است. [۸۰۱]. سیزدهم: هر گاه وفات نماید بعد از زیارت الی یکسال یا دو سال، آن ملائکه بر جنازه اش حاضر شوند، و از برایش طلب مغفرت نمایند [۸۰۲]، و حضرت حسین (علیه السلام) [صفحه ۲۷۸] او را زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر. [۸۰۳]. پس ای کسانی که در قبر غریب و تنها خواهید بود، و به وحشت آن مبتلا خواهید شد، و کسی به زیارت شما نخواهد آمد، که با شما مواجهه نماید، بلکه اگر کسی به زیارت شما بیاید، نزدیک قبر شما خواهد ایستاد به فاصله دو ذراع خاک و گل، پس هر گاه زیارت کنی حسین (علیه السلام) را، البته آن جناب در آن حال به زیارت تو آید به طریق مواجهه، و بر تو سلام خواهد کرد، پس آیا دیگر وحشتی و خوفی از برای تو باقی خواهد ماند؟ و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی، و شوقت باو زیاده باشد او هم مکرر به زیارت تو خواهد آمد، و تو را انس خواهد داد.

ملائکه در تشییع جنازه زوار، حاضر می‌شوند

چهاردهم: هر گاه زائر در بین راه بمیرد، پس در خبر است از حضرت صادق (علیه السلام) که ملائکه در تشییع جنازه‌ی او حاضر می‌شوند، و کفن و هنوط از بهشت از برای او می‌آورند، و بر او نماز می‌گذارند، و از ریحان بهشت در زیر او فرش می‌کنند، و زمین

از اطراف او در قبر گشاده می شود از هر سمت به قدر سه میل، و دری از بهشت، به سوی قبرش می گشایند که از روح و ریحان آن بر او داخل می شود تا روز قیامت. [۸۰۴]

پانزدهم: هر گاه در بین راه به او اذیتی رسد از حبس یا ضرب، پس در خبر است از حضرت صادق (علیه السلام) که به عوض هر روزی که حبس شود، یا غمی به او رسد، فرحی در قیامت به او خواهد رسید، راوی عرض کرد که اگر بعد از حبس او را بزنند به جهت قصد زیارت؟ فرمود: به عوض هر زدنی یک حوری به او دهند، و به عوض هر دردی هزار حسنه به او داده شود و هزار هزار گناه از او محو گردد، و هزار هزار درجه از برایش بلند شود، و از کسانی باشد که در قیامت هم هم صحبت با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا باشند تا مردم از حساب فارغ شوند، و حمله‌ی عرش با او مصافحه نمایند، و باو [صفحه ۲۷۹] گویند: هر حاجت که می خواهی بخواه، و ضارب او را بیاورند به مقام حساب، و بدون سؤال و جواب بازوی او را بگیرند و ببرند به نزد ملکی، پس شربتی از حمیم جهنم و شربتی از غسلین به او دهند، و او را بر کوههای آتش مقام دهند، به او گویند بچش آنچه را از برای خود مهیا کردی بدست خود، که مهمان خدا و رسول را زدی، و اذیت نمودی، پس آن مضروب را بنزد در جهنم آورند، و بگویند نظر نما و ببین زنده‌ی خود را، و آنچه به او رسیده است از عذاب الهی، آیا سینه‌ات شفا یافت، و به قصاص خود رسیدی؟ می گوید: حمد خدا را. [۸۰۵]. شانزدهم: هر گاه در راه زیارت کشته شود، پس در حدیث حضرت صادق (علیه السلام) مروی است، که فرمود به اول قطره‌ای که از خونس ریخته شود جمیع گناهانش آمرزیده شود، و ملائکه طینت اصلیه‌ی [او را می شویند] تا اینکه پاک شود مانند طینت انبیاء، از آنچه با او مخلوط بوده است از طینت کفار، و قلب او را بشویند تا اینکه منشرح گردد، و مملو شود از ایمان، و ملاقات نماید خدا را پاک و پاکیزه، از جمیع معاصی و صفات رذیله، و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیتش، و هزار نفر از برادرانش، و ملائکه با جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند، و کفن و حنوط او را از بهشت بیاورند، و قبر او را وسیع نمایند، و چراغها در قبرش

روشن کنند، و دری از بهشت به سوی او گشایند، و ملائکه تحفه‌ها از بهشت به جهت او بیاورند، و بعد از هیجده روز او را به حظیره‌ی قدس بالا برند، پس با اولیاء خدا باشد تا نفخه‌ی صور او را دریابد، و بعد از نفخه‌ی دوم از قبر بیرون آید، پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا باشد و امیرالمؤمنین و اوصیاء و بشارتش دهند، و بگویند: با ما باش، پس او را بر حوض بدارند، پس آب بیاشامد: و به هر که بخواهد بدهد. [۸۰۶].

زیارت آن حضرت، موجب آمرزش گناهان

جهت سوم: آنکه زیارت آن جناب خالص می‌کند شخص را از گناه، خالص کردن [صفحه ۲۸۰] مخصوصی که از آن تعبیر شده است در قریب به چهل حدیث صحیح، به این مضمون که خداوند می‌آمرزد گناهان گذشته و آینده‌ی او را [۸۰۷]، و در احادیث دیگر آمده است که می‌شود مانند روزی که از مادر متولد شده [۸۰۸]، یا مثل جامه‌ی چرکی که آن را بشویند و پاک کنند [۸۰۹]، و عجب آن است که در خبر است که این مطلب به همان گام اول حاصل می‌شود، و بعد به گامهای دیگر مقدس و مصفا می‌شود تا اینکه به مرتبه‌ی لیاقت مناجات الهی می‌رسد، که خداوند به او می‌گوید، ای بنده‌ی من سؤال نما تا عطا کنم [۸۱۰]، و در روایتی ملکی به نزد او می‌آید بعد از نماز زیارت، و می‌گوید: خاتم انبیاء به تو سلام رسانید و می‌فرماید: گناهان گذشته‌ی تو آمرزیده شد، پس عملت را از سر گیر. [۸۱۱].

شفاعت زوار در حق دیگران

جهت چهارم: اینکه سبب خلاص دیگران هم می‌شود، چنانکه سیف تمار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که شفاعت زائر قبول می‌شود در حق صد نفر که همه مستحق جهنم شده باشند [۸۱۲]، و در اخبار دیگر است که به ایشان می‌گویند: هر کس

را بخواهید دست او را بگیرید و داخل بهشت نمائید. [۸۱۳]. جهت پنجم: هر عملی منقطع می شود هر چند ثوابش بماند، مگر زیارت حسین (علیه السلام) که خودش منقطع نخواهد شد تا روز قیامت، چنانکه صفوان از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که چون شخص به زیارت حسین (علیه السلام) بیرون رود، هفتاد هزار ملک از اطرافش به مشایعت آیند و همراه او باشند، پس چون زیارت نمود آنسرور را، منادی ندا کند که آمرزیده شدی پس عملت را از سر گیر، و چون [صفحه ۲۸۱] مراجعت نماید مشایعت کنند او را تا منزل، پس او را وداع کنند، و بعد همیشه به زیارت او آیند، تا وفات کند، آنگاه هر روز به زیارت حسین (علیه السلام) روند، ثوابش از برای آنشخص باشد. [۸۱۴]

زیارت آن حضرت، مساوی با سی حج مقبول

جهت ششم: اینکه شخص از آن می رسد به چیزی که مستحیل است وقوع آن از شخص، که حج با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خداست، چنانکه در روایات بسیار است که، از آنجمله است روایت موسی بن قاسم حضرمی که گفت: چون حضرت صادق (علیه السلام) در اول خلافت منصور به نجف آمد، فرمود: ای موسی برو به نزد شاهراه پس نظر کن شخصی از جانب قادسیه می آید، به او بگو که در اینجا یکی از اولاد رسول خدا تو را می طلبد، و او را همراه خود بنزد من آر، گفت: پس رفتم و ایستادم بر سر راه در گرمای سختی، و منتظر شدم تا اینکه خسته شدم، و نزدیک بود که مخالفت آن جناب نمایم، و برگردم، ناگاه دیدم کسی از دور پیدا شد، گویا مردی است که بر شتری سوار باشد، پس چون نزدیک آمد، ابلاغ پیغام نمودم، اطاعت نمود همراه من روان شد، چون نزدیک رسیدم، شترش را خوابانید و به نزد حضرت آمد، من هم در خیمه ایستادم می شنیدم کلام ایشانرا، پس حضرت فرمود: از کجا می آئی؟ عرض کرد: از اقصی بلاد یمن، فرمود: از فلان بلد؟ عرض کرد: بلی، فرمود: از برای چه کار آمده ای به

اینجا؟ عرض کرد: از برای زیارت حسین (علیه السلام)، فرمود: هیچ حاجتی نداشتی مگر زیارت آن جناب؟ عرض کرد: بلی آمدم که زیارت کنم او را، و نماز کنم نزد او، و سلام کنم بر او، و برگردم به نزد اهل خود، فرمود: چه می بینید در آن؟ عرض کرد: می بینم در آن برکت را در جان، و مال، و اهل و اولاد، و معاش، و قضاء حوائج خود، فرمود: آیا از فضیلت زیارت آن جناب از برای تو بگویم؟ عرض کرد: بفرما، ای فرزند رسول خدا، فرمود: بدرستی که زیارت حسین (علیه السلام) مساوی است با یک حج مقبول با پیغمبر [صفحه ۲۸۲] خدا، آنمرد تعجب کرد، فرمودند: بلی به خدا، بلکه دو حج مقبول شده با رسول (صلی الله علیه و آله) خدا، باز تعجب نمود، حضرت زیاد فرمود تا اینکه رسید به سی حج قبول شده با حضرت خاتم انبیاء [۸۱۵]. جهت هفتم: اینکه شخص می رسد به چیزی که محال است واقع شود فی نفسه، و آن این است که حج شخص، خود حج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شود، و این معنی در زیارت وارد است چنانکه در روایت عایشه سابقا مذکور گردید. [۸۱۶].

خداوند، زائرین را ناامید نمی کند

جهت هشتم: آنکه خداوند قسم یاد نموده است که زائر را ناامید نکند، چنانکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) مرویست، که فرمود: چون حسین (علیه السلام) در کربلا کشته شد در حالتی که تشنه و مکروب و محزون بود، پس خداوند قسم یاد نمود که هر مکروبی یا مغمومی یا گناه کاری یا تشنه ای یا صاحب دردی و مرضی نزد قبر او رود، و دعا کند، و توسل جوید به آن بزرگوار، البته غمش و کربش را زایل نماید، و حاجتش را روا کند و گنااهش را بیامرزد، و روزیش را زیاد نماید. [۸۱۷]. جهت نهم: خصوصیت مخصوصه ای است، که در روایتی وارد شده، که هرگاه زائر در آنجا شب را بیدار باشد و روز را در زحمت باشد، خداوند به او نظر نماید، که به آن نظر بهشت اعلی از برایش واجب شود. [۸۱۸]. جهت دهم: تأثیرات مخصوصه ای است در زیارت، از آن

جمله زیادتی عمر و رزق است. [۸۱۹]. و در زیارت عرفه وارد است که آن سبب اطمینان قلب است در عقاید حقه [۸۲۰]، و این [صفحه ۲۸۳] اثر بالاتر از همه‌ی آثار است، زیرا که همه بر این توقف دارند و از آن جمله آنکه جمیع بدیها و مرگهای بد را دفع می‌نماید. [۸۲۱]. و در ضمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا داخل می‌نماید چنانکه در پانزده حدیث مذکور است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ضامن است که هر کس زیارت کند حسین (علیه السلام) را یا پدرش، یا مادرش یا برادرش را، اینکه روز قیامت او را زیارت کند و از هولها و شدائد آن، خلاص نماید او را. [۸۲۲].

در فضائل عجیبه‌ی زیارت آن حضرت

جهت یازدهم: در فضایل عجیبه آن است، از آن جمله اینکه زیارت آن حضرت الآن افضل است از زیارت ائمه‌ی در حیاتشان، مثلاً هرگاه حضرت صادق (علیه السلام) در حیات بود، و تو به زیارت او می‌رفتی، و با او سخن می‌گفتی، و او با تو سخن می‌گفت به فضیلت زیارت حسین (علیه السلام) الان نمی‌رسید چنانکه ابن ابی یعفور روایت نموده که عرض کردم به حضرت صادق (علیه السلام)، چون به زیارتش رفتم که شوق زیارت تو مرا به این زحمت و مشقت انداخت، که به خدمت آمدم، فرمود: شکایت از خدا نکن، چرا نرفتی به زیارت کسی که حق او بر تو عظیم‌تر است از حق من؟ راوی می‌گوید: این کلام بر من سخت‌تر آمد از آنکه فرمود: شکایت خدا مکن، عرض کردم: کیست که حق او عظیم‌تر است بر من از حق شما؟ فرمود: حسین (علیه السلام) بن علی (علیه السلام)، هر گاه به زیارت او رفته بودی، و دعا می‌کردی و شکایت حال خود می‌کردی بهتر بود. [۸۲۳]. و از آن جمله: آنکه حضرت باقر (علیه السلام) به زیارت زوار آن حضرت می‌رفتند، چنانکه حمران روایت کرده که زیارت قبر حسین (علیه السلام) را، و چون برگشتم به منزل، حضرت باقر نزد من تشریف آوردند با عمر بن علی بن عبدالله بن علی، و فرمودند: ای حمران هر کس زیارت کند قبور شهیدان آل محمد (صلی الله علیه و آله)

را به [صفحه ۲۸۴] جهت تقرب به خدا، بیرون رود از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده. [۸۲۴]. و از جمله‌ی: عجائب فضائلش آن است که نظرهای رحمت الهی نسبت به زوار خصوصیتی دارد، چنانکه در خبر می‌فرماید بعد از ذکر نظرهای رحمت الهی در هر روز: و خداوند به آن نظر می‌آمرزد زوار حسین (علیه‌السلام) را به خصوص با اهل بیتش، و هر که را شفاعت کند هر چند مستحق جهنم باشد. [۸۲۵]. و از لطایف آن فضایل: آن است که زوار را در دخول بهشت خصوصیتی است، که باید پیش از دیگران به بهشت روند چهل سال [۸۲۶]، و هر چیزی تبرک می‌جوید به زوار آن حضرت، و نظر به او می‌کند، و امید خیر دارد در آن نظر به جهت برکت نظری که به قبر آن سرور نموده است. [۸۲۷]. و از غرائب فضایلش: آن است که از اخبار بسیار ظاهر می‌شود که هنوز تمام فضائل زیارت بیان نشده است از برای مردم، چنانکه در خبر صحیح است که اگر مردم بدانند فضل زیارت حسین (علیه‌السلام) را بالتمام، هر آینه خواهند مرد از شوق. [۸۲۸]. و در خبر دیگر است، که اگر بدانند فضل آنرا، هر آینه بیایند به نزدش از بلاد بعیده به چهار دست و پا، مانند راه رفتن اطفال. [۸۲۹].

در فضائل خاصی زیارت آن حضرت

اشاره

باب دوم: در فضیلت خاصی است از برای زیارت که سزاوار است که تنها ذکر شود به جهت خصوصیتی که در آن است، و بیانش محتاج است به تقدیم مقدمه، پس بدانکه آنچه در ثواب اعمال حسنه مذکور می‌شود، و خواص آنها، همه بیان مقتضی است، مثل [صفحه ۲۸۵] خواص ادویه، و از برای هر یک موانعی هم هست که مانعند از ترتب اثر، و آن منافات با ثبوت مقتضی ندارد، مثلاً سرکه انگبین بالخاصیه قاطع صفراء است، لکن گاهی مانعی در بدن هست، از مرضی، یا غذائی که پیش خورده، یا بعد می‌خورد، پس

قطع صفراء نمی کند، هر چند باز آن را قاطع صفراء می گویند، و همچنین است، خواص اعمال حسنه، زیرا که در مقابل هر خاصیتی، مانعی هست، که آن خاصیت را گاهی بالکلیه زایل می کند، و گاهی آنرا کم می کند، و به این جهت حالات مردم در حشر مختلف می شود پس بعضی اشخاص هستند، که از برای ایشان، مقداری از ایمان و اعمال هست، که در اول احتضار از عذاب آسوده هستند، و بعضی بعد از عذاب احتضار، خلاص می شوند، و بعضی در برزخ قدری معذب شده، بعد نجات می یابند، و بعضی در اول محشر، و بعضی در اثنای آن، و بعضی بعد از آن، و بعضی بعد از دخول در جهنم، و بعضی مخلد می مانند در آن به جهت زوال ایمان، نعوذ بالله منه، و این حرف در جمیع اعمال و حسنات جاری است. چون این مقدمه معلوم شد، پس بدانکه از برای زیارت حسین (علیه السلام) فضیلت مخصوصی است، که از همه فضایل بالاتر است، زیرا که اگر مانع از تأثیر آن در شخص باشد، پس ممکن نیست که جمیع آثار آن را رفع نماید، بلکه لااقل به قدر نجات باقی خواهد ماند، زیرا که طرق آن بسیار، و محال آن بشمار است، پس اگر مانعی از یکی پیدا شود مقتضی دیگر ظاهر گردد، و همچنین. توضیح مطلب: آن است، که هر یک از اعمال حسنه، ظهور اثر آن در مقام خاصی است، از نشأت برزخ، یا آخرت پس هر گاه مانعی منع نماید از اثرش در آن محل مقرر، دیگر بالمره اثرش تمام می شود، و در مقام دیگر ظاهر نمی شود، اما زیارت حسین (علیه السلام) پس باطلب نمی شود اثر آن بالمره بلکه در محل دیگر ظاهر می شود، چنانکه از مجموع روایات معلوم می گردد، بلکه در روایتی تصریح به آن شده است، و این مطلب را جابر انصاری در وقتی که به زیارت اربعین آمد، بیان نمود. [۸۳۰]. [صفحه ۲۸۶]

کجایند زوار حسین بن علی؟

و تفصیل کیفیت آن چنین است، که اگر از برای زائر، آن ثمرات و فوائد حاصل شود پس از دنیا بیرون رود، مانند روزی که از مادر متولد شده است و یا اینکه رسیده باشد به

اعلا علیین و کروبین، پس هنیئا له، که نعمتی از آن بالاتر نمی شود. و اگر موانعی از گناهان در او باشد، که به این مراتب نرسد، و با گناه از دنیا رود، پس امید هست، که امور او در وقت مرگ، یا اول برزخ اصلاح شود به برکت زیارت آن جناب، و اگر از آن هم تأخیر افتد به جهت بزرگی گناهانش، پس امید است که آن حضرت زیارت او آیند در ایام برزخ، به حسب استعداد و قابلیتش [۸۳۱]، و اگر از آن هم محروم شود، به جهت شدت موانع، پس چون محشر کبری شود، و پیغمبر خدا با جبرئیل به تفتیش زوار آیند، امید است، که او را به علامت مهر پیشانی شناخته، خلاصش نمایند. [۸۳۲]. و اگر این قابلیت هم رفته، و آن علامت از ظلمت ذنوب محو شده است، پس باز امید نجات او [هست به طریق دیگر] چون ندا رسد: کجایند شیعه‌ی آل محمد (صلی الله علیه و آله)؟ پس جماعتی برخیزند که عدد ایشان را کس نمی داند، مگر خدا، باز ندا رسد: که کجایند زوار حسین بن علی (علیه السلام)؟ پس جمعی برخیزند، پس خطاب شود که بگیرید دست هر کس را که بخواهید، و داخل بهشت نمائید، پس هر نفری دست هر کس را بخواهد می گیرد، حتی اینکه شخصی به او می گوید: که من یکروز پیش پای تو برخواسته به جهت تعظیم تو، پس دست او را می گیرد و کسی مانع او نمی شود [۸۳۳]، و اگر این قابلیت در او نباشد، و قابل هم نباشد، که کسی دست او را بگیرد، پس باز امید خلاص او هست، به نداء دیگر، که در حدیثی از حضرت صادق (علیه السلام) وارد است، که چون روز قیامت شود، منادی ندا [کند] که کجایند زوار حسین بن علی؟ پس [صفحه ۲۸۷] جماعت بسیاری برخیزند، که عدد ایشانرا کسی نداند، مگر خدا، پس خطاب به ایشان رسد که: مقصود شما از زیارت قبر حسین (علیه السلام) چه بود؟ عرض کنند که: به جهت محبت رسول خدا، و علی مرتضی، و فاطمه‌ی زهرا و ترحم بر آن حضرت، که آن همه زحمت به او رسید، خطاب رسد که: اینک محمد (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضرند، پس به آنها ملحق شوید، و داخل در زیر علم رسول (صلی الله علیه و آله) خدا شوید، که در دست علی است، پس می روند و در اطراف علم

می‌باشند. [۸۳۴]. مؤلف گوید: که ای معشر گناهکاران، اگر از زوار حسین (علیه‌السلام) هستید، شما را آن قابلیت نیست، که پیغمبر و جبرئیل بیایند، و بازوی شما را بگیرند، یا شما دست کسی را بگیرید، و بهشت برید، پس اجابت کنید این ندا را، و خود برخیزید، و به این علم ملحق شوید، هر چند در صف آخر جا بیایید، و اگر این قابلیت هم در شما نباشد، و از ثقل گناهان نتوانید از جای خود برخیزید، پس باز ناامید نباشید از آثار زیارت آن جناب، و منتظر خلاص باشید در حالت دیگر، که در محشر واقع می‌شود، که در آن امیدواری بزرگ است.

کیفیت وارد شدن حضرت زهرا به محشر

و بیان آن است که: در آن روز حضرت فاطمه به کیفیت مخصوصی وارد محشر می‌شود، که در برش حله کرامت است، که از آب حیات به عمل آمده [۸۳۵]، و به روی آن هزار حله‌ی بهشتی است، که بر آنها به خط سبز نوشته، و بالای سرش قبه‌ای است از نور الهی، که ظاهرش از باطنش پیدا، و باطنش از ظاهرش هویدا است، و بر سرش تاجی است از نور که هفتاد رکن دارد، هر رکنی مرصع است به در، و یاقوت، و نور می‌دهد مانند ستاره درخشان، و بر ناقه‌ای سوار است از ناقه‌های بهشت، که پاهای آن از زمرد سبز است، و دمش از مشک اذفر، و چشمانش از یاقوت احمر [۸۳۶]، و مهارش از مروارید تر، [صفحه ۲۸۸] که طول آن به یک فرسخ است [۸۳۷]، و آن مهارش به دست جبرئیل است، و فریاد می‌کند: پیوشید چشمهای خود را که اینک دختر خاتم انبیاء عبور می‌نماید، و بر آن ناقه هودجی است از طلا، که آن مکرمه در آن است، و به استقبالش می‌آیند از جانب بهشت دوازده هزار حورالعین، که از برای احدی استقبال ننموده‌اند، و نخواهند نمود، و همه بر مرکوبهای بهشتی سوارند، که بالهایشان از یاقوت، و زمام از مروارید تر، و زین آنها از در، و زین پوش از سندس، و رکاب از زبرجد باشد، و در دست هر حوریه‌ی مجمره‌ای است از نور، و بر فرق آنها تاجهای جواهر است [۸۳۸]

، پس به استقبال او آید مریم دختر عمران، با هفتاد هزار حوریه، و خدیجه با هفتاد هزار ملک، که در دستشان علمهای تکبیر است، و حوا، و آسیه با هفتاد هزار حوریه، پس منبری از نور برایش نصب نمایند، که هفت پله دارد، و مابین پله تا پله‌ی دیگر، صفوفی از ملائکه است [۸۳۹]، و با آن مکرمه است رختهای خون‌آلود، و پیراهن غرقه به خون حسین (علیه السلام) [۸۴۰] پس عرض کند: خدایا، می‌خواهم بینم حسن و حسین را، پس مصورشود از برای او حسین (علیه السلام)، به حالتی که سر در بدن ندارد، و خون از رگهای او جاری است [۸۴۱]، پس چون آن حالت را ببیند نعره‌ای زند [۸۴۲]، و خود را از ناقه به زیر اندازد [۸۴۳]، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ملائکه همه نعره زنند. [۸۴۴].

کیفیت وارد شدن امام حسین به محشر

و در خبر است که حسین (علیه السلام) خود بیاید، در حالتی که سرش را در کف گرفته، [صفحه ۲۸۹] و چون فاطمه (علیها السلام) او را ببیند، نعره زند که تمام اهل محشر به گریه درآیند [۸۴۵]، پس پیراهن حسین (علیه السلام) را بر سر دست گیرد، و عرض کند، خدایا، این پیراهن فرزند من است [۸۴۶]، یعنی بین که چگونه از ضرب شمشیر، و نیزه، و تیر، سوراخ سوراخ است، یا اینکه خدایا، این پیراهن را هم بر بدنش نگذارند، و او راعاری، و بر روی زمین انداختند، پس خداوند عادل منتقم انتقام کشد از کشندگان آن جناب و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان، که راضی به فعل پدران خود بودند، به اقسام عذاب، پس چندین مرتبه ایشانرا بکشند، بعد زبانی سیاهی از جهنم بیرون آید، و ایشان را برچینند، مانند مرغی که دانه را برمی‌چیند، و ببرد ایشان را به سوی جهنم. [۸۴۷]. و بعد از این مقامات خصوصیتی از برای آن مکرمه است در مقام شفاعت، که محل حاجت ما است، که ندا می‌رسد: ای فاطمه هر حاجت که داری بطلب، عرض می‌کند که: شیعیان خود را می‌خواهم، خطاب می‌رسد: که بخشیدم همه را، عرض می‌کند: شیعیان اولادم را

می خواهم، خطاب می رسد: که بخشیدم ایشان را، عرض می کند: شیعه‌ی شیعیان خود را می خواهم خطاب می رسد که: روانه شو، پس هر که به تو پناه برده با تو خواهد بود پس روانه شود به سوی بهشت، و همه‌ی ایشان به همراه او بروند. [۸۴۸]. پس ای گروهی که زیارت کرده‌اید فرزند آن مکرمه را، و یاری نموده‌اید او را در گریه، اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از اول دست تو را نگیرد، و در وقت ندای اول بر نخواستی، پس در این شفاعت عظمی، یا شیعه، ترا شامل است، و اگر نه، شیعه‌ی شیعه خواهی بود، و اگر آن هم نیستی، پس پناه باو خواهی برد، و کدام پناه بهتر از زیارت فرزند او، و گریه بر آن جناب است، پس گمان ندارم که از این مقام محروم شوی، و به همراه آن مکرمه روانه نشوی، و اگر از این حرمان هم ترسانی به جهت کثرت معاصی، و مأیوس باشی از نجات در این حالت، و احتمال بدهی که لابد تو را به جهنم خواهند برد، [صفحه ۲۹۰] پس باز مأیوس مباش ای زائر، که لابد آن حضرت خواهد آمد و تو را از آتش نجات خواهد داد، چنانکه در خبری فرموده است که: هر کس مرا زیارت کند البته او را زیارت خواهم کرد بعد از موت و اگر او را در آتش بیابم از آن بیرونش می آورم [۸۴۹]، و این آخر درجات اخلاص است از برای ادنی زوار، که گناه ایشان بسیار عظیم است.

صفات خاصه از برای زوار

باب سوم: در بیان صفات خاصه که از برای زوار حاصل می شود، و آن بسیار است: یکی آنکه: خداوند به ایشان مباحثات می کند بر حمله‌ی عرش و بر ملائکه مقربین، و می فرماید: ببینید زوار قبر حسین (علیه السلام) را که به جانب او می روند با شوق. [۸۵۰]. دیگر اینکه: خداوند نظر رحمت به سوی ایشان می نماید. [۸۵۱]. دیگر دلیل محبت حسین است. [۸۵۲]. دیگر از جمله‌ی محدثین خداوند است در عرش [۸۵۳]. دیگر آنکه: در علین نوشته می شود. [۸۵۴]. دیگر در بهشت در جوار پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی خواهد بود و در یک سفره با ایشان طعام می خورد. [۸۵۵]. دیگر: اگر شقی باشد مبدل می شود به سعید.

[۸۵۶]. دیگر از کرویین شمرده می‌شود. [۸۵۷]. دیگر آنکه: از یاوران حضرت فاطمه (علیه‌السلام) است زیرا که آن جناب هر روز [صفحه ۲۹۱] حضرت حسین (علیه‌السلام) را زیارت می‌نماید. [۸۵۸]. دیگر آنکه: اعضای او، از صورت و چشم و قلب، محل دعای حضرت صادق (علیه‌السلام) می‌شود زیرا که آن جناب در سجده دعا می‌فرماید که: خدایا رحم کن بر آن صورت‌ها که مالیده بر قبر حسین (علیه‌السلام) و رحم نما بر آن چشم‌ها که اشک از آنها می‌ریزد، و رحم کن آن دل‌ها را که بر ما می‌سوزد، و رحم کن بر آن نعره که به جهت ما بلند می‌شود. [۸۵۹]. دیگر آنکه: زائر امانت حضرت صادق (علیه‌السلام) است که می‌فرمود: خدایا من آن بدن‌ها را به تو امانت سپردم تا اینکه به من رد نمایی در نزد حوض. [۸۶۰]. دیگر: زائر آن حضرت، زائر خدا و رسول است. [۸۶۱]. دیگر آنکه: هر کس در بهشت درجه‌ای دارد آرزو می‌کند که کاش از زوار حسین (علیه‌السلام) بودم، از بس کرامت‌های مخصوصه مشاهده می‌نماید در حق زوار. [۸۶۲].

اجرهای مخصوص برای زوار

باب چهارم: در اجر مخصوصی است، و صفت خاصی که بر زیارت آن حضرت مترتبند و شایسته است که علیحده ذکر شود. اما اجر خاص عجیب، پس آن است که صدوق و سید ابن طاوس و کفعمی و مؤلف مزار کبیر به طرق معتبر روایت کرده‌اند که نویسندگان اعمال حسنه مشغول نوشتن حسنات می‌شوند به جهت زوار از وقتی که عزم می‌کند بر زیارت تا روز قیامت. [۸۶۳]. پس آن از جمله اعمال صالحه‌ی مستمر است، نه اینکه در حکم مستمر باشد مانند [صفحه ۲۹۲] باقی صالحات جاریه، و از آن بالاترین باقیات صالحات است. و آنها همه علاوه است بر آن صفات خاصه، که حاصل می‌شود از برای زائر، حتی نظر به خصوصیت متولی قبض روحش، و از عجائبی که عقل را حیران می‌نماید [آن است]، که در آن: شانزده فضیلت [است]، که هر یک بالاتر از صد فضیلت است، و یکی از آنها آن است که به هر کلمه‌ای از کلمات زیارت، عطا می‌شود به او

نصیبی از رحمت [۸۶۴] خدا، و عجیب تر آن که اینها همه بعض اجر و ثواب اوست و آن زیارت شریفه‌ای است، که حضرت صادق (علیه السلام) سؤال نمودند از شخصی که چقدر است فاصله فیما بین مقام تو و قبر حسین (علیه السلام)؟ عرض کرد: فدایت شوم یکروز و بعض روز، فرمود: آیا به زیارتش می روی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا بشارت دهم تو را؟ آیا خوشحال کنم تو را به بعض ثواب آن؟ عرض کرد: بلی فدایت گردم، فرمود: بدان که هر گاه شخص مشغول مهیا کردن اسباب سفر زیارت می شود اهل آسمانها اظهار خوشحالی می نمایند، پس چون از منزلش بیرون آید، سواره یا پیاده، موکل می کند خدا به او چهار هزار ملک را، از ملائکه، که صلوات می فرستند بر او، تا وقتی که برسد به آن محل شریف. پس چون رسیدی به آن مقام کریم پس بایست بر در، و بگو این کلمات را که از برای تو است بهر کلمه سهمی از رحمت خدا، عرض کرد: چیست آن کلمات؟ فرمود: بگو: «السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله صلی الله علیه و آله، السلام علیک یا وارث وصی رسول الله السلام علیک یا وارث الحسن الرضی، السلام علیک یا وارث فاطمة بنت رسول الله السلام علیک ایها الشهید الصدیق السلام علیک ایها الوصی البار التقی السلام علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک و اناخت برحلتک السلام علی ملائکة الله المحققین بک اشهد انک قد اقامت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و عبدت الله [صفحه ۲۹۳] مخلصا حتی اتاک الیقین و السلام علیک و رحمه الله و برکاته». پس روانه شو، که از برای تو است، به هر قدمی که برداری، یا بگذاری، مثل ثواب شهیدی که در راه خدا به خون خود آغشته شده باشد، چون به قبر رسیدی دست خود را بر قبر گذار، و بگو «السلام علیک یا حجة الله فی سمائه و ارضه» پس مشغول نماز می شوی، که از برای تو است به هر رکعتی که در نزد او بکنی ثواب هزار حج، و هزار عمره، و عتق هزار بنده و هزار جهاد در راه

خدا با پیغمبر مرسل، پس چون خواهی مراجعت نمائی، منادی ترا ندا کند، که اگر کلام او را بشنوی هرگز مفارقت نخواهی نمود، می گوید: خوشا به حال تو ای بنده‌ی خدا که غنیمت بردی، و به سلامت شدی، و گناهان تو آمرزیده شد، پس عمل را از سر گیر، و اگر در آن شب، یا آن روز، یا آن سال وفات نماید، خداوند قبض روح او نماید، و اگر بماند ملائکه فرود آیند نزد او، و به همراه او باشند، و از برایش استغفار نمایند، و بر او صلوات فرستند تا به منزلش رسد، آنگاه عرض کنند: خداوند این بنده‌ی تو به زیارت فرزند دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رفته و مراجعت نموده پس، تکلیف ما چیست؟ خطاب رسد که بایستید در خانه‌ی او، و تسبیح و تقدیس کنید مرا، و ثواب آنرا از برای او بنویسید تا روز وفاتش، پس در آنجا بمانند تا وقتی که اجل او برسد، و وفات نماید، پس به تجهیز او حاضر شوند، و نماز بر او کنند، پس عرض کنند: خداوند، دیگر تکلیف ما چیست؟ خطاب رسد که در نزد قبر او بمانید، و تسبیح و تقدیس کنید، و ثواب آن را از برای او بنویسید تا روز قیامت. [۸۶۵]. و اما صفت مخصوصی که از برای زائر حاصل می‌شود، که شایسته است آنرا مستقل ذکر [کنیم]، آن است که کسی که به زیارت حسین (علیه السلام) رود هر آینه خدا را در عرش زیارت کرده است. [۸۶۶]. و این کنایت از نهایت قرب است به خدا، و ترقی به درجات کمال. و از این بالاتر، آن است که به آن دریافته می‌شود خدا، مرزائر را، به جهت اینکه [صفحه ۲۹۴] در خبر وارد است: «که خداوند متعال آن حضرت را در هر شب جمعه زیارت می‌کند» [۸۶۷]. پس اگر کسی به زیارت رفته باشد [او به زیارت خداوند] رفته است، معلوم است که زیارت خداوند کنایه است از افاضه‌ی رحمت مخصوصه به آن جناب، پس اگر کسی آن را ادراک نماید محروم از آن رحمت نخواهد شد، و لا محاله نصیبی از آن خواهد یافت، و زیارت او خداوند را کنایه است از کمال قرب، و چون این دو امر جمع شود حاصل می‌شود خصوصیتی از مراتب شمول رحمت، که مافوق آن متصور نیست، و در روایت دیگر است، که هر کس بخواد که در قیامت نظر نماید به سوی خدا پس بسیار بزیارت حسین

(علیه السلام) برود. [۸۶۸]. پس اینها سه عبارت شدند، یعنی زیارت خدا، و زیارت با خدا، و نظر به سوی خدا، و آن کنایه است از نهایت آنچه از برای مخلوق متصور می شود از ترقی به سوی درجات قرب، و از این جهت برای این صفت باب مستقلی قرار دادم.

احکام خاص برای زیارت آن حضرت

باب پنجم: در احکام خاصی که از برای زیارت آن جناب است، و آن بسیار است، از آن جمله اینکه هر عملی واجب یا مستحب در وقت خوف ساقط می شود، و لکن در این عمل چند روایت است بر اینکه ساقط نمی شود، چنانکه در بحار و غیر آن به اسانید معتبر از معاویه بن وهب روایت نموده است، که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند به من که: ای معاویه وامگذار زیارت حسین (علیه السلام) را به جهت خوف، زیرا که اگر کسی ترک نماید آنها، حسرت ها بیند، که آرزو کند کاش در آنجا باشد. [۸۶۹]. و در خبر دیگر از محمد بن مسلم مروی است، که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود که: آیا نزد قبر حسین (علیه السلام) می روی؟ عرض کرد: بلی با خوف و ترس، فرمود: هر چند [صفحه ۲۹۵] خوف آن بیشتر باشد ثوابش بیشتر است، و هر کس با ترس به زیارت رود در روز قیامت ایمن گردد، و آمرزیده شود، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا به زیارت او آید، و از برایش دعا نماید، و برگردد با نعمت و فضل خدا، و به او بدی نرسد. [۸۷۰]. و در روایت دیگر از ابن بکیر منقول است، که گفت: عرض کردم به حضرت صادق (علیه السلام) که: من میل بسیار دارم به زیارت قبر حسین (علیه السلام)، پس چون بیرون می روم به سوی زیارت، قلبم ترسان است تا برمی گردم از ترس سلطان و عمالش، فرمود: ای پسر بکیر آیا دوست نمی داری که خدا ببیند تو را ترسناک در راه ما؟ آیا نمی دانی که [هر کسی] ترسناک شود در راه ما، خداوند او را در سایه ی عرش خود جای دهد؟ و با حسین (علیه السلام) هم صحبت شود در زیر عرش، و از فزع روز قیامت ایمن گردد،

در وقتی که همه در فزع باشند، و ملائکه، او را قوت دهند، و تسکین قلب او نمایند به بشارت. [۸۷۱].

در شروط و آداب شرعی زیارت

باب ششم: در شروط و آداب شرعی زیارت. اما شروط: پس به موجب روایات بسیار، عمده‌اش خلوص نیت است، که به جهت تقرب الی الله باشد، نه به جهت افتخار، و ریا، و سمعه، یا به جهت صله پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا باشد، یا به جهت ترحم بر سیدالشهداء باشد، که مقصودش جبر قلب آن جناب باشد، و همه راجع به قصد تقرب است، و تأثیرات مختلف می‌شود به تفاوت مراتب معرفت به حق آن حضرت، پس اصل معرفت به حق او لازم است. [۸۷۲]. و اما آداب: پس در جمله‌ی کتب معتبره به اسناد بسیار منقول است از حضرت صادق (علیه السلام) که چون به زیارت حضرت حسین (علیه السلام) روی، باید محزون و افسرده، و غبارآلود، و گرسنه، و تشنه باشی، زیرا که آن جناب را کشتند در حالتی که [صفحه ۲۹۶] محزون و افسرده و گردآلود، و گرسنه، و تشنه بود [۸۷۳]، و فرمودند که: شنیده‌ام که جمعی چون به زیارت آن جناب می‌روند سفره برمی‌دارند، و در آن حلوا و طعامهای لذیذ می‌گذارند، و اگر به زیارت قبور دوستان خود روند، چنین نمی‌کنند. [۸۷۴]. و در روایت دیگر است که به شخصی فرمودند: آیا سفره همراه برمی‌داری؟ عرض کرد بلی، فرمود: اگر به زیارت قبر پدر و مادر خود روید چنین نخواهید کرد، عرض کرد: پس چه چیز باید بخوریم؟ فرمود: نان با شیر یا دوغ [۸۷۵]. و در کامل به سند معتبر از مفضل روایت نموده، که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که: گاهی به زیارت می‌روید و آن بهتر است از اینکه نروید، و اگر به زیارت نروید بهتر است از اینکه بروید، عرض کردم: کمر مرا شکستی به این کلام، فرمود: اگر یکی از شما به زیارت قبر پدرش رود، البته محزون و افسرده می‌رود، و به زیارت آن حضرت می‌روید با سفره می‌روید. [۸۷۶]. یعنی با اسباب تعیش و کیف، و این زیارت

محسوب نمی‌شود، بلکه باید محزون و غبارآلوده بروید، و از اهم آداب، غسل در آب فرات است، و غیر آن چنانکه در کیفیت زیارت جابر بیاید. (ان شاء الله).

آثاری که بر ترک زیارت مترتب است

باب هفتم: در آثاری که مترتب می‌شود بر ترک زیارت آن حضرت و آن بسیار است: یکی: آنکه در روایت حلبی از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است، که هر کس با قدرت ترک نماید زیارت حسین (علیه السلام) را عاق رسول (صلی الله علیه و آله) خدا و ائمه‌ی [صفحه ۲۹۷] هدی می‌شود. [۸۷۷]. دوم: آنچه در روایت عبدالرحمن بن کثیر است، از آن حضرت که فرمود: اگر کسی هر سال از ایام دهر حج کند و زیارت حسین (علیه السلام) نکرده باشد، هر آینه ترک کرده است حقی از حقوق رسول خدا را. [۸۷۸]. و در خبر دیگر است، که اگر هزار حج کند، و به زیارت قبر حسین (علیه السلام) نرود، حقی از حقوق خدا را ترک نموده. [۸۷۹]. چهارم: اینکه جفا نموده است به حضرت حسین (علیه السلام) چنانکه از حضرت امیر (علیه السلام) منقول است، که فرمودند: پدرم فدای حسین باد، که او را در ظهر کوفه بکشند، و گویا می‌بینم وحشیان صحرا را که گردنها به سوی او کشیده‌اند، و بر او نوحه می‌کنند تا صبح، و چون این امر واقع شود پس مبادا جفا کنید [۸۸۰] یعنی به ترک زیارتش، و اخبار دیگر نیز هست. پنجم: آنکه در روایت علی بن میمون صایغ است از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: به من رسیده است، که بعضی از شیعیان بر ایشان می‌گذرد یکسال، و دو سال و بیشتر، که به زیارت حسین (علیه السلام) نمی‌روند، عرض کردم: فدایت شوم بلی چنین است، من می‌شناسم جمع بسیاری را که این چنین هستند، فرمود: قسم به خدا که ایشان، حظ خود را کم کرده‌اند و از ثواب خدا کناره بسته‌اند، و از جوار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در بهشت دور شده‌اند، عرض کردم: اگر یکی از ایشان کسی را به زیارت بفرستند، [صفحه ۲۹۸] چگونه است، آیا کفایت می‌کند؟ فرمود: بلی، لکن اگر خودش برود بهتر است، و

اجرش عظیم تر است. [۸۸۱]. ششم: اینکه عمر را کم می کند چنانکه در اخبار بسیار است و از بعض اخبار مستفاد می شود که ترک آن، یکسال لابد از عمر را کم می کند. [۸۸۲]. هفتم: تارک زیارت اگر داخل بهشت شود درجهی او از همه ی مؤمنین پست تر است. [۸۸۳] و در خبر دیگر مهمان اهل بهشت است [۸۸۴]، و در خبر سابق فرمود: که از جوار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا دور خواهد بود. [۸۸۵]. هشتم: از شیعیان محسوب نخواهد بود، چنانکه در روایتی به آن تصریح شده است. [۸۸۶]. نهم: اگر از روی تهاون و اتسخفاف باشد از اهل جهنم خواهد بود [۸۸۷]، بلکه ظاهر خبر مطلق است، و از این جهت بعضی میل نموده اند به وجوب آن در همه عمر یک مرتبه با استطاعت و قدرت. [۸۸۸].

در زیارات مخصوص به اوقات

باب هشتم: در زیاراتی که مخصوصند به اوقات. بدان که زیارت حضرت حسین (علیه السلام) عمل خیر است، هر کس می خواهد کم کند، و هر کس بخواهد بسیار کند [۸۸۹] و آن بر دو قسم است: یکی مطلقه، که در همه ی اوقات وارد است، و آن خواص و فضایل که ذکر شد بر آن [صفحه ۲۹۹] مترتب است. و دوم مخصوصه به اوقات معینه، که فضیلت آن زیادتر می شود بر مطلقه، به سبب خصوصیت آن وقت، و آن قریب سی مخصوص است، که از برای هر یکی اثر مخصوصی و فضیلتی ظاهر است، که بیان خواهد شد. (ان شاء الله). اول: در هر جمعه یک دفعه از برای کسانی که یک روز یا بیشتر دورند از قبر مطهر، پس اگر ترک کنند جفا کرده اند به آن جناب [۸۹۰]، و از خواص آن غفران ذنوب اوست البته، و در دل حسرتی از دنیا نخواهد ماند، و مسکن او در بهشت در جوار حضرت حسین (علیه السلام) باشد، چنانکه در روایت داود بن [ابی یزید] از حضرت صادق (علیه السلام) مذکور است. [۸۹۱]. دوم: هر ماهی یک مرتبه، چنانکه حضرت صادق فرموده اند، که هر کس ماهی یک مرتبه زیارت کند حسین (علیه السلام) را، پس

از برای اوست ثواب صد هزار شهید [۸۹۲] ، و فرمود: این از برای کسانی که نزدیک باشند لابد منه است [۸۹۳] ، که اگر ترک کند جفا به آن حضرت کرده‌اند. [۸۹۴]. سوم: در هر سالی دو مرتبه چنانکه از حضرت صادق (علیه‌السلام) مروی است که آن حقی است ثابت بر کسانی که غنی هستند [۸۹۵] ، و در خبر دیگر سه مرتبه. [۸۹۶]. چهارم: در هر سالی سه مرتبه و آن ایمن می‌کند شخص را از فقر. [۸۹۷]. پنجم: هر سالی یک مرتبه، و آن حق است بر فقیر، که قادر است به زیارت، پس اگر [صفحه ۳۰۰] ترک کند جفا خواهد بود چنانکه در پانزده خبر است. [۸۹۸]. ششم: در هر سه سال یک مرتبه از برای کسانی که دور باشند، پس اگر ترک کنند عاق پیغمبر خدا باشند. [۸۹۹]. هفتم: در هر عید، چنانکه در بعض اخبار است و آن شامل می‌شود نوروز و مبعث و مولود و غدیر و غیر آنها را. [۹۰۰]. هشتم: مخصوص ماهها است، و باید هر ماهی را علی حده ذکر کنیم، و از برای هر یک فضائل بسیار است، و لکن اقتصار می‌کنیم به ذکر خصوصیت فضیلت هر مخصوصه پس می‌گوئیم: در ماه رجب چهار مخصوصه است، شب اول، و روز اول، و شب نیمه، و روز آن [۹۰۱] ، و به آن گناهان ریخته می‌شود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد، و در اول رجب یک زیادت است که خداوند بر خود واجب کرده است که زائر را بیامرزد [۹۰۲] ، [و اگر عید شامل مبعث باشد آن هم پنجم می‌شود - مترجم -]. و در ماه شعبان سه مخصوصه است، روز سوم و شب نیمه، و روز نیمه، و عمده فضیلت آن تشریف به مصافحه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است که از ایشان است اولوالعزم [۹۰۳] ، پس هر گاه سه سال پی در پی شخص در نیمه شعبان زیارت کند تأثیر خاصی در رفع گناهان او خواهد داشت. [۹۰۴]. و از خواص آن این است که منادی ندا کند به آمرزش او از اول شعبان. [۹۰۵]. و در ماه رمضان ده مخصوصه است، یکی مطلق ماه رمضان، چنانکه ابن الفضل روایت کرده است که شنیدم از جعفر بن محمد (علیه‌السلام) که می‌فرمود: هر کس زیارت [صفحه ۳۰۱] کند قبر حسین (علیه‌السلام) را در ماه رمضان، و در بین راه بمیرد، به مورد حساب در نخواهد آمد و گفته می‌شود به او

که: داخل شو در بهشت با امن و امان [۹۰۶]. دوم، سوم و چهارم شب اول، و شب نیمه، و شب آخر، چنانکه در خبر معتبری از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است [۹۰۷]، و شش تای دیگر شبهای قدر، و روزهای آن است، چنانکه در اخبار بسیار وارد است که چون شب قدر شود منادی از بطنان عرش ندا کند که خداوند آمرزید کسی را که به زیارت حسین (علیه السلام) آمده است. [۹۰۸]. و در شوال شب عید و روز عید است، و خصوصیتش آمرزش گناهان گذشته و آینده است. [۹۰۹]. و در ذی الحجه هشت مخصوصه، یا ده مخصوصه است، شب و روز عرفه، و همچنین عید، و ایام تشریق، یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، و روز نزول هل اتی، و روز مباهله، و روز غدیر، بنا بر خصوصیت زیارت در همه ی عیدها. [۹۱۰]. و خصوصیت فضل عرفه آن است که خدا او را صدیق بنویسد، و کربوبی بخواند، و ثوابش می رسد به هزار هزار حج با حضرت قائم و هزار هزار عمره با رسول خدا، و عتق هزار هزار بنده، و سوار کردن بر هزار هزار اسب در راه خدا [۹۱۱]، و به هر گامی که بعد از غسل بردارد به سوی زیارت یک حج تمام [۹۱۲]، و در بعض روایات به هر قدمی صد حج [۹۱۳]. و خصوصیت زیارت عید اضحی آن است که تا یکسال از همه شرور محفوظ گردد [۹۱۴]، و گناهان گذشته و آینده ی او آمرزیده شود. [۹۱۵]. [صفحه ۳۰۲] و در محرم شب عاشورا و روز آن، و روز سیزدهم، که روز دفن او است علی احتمال، و خصوصیت فضل زیارت عاشورا آن است که شخص در زمره ی شهداء داخل می شود، و محشور می شود خون آلوده به خون حضرت، هر گاه در شب عاشورا زیارت کند، و در آنجا بماند تا صبح [۹۱۶]، و اگر آب دهد به مردم در آن وقت، چنان است که عسکر آن حضرت را در شب عاشورا آب داده باشد. [۹۱۷]. و در ماه صفر روز بیستم که اربعین است مخصوصه ای است، و خصوصیت فضلش آن است که از علایم ایمان است. [۹۱۸]. مسئله: آیا کدام یک از این مخصوصه ها افضل است؟ چون فضیلت هر یک را شخص ملاحظه می کند، که آن افضل است، و چون همه را با هم ملاحظه نمایند، چون مختلف است آن خصوصیات، نمی توان

ترجیح داد، و از بعض روایات ظاهر می شود افضلیت نیمه ی رجب، و نیمه ی شعبان [۹۱۹] ، و شاید مراد از حیثیت خاصه ای باشد، و از ملاحظه ی مجموع فضایل بعید نیست که رجحان یابد افضلیت عرفه و عاشورا، و از خصوصیتی که در عاشورا وارد است که شخص محشور می شود غرقه به خون آن حضرت در زمره ی شهداء، ظاهر می شود افضلیت آن، زیرا که این فضیلت بالاتر از جمیع فضیلت هاست، حتی از هزار هزار حج با رسول (صلی الله علیه و آله) خدا، علاوه بر اینکه وارد شده است در آن، که به منزله ی زیارت خداست در عرش. [۹۲۰].

الطاف خداوندی نسبت به زیارت آن حضرت

اشاره

باب نهم: در آنچه خداوند من باب لطف بدل قرار داده است از برای زیارت حسین (علیه السلام)، و آن چند قسم است: [صفحه ۳۰۳] یکی: نایب گرفتن است که از بلد کسی را روانه کند، یا در همان کربلا کسی را نایب خود قرار دهد، که به عوض او زیارت کند، پس به اجر خود می رسد، هر چند اگر خودش برود اجر آن بیشتر است. [۹۲۱]. دوم: روانه کردن به زیارت است، یعنی زاد، و راحله به کسی دهد، و او را روانه نماید، نه به عنوان نیابت، پس آن هم ثواب زیارت دارد چنانکه از اخبار مستفاد می شود. [۹۲۲]. سوم: زیارت کننده است از دور که آن هم بدل است از زیارت نزدیک در اجر و ثواب [۹۲۳] ، و رافع عنوان جفا است از برای غیر متمکن، و رافع شدت آن است از برای متمکن، و از برای آن چند کیفیت است: یکی: این که برود به بالای بام به قصد زیارت، پس ملتفت شود به طرف راست و چپ، و سر خود را به سوی آسمان بلند کند، پس رو کند به طرف قبر آن حضرت، و بگوید: «السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک یا بن رسول الله، السلام علیک و رحمه الله و برکاته». [۹۲۴]. دوم: اینکه بالا رود به بالاترین

منزل خود به قصد زیارت، پس دو رکعت نماز کند و اشاره کند به سلام به سوی آن حضرت [۹۲۵]. سوم: اینکه غسل زیارت کند، و پاکیزه‌ترین جامه‌ی خود را بپوشد، و برود به مکان بلندی، یا به صحرا، و رو به قبله کند، پس متوجه قبر شود و بگوید: «السلام علیک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی السلام علیک یا مولای یا قتیل ابن القتیل، و الشهید ابن الشهید، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته، انا زائرک یا بن رسول الله بقلبی و لسانی و جوارحی، و انا لم از رک بنفسی و المشاهده [۹۲۶] فعلیک السلام، السلام [صفحه ۳۰۴] علیک یا وارث آدم صفوة الله و وارث نوح نبی الله و وارث ابراهیم خلیل الله و وارث موسی کلیم الله و وارث عیسی روح الله و کلمته و وارثه محمد حبیب الله صلی الله علیه و آله و نبیه و رسوله و وارث امیرالمؤمنین وصی رسول الله و خلیفته و وارث الحسن بن علی وصی امیرالمؤمنین، لعن الله قاتلک و جدد علیهم العذاب فی هذه الساعة و کل ساعه، انا یا سیدی متقرب الی الله عزوجل و الی جدک رسول الله و الی ابیک امیرالمؤمنین و الی اخیک الحسن و الیک یا مولای علیکم سلام الله و رحمته بزیارتی لک بقلبی و لسانی و جمیع جوارحی، فکن یا سیدی شفیعاً لقبول ذلک منی و انا بالبرائه من اعدائک و اللعنه لهم و علیهم اتقرب الی الله و الیکم اجمعین فعلیک صلوات الله و رضوانه و رحمته»، پس اندکی منحرف شو به طرف دست چپ، و روی قلب خود را متوجه نما به سوی قبر علی بن الحسین (علیه السلام)، که در نزد پای پدر بزرگوارش می‌باشد، و سلام کن بر او، پس دعا کن از برای آنچه بخواهی، از امر دین و دنیای خود، پس چهار رکعت نماز بکن، و افضل هشت رکعت است، و اقلش دو رکعت، پس رو به قبله کن، و متوجه قبر حضرت شو، و بگو: «انا مودعک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی و مودعک یا سیدی و ابن سیدی یا علی بن الحسین و مودعکم یا ساداتی یا معشر الشهداء فعلیکم سلام الله و رحمته و رضوانه». [۹۲۷]. چهارم: زیارت کردن زوار است بعد از مراجعت ایشان، با استقبال نمودن ایشان، که به آن هم ثواب زیارت آن جناب حاصل می‌شود، چنانکه در اخبار است. [۹۲۸].

در خطابات وارده نسبت به زیارت آن حضرت

اشاره

باب دهم: در خطابات که وارد است در زیارت آن جناب، به آن خصوص که در زیارت سایر ائمه و انبیاء وارد نیست، و آن چند صنف است: صنف اول: تخصیص آن جناب است غالباً به صفات مصیبتش که در حال قتل بر او [صفحه ۳۰۵] وارد شده، که دلیل است بر فضیلتی مخصوص از برای آنها. صنف دوم: تخصیص آن جناب است به اضافه‌های مخصوصه به سوی خدا، مثل: ثار الله، و قتل الله، و ذبیح الله [۹۲۹]. صنف سوم: اینکه در وقت سلام بر آن جناب، سلام بر همه‌ی انبیاء باید کرد به اسم و صفت، و شاید سرش آن است، که آن جناب، مظهر همه‌ی ایشان است، چنانکه در عنوان انبیاء بیاید (ان شاء الله). صنف چهارم: تخصیص آن جناب است به تلبیات، چنانکه در بعض زیارات مأثوره است، که بعد از سلام می‌گویند: «لیک داعی الله»، و باید هفت مرتبه لیک بگویند. [۹۳۰]. و سبب لیک گفتن آن است، که آن جناب، داعی ثانی است به سوی خدا، بعد از جد بزرگوارش که داعی اول بود، که خلق را به سوی اسلام دعوت نمود، و ظاهر نمود آنرا به یاری خدا، و رعب در قلوب خلق، و مدد ملائکه، و شمشیر امیر المؤمنین (علیه السلام) و یاری بعض اصحاب. و حسین (علیه السلام) داعی دوم است که خلق را دعوت نمود به ایمان، و امام حق و ائمه راشدین، و ظاهر نمود آنرا به کشته شدن، و مظلومیت، و کیفیات مخصوصه که بر او جاری شد، پس باید این داعی را هم شخص لیک بگوید به قول و به فعل، پس از این جهت مستحب شد تلبیه گفتن در وقت زیارتش. و اما استحباب هفت مرتبه گفتن، پس از برای آن چند وجه است: یکی: اینکه به ملاحظه‌ی حالات مجیب باشد، زیرا که اجابت باید به بدن، و دست، و زبان، و گوش، و چشم، و دل، و میل و محبت باشد، و هر تلبیه از برای یک اجابت است، چنانکه از فقره زیارت ظاهر می‌شود که بعد از هفت مرتبه لیک داعی الله گفتن، می‌گوید: اگر بدن من

ترا اجابت نمود در وقتی که استغاثه می نمودی، و زبان من اجابت [صفحه ۳۰۶] نمود در زمانی که طلب یاری می نمودی، پس بدرستی که قلب من و گوش و چشم، و میل، و محبت من اجابت نمودند. یعنی اجابت نموده است ترا قلب من به محبت تو، و گوش من به استماع مصیبت تو و چشم من به گریه بر تو، و محبت من به اینکه عمل اصحاب تو را دوست می دارم، و میل من به اینکه به سوی تو است، و بدن من الآن به اینکه به سوی تو می آید، و زبان من به اینکه بر تو سلام می نماید. وجه دوم: اینکه تلبیات سبع اجابت باشند از برای طلب یاری نمودن آن حضرت در هفت حالت. یکی: در مکه‌ی معظمه آن وقتی که اراده‌ی رحیل نمود، پس خطبه‌ای خواند در مسجد الحرام، و طلب یاری نمود به این مضمون که: هر کس جان خود را در راه خدا، و یاری ما می دهد، و شوق ملاقات خدا را دارد، پس با من ارتحال نماید که من صبحگاه روانه می شوم. [۹۳۱]

دوم: در خارج مکه که عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر به خدمتش آمدند که آن حضرت را مانع شوند از توجه به عراق و حضرت هر کدام را به قسمی جواب داد و آخر فرمود: که من مأمورم به امری که ناچار باید آن را به عمل آورم، بعد ایشان را به یاری خود طلبید، پس عبدالله بن جعفر دو پسر خود را همراه آن حضرت فرستاد و عرض کرد که من خود ملحق خواهم شد به شما. [۹۳۲] و حضرت به عبدالله بن عمر فرمود که: از خدا بترس و یاری مرا ترک مکن، پس عذری آورد و وداع نمود با آن حضرت، و عرض کرد که: بگشا آن موضعی را که پیغمبر خدا همیشه می بوسید آنرا، پس سینه‌ی مبارک را گشود، پس بوسید بالای قلب شریفش را، و گریست و وداع کرد. [۹۳۳] سوم: در راه از مکه تا کربلا هر کس را می دید، طلب یاری می نمود به جهت اتمام [صفحه ۳۰۷] حجت بر خلق، گاهی به لسان خود، و گاهی به ارسال، و چون مردم می دیدند قلت اتباعش را، عذر می آوردند، بعضی به تجارت، و بعضی به زراعت، و بعضی به ابتلای عیال، و بعضی وعده می دادند که ما ملحق خواهیم شد، و بعضی چون می فهمیدند که حضرت طلب یاری خواهد نمود از ایشان کناره

می جستند، و در آن منزل که آن حضرت نزول می فرمود نزول نمی کردند، چنانکه از جماعتی از فزاره و بجیله منقول است، که گفتند: بعد از حج ملحق شدیم بحسین (علیه السلام)، و با آن جناب سیر می کردیم، ولی خوش نداشتیم که با او هم منزل شویم، و چون بر آبی وارد می شد، ما بر غیر آن وارد می شدیم، و اگر لابد می شدیم، که با او در یک منزل فرود آئیم، چون او در جایی نازل می شد، ما در جانب دیگر منزل می کردیم که مبادا ما را به یاری خود طلبد. [۹۳۴].

اعظم مصائب آن حضرت

مؤلف گوید که اگر تأمل کنی در این حالت، خواهی دانست که این از اعظم مصائب آن حضرت بوده، و بالاتر از آن، این است که، جماعت مترددین راه، از دور مشاهده می کردند آن جناب را، پس از راه کناره می جستند به جانب دیگر، تا اینکه مبادا تکلیف کند ایشان را، به نصرت خود، و از این بالاتر کلامی است، که [عبیدالله بن الحر الجعفی] به آن جناب عرض کرد، چون حضرت به قصر بنی مقاتل رسید نظر نمود دید خیمه بر سر پا است، فرمود: این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبیدالله است، حضرت فرمود: او را بخوانید، چون رسول حضرت به نزد او آمد، و گفت: حسین بن علی (علیه السلام) ترا می طلبد، گفت: انا لله، والله که از کوفه بیرون نیامدم، مگر به جهت اینکه خوش نداشتم، که در کوفه باشم، و حسین (علیه السلام) وارد شود، و الله نمی خواستم که من او را بینم، و نه او مرا، چون خبر به آن جناب داد حضرت برخاست و نزد او رفت، و سلام کرد و نشست، و او را به نصرت خود دعوت نمود، باز همان کلام را ادعاده کرد و عذر آورد، حضرت فرمود: ای مرد، تو گناه بسیار کرده ای، و خدا از تو مؤاخذه خواهد نمود، اگر توبه نکنی [صفحه ۳۰۸] در این ساعت. و یاری من کن تا اینکه جد من شفیع تو باشد در نزد خدا، گفت: ای پسر پیغمبر خدا، و الله اگر تو را یاری کنم، اول کسی خواهم بود، که پیش روی تو کشته گردم، و لکن از این بگذر، و این اسب مرا بگیر، که در دویدن

بی نظیر است، حضرت اعراض فرمودند، و فرمودند: حاجتی به او ندارم، و لکن حال که مرا یاری نمی کنی، پس به جائی برو که صدای ما را نشنوی، و با دشمن ما هم مباش، زیرا که اگر کسی صدای بی کسی ما را بشنود، و ما را اجابت نکند، خدا او را برو در آتش جهنم اندازد، پس برخواست و به محل خود برگشت، و عیدالله بعد از شهادت آن جناب پشیمان شد، و اشعاری در اظهار ندامت انشاد نمود. [۹۳۵]. و کلمات آن جناب در کسی اثر نکرد، مگر در زهیر بن القین، که با او طایفه‌ی فزاره و بجیله بود، در وقتی که هم سفر حضرت بودند، ولی اجتناب می نمودند از هم منزل شدن با آن حضرت، بلکه در جانب دیگر منزل می کردند، آن جماعت نقل کرده اند که روزی نشسته بودیم، و مشغول طعام خوردن بودیم، که ناگاه رسول حسین (علیه السلام) وارد شد، و گفت: ای زهیر، حسین (علیه السلام) تو را می طلبد پس هر یک از ما لقمه از دست انداختیم، و متحیر نشستیم، گویا مرغ بر بالای سر ما نشسته، پس عیال زهیر که دیلم نام داشت، گفت: سبحان الله! پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به طلب تو می فرستد، و تو به نزد او نمی روی که کلام او را بشنوی و برگردی؟ پس زهیر برخواست و روانه شد، و اندکی توقف کرد، به زودی خوشحال مراجعت نمود، و نور از صورتش می درخشید، پس امر کرد که خیمه و احوال او را نقل کنند به سمت حضرت، و به عیالش گفت: ترا طلاق دادم به اهل خود ملحق شو، نمی خواهم به سبب من مکروهی به تو برسد، و من عزم نموده ام بر صحبت حسین (علیه السلام) تا جان خود را فدای او کنم پس اموال او را به او داد، و سپرد او را به بعضی از بنی اعمامش، که او را به اهلش برساند پس برخاست، و در روی او گریه کرد، و وداع نمود، و گفت: خیر ترا خواسته، خواهش دارم که در قیامت [صفحه ۳۰۹] مرا در نزد رسول (صلی الله علیه و آله) خدا فراموش نکنی، پس زهیر به آن جماعت گفت، که هر کدام که طالب رفاقت من نیستید، اینک وداع آخرین من است با او، و لکن حدیثی از برای شما حکایت می کنم، که ما به جهاد رفتیم از راه دریا، و فتح نمودیم، و غنایم بسیار به دست ما آمد، پس سلمان گفت: آیا خوشحال شدید به این فتح و غنیمت،

گفتیم: بلی، فرمود: هر گاه دریابید سید جوانان بهشت را، پس در پیش روی او جهاد کنید، و به آن خوشحال تر باشید، و من شما را به خدا سپردم، پس به خدمت حضرت روانه شد، و بود در صحبت، تا به درجه‌ی رفیع شهادت فائز گردید [۹۳۶] یا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما.

نامه نوشتن آن حضرت به اهل بصره

چهارم: طلب کردن یاری آن جناب بود به نوشتن خط به سوی اهل بصره به رسالت ابورزین، و مضمون آن خط بعد از ابتدای بسم الله، آن بود که: این خطی است از حسین بن علی (علیه السلام) به سوی اشراف و بزرگان بصره، بدرستی که من می خوانم شما را به سوی خدا، و رسول (صلی الله علیه و آله)، چون در این ایام سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از میان رفته است، پس اگر اجابت نمائید دعوت مرا، و اطاعت کنید امر مرا، هدایت یابید به سوی رشد خود، و السلام. و چون خط آن جناب به ایشان رسید، یزید بن مسعود جماعت بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد، پس خطبه خواند، و ایشان را موعظه کرد، پس گفت: اینک حسین (علیه السلام) پسر رسول خدا که صاحب شرف و عقل و فضل و نجابت است، و در علم و کمال، ثانی و تالی ندارد، و حجت خدا به سبب آن جناب بر شما تمام است، شما در واقعه‌ی جنگ جمل گناهکار شدید به خروج بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس آن گناهان را بشوئید از خود بیاری کردن فرزند رسول خدا، پس ایشان اجابت کردند، و عزم نمودند بخروج، پس چون مهیا شدند خبر شهادت حضرت به ایشان رسید. [۹۳۷]. [صفحه ۳۱۰]

نامه نوشتن آن حضرت به سوی اشراف کوفه

پنجم: طلب یاری نمودن آن جناب بود به نوشتن خط به سوی اشراف کوفه، باین مضمون: «بعد از نام خدا، این نامه‌ای است از حسین بن علی (علیه السلام) به سوی سلیمان صرد و

مسیب بن نجبه، و رفاعه بن شداد، و عبدالله بن وال، و جماعت مؤمنین، اما بعد پس به تحقیق دانسته‌اید که رسول خدا فرمود که: هر کس ببیند سلطان جورکننده، که حلال شمارد حرام خدا را و بشکند عهد خدا را، و مخالفت نماید سنت رسول (صلی الله علیه و آله) خدا را، و عمل نماید در خلق خدا با ستم و عدوان، پس کسی بر او انکار نکند به قول، و نه به فعل، البته خداوند باید ایشان را با او شریک نماید در افعالش، و شما می‌دانید که این جماعت، یعنی بنی‌امیه، چسبیده‌اند به طاعت شیطان، و اعراض نموده‌اند از طاعت خدا و علانیه کرده‌اند فساد را و معطل داشته‌اند حدود خدا را، و مال مسلمین را به خود مخصوص کرده‌اند، و احکام خدا را از حلال و حرام تغییر داده‌اند، و بتحقیق که من احکم به امر خلافت، از همه کس، به جهت قرابتی که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا دارم. و خطوط و قاصدان از جانب شما بر من وارد شدند، به اینکه شما بیعت کرده‌اید، که مرا، وانگذارید، و یاری کنید، پس اگر وفا کنید به بیعت خود، البته به رشد خود رسیده‌اید، و حال شما، و اهل و اولاد شما، حال من و عیال من خواهد بود، و اگر ثابت نمائید، و بیعت خود را بشکنید، از شما بعید نباشد، چنانکه با پدر و برادر و پسرعمم (مسلم) کردید، و مغرور کسی است که به شما مغرور شود، و اگر چنین کنید حظ خود را ضایع کرده‌اید، و از راه صواب کناره جسته‌اید، و به خود ضرر زده‌اید، و خدا از شما بی‌نیاز خواهد بود، و السلام. پس کتاب را پیچید و به قیس بن مسهر صیداوی داد، پس چون نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر که موکل راه بود، متعرض او شد، که او را تفتیش کند، پس خط حضرت را بیرون آورد، و پاره پاره کرد، حصین او را به نزد ابن زیاد ملعون فرستاد، چون او را [صفحه ۳۱۱] بنزدش بداشتند، گفت: تو کیستی؟ گفت: مردی هستم از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، و فرزندش حسین (علیه السلام) گفت: چرا کاغذ را پاره کردی؟ گفت: تا اینکه مطلع نشوی بر مضمون آن، گفت: از کی بود، به سوی کی؟ گفت: از حسین بن علی (علیه السلام)، به سوی جماعتی از اهل کوفه، که اسامی ایشانرا نمی‌دانم، پس آن لعین غضبناک شد، و گفت: و الله دست

از تو بر نمی دارم، تا خبر دهی مرا به اسامی ایشان، یا اینکه بر منبر روی، و لعن کنی حسین (علیه السلام) و پدر و برادرش را، و الا ترا پاره پاره خواهم کرد، گفت: اما آن جماعت، پس اسامی ایشان را نخواهم گفت، و منبر را قبول دارم، پس بر منبر بالا رفت، و حمد و ستایش الهی، و درود بر حضرت رسالت پناهی، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولادش فرستاد، و لعن نمود ابن زیاد و پدرش، و طاغیان بنی امیه را جمیعا، پس گفت: ای مردم، من رسول حسینم به سوی شما، و او را در فلان منزل گذاشتم پس بشتابید به سوی آن جناب، پس ابن زیاد لعین حکم کرد، که او را با دست بسته از بالای قصر به زیر انداختند، و استخوانهایش خرد گردید، پس عبدالملک بن عمیر او را ذبح نمود، بعضی او را ملامت کردند، گفت: خواستم راحت شود. [۹۳۸].

طلب یاری کردن آن حضرت از دشمنانش به جهت اتمام حجت

ششم: طلب یاری نمودن آن حضرت بود از دشمنان خودش به جهت اتمام حجت، پس اولاً طلب یاری نمود از حر، و لشکرش، در وقتی که مانع شدند آن جناب را از برگشتن و ثانیاً از ابن سعد در شب ششم. اما اول پس چون حر با اصحابش به خدمت حضرت رسیدند، و ایشان را آب داد، با آن جناب روانه شدند تا اینکه وقت نماز ظهر رسید، حضرت امر فرمودند: حجاج بن مسروق اذان گفت، پس حضرت با ازار و رداء بیرون آمد و حمد و ثنای خدا را به جای آورد، پس فرمود: ای مردم من به سوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه خطوط و رسل شما به [صفحه ۳۱۲] نزد من آمد، که بیا به سوی ما که ما امامی نداریم، شاید خدا امر ما را به تو جمع کند بر هدایت و حق، حال اگر به همان خیال هستید، پس تجدید بیعت و عهد خود را بنمائید، تا مطمئن شوم، و اگر از رأی خود برگشته اید، و از آمدن من کراهت دارید، پس بر می گردم به سوی مقامی که از آنجا آمده ام، پس همه ساکت شدند، و هیچ سخن نگفتند، پس بمؤذن فرمود: اقامه بگو، آن گاه به حر فرمود: اگر می خواهی با اصحاب خود نماز بگذار، عرض کرد: بلکه [من] هم

با شما نماز می‌کنم: پس حضرت نماز کرد، و به خیمه مراجعت نمود، و حر با اصحابش به مجلس خود رفت، و حر در خیمه‌ی خود بود با پانصد نفر از اصحابش، و باقی در آفتاب هر یک به سایه‌ی اسب خود پناه بردند، و چون وقت عصر رسید، حضرت امر فرمود که مہیای رفتن شوید، و به مؤذن فرمود که اذان عصر را بگویید، و نماز خواند، پس رو کرد به آن جماعت، و حمد و ثنای الهی به جای آورد، پس فرمود: ای جماعت اگر از خدا بترسید، و حق را به محلش واگذارید به رضای خدا نزدیک‌تر خواهید بود، و ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) اولی هستیم به ولایت امر، از این اشخاصی که مدعی آن هستند، که اہلیت آن را ندارند، و در میان شما به ظلم و تعدی رفتار می‌کنند، و اگر از ولایت ما امتناع دارید، بر جہالت خود اقرار می‌نمائید، و رأی شما به غیر از آن قسمی است که خطوط شما متضمن بوده برمی‌گردم به سوی محل خود، پس حر عرض کرد که: به خدا قسم من نمی‌دانم که چه بوده است آن خطوط که می‌فرمائی، پس حضرت امر فرمودند به بعض اصحاب، که آن دو خرج را بیرون آور، پس بیرون آورد، هر دو خرج را که مملو بودند از خطوط اهل کوفه، و پیش حضرت ریختند، حر عرض کرد که ما از این اشخاصی نیستیم که خطی نوشته باشیم، و مأموریم که چون به خدمت برسیم جدا نگردیم تا ترا به نزد ابن زیاد ببریم در کوفه، حضرت فرمود: مرگ به تو نزدیک‌تر است از این خیال [۹۳۹]. و اما طلب یاری نمودن آن جناب از ابن سعد، پس تفصیلش آن است که حضرت رسولی به نزد او فرستاد که من می‌خواهم با تو سخن گویم، پس مرا ملاقات نما فیما بین [صفحه ۳۱۳] دو لشکر، پس ابن سعد ملعون با بیست نفر بیرون آمد، و حضرت هم با بیست نفر تشریف بردند، و چون به هم رسیدند، حضرت امر فرمود به اصحاب خود که دور شد، و ماند با آن جناب برادرش عباس و پسرش علی اکبر، و ابن سعد نیز اصحاب خود را دور نمود، باقی ماند پسرش حفص و غلامش، پس حضرت فرمود: وای بر تو ای پسر سعد، از خدا نمی‌ترسی که معاد تو به سوی او است، با من مقاتله می‌کنی؟ و حال آنکه می‌دانی پسر کیستم، بگذار این قوم را و با من

باش، که آن از برای تو در پیش خدا بهتر است، آن ملعون گفت: می ترسم خانه ام را در کوفه خراب کنند، حضرت فرمود: من آنرا از برای تو بنا می کنم، عرض کرد: می ترسم مزرعه [ام] را بگیرند، حضرت فرمود: من عوض آن به تو می دهم از مال خود در حجاز، گفت: بر عیال خود می ترسم، حضرت سکوت فرمودند، و جوابی به او ندادند، و اعراض نمودند، و فرمودند: چه می شود ترا، خدا در فراشت ذبح نماید به زودی، و تو را نیامرزد در محشر، و قسم به خدا که من امید دارم، که از گندم عراق نخوری مگر اندکی، ابن سعد از روی استهزاء گفت: در جو کفایت است از گندم (لعنة الله عليه) [۹۴۰].

طلب یاری کردن آن حضرت در وقت محاصره

هفتم: طلب یاری نمودن آن جناب بود [بعد] از آنکه گرد او را سی هزار نفر گرفته بودند، و حایل شدند میان آن حضرت و میان آب، پس حبیب بن مظاهر به نزد آن حضرت آمد، و عرض کرد که در این نزدیکی طایفه ی بنی اسد منزل دارند، اذن می دهید بروم و ایشان را به یاری تو بطلبم؟ شاید فایده ای به جهت دفع دشمنان داشته باشند، حضرت اذنش دادند، پس حبیب در دل شب به نزد ایشان رفت، و گفت: من از برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام، که بیائید فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را یاری کنید، با جماعتی از مؤمنین، که هر یک بهتر از هزار مرد هستند، و در جان فشانی از برای آن حضرت بی اختیارند، و اینک عمر بن سعد ملعون او را محاصره نموده، و شما قوم و [صفحه ۳۱۴] عشیره ی من هستید، نصیحت مرا قبول کنید، تا به شرف دنیا و آخرت فائز گردید در اعلی علین، پس شخصی که او را عبدالله بن بشیر می گفتند، برخاست، و گفت: من کسی هستم که اجابت می نمایم ترا، و رجزی انشاد نمود، و بعد از او جماعتی برخاستند، تا به نود نفر رسیدند، پس بیرون آمدند به قصد یاری آن جناب، و یکنفر از آن قوم به نزد ابن سعد شتافت، و این خبر را به او داد، پس آن ملعون ازرق را با چهارصد سوار بطرف ایشان روانه نمود، و در نزد فرات به هم رسیدند، و با هم مقاتله ی سختی نمودند، پس

حبیب صیحه زد بر آرزق که ترا با ما چه کار است؟ برگرد و بگذار دیگری این شقاوت را متحمل شود، آن شقی قبول نکرد، بنی‌اسد دیدند که تاب مقاومت ندارند با ایشان، فرار کردند و به عشیره‌ی خود برگشتند، و از ترس ابن‌سعد همان شب از آن محل کوچ نمودند پس حبیب برگشت به خدمت حضرت، و این واقعه، به موقف عرض رسانید، حضرت فرمودند: لا حول و لا قوه الا بالله. [۹۴۱]. و این آخرین استنصاری بود که از آن جناب واقع شد، و دیگر مأیوس از یار، و یاور. و دانست که دیگر کسی به یاری او نخواهد آمد، و دانست که آن جهادی که غرض از آن فتح و غلبه بر دشمنان است، از او ساقط گردید، و باقی ماند جهاد مخصوصی، که غرض از آن محض کشته شدن است، پس اصحاب را جمع کرد، و خطبه خواند به انکار و یأس، و فرمود: می‌بینید امری را که واقع شد، و دنیا پشت کرده است، و معروف تمام شده است، تا آخر خطبه که مضمونش آن است، که دیگر من امید یاور ندارم، و مأیوس شده‌ام از مردم، و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچیک از شما مکلف نیستید به جهاد با من، پس هر کس خوشدل است به کشته شدن با من، پس بیاید بر این معنی بیعت کند، و الا سر خود گیرد، و در این شب به هر جا خواهد برود، که این قوم مقصودی به جز من ندارند، پس اصحاب هر یک سخنی گفتند: که بیاید (ان شاء الله) در عنوان شهداء، و بیعت نمودن به این معنی. [۹۴۲].

[صفحه ۳۱۵]

تلبیات سبعة اجابت از برای استغاثه‌های آن حضرت

اشاره

وجه سوم: اینکه تلبیات سبعة اجابت باشند از برای استغاثه‌های آن جناب که به جهت امور مخصوصه نمود، و کسی اجابتش نکرد. یکی استغاثه نمود به جهت طلب آب از برای اهل بیت و اصحاب. [۹۴۳]. دوم: استغاثه طلب آب از برای زنان و اطفال بود، که

فرمود: اینان را گناهی نیست و با شما قتال نمی کنند. [۹۴۴]. سوم: طلب آب نمود از برای طفل شیرخوار، که فرمود: آیا کسی نیست که یک شرب آب از برای این طفل بیاورد؟ بعد قناعت نمود به اینکه خود ایشان او را آب دهند. [۹۴۵]. چهارم: استغاثه به جمیع لشکر نمود که ای شیعه‌ی آل ابوسفیان مرا قصد کنید و از حرم من دست بردارید. پنجم: باز استغاثه به لشکر نمود که یک ساعت از نهب خیام تأمل کنید بعد از کشتنم هر چه خواهید کنید. [۹۴۶]. ششم: استغاثه نمود در وقتی که بر زمین افتاد، و شنید شمر لعین فریاد می کند آتش بیاورید تا خیمه‌ها را بسوزانم، حضرت فریاد کرد: ای پسر ذوالجوشن، تو آتش می طلبی که حرم مرا بسوزانی. [۹۴۷]. هفتم: استغاثه نمود در آخر نفس از برای یک قطره آب پس سر مبارکش را بیریدند، در بین همین استغاثه. [۹۴۸]. پس چون کسی آن جناب را اجابت نکرد در این استغاثات سبعة، مناسب است که [صفحه ۳۱۶] دوستان او، به عدد آنها لبیک، بگویند، تا فائز شوند به ثواب اغاثه آن حضرت، در آن احوال، اگر در دل تصور نمایند.

استغاثه‌های سبعة به جهت حالت آن حضرت

اشاره

وجه چهارم: و آن وجه عجیبی است که تلبیات سبعة اجابت باشند از برای هفت استغاثه که از آن جناب واقع گردید به جهت حالت خودش، و اعراض مردم از یاریش، و بی‌اعتنائی ایشان به او، و غریب بودن و تنها بودنش، بدون اینکه طلب چیزی از کسی کند، و این است که نامید حضرت آنرا به: «واعیه» [۹۴۹]، و از برای آن تأثیرات مخصوصه بود که هر یک تأثیر خاصی، و تحریک مخصوصی داشتند، که به آن انقلاب مخصوصی، و تغییر اوضاعی حاصل شد، پس گوش خود را بگشا که صدای استغاثه‌ها، هنوز بگوش هوش دوستانش می‌رسد، پس باید گوش دارند، و اجابت نمایند.

مقابل شدن دو لشکر به هم

استغاثه‌ی اولی: در وقتی که دو لشکر بهم مقابل شدند، خداوند نصر و ظفر را نازل نمود تا اینکه رسید بالای سر حضرت حسین (علیه السلام) و او را مخیر کرد، پس اختیار نمود لقای الهی را، و لکن بجهت اتمام حجت استغاثه کرد. [۹۵۰]. پس این استغاثه تأثیر خاصی نمود در عزم اصحاب در قتال علاوه بر عزمی که داشتند و حالت ایشان منقلب شد، بنحوی که بی اختیار خود را بدم شمشیر و تیر می دادند و هر یک بر دیگری پیشی می گرفتند، پس شما نیز در تلبیه تأسی نمائید به ایشان، و بگوئید که ای مولای ما اگر بدن ما اجابت تو ننمود مانند شهداء، در آن وقتی که طلب یاور می نمودی، و زبان ما لبیك نگفت در آن وقت، پس بتحقیق که قلب ما ترا اجابت نموده بدوستی عمل ایشان، و چشم ما بگریه بر تو، تا آخر آنچه در زیارت است. [صفحه ۳۱۷]

موقع وقوع جنگ

استغاثه‌ی دوم: آن وقتی که جنگ در پیوست، و امر سخت شد بر آن جناب، و زنان مضطرب شدند به صدای بلند فریاد نمود، که آیا کسی هست که از ما دفع نماید شر دشمنان را؟ [۹۵۱] پس آن ندا تأثیر کرد در زنانی که همراه آن جناب بودند، و ایشان را به هیجان آورد که دست از اولاد، و ازواج برداشتند، اینکه بعضی خود را به کشتن دادند، چنانکه بیاید (ان شاء الله) در عنوان شهداء. پس هر گاه این استغاثه زنان عجایز را به حرکت آورد، و لبیك گفتند به بذل اولاد عزیز خود، پس سزاوار است، که دوستان در نزد تصور آن به حرکت آیند، و اجابت کنند آن ندا را به تلبیه، و بگویند: لبیك داعی الله تا آخر زیارت.

در وقت کشته شدن یاران

استغاثه‌ی سوم: در وقتی که اولاد و اصحابش همه را کشتند و یکه و تنها ماند. پس از خیمه بیرون آمد به عزم ملاقات خدا، و در مقابل قوم ایستاد، در حالتی که سوار بر اسب بود، پس نظری به طرف راست نمود، احدی را ندید، و نظری به جانب چپ کرد، کسی را ندید، و دید که اهل بیت و اصحابش همه بر خاک افتاده‌اند، و عیال و اطفالش همه بی کس مانده، فریاد برکشید که آیا کسی نیست که به فریاد ما رسد محض رضای خدا؟ آیا کسی نیست که اعانت کند ما را در راه خدا؟ پس اثر نمود این استغاثه در زنان، و صبر و شکیبائی را از ایشان برد، بنحوی که تمامی یکدفعه فریاد به ناله و گریه برآوردند، که صدای ایشان در میان میدان به گوش آن جناب رسید، پس برگشت به خیمه، و فرمود: آرام گیرید، و دشمنان را بر من شماتت ندهید، گریه بسیار در پیش دارید. [۹۵۲].] صفحه ۳۱۸] پس شایسته است که دوستان نیز در نزد تصور این استغاثه اجابت نمایند به فریاد و ناله و صیحه، و بگویند: لبيك داعی الله - الخ - که آن جناب از ایشان خشنود خواهد شد.

در وقتی که بر خاک افتاد

استغاثه‌ی چهارم: در وقتی بود که بر خاکش انداختند، و این استغاثه اثر نمود در حضرت زین العابدین (علیه السلام) که با اینکه مریض بود، و نمی توانست حرکت کند، و بر او جهاد لازم نبود، مع ذلک از این استغاثه به حرکت آمد، و عصائی به دست گرفت، و شمشیرش بر زمین کشیده می شد، و از خیمه ها بیرون آمد، ام کلثوم از عقبش بیرون آمد، و فریاد می کرد: ای پسر برادر، برگرد، می گفت: ای عمه بگذار در پیش روی پسر رسول (صلی الله علیه و آله) خدا جنگ کنم، پس حضرت فرمود: ای ام کلثوم نگاه دار او را در خیمه، تا اینکه زمین از نسل آل محمد خالی نشود، پس او را برگردانید. [۹۵۳]. پس شما نیز تلبیه بگوئید این استغاثه را، و تعجیل کنید که مصیبت های پی در پی وارد گردید.

با بدن زخم دار بر روی خاک گرم

و صدای استغاثه‌ی پنجم بگوش رسید، و آن: وقتی بود که با بدن زخم دار بر روی خاک گرم افتاده بود، و این صدا اثر نمود در اطفال حرم، پس دو طفل از خیمه‌ها بیرون آمدند. یکی: طفلی بود که دو گوشواره در گوش داشت، بیرون آمد با ترس و بیم، و به راست و چپ نظر می کرد، و چون قدری از خیام دور شد، ملعونی او را ضربتی زد، و شهید نمود در حالتی که مادرش به او نظر می کرد، و هیچ نمی گفت کأنه مدهوش شده بود. [۹۵۴]. [صفحه ۳۱۹] و دیگری عبدالله بن حسن (علیه السلام) بود که یازده سال از عمرش گذشته بود چون عمویش را به آن حال دید از خیمه بیرون دوید، پس حضرت فریاد کرد که: ای خواهر او را نگاه دار، چون خواست او را بگیرد، گفت: و الله از عمویم جدا نمی شوم، و آمد به نزد حضرت، و مدافعه نمود از او، تا اینکه دستش را قطع کردند، و او را کشتند. [۹۵۵].

مهیا شدن از برای قتلش

استغاثه‌ی ششم: آن وقتی که مهیا شدند از برای قتلش، و این استغاثه اثر نمود در خواهرش زینب، و او را از خیمه بیرون آورد، و به سوی قتلگاه سر و پای برهنه روان گردید، و از ابن سعد طلب یاری می نمود، و می فرمود: ای پسر سعد آیا سزاوار است که ابو عبدالله شهید شود، و تو به سوی او نظر کنی؟ و ابن سعد از این حالت به گریه درآمد به نحوی که اشکش جاری شد، و روی خود را برگردانید. [۹۵۶].

در حالت شهادت

استغاثه‌ی هفتم: در حالت شهادت بود، و آن از همه عظیم تر بود، که در جمیع موجودات اثر نمود، و همه را به حرکت آورد، تزلزل در اقطار عالم افکند، و هر ثابت و ساکنی را از محل خود حرکت داد، حتی عرش عظیم و زیر و بالای آن، و بهشت، و جهنم، و آنچه

دیده می شود، و آنچه بیان تفصیل خصوصیات آن در عنوان شهادت اشاره شده، و شرح آن به تحریر و تقریر و تصور نیاید. [۹۵۷]. پس چون آنرا تصور نمودی اجمالا، پس اقتدا کن به سایر خلایق، و لیک هفتم را بگو، و بگو: اگر بدنم تو را اجابت ننمود در آن زمان، پس الان اجابت می نمایم به قلب، و گوش، و چشم، و دست، و اعضاء، و جوارح، و ناله، و فریاد، و فغان، و شیون، و [صفحه ۳۲۰] گریه، و نعره، و به تمام اعضای وجود، و حالات خود. [۹۵۸]. و چون این هفت اجابت و لیک از تو صادر شود، به عوض هر لیک لیکی خواهی شنید، و به عوض هر اجابتی اجابت خود را.

استغاثه های سבעی هر فرد در وقت مردن و...

از برای تو نیز هفت حالت خواهد بود، که در آن احوال هر چند استغاثه می نمائی کسی به فریاد تو نخواهد رسید، مگر حسین (علیه السلام) که اگر او را اجابت کرده باشی، ترا اجابت می نماید، و از آن مهلکه تو را خلاص می کند. پس یک استغاثه ی تو: در حالت احتضار است، آن وقتی که نفس به حنجره رسد، و پا به پا بمالی، و ندا کنی خویشان و دوستان، و اولاد و اهل و عیال، و اطبا را، هیچیک تو را یاری نتواند کرد، پس اگر اجابت دعوت داعی الله نموده باشی، امید است که آن جناب به نزد تو حاضر شود و تو را ایمن کند، بلکه در جواب تو لیک گوید. [۹۵۹]. استغاثه ی دوم: در وقتی است که از قبر بیرون آئی عریان، و ذلیل، بار معاصی را به دوش کشیده، به نظر حسرت گاه به طرف راست نظر کنی و گاه بطرف چپ، و چون نظر می کنی، کسی را نمی بینی که به او پناه بری، پس اگر اجابت این غریب را کرده باشی، امید است که چون نظر کنی آن جناب را در پیش روی خود بینی، یا بینی که او خود در تفحص تو است، یا بینی جدش را که با جبرئیل در تفحص تو هستند، که دست ترا بگیرند، پس دیگر محتاج نشوی که به یمین و یسار نظر نمائی. [۹۶۰]. استغاثه ی سوم: آن وقتی است که از شدت عطش در روزی که پنجاه هزار سال است، فریاد برآوری، و آفتاب در تمام آن روز بر سر مردم می تابد،

و فریادرسی نیست، پس اگر دعوت ساقی حوض را لبیک گفته‌ای در وقت تصور حالت تشنگیش، [صفحه ۳۲۱] پس لابد ترا اجابت خواهد نمود، و ترا آبی دهد که دیگر تشنه نشوی. [۹۶۱]. استغاثه‌ی چهارم تو: آن وقتی است که خصمان تو بر دور تو احاطه کنند، و حقوق خود را مطالبه نمایند، و تو فرار نمائی از ایشان، بلکه از پدر و مادر و برادر فرار کنی، و مأیوس از همه شوی، و در کار خود متحیر بمانی، پس اگر اجابت این داعی الی الله نموده باشی امید است که به فریاد تو رسد، و اصلاح امر تو نماید و خصمهای ترا راضی کند. [۹۶۲]. استغاثه‌ی پنجم تو: در وقتی است، که امر الهی رسد، که ای مجرمین جدا شوید، و ممتاز گردید از متقین، پس شاید در آن وقت نور مهر حسینی، مانع شود از ظلمت سیمای مجرمین اگر اجابت دعوت نموده باشند. [۹۶۳]. استغاثه‌ی ششم تو: آن وقتی است، که امر از مصدر قهر صادر شود به انداختن در آتش به سوی ملائکه که: بیندازید، یا به آتش که: بگیر، پس زبان لال شود از استغاثه کردن، پس اگر اجابت نموده باشی استغاثه‌ی آن حضرت را، امید است که در آن وقت اجابت نماید، به همان توجه قلبی چون زبانت جاری به آن نگردد. استغاثه‌ی هفتم تو: هر گاه داخل شوی در جهنم، و العیاذ بالله، پس گاهی استغاثه نمائی به خزنه و گاهی به ملائکه، و گاهی به متکبرین، که در آنجا افتاده‌اند، و هیچ یک به تو نفعی ندهد، بلکه سبب زیادتی عذاب گردد، با اینکه استغاثه به خزنه از برای تخفیف یک روز است، و به مالک از برای مردن است، و به متکبرین از برای اینکه یک کاری از برای تو بکنند، هر چند برداشتن یک ساعت از عذاب، یا یک نوع از آن باشد، لکن چون حضرت حسین (علیه السلام) وعده فرموده است که به زیارت زوارش بیاید، اگر تأخیر اندازد تا آن زمان به جهت بعضی از حکمتها، و اثرهایی که تغییر و تبدیل نیست، پس لابد در آن جا ترا زیارت خواهد کرد، و آتش به مقدم شریفش خاموش گردد، و همه‌ی عذابها از برابر تو برداشته شود، و ترا با خود ببرد به سوی بهشت عنبر سرشت. [۹۶۴]. [صفحه ۳۲۲]

زیارت هر یک از اعضای آن حضرت

صنف پنجم: از خطابهایی که مخصوص به حسین (علیه السلام) است در وقت زیارت کردن: آن است که سلام می کنند بر هر یک از اعضای آن جناب، جدا، جدا، گاهی بر سر مطهرش، و گاهی بر صورت منورش، و گاهی بر لبان اطهرش و گاهی بر دندان، و گاهی بر محاسن شریفش، و گاهی بر خون، و گاهی بر سینه، و گاهی بر پشت، و گاهی بر قلب، و گاهی بر جگرش، و از خصوصیات این خصوصیت، آن است که سلام بر هر جزئی به وجوه متعدده می شود، مثلاً در سلام بر سر منورش، گاهی می گویند: سلام بر آن سری که بر نیزه بلند کردند، و گاهی آن سری که بر نیزه نصب نمودند، و گاهی آن سری که از قفا بریدند، و گاهی سری که بر مجلس گذاشتند، و گاهی سری که آویختند. و در سلام بر گلوی مبارکش گاهی می گویند: گلوئی که آنرا نحر کردند، و گاهی گلوئی که آنرا بریدند، و گاهی گلوئی که آنرا با شمشیر زدند. و در سلام بر جسدش، گاهی می گویند: آن جسدی که به خاک افتاده بود، و گاهی آن جسدی که غرقه به خون نمودند، و گاهی آن جسدی که برهنه نمودند، و گاهی آن جسدی که زخم بی نهایت داشت، و گاهی آن جسدی که پاره پاره نمودند، و گاهی آن جسدی که پامال سم اسبها کردند. و از خصوصیات این خصوصیت آن است که هر یک از خصوصیات نیز بر وجوهی بوده است، مثلاً چون گویند: سلام بر آن سری که آویختند، گاهی گویند، آویختند بر درخت، و گاهی بر در دروازه ی شام، و گاهی بر در دارالاماره ی یزید. و چون گویند: سلام بر آن سری که به زمین گذاشتند، گاهی گویند: گذاشتند پیش روی یزید، و گاهی در مقابل ابن زیاد، و گاهی در تنور خولی، و گاهی در دیر ترسایان، و گاهی در توبره ی اسب. [۹۶۵]. [صفحه ۳۲۳] و سر این سلام ها آن است، که هر یک از این مصیبتها، تسلیم خاصی بوده است از آن جناب بر امر الهی که از برای دیگری اتفاق نیفتاد، از انبیاء و اولیاء، پس شایسته آن است که خداوند در مقابل آن رحمت مخصوصی قرار

دهد، و مقصود از سلام آن است، که خداوند تسلیم نماید به آن جناب، آنچه را که از برای او مقرر فرموده، که آن را حرم امن خود قرار دهد، از برای کسی که به او توسل نماید، و متمسک گردد، و او را شفیع خود قرار دهد، و با او رابطه داشته باشد، و همین یکی از معانی سلام کردن است بر انبیاء و اوصیاء، و در این موضع سلام کردن امیدواری بزرگی است، که هر گاه به این کیفیت سلام کنیم بر آن اعضاء شریفه، و گریه کنیم بر هر یک، امید است که به آن، خاموش شود به هر سلامی، آتشی که بر اعضاء خود از معاصی روشن کرده‌ایم و سراپای خود را در آن غرقه نمودیم.

خصوصیات زوار آن حضرت قبل از شهادت

اشاره

باب یازدهم: در خصوصاتی که در زوار آن جناب بوده است قبل از شهادت، و بعد از شهادت، پیش از دفن، پس در اینجا دو مطلب است: مطلب اول: در زواری که قبل از شهادت بوده‌اند، و آن چند قسم است: اول: ملائکه چنانکه در روایتی از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که ملائکه زیارت نمودند کربلا را هزار سال پیش از آنکه جدم حسین (علیه السلام) در آن ساکن شود. [۹۶۶]. دوم: انبیاء (علیه السلام) چنانکه در حدیث صحیح است که هیچ نبی نبود مگر آنکه زیارت نموده است کربلا را، پیش از آنکه آن ماه درخشان برج امامت در آن مدفون گردد. [۹۶۷]. سوم: کشتی نوح، و بساط سلیمان که در آن جا به دوران آمدند، و گوسفندان اسمعیل، و آهوان که با مسیح تکلم نمودند، اینها همه زیارت کرده‌اند کربلا را به طرق [صفحه ۳۲۴] خاصی که پیش ذکر شد. چهارم: اصحاب آن حضرت که در رکابش شهید شدند در آن حالتی که مهیا گردیدند از برای شهادت، پس هر یک به نحو خاصی زیارت نمودند، بعضی سواره، و بعضی پیاده، می‌آمدند در حضور مبارک، و می‌گفتند: «السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک یا بن

رسول الله « حضرت می فرمودند: و علیک السلام. برو، که ما هم از عقب می رسیم. [۹۶۸]

و سر این زیارت کردن، آن بود که می خواستند ادراک نمایند فیض زیارت آن جناب را در حیات خود، علاوه بر فیض شهادت، و از برای بعضی از شهداء خصوصیتی بود در آن زیارت، مانند عبدالله و عبدالرحمن که، دوبرادر بودند از طایفه ی غفار، آمدند به خدمت آن جناب و دور ایستادند، و سلام کردند، حضرت فرمودند: نزدیک بیایید، پس نزدیک آمدند، و عرض کردند: السلام علیک، آمدیم که در پیش روی تو کشته شویم، و گریه ی شدید کردند، حضرت فرمود: علیکما السلام و رحمه الله و برکاته، ای پسران برادر من، چرا گریه می کنید؟ امیدوارم که بعد از ساعتی چشمهای شما روشن شود، عرض کردند: فدایت شویم قسم به خدا، بحال خود گریه نمی کنیم، بلکه به حال تو گریه می کنیم، که دشمن بر تو احاطه کرده، و ما چاره نمی توانیم نمود، حضرت فرمودند: که خدا شما را جزای خیر دهد به سبب دلسوزی، و مواساتی که با من نموده اید. [۹۶۹]. و مانند جناب علی اکبر که بعد از آنکه بر زمین افتاد، متوجه گردید، و زیارت نمود که یا ابتاه علیک منی السلام، و در این زیارت خصوصیتی بود از جهت وقت، و از جهت کیفیت، و از جهت جواب. اما وقت، پس آنرا تأخیر انداخت تا آن حال، و سببش آن بود که سایر شهداء چون اراده مبارزت می نمودند، می آمدند بنزد حضرت، و آن جناب نشسته بود، یا ایستاده بود [صفحه ۳۲۵] پیش خیمه ها، و ایشان به حسب عادت رسمیه سلام می کردند، تا اینکه به ثواب زیارت فائز شوند، و اما علی اکبر، پس چون اراده مبارزت نمود، حضرت همراه او شدند، و به جای خود نماندند تا او سلام کند. و اما کیفیت، پس بلفظ علیک السلام سلام کرده، و سبب آن است که آن سلام، سلام وداع بود، نه سلام تحیت. و اما خصوصیت جواب، پس آن است که حضرت جواب این سلام را نگفت، به دو جهت: اول اینکه این سلام تحیت نبود که جوابش لازم باشد. دوم اینکه در وقت سماع این سلام حالتی به آن جناب دست داد، که جمیع قوای او از کار افتاد، و احوالش متغیر شد، و همین قدر فرمود: ای پسر ترا کشتند. چنانکه تفصیل آن بیاید (ان شاء الله).

زوار آن حضرت بعد از شهادت

مطلب دوم در زوار آن حضرت بعد از شهادت، و قبل از دفن، پس می گوئیم: اول کسی که زیارت آن جناب را نمود خدای متعال بود، به این معنی که الطاف خاصه‌ی بسیاری متوجه به جانب او نمود، و بعد رسول (صلی الله علیه و آله) خدا بود، که به نزدش آمد و از آن جام که پسرش علی اکبر خبر داد سیرابش نمود، و چون رسول خدا آمده بود به زیارتش، پس لابد علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) نیز همراه او بوده‌اند، بعد ملائکه نصر به زیارتش آمدند، چنانکه در عنوان ملائکه ذکر شد [۹۷۰]، بعد ذوالجناح [۹۷۱] و طیور [۹۷۲] و وحوش بیابان به زیارتش آمدند. [۹۷۳] و از انس، اول کسی که به زیارتش آمد حضرت سجاد (علیه السلام) بود، یا جناب زینب، و سایر اهل بیت اسیر، و یازده طفل صغیر از اهل بیت، که همه‌ی ایشان با آداب [صفحه ۳۲۶] زیارت آمدند. [۹۷۴] یعنی غبارآلوده، و گرسنه و تشنه، و محزون، و گریان، و نالان، و پابرنه، بلکه سر برهنه، یعنی بی چادر، و بعضی غل به گردن، و ریسمان به بازو، ولی بعضی از آداب زیارت از ایشان فوت شد، که غسل به فرات باشد، و وضو از برای زیارت، لکن بدلش تیمم با خون طیب آن شهید نمودند، و صورت و دستهای خود را به آن مسح کردند، پس شروع نمودند در زیارت به همان قسم که وارد است در کیفیت زیارت، از ابتدا کردن به سلام بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)، و بعد سلام بر آن جناب، و اصل زیارت از حضرت زینب بود، و باقی اهل بیت با او می خواندند، و از جناب سجاد (علیه السلام) عبارتی در این وقت نقل نشده، و وجهش شاید آن باشد که آن حضرت با آنکه علیل [بیمار] بود، و غل جامعه به گردن مبارکش نهاده بودند، و نگذاشتند که از شتر به زیر آید، چنان حالتی از برایش دست داد که می خواست روح از بدن شریفش مفارقت نماید، چنانکه عمه‌اش دریافت، او را تسلی داد، چنانچه تفصیلش بیاید [۹۷۵] پس از این جهت زیارت به طریق متعارف بجا نیاورد،

و این عمل مخصوص اهل بیت گردید، لکن دشمنان نگذاشتند زیارت را تمام کنند، بلکه شتران را حاضر نمودند، و ایشان را به قهر از آن اجساد ظاهر جدا کردند، و ایشانرا بالای شتران سوار نمودند و به سوی کوفه روان کردند.

زواری که بعد از دفن به زیارت آمدند

اشاره

باب دوازدهم: در زواری که بعد از دفن به زیارت آمدند، و آن چند نوع است: بعضی مستمرا تا روز قیامت هر شب و هر روز مشغول زیارت هستند، و آن ملائکه است به تفصیلی که گذشت. و بعضی در وقت معین همیشه زیارت می کنند، مانند انبیاء و اوصیاء که در هر شب [صفحه ۳۲۷] جمعه زیارتش می نمایند، بلکه خداوند متعال در هر شب جمعه افاضه ی رحمت خاصه بر او می فرماید. [۹۷۶]. و همه ی انبیاء در شب نیمه ی شعبان [۹۷۷]، و در شب قدر به زیارت او می آیند هر سال [۹۷۸]، و جبرئیل و میکائیل در اوقات مخصوصه زیارتش می کنند. [۹۷۹]. و اول کسی که در این نشأت به زیارتش آمد، سیدالساجدین (علیه السلام) بود که بعد از سه روز به دفن او حاضر شد با جماعت بنی اسد به تفصیلی که بیاید (ان شاء الله). پس قبر را تسویه نمود، و زیارت کرد پدر بزرگوارش را به سلام مخصوصی، و بعد از آن جناب طوائف و عشایر که در اطراف کربلا بودند، به زیارتش آمدند، حتی اینکه در روایتی است که در عرض یکسال یا بیشتر صد هزار زن به زیارتش آمدند. [۹۸۰]. و بعد از چند روز عقبه ابن عمرو سهمی به زیارتش آمد و اشعاری در مرثیه اش انشاد کرد، و اول شاعری بود که مرثیه گفت از برای آن جناب چنانکه بعضی گفته اند. [۹۸۱]. و اول کسی که از بلاد بعیده به زیارتش آمد، جابر بن عبدالله انصاری بود، که از برای زیارتش کیفیت مخصوصی است، که بیاید (ان شاء الله) [۹۸۲].

جنايات متوکل عباسی در حق آن حضرت

و بعد از آن از هر جانب شیعیان بزیارت می آمدند در زمان بنی امیه، و ایشان منع می کردند، و می کشتند، و بر دار می کردند، و دست و پا می بریدند، فائده نمی کرد، تا اینکه نوبت به متوکل عباسی رسید، و آن ملعون ناصبی بود، و عداوت بسیار با حضرت فاطمه (سلام الله علیها) داشت، پس منع شدید از زیارت آن جناب نمود، و چون دید ثمری [صفحه ۳۲۸] ندارد، امر کرد که قبر مبارک را خراب کنند، و اثرش را محو نمایند، و شخم کنند، و آب بر آن بندند، و از خصائص آن حضرت آن است که همین ملعون، عاقبت امر به تعمیر قبر مطهر نمود، و منادی گذاشت که هر کس به زیارت رود، مرخص است، و تفصیل این قضیه [چنان است] که در اخبار مأثور است که متوکل از خلفای بنی عباس، بسیار عداوت و بغض نسبت به اهل بیت رسالت داشت، پس امر نمود که قبر مطهر را خراب کنند، و آب از نهر علقمه بر او جاری نمایند، تا اثری از آن نماند، و تهدید شدید نمود بر کسانی که به زیارت روند، و اشخاصی را معین کرد بر سر راهها، و امر کرد که هر کس را ببابند، که به قصد زیارت می رود، او را بکشند، تا اینکه نور خدا را مگر خاموش نماید، و این خبر رسید به شخصی از اهل خیر و صلاح، که او را زید مجنون می گفتند، و لکن مردی بود، با عقل و زیرک، و دانا، او را مجنون می خواندند [زیرا]، در مقام محاجه بر همه کس غالب می شد، و همیشه مخالفین را الزام می کرد، و از جواب عاجز نمی شد، از این جهت او را مجنون خواندند، چون شنید که قبر آن حضرت را شخم کردند، بسیار بر او گران آمد، و مصیبتش تازه شد، و در آن وقت در مصر مسکن داشت، پس متحیرانه از مصر روانه شد، و به کوفه آمد. و در آن وقت بهلول در کوفه بود، روزی مجنون او را ملاقات کرد، و بر او سلام کرد، بهلول پرسید که از کجا مرا شناختی و حال، اینکه ندیده بودی؟ گفت عالم ارواح را ارتباطی است، بهلول گفت: ای زید به چه خیال از وطن حرکت کرده ای و به این دیار آمده ای؟ گفت: شنیدم

این ملعون امر کرده است به شخم کردن قبر حسین (علیه السلام)، و قتل زوارش، پس عیش من مکدر شد، و از شدت حزن و الم بی اختیار بیرون آمدم، بهلول گفت: من نیز به این احوالم، پس بیا برویم به کربلا، تا ببینیم چه می کنند؟ پس دست یکدیگر را گرفته و روانه شدند، چون به قبر حضرت رسیدند، دیدند بحال خود باقی است، هر چند بنیان آن را خراب کرده اند، و لیکن هر چه می خواهند، آب بر او جاری کنند، آب متحیر می شود بدور قبر به قدرت خدا، و یک قطره به قبر شریف نمی رسد، و چون آب بنزدیک قبر می رسد، زمین قبر بلند می شود به اذن خدا، پس [صفحه ۳۲۹] تعجب نمود زید، و گفت: ای بهلول ببین، که می خواهند نور خدا را خاموش کنند و خدا البته نور خود را تمام خواهد نمود هر چند مشرکین کراحت داشته باشند. [۹۸۳].

اصرار ورزیدن متوکل بر محو قبر آن حضرت

باری متوکل بیست سال اصرار داشت بر محو قبر آن حضرت، و از برایش ممکن نشد، پس چون مباشر آن عمل این حالت را دید، گفت: ایمان آوردم به خدا، و رسول (صلی الله علیه و آله) و الله می گریزم و در صحراها سرگردان می گردم، و من حال بیست سال است که آیات الهی را مشاهده می کنم، و کرامت اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله) را به چشم می بینم، و متنبه نمی شوم، پس گاوها را گشود، و روانه شد به سوی زید مجنون، و گفت: ای شیخ از کجا می آئی؟ گفت: از مصر، گفت: چرا این جا آمده ای؟ آیا از کشتن نمی ترسی؟ زید گریست و گفت: شنیدم این قبر را شخم می کنند، پس از شدت حزن و الم بی اختیار آمدم، آن شخص بر قدمهای زید افتاد و بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد که تو چون به این جا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید، و ایمان به خدا و رسول آوردم، من بیست سال است که مشغول شخم کردن این جا هستم و هر چه می خواهم آب بر این قبر ببندم ممکن نمی شود، و من خواب بودم حال به برکت قدم تو بیدار شدم، پس زید گریست و اشعاری انشاد نمود که مضمونش این است که: اگر

بنی‌امیه حضرت حسین (علیه‌السلام) را به ظلم شهید کردند پس بنی‌عباس نیز قبر آن جناب را محو می‌کنند، پس دست ایشان به آن جناب نرسیده و تحسر دارند که چرا او را نکشته‌اند، پس می‌خواهند که صدمه به جسد شریفش بزنند، پس آن شخص گریست و گفت: ای زید مرا از خواب غفلت بیدار کردی، و الان می‌روم به نزد متوکل و او را به صورت حال اعلام می‌نمایم، می‌خواهد مرا بکشد، یا رها کند، زید گفت: من هم با تو می‌آیم و یاری تو می‌کنم، پس روانه شدند. چون به نزد متوکل رسیدند، آن شخص پیش رفت و خبر داد او را به آنچه در این مدت مشاهده نموده بود از کرامت قبر مطهر، متوکل در [صفحه ۳۳۰] غضب شد و حکم به قتلش نمود، و امر کرد که ریسمانی به پای او بستند و او را در بازار کشیدند، پس بر دار زدند تا عبرت دیگران گردد، و کسی جرأت نکند که ذکر خیر از اهل بیت نماید، زید چون این چنین دید بسیار افسرده و محزون شد و گریست، و صبر کرد تا جسد او را از دار بزیر آوردند و در مزبل انداختند. زید رفت و جنازه‌ی او را برداشت و به نزد دجله برد، و او را غسل داد، و کفن نمود، و نماز کرد، و دفن نمود، و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود، روزی نشسته بود، دید که صدای صیحه و نوحه بلند شد، و زنان بسیار گریه‌کنان و مویه‌کنان با گریبان پاره، و مردان نعره‌زنان و مضطرب احوال، جنازه‌ای را برداشته می‌آوردند، و علمهای بسیار در پیش روی آن برداشته، مردم فوج فوج در اطراف آن هستند که راه سد کرده‌اند از کثرت ازدحام. زید گوید: گمان کردم که متوکل مرده است، از شخصی سؤال نمودم که این جنازه از کیست؟ گفت: یکی از کنیزان سیاه متوکل است که اسمش ریحانه است، متوکل محبت بسیاری به او داشت، پس قبر تازه‌ای به جهت او حفر نمودند، و گل و ریحان و مشک و عنبر در آن ریختند و قبه‌ی بزرگی بر روی آن بنا نمودند، زید از مشاهده‌ی این حالت لطمه بر صورت زد و جامه‌های خود را درید، و خاک بر سر ریخت، و فریاد نمود: واویلاه، وا اسفاه، آیا حسین (علیه‌السلام) را در بیابان تنها و بی‌کس با لب تشنه شهید می‌کنند، و عیال و اطفالش را اسیر می‌کنند، و کسی بر او گریه نمی‌کند، و او را بی‌غسل

و کفن بعد از سه روز دفن می کنند، پس قبرش را شخم می کنند، و حال اینکه فرزند پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله)، و علی مرتضی (علیه السلام) و فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) است و از برای این کنیز سیاه این شأن و مرتبه قرار داده اند؟ پس آن قدر گریه و ناله کرد تا غش کرد و بر زمین افتاد، مردم به دورش جمع شدند و بحالتش رقت کردند، چون از غش به حال آمد، اشعاری انشاد کرد که مضمونش این است: آیا قبر حسین بن علی (علیه السلام) را شخم می کنند، و قبور اولاد زنا را تعمیر می نمایند؟ امید است که دنیا را انقلابی دست دهد و حق به صاحبش برگردد. خدا لعنت کند اهل فساد را و کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند، و به او مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را در ورقه ای و داد به بعضی از اصحاب متوکل. چون [صفحه ۳۳۱] متوکل آنرا خواند غضب کرد، و امر به احضارش نمود، و در مجلس کلماتی از موعظه و سرزنش به او گفت که غیظ او زیاد شده و امر به قتلش نمود، چون آن را در پیش رویش بداشتند، پرسید چه گوئی در حق ابوتراب؟ گفت: به خدا قسم که تو خود او را می شناسی، و فضل و شرف و حسب و نسب او بر تو مخفی نیست، و کسی انکار فضل او را نمی کند مگر کافر، و دشمن نمی دارد او را مگر منافق، و شروع نمود به ذکر مناقب آن جناب، متوکل امر به حبس او کرد، چون شب شد و متوکل به خواب رفت، هاتفی او را ندا کرد، و سرپائی به او زد، که برخیز، زید را رها کن و الا هلاک می شوی الان، پس برخاست و زید را از حبس بیرون آورد، و به او خلعت داد، و گفت: هر حاجت که داری بخواه، گفت: حاجتم این است که تعمیر کنی قبر حسین (علیه السلام) را، و منع را از زوار رفع نمائی، پس او را مرخص کرد، و بیرون آمد و در بلاد می گردید و ندا می کرد که هر کس می خواهد زیارت کند حسین (علیه السلام) را بکند که در امن و امان است. [۹۸۴]. [صفحه ۳۳۴]

در خصوصیات آن حضرت نسبت به کلام الله مجید و مقاصد پنجگانه ی آن

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه را در گمان فتادهم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتادهر چند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیر و سنان فتادهر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید هر جا که بود طاری از آشیان فتادناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتادشد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتادبی اختیار نعره‌ی هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتادپس با زبان پر گله آن بضعت بتول رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول [صفحه ۳۳۵] عنوان هشتم: در خصایص آن جناب که متعلق به قرآن مجید است، و در آن پنج مقصد است:

وجودش مانند کلام الله

اشاره

مقصد اول: آن جناب خود کلام الله ناطق، و وجودش مانند کلام الله است، و مبین کلام است، و از هم جدا نمی‌شوند، و هر دو ودیعه‌ی پیغمبرند (صلی الله علیه و آله) در میان امت، ولی مخصوص است جناب حسین (علیه السلام) در مقام ودیعه نهادن به اینکه او را با خود به منبر برد، و فرمود: ای مردم این است حسین بن علی (علیه السلام) پس او را بشناسید و بر همه کس تفضیل دهید [۹۸۵] پس عرض کرد خدایا او را به تو می‌سپارم و به نیکان امت خود. [۹۸۶]. پس آن جناب ودیعه‌ی پیغمبر خداست در نزد تمام امت حتی کسانی که در آن زمان نبوده‌اند بلکه در نزد ما نیز امانت است، پس نیک ملاحظه نمائید خود را در حفظ این امانت ای امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله).

مشارکت آن حضرت با قرآن در جمیع صفات

اشاره

مقصد دوم: در مشارکت و موافقت آن جناب با قرآن در جمیع صفات، و خصایص، و فضایل، پس بشنو اولاً هر یک از آن اوصاف را، و بعد ملتفت موافقت آن شو با آن جناب، پس می‌گوییم: قرآن سبب هدایت مردمان، و معجزه‌ی خاتم پیغمبران (صلی الله علیه و آله) و موجب امتیاز حق از باطل است، و حسین (علیه السلام) سبب هدایت به سوی ایمان، و آیتی از آیات رحمان، و موجب امتیاز حق از باطل است. [۹۸۷]. و قرآن در لیلۃ القدر نازل گردید [۹۸۸]، و شب ولادت حسین (علیه السلام) مانند شب قدر [صفحه ۳۳۶] ملائکه نازل شدند به امر الهی، و روح الامین سلام تهنیت از جانب خدا آورد [۹۸۹]، قرآن شفاعت کننده است از برای کسانی که تلاوت آن را نمایند و مداومت کنند [۹۹۰]، و حسین (علیه السلام) شفیع است کسانی را که به زیارت او روند یا بر او گریه کنند. [۹۹۱]. قرآن معجزه است به فصاحت و اسلوب معانی، و حسین (علیه السلام) معجزه است به سرش و بدنش و خونش و خاکش، چنانکه از هر یک کرامتی ظاهر گردید که در مقامش مذکور است. قرآن همیشه تازه است و کهنه نمی‌شود و ملال نمی‌آورد و هر چه مکرر کنند، حسین (علیه السلام) ذکر مصیبتش همیشه تازه است و ملال نمی‌آورد. قرآن تلاوتش عبادت، و شنیدنش عبادت، و نظر به سوی آن عبادت است، و حسین (علیه السلام) مرثیه گفتن از برای او عبادت است، و شنیدنش عبادت، و نشستن در مجلس عزایش و حزن بر او، و گریه بر او، و گریانیدن، و تشبه به گریه کننده گانش همه عبادت است. [۹۹۲]. و زیارتش از نزدیک و دور، و زیارت زوارش، و آرزوی شهادت در رکابش همه عبادت است. [۹۹۳]. قرآن احکام چندی دارد چون وجوب احترام، و ترک هجران، و عدم مس بدون طهارت، و اینکه او را در معرض بیع و شراء در نیاورند. و حسین (علیه السلام) را نیز احکامی است موافق آن، و لکن به آن عمل ننمودند بلکه هتک حرمتش کردند و او را به خاک و خون آلودند، و دین خود را به قتل او فروختند، و در عوض، دراهم معدوده گرفتند [۹۹۴] و به خیال حکومت ملک ری که نصیب ایشان نگردید این امر بزرگ را [صفحه ۳۳۷] مرتکب گردیدند. [۹۹۵].

قرآن کلام الله صامت و حسین کلام الله ناطق

قرآن کلام الله صامت است، و حسین (علیه السلام) کلام الله ناطق، قرآن کریم و شریف و مجید است، و حسین (علیه السلام) کریم و شریف و مجید و شهید است، قرآن مشتمل است بر قصص و احوال انبیاء، و بیان آنچه به ایشان وارد گردیده از صدمات، و حسین (علیه السلام) آیت آن قصص و حالات است بالعیان، قرآن آیاتش به حسب ظاهر شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه است، و حسین زخمهای بدنش بمنزلهی آیت است، و به قولی چهارهزار بوده [۹۹۶] و اگر زخم بر زخم نیز بمشارند و زخمهای سم مرکبان را نیز ملاحظه نمایند به همان عدد آیات قرآنی رسد. قرآن مشتمل است بر بسمله در صد و چهارده موضع، و حسین (علیه السلام) صد و چهارده زخم شمشیر داشت، قرآن مشتمل است بر اجزاء و سور و سطور و کلمات و حروف و نقاط و اعراب، و حسین (علیه السلام) بر بدنش بود سطرها از شمشیر، و کلمات از اثر نیزه، و نقاط از اثر تیر. قرآن چهار قسم است طول: [جمع طولی] یعنی سورههای طولانی، چون بقره و آل عمران، و مئین که هر یک صد آیه هستند تقریباً، و مثانی: که از اینها کوتاه ترند، و مفصل که بعد از سورهی محمدانند (صلی الله علیه و آله) بنابر قولی، و حسین (علیه السلام) نیز چهار قسمت شد، سرش به نیزهها بسفر شام رفت، و جسد در کربلا مقیم بر خاک بود، و خونس بر بال مرغان [۹۹۷] و شمه‌ای بر ملائکه [۹۹۸]، و صغار مفصل اجزاء بدنش متفرق در صحرا. قرآن سی جزو است که هر یک را دو نصف نموده شصت پاره گویند، و نمی دانم در بیان تطبیق این وصف چه گویم. [صفحه ۳۳۸] مترجم گوید: مراد آن است که بدن آن جناب آن قدر پاره پاره بود که به حساب نمی آمد «اسفی علیک یا ابا عبد الله». قرآن را خداوند به چند قسم یاد نموده است که به قدر سی و دو اسم می رسد. و همه‌ی آنها بر حسین (علیه السلام) صادق است مثلاً قرآن مبارک است چنانکه فرموده است: (و هذا ذکر مبارک) [۹۹۹] و خداوند موضع تکلم با موسی (علیه السلام) را شجره‌ی مبارکه

نامیده [۱۰۰۰]، و شجره‌ی زیتونه را در آیه‌ی نور مبارکه نامیده [۱۰۰۱] و عیسی را مبارک خوانده [۱۰۰۲]، و آب باران را مبارک نامیده [۱۰۰۳]، و شب قدر را مبارک خوانده [۱۰۰۴] و حسین (علیه السلام) در وحی بلا واسطه مبارک نامیده شد در آن حدیث عجیبی که سابقاً ذکر شد که فرمود: مبارک است این مولود و بر او باد صلوات و برکات و رحمت من. [۱۰۰۵]. قرآن شفا و رحمت است برای مؤمنین [۱۰۰۶] و حسین (علیه السلام) شفا است از امراض باطنه و تربتش شفا است از امراض ظاهره، و او رحمت است از برای مؤمنین که بیشتر فوزهای ایشان به آن جناب است. [۱۰۰۷]. قرآن نور است و حسین (علیه السلام) نور است، قرآن روح است و حسین (علیه السلام) ریحانه‌ی رسول خدا است [۱۰۰۸] و راحت از برای خلائق. قرآن حکیم است که معالجه می‌کند قلوب را به هدایت، و حسین (علیه السلام) حکیم است که معالجه می‌کرد جمعی را به هدایت و جمعی را معالجه نمود به شفاعت. [۱۰۰۹]. قرآن بشیر و نذیر و کتاب مبین است، و حسین (علیه السلام) بشیر و نذیر و امام مبین [صفحه ۳۳۹] است، که جدا نمود حق را از باطل. قرآن ذکر است از برای مؤمنین، و حسین (علیه السلام) ذکر بود از برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا در تمام عمرش، و از برای مؤمنین نیز. قرآن در آنست آیة الکرسی، و آیه‌ی نور، و در حسین (علیه السلام) است کرسی که معدن علم الهی است، و در او آیت نوری است که خاموش نگردید در ظلمت شب و نه در خاک و خون.

منازل چهارده گانه‌ی قرآن از برای شفاعت و خصومت

قرآن مشتمل است بر آیات شفا، و آیات رجا، و آیات رحمت، و حسین در اوست آیات و صفاتی از برای شفا، و اسبابی از برای رجا، و علت‌های تامه از برای رحمت. قرآن از برای آن است چهارده منزل از اول وجودش تا وقتی که در بهشت مستقر گردد، و بیانش آن است که قرآن شخص جلیلی است که از برای او نطق است و منازلی داشت که از آن نزول نموده، از برای شفاعت و خصومت، و اول منزلش در لوح بوده [۱۰۱۰]. دوم: قلب

اسرافیل که ناظر به لوح است، سوم: قلب میکائیل که از اسرافیل تلقی می‌نماید، چهارم: قلب جبرئیل که از میکائیل می‌گیرد، پنجم: بیت المعمور در شب قدر [۱۰۱۱] ششم: نزولش بالتمام یک دفعه بر قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در شب اول رمضان از برای اینکه خودش بداند آنرا نه از برای تلاوت مردم [۱۰۱۲] هفتم: نزولش بر آن جناب از برای تلاوت بر مردم در اول بعثت. هشتم: نزولش در هر شب قدر بر امام عصر (علیه السلام). نهم: منزلش در گوشها، دهم: منزلش در زبانها، یازدهم: منزلش در کاغذها، دوازدهم: منزلش در دلها، سیزدهم: منزلش در محشر که به صورت بسیار خوبی وارد می‌شود، [۱۰۱۳] چهاردهم: منزلش در بهشت، و از برایش درجاتی است که گفته [صفحه ۳۴۰] می‌شود به قاری: بخوان و بالا رو در آنها [۱۰۱۴] چنانکه این منازل از مجموع اخبار مستفاد می‌شود، و تفصیل آن مقام دیگر می‌خواهد و برخی از آنرا در کتاب روضات الجنات ایراد نموده‌ام، و از برای حسین (علیه السلام) نیز چهارده منزل است در فضایل، و چهارده منزل در مصائب که به توفیق الهی بیان هر دو را می‌نمایم.

منازل چهارده گانه فضائل امام حسین

اما منازل فضایلش، پس اول: منزل خلقتش بود که قبل از امر خلق خلائق نوری بود مشتق از نور جدش خاتم انبیاء. [۱۰۱۵]. دوم: منزلش در عرش بود به چندین حالت: گاهی به عرش طواف می‌نمود، و گاهی در یمین عرش، و گاهی بالای آن، و گاهی حامل آن، و گاهی پیش روی آن، و گاهی در ظل آن، و گاهی گوشوار و زینت آن. [۱۰۱۶]. سوم: منزلش در بهشت به چندین کیفیت: گاهی درختی بوده در آن، و گاهی ثمره‌ی درخت و گاهی گوشوار حضرت زهراء (علیها السلام) و گاهی زینت بهشت و گوشوار بهشت و زینت ارکان بهشت. [۱۰۱۷]. چهارم: نوری بود در اصلاب طاهره. [۱۰۱۸]. پنجم: نوری بود در ارحام مطهره خصوصاً در وقتی که نوبت حملش به حضرت زهراء رسید که می‌فرمود: چون حامله شدم به حسین (علیه السلام) محتاج به چراغ نبودم در شبهای تار.

[۱۰۱۹]. ششم: در دست لعیای حوریه که قابله آن جناب بود. [۱۰۲۰]. [صفحه ۳۴۱] هفتم: در بدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و از برای آن جناب در این منزل چند مجلس بود گاهی بر گردن، و گاهی شانه، و گاهی دامن، و گاهی سینه، و گاهی پشت، و از برای هر یک کیفیتی بوده که در محالش مذکور شد، چنانکه از برای اعضای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر جسد حسین (علیه السلام) منازلی بوده، منزل زبانش دهان حسین (علیه السلام) بود که او را شیر می داد [۱۰۲۱]، و منزل ابهامش حلق آن سرور بود که غذا به کامش می نهاد [۱۰۲۲] و منزل لبهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گاهی بر پیشانی حسین (علیه السلام) بود و گاهی بر گلویش [۱۰۲۳] و اینها غالب اوقات بود و گاهی بالای نافش. [۱۰۲۴]. هشتم: سینهی حضرت زهراء (سلام الله علیها). نهم: در دست حضرت امیر (علیه السلام) در وقتی که او را بلند می کرد و نگاه می داشت تا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) جمیع اعضای او را می بوسید و می گریست و عرض می کرد: ای پدر چرا گریه می کنی؟ می فرمود: می بوسم موضع شمشیرها را. [۱۰۲۵]. دهم: دوش و گردن جبرئیل بود که مکرر آن جناب را به دوش می گرفت، بلکه گاهی خواهش می نمود از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که او را به او دهد تا به دوش گیرد. [۱۰۲۶] یازدهم: منبر رسول خدا بود و آن حضرت کسی را به منبر نبرد بغیر از امیرالمؤمنین که به جهت نصب خلافت در روز غدیر با خود به منبر برد و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای او است، لکن حسین (علیه السلام) را به منبر برد بنزد خود نشانید، یا بر دامن خود، و فرمود: مردم این است حسین بن علی (علیه السلام) پس او را بشناسید و بر همه کس تفضیل دهید، چنانکه خدایش تفضیل داده، پس خبر داد مردم را به قتلش، و نفرین کرد بر قاتل و خاذلش [۱۰۲۷] پس او را سپرد به همه ی امت از موجودین و غیر ایشان، حتی [صفحه ۳۴۲] به شماها هم سپرده است چنانکه از عموم کلامش استفاده می شود [۱۰۲۸] پس مردم گریستند حضرت فرمود: آیا گریه می کنید بر او و او را یاری نمی کنید؟ مؤلف گوید: شما هم آیا این حدیث را می شنوید و گریه نمی کنید و آرام

گرفته‌اید؟ دوازدهم: سینه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در وقت احتضار سیزدهم: قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود چنانکه همیشه می‌فرمود: که حسین را در قلب من موقعیتی است که از برای احدی نیست، و حالت احتضارش هم در ذکر آن جناب بود و می‌فرمود: یزید را با من چه کار است؟! خدا او را مبارک نکند، و در ذکر او بود تا روح شریفش از جسد مطهر مفارقت نمود. [۱۰۲۹]. چهاردهم: قلوب مؤمنین است که از برای آن جناب در آن قلوب محبت مخصوصی است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن تعبیر فرمود: باینکه آن محبت مکنون است در باطن ایشان [۱۰۳۰] پس هر گاه شخص مؤمن ملاحظه نماید قلب خود را خواهد «گفت صدق رسول الله».

منازل چهارده گانه‌ی مصائب آن حضرت

منازل مصائبش که مصائب منازل است پس آن نیز چهارده است: اول: منزل اصلی که مدینه‌ی طیبه بود، و او را [مجبور] نمودند به جلا، و بسیار بر او صعب بود پس شکایت بخداوند نمود، و عرض کرد: خدایا ما عترت پیغمبر تو هستیم که ما را از وطن بیرون کردند [۱۰۳۱] و شکایت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کرد آن وقتی که به نزد قبرش آمد از برای وداع و گفت: منم حسین پسر فاطمه (علیها السلام) دختر تو، مرا امت واگذاشتند و ضایع نمودند. [۱۰۳۲]. [صفحه ۳۴۳] دوم: منزلش در مکه‌ی معظمه که محل امن بود از برای هر چیزی از انسان و حیوان و مرغان و وحوش و درخت و عطف، و این حرم امان، مقام خوف آن جناب گردید که خواستند او را در آن جا به قتل رسانند پس از آنجا کوچ کرد. [۱۰۳۳]. سوم: ما بین مکه و کوفه که در هر محلی می‌رسید او را تخویف می‌کردند از رفتن به کوفه، و از یاری او امتناع می‌کردند. چهارم: کربلا بود که در آن نازل شد به قصد اقامت و توطن، و فرمود: بارها را فرود آورید که دیگر از اینجا کوچ نخواهیم کرد. [۱۰۳۴]. پنجم: در مرکز میدان بود که هر وقت از قتال خسته می‌شد در آن مرکز می‌ایستاد و می‌فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله. [۱۰۳۵]. ششم: مصرعش بود

که در علم الهی از برایش اختیار شده، و در ظاهر آن باقی ماند سه روز یا چهار روز، و بعد به بطن آن زمین قرار گرفت که قبر معظم آن جناب است. [۱۰۳۶]. هفتم: منزل سر مبارکش بود شب یازدهم محرم در خانه‌ی خولی زیر اجانه یا تنور در روی خاکستر، چنانکه در السنه مشهور است که نور نازل شد در تنور. [۱۰۳۷]. هشتم: منزل آن سر، مجلس ابن زیاد در میان طبق پیش روی آن لعین، و او اظهار خوشحالی می نمود و تبسم می کرد و شاید این تبسم اعظم است از زدن به خیزران و زدن به بینی و چشمان شریف آن جناب، آه. [۱۰۳۸]. نهم: منزلش کوفه بالای درخت. [۱۰۳۹]. دهم: منزلش در مابین کوفه و شام، و گاهی بالای نیزه، و گاهی در میان صندوق، و در هر شهر و بلد از آن سر منور علامتی است. [صفحه ۳۴۴] یازدهم: منزلش در دیر راهب و در این منزل او را اکرام نمودند و با مشک و کافور او را مطیب کردند و تحیت و سلام گفتند و جواب شنیدند، چنانکه تفصیلش در مقام خود مذکور است. [۱۰۴۰]. دوازدهم: منزلش در شام مجلس یزید عنید در میان طشت طلا که پیش روی او گذاشته بودند، و همه‌ی مصیبت‌ها بر آن جناب در این مجلس بود، که از بیست مصیبت متجاوز است که بعضی در آن مجلس حادث شد و بعضی در آنجا تازه گردید. [۱۰۴۱]. سیزدهم: منزل او که بر در خانه‌ی یزید آویزان نمودند، و هند زوجه‌ی یزید متحمل این اهانت نشد، و با سر برهنه بیرون آمد و فریاد کرد: ای یزید این سر پسر فاطمه (علیها السلام) است که بر در خانه‌ی من آویخته‌ای؟ یزید برخاست و او را پوشانید و به حرم خود برگردانید، و گفت: ای هند، نوحه کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش، پس امر کرد سر را به زیر آورند. [۱۰۴۲]. چهاردهم: منزلش بر در دروازه‌ی شام که آنرا بر آنجا آویخته بودند، و این اهانت آن قدر بزرگ بود که صبر امامت حضرت سجاد (علیه السلام) متحمل آن نگردید، و فریاد زد: ای یزید حیا نمی کنی که سر فرزند فاطمه را بر دروازه‌ی بلد تو آویخته‌اند و حال آنکه او ودیعه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. [۱۰۴۳]. پس در این مقام صبر نکرد، با اینکه چون دید سر را در طشت نزد یزید گذاشتند و با چوب خیزران اشاره به لب و دندان او می کرد،

صبر کرد و سخن نگفت. و از برای جناب حسین (علیه السلام) بعد از این منازل، چون قرآن کریم، منزلی است مخصوص، در مدفن، و محشر به هیئت مخصوصی، تا وقتی که منتهی شود به منزل مخصوص در بهشت، در آن درجاتی که جدش فرمود: نمی رسد به آنها مگر به شهادت. [۱۰۴۴]. [صفحه ۳۴۵] و اعلای آنها آن است که در حدیث اشاره شده به آن که ملحق شدن به خاتم انبیاء است در منزل و درجه‌ی او [۱۰۴۵]، چنانکه تفصیل آن در محالش مذکور است.

آیاتی که در مرثیه‌ی آن حضرت نازل شد

اشاره

مقصد سوم: در آیاتی که در مرثیه‌ی آن جناب نازل شد و آن چند آیه است: اول در بیان حمل و ولادت او است آیه: (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته أُمّه کرها و وضعته کرها و حملة و فصالة ثلثون شهرا): [انسان را در مورد پدر و مادرش به نیکی توصیه کردیم، مادرش او را با مشقت [۱] حامله شد و با مشقت وضع نمود، مدت حمل و شیرخوارگی اش سی ماه است] تا آخر آیه، که در سوره‌ی احقاف است [۱۰۴۶]، در کامل و بحار به سندهای معتبر روایت شده که چون فاطمه‌ی طاهره (علیها السلام) به حسین حامله شد نازل گردید جبرئیل، و عرض کرد: ای محمد (صلی الله علیه و آله) خدایت سلام می‌رساند، و ترا بشارت می‌دهد به مولودی که از فاطمه (علیها السلام) متولد می‌گردد، و امت او را می‌کشند، عرض کرد: مرا حاجت نیست به مولودی که امت او را بکشند، پس جبرئیل عروج نمود و نزول کرد و همان سخن را گفته و همان جواب شنید، باز عروج و نزول نمود و گفت: خداوند تو را بشارت می‌دهد به اینکه امامت و ولایت و وصایت در ذریه‌ی او خواهد بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: راضی شدم، پس حضرت به فاطمه (علیها السلام) پیغام داد کلمات جبرئیل را که اول گفته بود، حضرت

فاطمه (علیها السلام) همان جواب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را داد، بعد آن سخن آخر را که شنید راضی گردید و لکن در حمل و وضع با کراهت بود، یعنی محزون بود از برای کشته شدنش، و مدت حمل و رضاعش سی ماه [شد]، و از جمله دعایش این بود که: (اصلح لی فی ذریتی) و اگر می فرمود: «و اصلح لی ذریتی» تمام ذریه ی او امام می شدند. و آن حضرت از هیچ زنی شیر نخورد، و لکن او را به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [صفحه ۳۴۶] می آوردند پس ابهام خود را به دهان او می گذاشت، پس می مکید تا به حد کفایتش تا دو روز، یا سه روز از غذا، پس روئید گوشت او از گوشت رسول خدا، و خورش از خون آن جناب، و هیچ مولودی در شش ماه متولد نشده که بماند مگر یحیی بن زکریا و حسین بن علی (علیه السلام). [۱۰۴۷]. و بدان که معنی کرها آن است که اشاره شد، یعنی با حزن و تأسف و این قسم بود حمل آن جناب، و وضع او، و پرستاری او، و شیر دادن او، و تربیت او، و بازی او و ادخال سرور بر او از جدش، یا پدرش یا برادرش یا مادرش، و همه ی ایشان در وقت وفات خود، بر آن جناب محزون بودند، و خواهرش در وقت مفارقتش از قتلگاه، با کراهت و حزن بود، چگونه کراهت و حزنی، که به بیان نمی آید، بلکه با ندبه و نوحه و افغان بود، که تمام دوست و دشمن از آن به گریه در آمدند. [۱۰۴۸].

خروج آن حضرت از مدینه

آیه ی دوم: در بیان خروج آن حضرت از مدینه، و آن این آیه است: (اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله): [رخصت داده شده به آنانکه پیکار می شوند برای اینکه مورد ستم قرار گرفته اند، خداوند به یاری آنها تواناست، آنانکه بیرون رانده شده اند از دیار خود به ناحق، تنها برای اینکه گفته اند: پروردگار ما الله است.] [۱۰۴۹]. چنانکه در خبری از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که این آیه نازل گردید در شأن علی (علیه السلام) و جعفر و

حمزه، و جاری شد در حسین بن علی (علیه السلام). [۱۰۵۰]. یعنی اینکه علی و جعفر و حمزه را از دیار خود بیرون نمودند، و ایشانرا کشتند بی گناه بدون حق که موجب قتل ایشان باشد، بلکه به جهت اقرار به توحید الهی، و این [صفحه ۳۴۷] حالت جاری گردید در حسین (علیه السلام) به نحو خاصی، زیرا که آن جناب را بیرون نمودند از دیارش، بلکه از جمیع دیارها، و از برایش در هیچ مکانی امان نبود، حتی اینکه فرمود: اگر در سوراخ جانوران داخل شوم مرا بیرون خواهند آورد و مرا خواهند کشت [۱۰۵۱]، پس او را کشتند کشتن مخصوصی، و ظلم بر او نمودند، و بر اولاد و اطفال و عیالش ظلم مخصوصی، و در آن جناب ظاهر گردد قدرت به نصرت و یاریش به دست حجت منتظر، (عجل الله فرجه).

در بیان کمی یارانش

آیه سوم: در بیان کمی یارانش نازل گردید: (الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية و قالوا اربنا لم كتب علينا القتال لو لا اخرتنا الى اجل قريب): [آیا ننگریستی به آنانکه، به آنها گفته شد: باز دارید دستهای خود را، نماز را بپا دارید، و زکات را بدهید. چون پیکار بر آنها نوشته شد، گروهی از آنها از مردم می ترسند همانند ترس از خدا و یا شدیدتر از آن، و می گویند: پروردگارا! چرا برای ما جنگ نوشتی؟! ای کاش ما را تا مدت کوتاهی مهلت می دادی]. [۱۰۵۲]. در روایت است از حسن بن زیاد عطار که از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال نمودم از این آیهی شریفه، فرمود: صدر آن در صلح حضرت امام حسن (علیه السلام) است، و ذیلش در حرب امام حسین (علیه السلام) و خداوند نوشته بر آن جناب قتال را، و بر تمام اهل زمین که با آن جناب باشند. [۱۰۵۳]. علی بن اسباط گوید: بعضی از حضرت باقر روایت کرده اند که فرمود: اگر تمام اهل زمین در رکاب آن جناب قتال می کردند، البته همه کشته می شدند. [۱۰۵۴]

[صفحه ۳۴۸] و در تفسیر عیاشی روایت کرده است از ادريس مولای عبدالله بن جعفر از حضرت صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیهی شریفه که فرمود: (کفوا ایدیکم): [دست نگهدارید]، یعنی با حضرت امام حسن (علیه السلام) و (کتب علیهم القتال): [جنگ بر آنها نوشته شد]، یعنی با حضرت امام حسین (علیه السلام) و (الی اجل قریب): [تا مدت کوتاهی]، یعنی وقت خروج قائم (عجل الله فرجه). [۱۰۵۵].

در مجمل بیان شهادت آن حضرت

آیهی چهارم: در مجمل بیان شهادتش و مکان و حالات آن آیهی (کهیعض)، چنانکه مروی است در حکایت حضرت زکریا و تفصیلش گذشت در عنوان مجالس.

حسین، نفس مطمئنه است

آیهی پنجم: (یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه): [ای نفس آرام و آسوده، به سوی پروردگارت خشنود و خشنود شده بازگردد]. [۱۰۵۶] از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که مراد در این آیه حسین (علیه السلام) است، که او بوده است صاحب نفس مطمئنه، راضیه و مرضیه. [۱۰۵۷]. مؤلف گوید: بیان این مطلب آن است که هر کس شناخت خدا را، و دانست عظمت و شأن او را، دوست خواهد داشت او را، و چون دوست دارد او را، راضی خواهد بود به هر چه از جانب او وارد گردد، و اصلاً کراهتی و تزلزلی در وجودش حاصل نشود، بلکه در وقت نزول اشد مصائب طمانینه و رضایش شدیدتر می شود، و مصداق این مطلب به کمال ظهور رسید در حضرت حسین (علیه السلام)، چنانکه از عناوین سابقه و لاحق معلوم گردد. [صفحه ۳۴۹]

مراد از ظلم، شهادت حسین است

آیه‌ی ششم: (و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل): [کسی که به ستم کشته شود برای خونخواهش فرمانروائی قرار دادیم، در کشتار زیاده روی نکند]. [۱۰۵۸]. از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که مراد حضرت حسین (علیه السلام) است که او را به ظلم شهید کردند، و ولی او حضرت قائم است. [۱۰۵۹]. مؤلف گوید: ظاهر آیه‌ی شریفه حکمی است عام، از برای همه مردم، یعنی کسی را که بظلم بکشند پس از برای ولی او است شرعا حق قصاص بر قاتلش، و اسراف نکند به کشتن غیر او، و بنابراین معنی از برای ولی حضرت حسین (علیه السلام) است که قصاص نماید از قاتلش، و لکن باید دید که قاتل آن جناب یزید بوده؟ یا پسر زیاد؟ یا پسر سعد؟ یا شمر؟ یا سنان؟ یا صالح بن وهب؟ که نیزه بر آن حضرت زد که از اسب بر زمین افتاد، یا آن ملعونی که تیر سه شعبه به قلب مبارکش زد پس فرمود: بسم الله و بالله، یا غیر ایشان؟ و تحقیق آن است که از برای آن حضرت صد هزار قاتل بوده بالاستقلال حقیقه، پس یک قاتل بالاستقلال یزید است چنانکه در اخبار انبیاء ذکر شده است. [۱۰۶۰]. و دیگری ابن زیاد است چنانکه یزید گفت: قتله ابن مرجانه. [۱۰۶۱]. و دیگری عمر بن سعد بود که چون اصحاب [علی] او را می‌دیدند در کودکی، می‌گفتند این قاتل حسین (علیه السلام) است [۱۰۶۲] و دیگری شمر. و دیگری سنان، و خولی و زننده‌ی تیر سه شعبه، و تشنگی و غیرت، و گریه. [صفحه ۳۵۰] و حقیقت امر آن است که خود فرموده: «قتلت مکروبا» [۱۰۶۳] یعنی کربت و حزن مرا کشته، و از این جهت او را صاحب کربلا نامند، پس همین لفظ اشاره است به سبب قتل آن بزرگوار. باز می‌گوییم: که از برای کشته شدن مظلوم چند معنی است که همه منطبق است بر آن جناب به طریق مختلف. یک معنی اینکه کشته شده باشد در حالتی که مظلوم باشد، یعنی تعدی بر او نموده باشند، و ملک و اولاد و اصحابش را برده باشند، بلکه همه‌ی اعضاء و جوارحش از ظاهریه و باطنیه به ضرب تیر و تیغ و نیزه و تشنگی از دستش گرفته باشند، و حقیقت این صفت در آن جناب بوده که از طعن سیوف و رماح، تمام جوارح و اعضای او متغیر گشته بود، حتی گلوی

مبارکش، و بر مال و عیال و اطفالش دست تعدی گشودند، و او را از بلاد آواره نموده، تنها و بی کس بر خاک انداختند، و در این حالت او را کشتند، پس کسی که مصداق کلی این صفت است همان حسین تنها است، و از این جهت لفظ مظلوم که وصف است علم شده است از برای او، این است که در دعا وارد است: «انشدک دم المظلوم»: [ترا قسم می‌دهم به خون مظلوم] [۱۰۶۴]. و در حدیث است که: ترک مکن زیارت مظلوم را، راوی عرض کرد: که کیست مظلوم؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که او است حسین (علیه السلام) شهید کربلا. [۱۰۶۵]. معنی دوم مظلوم بودن، در اصل کشتن است، یعنی او را کشتند بدون حق شرعی که موجب اباحه‌ی قتل او باشد، مانند قصاص، یا حد، یا افساد، و اظهر افراد این معنی حسین است، چنانکه خود فرمود: وای بر شما از من چه طلب دارید؟ آیا کسی را از شما کشته‌ام؟ پس می‌خواهید قصاص کنید، یا مالی از شما گرفته‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام. [۱۰۶۶]. [صفحه ۳۵۱] معنی سوم مظلوم بودن در کیفیت قتل است، چون که خداوند احسانرا در هر معنای نیکو به کار برده است، حتی در کشتن قربانی مستحب است که کارد را تیز کنند، و او را به ذبیحه نمایند، و در پیش روی ابناء جنس نکشند، و دست و پایش نبندند، و او را مثله نکنند (یعنی اعضایش را جدا نکنند پیش از خروج روحش)، و او را آب دهند، و هیچ یک از این احسانها را در کشتن آن حضرت مراعات ننموده‌اند، بلکه در کیفیت آن ظلم کردند. معنی چهارم مظلومیت بعد از کشتن است به سلب لباس، و به قطع اعضاء و پامال کردن [۱۰۶۷] و انداختن بر روی خاکها بی کفن و دفن، و این هم منحصر به آن جناب است، حتی اینکه آن جامه‌ی کهنه پاره را هم بر بدنش نگذاشتند. [۱۰۶۸]. معنی پنجم مظلومیت به جمیع انحاء مذکوره است، و همه در آن جناب جمع بود، نه در غیر او.

در بیان انتقام از کشندگان او

آیه‌ی هفتم: در بیان انتقام از کشتندگان او در روز قیامت، و این آیه است: (و اذا الموءدة سئلت بائ ذنب قتلت): [هنگامی که از دفن شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شد؟] [۱۰۶۹]. از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که این آیه در شأن حسین (علیه السلام) نازل شد. [۱۰۷۰]. مؤلف گوید: چون این آیه‌ی شریفه در سیاق وقایع عظیمه‌ی قیامت، مانند: تکویر شمس، و انکدار نجوم و تسیر جبال، واقع شده، باید مراد از این سؤال مطلب بزرگی باشد، که سبب انقلاب اهل محشر شود، که شامل جمیع ایشان باشد، و موجب خوف تمام خلایق گردد، و سؤال از موئده‌ی جاهلیت که دختران را زنده در خاک دفن می‌کردند، با اینکه گناهی و تقصیری نداشتند، و ایشان را به این کیفیت می‌کشتند یعنی [صفحه ۳۵۲] زنده دفن می‌کردند هر چند امر عظیمی است، لکن سؤال از شخصی که او را احاطه نمودند، و بر او سخت گرفتند، و او را به این کیفیات که در سابق اشاره شد کشتند با اصحاب و اولاد و اطفالش، البته اعظم است، و شاید این وجه باشد در آنچه فرمود حضرت صادق (علیه السلام) که: این آیه در شأن حسین (علیه السلام) نازل شده، و تحقیقش آن است که حقیقت موئده حسین (علیه السلام) است با عیال و اطفالش روز عاشورا پیش از شهادتشان، زیرا که زحمت موئده به حبس نمودن زیر خاک و حبس نفس ایشان است با تشنگی و تنگی مکان، و خوف مردم، و همه‌ی ایشان از صبح تا عصر متصف به این اوصاف بودند، و هیچ استراحت نداشتند، پس ایشانند موئده، که سؤال می‌شود از ایشان، که به چه گناه کشته شدند؟ و به چه گناه به این کیفیت کشته شدند؟ و به چه گناه اطفالشان به این کیفیت کشته شدند؟!

مراد به ذبح عظیم، حسین است

آیه‌ی هشتم: (و فدیناه بذبح عظیم): [۱۰۷۱] در خبر است که مراد به ذبح عظیم حسین (علیه السلام) است. [۱۰۷۲]. و وارد نیاید اینکه مفدی باید اعظم از فدا باشد، زیرا که باء سببیه است نه تفدیه، و معنی آن است که: ما فدا نمودیم او را به آنچه فدا نمودیم به سبب

ذبح عظیمی که مقدر بوده در صلب او، یا اینکه مراد این باشد که مبدل شد فدا شدن او در راه خدا به فدائی بزرگتر از او، و این مرتبه‌ی عظمی که فدای راه خدا شدن باشد از برای حسین (علیه السلام) حاصل شد.

در بیان ثبوت خصائص سوره‌ی حمد و بسم الله از برای آن حضرت

مقصد چهارم: در بیان ثبوت خصایص سوره‌ی حمد و بسم الله از برای جناب [صفحه ۳۵۳] حسین (علیه السلام) پس می‌گوئیم: سوره‌ی حمد ام‌الکتاب، و حسین (علیه السلام) ابوالائمہ الاطیاب است. [۱۰۷۳]. سوره‌ی حمد کنز اطاعت است، و حسین (علیه السلام) اسباب شفاعت است. [۱۰۷۴]. سوره‌ی حمد وافیہ است، و حسین (علیه السلام) وافی به اسباب مغفرت است. سوره‌ی حمد شافی است، و حسین (علیه السلام) تربتش شفا است [۱۰۷۵].، و خونسش شفا بوده چنانکه در قضیه‌ی دختر یهودی معروف است [۱۰۷۶]، و اشکی که بر او ریخته می‌شود شفا است که خاموش می‌کند آتشیهای باطنی و ظاهری را، که اگر قطره‌ای از آن در جهنم بیفتد حرارت او را خاموش می‌کند، چنانکه در حدیث است. [۱۰۷۷]. سوره‌ی حمد کافیہ است و حسین محبتش کافی است، سوره‌ی حمد معادل قرآن است و حسین (علیه السلام) شریک قرآن و معادل قرآن است، در ودیعه گذاشتن پیغمبر (صلی الله علیه و آله). سوره‌ی حمد سبع المثانی است چون هفت آیه است، و دو دفعه نازل شده، و حسین (علیه السلام) از برای او خصوصیتی است که آن جناب دو مرتبه نازل شده است از آسمان، و دو مرتبه صعود نموده. پس روحش نزول نموده وقت ولادتش و [صعود نموده] وقت وفاتش مانند باقی ائمه و انبیاء، و جسد آن جناب را بالا بردند باز فرود آوردند، و این از خصایص آن جناب بود، چنانکه در روایت است که چون آن حضرت را شهید نمودند، و سر مبارکش را به نیزه کردند، و به کوفه بردند، ملائکه نازل شدند، و آن جسد شریف را با همان حالت به آسمان پنجم بردند، و با صورت علی (علیه السلام) در آن جا نگاه داشتند، و اهل آسمانها به او نظر نمودند که

به خون آلوده است، پس بر قاتلش لعنت کردند، آنگاه برگردانیدند او [صفحه ۳۵۴] را به محلش در کربلا. [۱۰۷۸]. و در این امور حکمت‌های خفیه است که فهم ما به کنه آن نمی‌رسد، و خدا عالم است به آن. سوره‌ی حمد، کسی آنرا بخواند، و مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، خداوند او راعطا کند به هر حرف حسنه‌ای که افضل باشد از تمام دنیا [۱۰۷۹] ، و حسین (علیه السلام) هر کس او را ذکر نماید و گریه کند عطا کند خدا به او به هر اشکی حسنه‌ای که بهتر است از دنیا و مافیها، و هر کس او را زیارت کند عطا کند خداوند او را به هر حرفی حسنه‌ای که افضل است از تمام دنیا. [۱۰۸۰]. بسم الله عنوان هر سوره و صدر آن است، و حسین (علیه السلام) عنوان شهداء و سید ایشان است. بسم الله در صدر چهارده موضع از قرآن است، و حسین (علیه السلام) صد و چهارده چیز دارد که همه اسباب غفرانند. بسم الله مذکور می‌گردد در وقت ذبح و نحر [۱۰۸۱] به جهت تکلیف شرعی، و حسین ذکر می‌شود در وقت ذبح، و نحر، و قتل، بجهت اشدیت قتل و نحر او از هر قتل و نحری چنانکه در حدیث نبوی مذکور است. [۱۰۸۲].

در مجامع صفاتی که متعلق است از قرآن به آن حضرت

اشاره

مقصد پنجم: در قرآن آیاتی است که از برای آنها اسماء و صفات و خواصی هست، مانند آیه الكرسي، و آیه نور، و آیه تطهیر، و آیات شفاء، و آیات سجده، و حسین (علیه السلام) در او است کرسی رفیع، که شامل است همه‌ی آسمانها و زمینها را، یعنی علم او، و [صفحه ۳۵۵] در اوست دو آیه: یکی از سر مبارکش که تجلی نمود از برای جماعتی در راه شام [۱۰۸۳] ، و از برای زید بن ارقم، در وقتی که آن سر را از مقابل غرفه‌اش عبور دادند، پس دید شعاع او را که از روزنه داخل گردیده، و تعجب کرد، چون نظر کرد، دید آن نور از سر انور آن حضرت است، و سوره‌ی کهف تلاوت

می فرماید. [۱۰۸۴]. و یکی از بدن اطهرش، که آن مرد زارع از طایفه بنی اسد در شب دید وقتی که آمد به تماشای کشتگان، می گوید: دیدم در میان آنها جسدی را که می درخشید مانند آفتاب، و دیدم شیری را که می آید در نزد آن جسد می نشیند. و در آن جناب است آیات شفا، از برای امراض باطنیه در محبتش، و از برای امراض ظاهریه در تربتش، و در جسد آن حضرت آیات اربعه بوده است، که مانند آیات سجده شایسته است از برای تصور آنها شخص به زمین بیفتد، و خود را به خاک آلوده سازد. یکی: از تیر سه شعبه، که بر قلب شریفش رسید و از پشتش سر به در کرد. [۱۰۸۵]. دوم: اثر نیزی صالح بن وهب مزنی بود، که بر تهی گاهش رسید و از اسب در غلطید. [۱۰۸۶]. سوم: اثر شمشیر مالک بن یسر بود که بر فرق مبارکش رسید، و عمامه و کلاهش را پر از خون نمود. [۱۰۸۷]. چهارم: اثر شمشیری بود که بر گلوی مطهرش رسید، و سر را از بدن جدا نمود، ولی اثر آن از جانب قفا وارد گردید، و اینها آیاتی است که لازم می کنند بر دوستان آن جناب که در وقت تصور، یا استماع آن، ارکان وجودشان متزلزل شود، و قامتشان خم گردد، و بر زمین بیفتند، و خاک بر سر کنند. [صفحه ۳۵۶]

تمام سوره های قرآن در حق آن حضرت

اشاره

مقصد ششم: در بیان یک یک از سور قرآنی و آنچه از آن متعلق است به حضرت سید الشهداء به اشاره، یا به مناسبت، یا به حسب باطن، پس می گوئیم که: سوره ی فاتحه در مقصد سابق بیان شد. سوره ی بقره در آن است اول مرثی که آن جناب که آیه ی (اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء) [۱۰۸۸] باشد، چنانکه در حدیث است که ملاحظه نمودند ملائکه واقعه ی آن جناب را در کربلا، و دانستند آن را به جهت اموری که ایشان را دلالت کرد بر آن، پس چنین سخنی گفتند. سوره ی آل عمران در وقتی که

علی اکبر به سوی اعداء روانه شد حضرت این آیه را تلاوت کرد: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین) [۱۰۸۹]. سوره‌ی نساء مشتمل است بر آیه‌ی دوم، از آیات مراثی آن حضرت، یعنی (المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلۀ و لا یهتدون سیلا) اظهر افراد، اشخاص اصحاب و عیال و اطفال آن جناب است. [۱۰۹۰]. سوره‌ی مائده، از برای آن جناب مائده بود مطابق مائده طعام، و آن از آب کوثر بود که به جهت آن حضرت و اصحابش نازل گردید بدون اینکه عرض کنند مانند حواریین (انزل علینا مائده): [برای ما مائده نازل کن]. بلکه تمام تشنگی و گرسنگی و زخم و زحمت و کشته شدن را بر خود قبول نموده بودند، و بر ایشان گوارا بود بیشتر از گوارائی هر طعام و شرابی. [۱۰۹۱]. سوره‌ی اعراف، آن حضرت خود اعراف است بنابر بعض تفاسیر، و از جمله رجالی [صفحه ۳۵۷] است که بر اعرافند بنابر تفسیر دیگر، [۱۰۹۲]، و از برای حسین (علیه السلام) معرفت مخصوصی است به سیمای زوارش، زیرا که از برای ایشان علامت مخصوصی است در روز قیامت، چنانکه در خواص زیارت ذکر شد. [۱۰۹۳]. سوره‌ی انفال حق آن جناب و ائمه‌ی طاهرین است [۱۰۹۴]، و ایشان را منع نمودند از آن، بلکه آن جناب را از حق مشترک مابین جمیع مردم منع کردند، بلکه از حق مابین جمیع حیوانات منع کردند که آب باشد، که هر صاحب روحی در آن حق دارد، حتی کفار و حیوانات. [۱۰۹۵]. سوره‌ی براءت، هر چه در این سوره از آیات جهاد است، تمام منطبق است بر جهاد اصحابش، و در آن است آیه‌ی (اشتری) یعنی (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة): [خداوند از مؤمنان جانها و مالهایشانرا خرید، که در مقابل برای آنانست بهشت] [۱۰۹۶]. و هر کسی در این بازار معامله کرده، و لیکن آن جناب را در آن معامله مخصوصی است که تسلیم مثنی، و تسلیم ثمن، و نقل متاع، و کیل و وزن، و حفظ و بذل آن، همه یک نحو خصوصیتی داشته، که از ملاحظه‌ی مجموع خصایصش ظاهر می‌شود. سوره‌ی یونس، از برای حسین (علیه السلام) از یونس صورت و صفت و سیرتی بوده در وقتی که بر روی

خاک با بدن مجروح افتاد، ولی به عوض شجره یقطین، شمشیرها و نیزه‌ها و بال مرغها بود. [۱۰۹۷]. سوره‌ی هود، آن جناب از این سوره آیات مخصوصه تلاوت نمود، آن وقتی که در میان میدان ایستاده و خطبه خواند این آیه را تلاوت کرد [۱۰۹۸] (قال انی اشهد الله و اشهدوا [صفحه ۳۵۸] انی بریء مما تشرکون): [گفت: من خدا را گواه می‌گیرم، شما نیز گواه باشید که من از آنچه شما شرک می‌ورزید بیزارم] [۱۰۹۹] تا آخر. سوره‌ی یوسف، و در بعضی روایات است از طرف عامه که این سوره نازل گردید بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا تسلیت باشد از برای او از آن چه جاری می‌شود بر حسین (علیه السلام). سوره‌ی رعد، در حدیث است که هیچ ابری نیست که برق و رعد داشته باشد مگر اینکه لعنت می‌نماید قاتل حسین (علیه السلام) را. [۱۱۰۰]. سوره‌ی ابراهیم، در این است قضیه‌ی ساکن نمودن ابراهیم ذریه‌ی خود را در وادی بی‌ذرع، و منطبق است بر آن کیفیت ساکن نمودن حسین (علیه السلام) ذریه‌ی خود را در کربلا، و مطابق است تکلم کردن ابراهیم با ایشان و وداع نمودن او، با تکلم حسین (علیه السلام) و وداع او با اهل بیتش، که سنگ را به گریه می‌آورد. [۱۱۰۱].

از برای حسین معراج مخصوصی است در کربلا

سوره‌ی اسری، از برای حسین (علیه السلام) معراج مخصوصی بود در کربلا، از آثار او است اینکه کربلا معراج ملائکه شده است [۱۱۰۲]، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در شب معراج به این زمین مرور نمود، چنانکه در خبر است. [۱۱۰۳]. سوره‌ی کهف، سر حضرت زمانی که بر نیزه بود از این سوره آیاتی تلاوت نمود، چنانکه زید بن ارقم شنید در کوفه این آیه را: «ام حسبت أن اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً»: [آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت ما بودند]. و جماعتی در شام شنیدند این آیه را: (انهم فتیة آمنوا بر بهم و زدناهم [صفحه ۳۵۹] هدی): [آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم]. و از برای اینها

حکمت‌هایی است که ایشان به آن ابصرند. [۱۱۰۴]. سوره‌ی مریم، در حدیث زکریا است که (کهیعص) اشاره است به کربلا، و هلاک عترت از ظلم یزید در حالت عطش با صبر [۱۱۰۵]، و در حدیث دیگر است که مراد از «مکانا قصیا» در قضیه‌ی ولادت مریم زمین کربلا است، که حضرت مریم از دمشق بطنی الارض در آن جا آمده وضع حملی نمود، و همان شب مراجعت کرد. [۱۱۰۶]. سوره‌ی طه، در این سوره مناسباتی هست با آن جناب، موسی از طور نار دید، و به اهلش گفت صبر کنید تا از برای شما جذوه بیاورم که گرم شوید، و حسین (علیه السلام) از کربلا نور دید، و به اهلش فرمود: با من بیائید که خداوند خواسته است شما را اسیر ببیند. [۱۱۰۷]. و در سوره‌های بعد از طه ایضا این مناسبات مخصوصه هست، چنانکه بعضی از آیات سوره قصص را در وقت خروج از مدینه تلاوت نمود، و بعضی آیات را وقت دخول مکه [۱۱۰۸]، و بعضی آیات از سوره‌ی مؤمن را در وقت مبادرت تلاوت فرمود. [۱۱۰۹].

حروف مقطعه‌ی قرآن و بدن قطعه قطعه‌ی حسین

و چون مقصود بیان نمونه بود از تطبیق، پس به همین اکتفا کنیم از تفصیل، و اشاره نمائیم به بعضی از مناسبات عمومی. پس می‌گوئیم که: آن سوره‌ها که در اول آنها حروف مقطعه است مانند طواسین، حوامیم، یس، ص، المر، الم، ق، ن، از برای صور اینها در نقش تأثیراتی است، و در [صفحه ۳۶۰] آنها اشاراتی است به مطالب من حیث العدد، و تأثیراتی در آن حروف است، و اشاراتی به اسماء الله، و رموزی است که معرفتش مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه است، و حسین (علیه السلام) در جسد آن جناب حروف مقطعه بوده است از اثر شمشیرها، که از برای آنها هیئاتی بوده است، فردی، و ثنائی، و ثلاثی، و رباعی، و خماسی، و از برای هر یک هیئت مخصوصی بود، و در آنها رمزی است از عالم تسلیم و رضا، و دانست آن رمز را همان کسی که از رموز حروف مقطعه قرآنی مطلع [بود]، و از این جهت می‌بوسید آن مواضع را و می‌گریست. [۱۱۱۰]

سوره‌هایی که در اوایل آنها تسبیح است، مناسبت آنها با صفاتی که در آن جناب بوده است فی الجمله بیان شد در عنوان احترامات الهیه. سوره‌ی مدثر، باطن این سوره از آن جناب است، چنانکه از معنی ظاهرش هم بیرون نیست، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که مدثر است از او است، و او از مدثر است. سوره‌ی مزمل، او است [مزمل] به خون خود، که در ظلمت شب ضلالت به پا خاست و ظلمت را منکشف نمود و حق را واضح کرد، و اصحابش مزمل بودند به خون خود مانند اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که در حق ایشان فرمود در روز احد: ایشان را با خونها و رخت‌های خونین به هم پیچیده و دفن کنید، که من بر ایشان شاهدیم [۱۱۱]، و لیکن از برای اصحاب حسین (علیه السلام) رختی باقی نگذاشتند، بلکه با همان خونها مدفون گشتند. سوره‌هایی که مبدوند [یعنی ابتدا شده‌اند] به قسم، در باطن منطبق‌اند بر حسین (علیه السلام) و حالات او، و شهادتش، و روح، و جسد، و قلبش، و بر اصحابش و حالات ایشان، مثلاً (و الصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکر): [سوگند به آنانکه صف ببندند صف بستنی، و دفع کنند دفع کردنی، و تلاوت کنند قرآن را. [۳]. منطبق است بر حسین و عسکرش که صف کشیدند در جهاد و در وقت حمایت از او، و در وقت نماز [صفحه ۳۶۱] که صف بستند در عقب آنجناب، و در وقتی که اجساد ایشان بر خاک افتاده بود صف بسته بودند، و سرهای ایشان بر نیزه صف بسته بود، حتی اینکه در مدفن هم صف بسته‌اند، چون که همه را در یک حفیره دفن کردند. [۴]. (و الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر): [سوگند به بامداد و شبهای دهگانه، و به جفت و تک، و به شب هنگامی که برود]. آن جناب فجر است به نور هدایت، و شبهای مصیبتش لیالی عشر است، و خودش با برادرش شفع است [۵]، و خودش در وقتی که تنها گردید، وتر است، و لکن، وتر موتر، و نفس مطمئنه که در آخر سوره است روح آن جناب است، چنانکه تفسیر شده است در اخبار اهل بیت. [۶]. (و الطور و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور): [سوگند به طور، و نامه‌ی نوشته شده در پوست گسترده، و خانه‌ی

آبادان، و سقف برافراشته، و دریای آکنده]، طور محل شهادت آن جناب است هم به ظاهر و هم به معنی، و کتاب مسطور بدن شریف بود، و بیت معمور سر مطهرش، و بحر مسجور زمین کربلا، و میدان بلا است. (و النجم اذا هوى): [سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید]، مطابق است با وقوع آن حضرت بر خاک. (و الضحی): نور صورت آن جناب یا نور ایمان که به او ظاهر گردید. (و السماء ذات البروج): فی الحقیقه آن حضرت است، زیرا که اوست آسمان امامت که از برای آن نه برج است بلکه سیزده برج است. (و السماء و الطارق) حسین (علیه السلام) حسین (علیه السلام) آن نجم ثاقب است که نور او جمیع ظلمات ارضیه را شکافت و مرتفع ساخت. (و الشمس و ضحیها)، شمس صورت آن جناب است که با اینکه به خون و خاک [صفحه ۳۶۲] آغشته بود باز نور او ظاهر بود [۷]، و می درخشید، و جسد شریفش در شبها نور می داد مانند آفتاب. [۸]. (و المرسلات) ملائکه ای است که بجهت امور آن حضرت نازل شدند. (و النازعات غرقا) ارواح مطهره ای آن جناب و اصحاب اطیابش هستند (و العادیات) اسبهای ایشان است که در میدان شهادت جولان نمودند. سوره ی قیامت تمامش منطبق است بر قیامت اهل بیت که در روز عاشورا برپا گردید، آن بود واقعه ی عظیمه، و حاقه و صاخه، و طامه ی کبری، که برتری داشت بر هر مصیبتی، و آن بود قارعه که قلوب ابرار و فجار را درهم شکست، و زمین متزلزل گردید، و آن است غاشیه، آیا شنیده اید قصه ی آنرا؟ (اذا السماء انشقت) و (اذا السماء انفطرت) در زمانی که فرق مبارکش را شکافتند. [۹]. (اذا الشمس کورت) منطبق است بر روز عاشورا، که هم آفتاب در ظاهر منکسف شد [۱۰]، و هم آفتاب برج امامت، و از برای هر یک از این مطالب مذکوره تفصیلی است که در کتاب روضات الجنات ذکر کرده ام. سوره ی قدر، از برای حضرت حسین (علیه السلام) ثابت شده است فضایل شب قدر چنانکه در خصایص ازمنه بیاید (ان شاء الله). سوره ی اخلاص، و آن جناب ظاهر ساخت توحید خدا را، و مخصوص گردید به توحید علاقه قلبیه، که قطع کرده بود بالکلیه از جمیع ما سوی الله. سوره ی جحد، آن جناب اظهار نمود انکار را بر اهل نفاق، و از ایشان

بیزاری جست. سوره‌ی معوذتین، در روایات خاصه و عامه وارد است که این دو سوره نازل شد به جهت حسین (علیه السلام). [۱۱]. [صفحه ۳۶۴]

در خصوصیات آن حضرت نسبت به بیت الله الحرام و مقاصد چهار گانه‌ی آن

این کشته‌ی فتاده بهامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست وین ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این قالب طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین تست این غرقه‌ی محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست این خشک لب فتاده ممنوع از فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگه از این جهان زده بیرون حسین تست وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین رسانده بگردون حسین تست پس روی در بقیع بزهره خطاب کرد وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد [صفحه ۳۶۵] عنوان نهم: در خصائص آن جناب نسبت به بیت الله الحرام، و در آن چند مطلب است:

بیت الله حقیقی قلب آن حضرت است

اشاره

مقصد اول: اینکه آن جناب است بیت الله حقیقی، بدانکه خداوند متعال اجل است از اینکه در مکان باشد، یا اینکه خانه و مسکنی داشته باشد، چون جسم و جسمانی نیست، و اینکه بعضی امکان را خانه‌ی خود نامیده به جهت شرافت مخصوصی است، از جهت اینکه محل عبادت اوست، یا محل کثرت عبادت است، یا محلی است که عباد مأمورند به توجه به سمت آن، یا اینکه محاذی محل عبادت است، یا محل نزول فیض است، یا اینکه وصول به آن صعب است، پس قصد قربت در آن به خلوص اقرب است، و همه‌ی این صفات

در مکه‌ی معظمه جمع است، و بعض آنها در مساجد موجود است، و اینها بیت‌الله ظاهری هستند، و اما بیت‌الله واقعی پس آن است که در حدیث قدسی وارد است، که می‌فرماید: گنجایش ندارد مرا آسمان و زمین، و لکن گنجایش دارد مرا قلب بنده‌ی مؤمن [۱۱۱۲] و خداوند وحی نمود به سوی داود که: از برای من خانه‌ای خالی نما تا در آن ساکن شوم، عرض کرد: خداوندا تو اجل‌ی از اینکه در مسکن سکنی نمائی، وحی رسید که: قلب خود را از برای من فارغ نما. [۱۱۱۳]. پس هر قلبی که نباشد در او محبتی غیر از محبت خدا، آن است بیت‌الله حقیقی، و آن قلب مؤمن کامل است که خالی است از همه‌ی تعلقات، و در آن فکر و ذکری نیست مگر از خدا، و گاه به حدی می‌رسد که نمی‌بیند و نمی‌شنود مگر از خدا، چنانکه در حدیث قدسی است: «حتی اکون سمعه و بصره»: [من چشم و گوش او می‌شوم]. [۱۱۱۴]. بنابر بعضی از معانی. و چون این مطلب معلوم شد، ظاهر می‌شود که بیت‌الله بزرگ حقیقی همان قلب [صفحه ۳۶۶] حسین (علیه‌السلام) است که فارغ بود از برای خدا به فراغ حقیقی، به نحوی که باقی نمانده بود در آن علاقه از غیر خدا، حتی علایقی که منافات با علامه‌ی مع‌الله نداشته‌اند، و قطع علاقه نمودن از شیء به جهت خدا، دلیل است بر اشدیت علاقه الهی، خصوصا اگر علاقه شدید باشد، قطع جمیع علایق دلیل انحصار علاقه‌ی الهی است، و تمام شرایع مبنی بر همین است، و تدین به دین به مقدار قطع علاقه از ما سوی الله است در راه رضای خدا، و درجات ایمان مختلف می‌شود به اختلاف علایق شده و ضعف، و مقدار قطع آنها زمانا و کیفیه. چون این مطلب ظاهر شد، پس بدانکه جناب حسین (علیه‌السلام) هنگامی که متوجه او شد امر الهی، که در صحیفه‌ی امامت ثبت گردیده بود، به اینکه خود را بفروش در راه خدا، همان قصد نمود امتثال آن امر را، پس از اول خروج از مدینه الی نزول به کربلا، قصدش امتثال امر خدا بود، بلکه قصد نمود جمیع مصائبی را که بر او وارد گردید، همه به عنوان تقرب به سوی خدا، پس همه‌ی آنها با نیت قربت، و توطین نفس بر آن وارد شد، حتی پاره پاره شدن اعضاء را از اول امر نیت داشت، چنانکه از خطبه‌ی مکه

ظاهر می شود [۱۱۱۵]، و کشته شدن اصحاب و اولاد و اهل بیت را در نیت داشت از مدینه، چنانکه صورت واقعه را به ام سلمه نمود. [۱۱۱۶]. پس آن جناب فارغ نمود تمام قلب خود را از تعلق به وطن، بلکه جمیع اماکن و مساکن، و از تعلق به اموال حتی لباس، و سلطنت و راحت و ریاست، و عیال و اطفال و اولاد و اخوان و عشیره و اصحاب، پس همه را پیش انداخت، و فارغ نمود قلب را از تعلق به متاع دنیا حتی آب، بلکه یک قطره‌ی آن [که] به محتضر می دهند، بلکه گذشت از سر و بدن و اجزاء آن از استخوان و گوشت و خون و صورت و هیئت و ترکیب آن، حتی اینکه گذشت از صورت قلب صنوبری، و از مهجه آن که خون قلب است در وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود بر آن وارد شد، و خون از آن جاری گردید، پس می گرفت آن خون را، بر سر و محاسن خود می مالید [۱۱۱۷]، چنانکه در زیارت است که آن جناب مهجه خود را در راه [صفحه ۳۶۷] رضای تو داد. [۱۱۱۸]. پس چون آن جناب قلب ظاهری خود را با مهجه اش، و جمیع علایقش داد، پس خالص گردید قلب معنویش از برای خدا، و فارغ گردید از جمیع ماسوی، پس گردید بیت الله حقیقی تحقیقی، و نبود در آن غیر از خدا، پس بر مردم است که حج کنند این بیت الله را، بشرط استطاعت، و از این تحقیق ظاهر گردید سر آنچه وارد شده است در خبر که هر کس حسین (علیه السلام) را زیارت کند چنان است که خدا را در عرش زیارت نموده [۱۱۱۹].

بیت الله حقیقی و تعظیم نمودن بیت الله ظاهری

اشاره

مقصد دوم: چون آن بیت الله حقیقی تعظیم نمود بیت الله ظاهری را به نحو مخصوصی، پس خداوند هم از برایش خصائص کعبه را قرار داد با علاوه، تفصیلش آن است که آن حضرت روز جمعه سوم شعبان وارد مکه گردید [۱۱۲۰]، و در آنجا بود تا موسم حج،

پس احرام بست از برای حج یا عمره‌ی تمتع، پس خبر رسید به او که یزید پلید سی نفر از شیاطین بنی امیه را فرستاده است که آن جناب را به حيله شهید کنند، و لشکری با عمر بن سعد العاص روانه کرده که آن حضرت را علانیة بگیرند [۱۱۲۱]، پس حضرت احرامش را به عمره‌ی مفرده تبدیل نمود در روز ترویة یا عرفه عزم خروج نمود، محمد بن حنفیه چون خبر شنید شبانگاه به خدمتش مشرف گردید، و عرض کرد: ای برادر غدر و بی‌وفایی اهل کوفه بر شما مخفی نیست، و به تحقیق دانسته‌ای که رفتار ایشان را با برادر و پدر بزرگوارت، و می‌ترسم که با تو نیز غدر و مکر کنند، و وفایه وعده‌ی خود نمایند، و اگر در اینجا بمانی معزز و محترم خواهی بود، و دست تعدی به دامان جلال تو نرسد، حضرت فرمود که: می‌ترسم یزید پلید در این جا مرا به حيله بکشد، و به این سبب احترام خانه‌ی [صفحه ۳۶۸] کعبه شکسته گردد، عرض کرد: پس برو به طرف یمن، یا به بعض نواحی صحرا که در آن جا ایمن خواهی بود، فرمود: تأملی در این امر می‌کنم، پس در وقت سحر حضرت امر به رحیل نمود، چون شنید به خدمت آمد و زمام ناقه را گرفت، و عرض کرد: شما وعده نمودی که در این امر تأمل فرمائی، پس چرا به این تعجیل روانه می‌شوی؟ فرمود: چون تو رفتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزد من آمد، و فرمود: برو، که خدا خواسته است ترا کشته ببیند، محمد استرجاع نمود، عرض کرد: پس چرا این زنان را همراه خود می‌بری؟ و حال آنکه از برای شهادت می‌روی، فرمود: خدا خواسته که ایشان را اسیر ببیند [۱۱۲۲]، و باز فرمود: ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین داخل شوم، هر آینه مرا بیرون می‌آورند، و می‌کشند. [۱۱۲۳]. و بعد عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر به خدمتش آمدند و هر یک سخنی از منع گفتند، حضرت جواب فرمود ابن زبیر را به اینکه: نمی‌خواهم حرمت خانه‌ی خدا به سبب من شکسته شود. [۱۱۲۴]. و ابن عمر را به بیان بی‌اعتباری دنیا، و قضیه‌ی قتل یحیی، و کشته شدن انبیاء بنی اسرائیل. [۱۱۲۵]. و ابن عباس را جواب داد به اینکه: حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مرا امری کرده است که باید اطاعت نمایم [۱۱۲۶]، پس همه‌ی

ایشان تسلیم نمودند، و وداع کردند، و گریستند، و ابن عمر خواهش نمود که ببوسد، موضعی را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مکرر بوسید، پس حضرت ناف مبارک را گشود، و عبدالله بوسید و گریست، و حضرت به طرف عراق روان شد. [۱۱۲۷]. مؤلف گوید: که ملاحظه نما این امام بزرگوار را که چگونه مراعات نمود احترام کعبه [صفحه ۳۶۹] را و راضی شد که آن صدمات بر او وارد شود، ولی نزدیک خانه‌ی خدا نباشد که موجب هتک آن شود، و به سبب این احترام که آن امام محترم از کعبه نمود، خداوند جمیع خصائص و کرامات کعبه را از برای او قرار داد، پس خوب است که آن فضایل و کرامات را بشماریم، و اشاره به تطبیق نمائیم، و آن در بادی نظر پنجاه فضیلت است:

جمیع فضائل و کرامات کعبه از برای حسین

اول: کعبه اول خانه‌ای است که از برای مردم قرار داده شده، و حسین (علیه السلام) چون از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و پیغمبر اول مخلوقات است، و نور حسین (علیه السلام) با نور جدش و پدرش و مادرش و برادرش پیش از خلقت زمین و آسمان بوده [۱۱۲۸]، پس اول بیتی است که قرار داده از برای مردم، و از برای ملائکه، و از برای جمیع مخلوقات. دوم: اینکه در مکه است که افضل مواضع است، و حسین (علیه السلام) در کربلا است، که به مقتضای حدیث مفاخرت، اشرف از مکه است. [۱۱۲۹]. سوم: بنای خلیل خدا است، و حسین (علیه السلام) گوشت و خورش از گوشت و خون حبیب خدا است که اشرف از خلیل است. چهارم: مبارک است به زوار و مجاورین، و حسین (علیه السلام) صاحب برکات الهیه است که فیضهای الهی به سبب او بر خلائق می‌ریزد، پس جمعی به شهادت در رکابش به بهشت رفتند، و گروهی به گریه بر او مستحق می‌شوند، و برخی به اقامه‌ی عزایش، و جماعتی به گریانیدن بر او، و طایفه‌ای به تباهی، و فرقه‌ای به یاد آوردن از او در وقت آب خوردن، و بعضی به زیارتش، یا به اعانت زوارش، یا دفن شدن در تربتش، و نحو اینها از برکاتی است که به سبب آن جناب بر

مردم فایض می شود. [۱۱۳۰]. پنجم: سبب هدایت خلق است، و حسین (علیه السلام) ایضا سبب هدایت است، بلکه [صفحه ۳۷۰] او جان خود را فدای دین خدا کرد، تا اینکه به سبب قتل او ظاهر شد حقیقت دین شیعه، چنانکه در زیارت اربعین، حضرت صادق می فرماید در حق آن جناب که مهجه خود را در راه خدا داد تا اینکه خلاص نماید بندگان را از گمراهی و حیرت. [۱۱۳۱]. ششم: حرم کعبه را از چهار طرف محترم قرار داد، و حرام نمود صید آن را و بریدن درخت و گیاه آن را، و لقطه اش را، مگر به جهت پیدا کردن صاحبش، و از برای مدفن آن حضرت احترامی است از چهار طرف، که تربتش را محترم نمود و خوردن آن را به جهت شفا تجویز کرد، و حرمش تا یک فرسخ است، یا چهار فرسخ، یا پنج فرسخ، علی اختلاف الاخبار، و بعضی جمع کرده اند به تفاوت مراتب فضیلت، و کلمات علماء مختلف است در تحدید نسبت به مواضع جواز اکل، بعضی تربت حرم را مطلقا تجویز کرده اند، و بعضی تربت خود قبر و نواحی قریبه به آنرا که عرفا خاک قبر گویند، و این احوط است. و از بعض روایات ظاهر می شود تحدید بیک میل، یا چهار میل، یا هفتاد ذراع. [۱۱۳۲]. و از برای خوردن تربت، آداب و شرایطی است که در محالش مذکور است [۱۱۳۳]، و از کثرت آن آداب بعضی را گمان شده است که استشفاء به آن در کمال صعوبت است، و گویا شرطیت فهمیده است، و اظهر آن است که آن همه از آداب است نه شرائط. هفتم: کعبه محل امن و امان است، و هر کس پناه برد خون او محفوظ می شود و قتلش جایز نیست، و حسین (علیه السلام) نیز مأمن است، و حلال نیست خون کسی که به او پناه برد، لکن بنی امیه، هم هتک حرمت خانه را کردند، و هم هتک حرمت آن جناب را نمودند، و کسانی را که به او پناه بردند خونس ریختند، حتی دو طفل صغیر را که یکی در دستش بود و از برایش طلب آب نمود، تیر به حلقومش زدند [۱۱۳۴]، و دیگری بالای سینه اش [صفحه ۳۷۱] دستش را قطع کردند، پس استغاثه به عمویش کرد، آن حضرت او را به سینه گرفت، پس تیری به او زدند و او را کشتند بالای سینه اش [۱۱۳۵]، و کبوتران برج امامت را که بر او احاطه

نموده بودند متفرق کردند، یعنی دخترش سکینه را از روی سینه‌اش کشیدند، و به زنجیر بستند، و بر جهاز شتران سوار کردند. [۱۱۳۶]. هشتم: کعبه قبله‌ی حبیب خدا بوده در نمازش که اشرف حالات و افضل عبادات است، و محل توجه وجه آن جناب است، و حسین (علیه السلام) مهجه‌ی قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ثمره‌ی فؤاد آن سرور، و ریحانه‌ی آن جناب [۱۱۳۷]، بلکه نفس آن حضرت بود، چنانکه فرمود: «حسین منی و انا من حسین (علیه السلام)» [۱۱۳۸] بلکه قبله‌ی وجه قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود. که همیشه قلبش متوجه به سوی او، و در یاد او بود، حتی در اثناء خطبه، یا در اثناء نماز که او را بر دوش مبارک سوار نموده بود. [۱۱۳۹].

کعبه رکنی از ارکان اسلام و حسین رکنی از ارکان ایمان

نهم: طواف کعبه رکنی است از ارکان اسلام به شرط استقامت، و اگر کسی ترک آن نماید رکنی از ارکان اسلامش ناقص است، و زیارت حسین (علیه السلام) رکنی است از ارکان ایمان، و در حدیث است که تارک زیارت آن جناب ناقص الایمان است، و قاطع حرمت رسول خدا است، و عاق آن جناب است، و شیعه نیست، و اگر در بهشت رود مهمان خواهد بود، و تارک حقی است از حقوق خدا، اگر چه هزار حج کرده باشد، و محروم است از خیر. [۱۱۴۰]. و در خبر است که کسی یکسال یا دو سال بر او بگذرد، و به زیارت نرود، حظ خود را [صفحه ۳۷۲] گم کرده و از خدا کناره جسته، و از جوار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دور شده. [۱۱۴۱]. دهم: کعبه مغناطیس قلوب است، که همه‌ی دلها به سوی آن مایلند، و به آن مشتاقند از دور و نزدیک، و حسین (علیه السلام) مغناطیس قلوب شیعیان است که تمام را میل حاصل است به سوی آن جناب، و محبت او ممتاز است از محبت سایر ائمه بالوجدان، و از اخبار هم مستفاد می‌شود، چنانکه در بحار و غیر آن، روایت کرده است از مقداد بن اسود کندی که حضرت رسول بیرون تشریف برد در طلب حسین (علیه السلام) که از خانه بیرون رفته بودند، و من در خدمت

آن حضرت بودم، پس دیدم افعی را که بر روی زمین بود، چون احساس به قدوم آن جناب نمود، برخاست، دیدم قامتش از نخل بلندتر است، و از شتر ضخیم تر است، و از دهانش آتش بیرون می آمد، پس مرا واهمه ربود، و ترسیدم، پس چون نظرش به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) افتاد، باریک و ضعیف گردید، و بمانند ریسمانی شد، پس پیغمبر خدا ملتفت به من شد، و فرمود: می دانی این افعی چه می گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) بهتر می دانند، فرمود: می گوید: حمد خدا را که مرا باقی گذاشت تا اینکه نگاهبان فرزندان رسول خدا شدم، پس در میان رملها روان شد، ناگاه دیدم در آنجا درختی است که پیش از این ندیده بودم و بعد از آن روز هم ندیدم، و آن درخت سایه انداخته بود بر حسنین (علیه السلام)، پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نشست در میان ایشان، و سر حسن (علیه السلام) را برداشت و بر ران مبارک گذاشت، بعد سر حسین (علیه السلام) را برداشت و بر ران چپ خود گذاشت، آنگاه زبان مبارک را در دهان حسین (علیه السلام) برد، حسین (علیه السلام) بیدار شد، و عرض کرد: یا ابه، دوباره به خواب رفت، و همچنین حسن (علیه السلام) بیدار شد، و یا ابه گفت و به خواب رفت، عرض کردم: گویا حسین (علیه السلام) بزرگتر است حضرت فرمود: به درستی که از برای حسین (علیه السلام) محبت مکنونه ای است، پس چون بیدار شدند، ایشان را به دوش مبارک برداشت، تا آخر حدیث که بسیار مفصل است. [۱۱۴۲]. [صفحه ۳۷۳]

کعبه مقام ابراهیم و مقام حسین کتف پیغمبر

یازدهم: در آن جا مقام ابراهیم (علیه السلام) که اثر قدم ابراهیم (علیه السلام) بر سنگ باقی است، و حسین (علیه السلام) مقام حبیب خدا است که دهان مبارکش در چند عضو او اثر نموده، و آن پیشانی و گلوی مبارکش بود که از بوسه ی پیغمبر (علیه السلام) همیشه می درخشیدند [۱۱۴۳]، و اگر مقام بدن خلیل در نزد بیت است، پس به تحقیق که مقام حسین (علیه السلام) کتف پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و پشت و سینه ی آن سرور بوده،

و اگر کسی تتبع در اخبار و آثار نماید، خواهد دید که، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گاهی آن جناب را بر دوش مبارک می گرفت و راه می رفت، و گاهی که خوابیده بود بالای سینه می نشاند، و در سجده بر پشت مبارکش سوار می شد، پس سجده را طول می داد تا او به میل خود فرود آید، و از اینها معلوم می شود چه قدر محبت و علاقه داشته است به حسین (علیه السلام)، که احدی را با احدی چنین محبت و علاقه ای اتفاق نیفتاده، و نخواهد افتاد. [۱۱۴۴].

خداوند برای مقام کعبه و حسین کرامات قرار داده

دوازدهم: از برای کعبه کرامت ظاهره قرار داده، که کبوتران از بالای آن عبور نمی کنند، و بر دیوار آن نمی نشینند. مترجم گوید: حقیر هنگامی که مشرف شدم به حج بیت الله، چند روز مواظب این مطلب بودم، و در مطاف نشسته نظر به کبوتران داشتم، می دیدم در حالت شدت طیران، چون به محاذی دیوار بیت می رسیدند، منحرف می شدند، و بطرف دیگر می رفتند، و از بالای خانه عبور نمی کردند، ولی این حکم مخصوص کبوتران است، نه مطلق طیور، چنانکه مؤلف فرموده - انتهى. و از برای حسین (علیه السلام) نیز کرامت ظاهره بود که آب به قبرش بستند، قبر بلند [صفحه ۳۷۴] می شد، و آب به آن احاطه نمی کرد، و گاوها به طرف قبر مطهر نمی رفتند در وقتی که متوکل مدت بیست سال امر نمود به حرث آن قبر شریف، و محو آثارش، حتی اینکه حکم کرد نبش نمودند آن قبر منور را، پس دیدند جسد شریف را کانه در آن ساعت دفن شده، پس آن را به حال خود گذاشتند، و آب بر آن بستند، پیش نرفت، و گاوها را به سوی او حرکت دادند پیش نمی رفتند، و می دیدند جماعتی را که تیر به سوی ایشان می اندازند، و اگر اینها تیری به سمت آن جماعت می انداختند، تیر بر می گشت، و به صاحبش می خورد. [۱۱۴۵].

مرغ سفیدی نزد جسد شریف آن حضرت

بلی طیور بر بدن شریفش واقع گردیدند آنهم به جهت شرافتش بود. تفضیلش آن است که در روایت وارد است که چون آن جناب را شهید کردند، و بدنش را بر روی خاک گذاشته رفتند، مرغ سفیدی به نزد آن جسد شریف آمد، و پر و بال خود به خون آن جناب آلود، و پرواز کرد، پس دید مرغان چندی در سایه‌ی درختان و بستان آسوده‌اند، گفت: ای مرغان، شایسته است که شما به عیش مشغول باشید، و حسین (علیه‌السلام) در زمین کربلا بر روی خاکهای گرم افتاده باشد، و خون از رگهای او روان باشد، سرش را بر نیزه نموده، عیالش را اسیر کرده‌اند، و در شهرها می‌گردانند؟ آن مرغان پرواز کردند، و به کربلا آمدند، و دیدند آن بدن بی‌سر را که بی‌غسل و کفن بر خاک افتاده، بادها گرد و خاک بر آن ریخته‌اند، و هیچ کس بزیارتش نمی‌آید، مگر وحوش صحرا، و نوحه‌گری ندارد، مگر جنان، و تمام عرصه‌ی صحرا از نور آن بدن روشن است، پس نوحه و ناله آغاز نمودند، و خود را به آن خون مطهر آلودند، و هر یک به طرفی پرواز نمودند، از آن جمله مرغی به سوی مدینه شتافت، و بر قبر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) طواف نمود در حالتی که خون از پره‌های او می‌چکید، و فریاد می‌کرد: آگاه باشید حسین (علیه‌السلام) را در کربلا کشتند، و ذبح نمودند، و مرغان به دور او [صفحه ۳۷۵] جمع شدند، و دختر یهودیه به برکت آن خون مطهر که از بالش می‌چکید شفا یافت. [۱۱۴۶]

و طیور خاکی که کنایه از اسبان مخالفین است بر آن بدن شریف تاختند به نحوی که زبان را یاری تقریر نه. عقرت بنات الأعوجیه هل درت ما یستباح بها و ماذا یصنع اعوج، اسم اسبی بوده است، و اولاد آنرا بنات الاعوجیه می‌نامیده‌اند، و معنی آن بیت است که: بریده باد پی آن اسبان، آیا دانستند که چه حرمت بزرگی با ایشان هتک شد؟ و چه عمل شنیعی را با ایشان مرتکب گردیدند؟! سیزدهم: کعبه را مطاف خلاق قرار داده، و ثواب طواف بسیار است نسبت به شوطها و گامها، و فضیلت زیارت حسین (علیه‌السلام) بر آن چندین صنف است چنانکه در عنوان زیارت ذکر شد.

کعبه و حسین مطاف ملائکه‌اند

چهاردهم: کعبه را مطاف ملائکه قرار داد، چنانکه در خبر است که جبرئیل به امر رب جلیل کعبه را بنا نمود و قبل از آن، خیمه از بهشت نازل گردیده بود، و نصب شده بود بر قواعدی که ملائکه بنا نموده بودند پیش از خلق آدم در مقابل ضراح که در مقابل بیت المعمور است، و آن محاذی عرش است، و هفتاد هزار ملک حراست آن خیمه می نمودند، پس چون جبرئیل بنای بیت نمود، آن ملائکه بر دور آن طواف نمودند و آدم و حوا نیز طواف کردند هفت شوط [۱۱۴۷]. و حسین (علیه السلام) نیز مطاف ملائکه بود در وقتی که نور بود، و شفیع ملائکه بود چنانکه از قضیه‌ی صلصائیل و دردائیل ظاهر می شود، که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) حسین (علیه السلام) را به روی دست گرفت، و در حق ایشان دعا کرد، و فطرس به گاهواره‌ی او پناه جست، و جبرئیل و میکائیل خادمش در مهد، و مکافات فطرس آن است که سلام [صفحه ۳۷۶] و صلوات زوارش را به او می رساند. [۱۱۴۸]. و قبر آن جناب مطاف ملائکه، و محل زیارت ایشان است، و در این عمل چند صنف هستند: یکی: آن چهار هزار ملکند که ژولیده و غبار آلوده در اطراف قبرش همیشه مشغول گریه هستند، و به استقبال زوار می روند، و عبادت ایشان، و تشییع جنازه‌ی ایشان می کنند، و ایشان همان ملائکه‌اند که در روز عاشورا به جهت زیارتش آمدند، وقتی رسیدند که آن حضرت شهید شده بود، پس مأمور گشتند که همانجا بمانند، و گریه کنند، تا در زمان رجعت از یاوران او باشند، و اسم رئیس ایشان منصور است. [۱۱۴۹]. و دیگر: هفتاد هزار ملکند، که موکلند به قبر آن جناب، و بر او صلوات می فرستند از روز شهادتش تا زمان قیام قائم (عجل الله فرجه). [۱۱۵۰]. و دیگر: چهار هزار ملکند که وقت طلوع فجر نازل می شوند، و گریه می کنند تا وقت زوال، پس صعود می کنند، و چهار هزار دیگر نازل می شوند، و گریه می کنند تا طلوع فجر. [۱۱۵۱]. و دیگر: ملائکه‌ی شب و روزند، ملائکه‌ی حفظ اعمالند، که چون

نازل می‌شوند به زمین به سوی حایر می‌روند، و با ملائکه‌ی آنجا مصافحه می‌کنند، و بالهای خود را به زوار می‌مالند، و دعا در حق ایشان می‌کنند به امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) چنانکه در اخبار وارد است. [۱۱۵۲]. و دیگر: پنجاه هزار ملکند چنانکه از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که ایشان مرور کردند به آن جناب در وقتی که مشرف بر شهادت بود، پس به آسمان عروج نمودند، خطاب الهی به ایشان رسید، که شما گذشتید به فرزند حبیب من، و او را [صفحه ۳۷۷] می‌کشتند، شما یاریش نکردید، پس بروید، و بر قبر او ساکن شوید، شوریده و غبار آلوده تا روز قیامت. [۱۱۵۳]. و دیگر: آنچه در خبر ام ایمن است از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: احاطه می‌نمایند به او از هر آسمانی صد هزار ملک هر شبانه روز، و بر او صلوات می‌فرستند، و تسبیح خدا می‌نمایند و استغفار می‌کنند از برای زوارش، و می‌نویسند اسمهای کسانی را که به جهت تقرب به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) به زیارت می‌آیند، و اسماء آباء ایشان، و عشایر و بلادشان را، و می‌زنند به پیشانی ایشان از نور عرش خدا، که این است زائر قبر بهترین شهداء، و فرزند بهترین انبیاء، پس چون روز قیامت شود، نوری از آن مهر ساطع گردد، که چشمها را خیره نماید، و به آن شناخته شوند، چنانکه در همین خبر است، که جبرئیل به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) گفت، که: گویا می‌بینم تو را، ای محمد، که در میان من و میکائیل باشی، و علی (علیه السلام) در پیش روی ما باشد، و با ما باشند ملائکه‌ی بسیاری، که عدد ایشان به شماره در نیاید، پس برچینیم کسانی را که اثر آن مهر در صورت ایشان است از میان خلایق، تا اینکه از احوال روز قیامت، و شداید آن نجات یابند. [۱۱۵۴]. و دیگر: در وقت هر نماز هفتاد هزار ملک نازل می‌شوند، تا قیامت نوبت ایشان نمی‌شود، چنانکه در کامل الزیارة از حضرت صادق (علیه السلام) نقل نموده [۱۱۵۵]. پانزدهم: کعبه از آسمان نزول نموده است، چنانکه در خبر است از

حضرت صادق (علیه السلام) که خداوند نازل نمود کعبه را از آسمان، و از برایش چهار در بود، و در هر دری قندیلی از طلا آویخته بود. [۱۱۵۶].

حسین اشرف از کعبه است

مؤلف گوید: اگر شرف کعبه آن است که از آسمان نازل شده، پس حسین (علیه السلام) [صفحه ۳۷۸] اشرف است، که نوری بوده است پیش از خلق آسمانها، بلکه نوح و کرسی از نور او خلق شده [۱۱۵۷]. و بعد از قتل او، جسدش را با خونهایش به آسمان بردند، و با صورت علی (علیه السلام) در آسمان پنجم بداشتند، که بر او است اثر ضربت ابن ملجم ملعون، و ملائکه‌ی آسمانها در آنجا جمع شدند، و به ایشان نظر می نمودند. [۱۱۵۸]. و در روایتی است که حسین (علیه السلام) در یمین عرش است، و نظر می کند به محل شهادت، و دفنش، و زوار و گریه کنندگانش، چنانکه در خواص گریه ذکر کردیم. [۱۱۵۹]. شانزدهم: کعبه معظم و مجلل بوده است در جاهلیت و اسلام، بلکه از زمان آدم تا حال همیشه خلایق آن را احترام می کرده اند، و به زیارتش می رفته اند، حتی اهل کفر و شرک، و حسین (علیه السلام) معظم و محترم بود حتی در نزد دشمنانش، چنانکه در خبر است که محبت حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) در همه‌ی قلوب هست حتی منافقین و کفار [۱۱۶۰]. و این معنی ظاهر می شود از اخبار تکلم نمودن آن حضرت به ابوبکر در طفولیتش، و از تکلم او با معاویه و درشتی کردنش با او، و با عمرو عاص، و احترام ایشان آن جناب را [۱۱۶۱]، و وصیت کردن معاویه یزید را به رعایت حرمت آن جناب، و مکالمه‌ی عتبه با آن حضرت در مسئله‌ی بیعت با یزید، و جوابی که به مروان داد، چون او را امر به قتل آن حضرت نمود [۱۱۶۲]، پیاده شدن سعد و قاص با جمیع حاج در وقتی که آن حضرت پیاده راه می رفتند در سفر مکه [۱۱۶۳]، و این حرمت باقی بود تا روز عاشورا، که ابن سعد ملعون حرمت آن جناب را ضایع نمود، وقتی که آن مظلوم از اسب بر زمین افتاد، آن ملعون سوار شد، و [صفحه ۳۷۹] امر نمود ده نفر سوار شوند،

و اسب بر بدن شریفش بتازند. [۱۱۶۴]. هفدهم: کعبه باقی است مادامی که آسمان و زمین باقی است، و آن از اعلام دین است، و قبر حسین (علیه السلام) نیز چنین است، چنانکه از روایت ام ایمن ظاهر می شود.

نماز مسافر در کعبه و کربلا تمام است

هیجدهم: جایز است از برای مسافر که نماز را تمام بخواند در مسجد الحرام که محیاست به کعبه بنابر اظهر و اشهر، و این حکم در حایر حسین (علیه السلام) نیز جاری است [۱۱۶۵]، و در تحدید حایر خلاف است. ابن ادریس گفته است که: مراد مقداری است که سور مشهد و مسجد بر آن احاطه دارد نه سور بلد، دلیلش آن است که حایر بمعنی زمین پستی است که آب در آنجا بایستد. و این قول مختار شیخ مفید است در ارشاد، زیرا که همه اصحاب را در حایر دانسته به جز حضرت عباس، و دلیل دیگرش احتیاط است چون این قدر را مورد اجماع دانسته. [۱۱۶۶]. و شهید گفته است که: در همین موضع بود، که آب بگرد آن ایستاد، و پیش نرفت در زمان متوکل [۱۱۶۷]، و بعضی گفته اند: حایر تمام صحن است، و بعضی اقتصار نموده اند بر همان زیر قبه ی منوره، و بعضی حرم و رواق و قتلگاه را داخل دانسته اند، و مرحوم مجلسی (ره) گفته که: ظاهر در نزد من آن است که مجموع صحن قدیم از حایر است، نه آنچه زیاد شده است در زمان صفویه، و استدلال کرده است به اخباری که مضمون آنها آن است که چون داخل حایر شوی، بایست و بگو، و دعائی را ذکر کرده، پس قدری راه برو، و بایست، و هفت تکبیر بگو پس بایست مقابل قبر، و بگو، باز قدری راه برو، و بگو، پس دستها را بلند کن و بگذار بر قبر، چون از آنها مستفاد می شود حایر وسعت دارد، و [صفحه ۳۸۰] این قول قوت دارد، و احوط اقتصار بر حرم مطهر است. [۱۱۶۸]. نوزدهم: کعبه طواف گاه تمام انبیاء است از آدم، تا خاتم، چنانکه از اخبار متواتره مستفاد می شود، و این معنی از برای حسین (علیه السلام) نیز ثابت است، هم نسبت به جسد شریفش، و هم نسبت به سر مبارک، و هم

نسبت به قبر مطهرش، بلکه در خبر است که اگر کسی در شب نیمه‌ی شعبان، آن حضرت را زیارت کند، مصافحه نماید با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر. [۱۱۶۹].

تمام انبیاء زیارت کرده‌اند زمین کربلا را

و از کعب‌الاحبار مروی است که هیچ پیغمبری نبوده است مگر اینکه زیارت کرده است زمین کربلا را، و گفته است که: در تو مدفون خواهد شد ماه برج امامت و تفصیل آن را محل علیحده است. [۱۱۷۰]. بیستم: خداوند زینت داده است کعبه را به حجرالاسود که یاقوتی بوده است که از بهشت نزول کرده، و از شیر سفیدتر بوده، از اثر مس کفار و فساق سیاه شد، و حسین (علیه‌السلام) زینت بهشت است، بلکه زینت عرش است، چنانکه در حدیث است از جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بهشت سؤال نمود از خداوند که او را زینت دهد، پس وحی رسید که زینت دادم ارکان تو را به حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام)، پس بهشت از خوشحالی به خود بالید مانند عروس، و بسیار مسرور شد. [۱۱۷۱]. و در خبر دیگر است که چون روز قیامت شود، عرش خدا را با تمام زینتها زینت کنند، پس بیاورند دو منبر، که بلندی هر یک صد میل باشد، و بگذارند در یمین و یسار عرش، و حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام) بر آن منبرها برآیند، و خداوند عرش خود [صفحه ۳۸۱] را به ایشان زینت دهد مانند گوشواره که در گوش زنان موجب زینت ایشان باشد. [۱۱۷۲]. و از جمله فضائل حجرالاسود آن است، که میثاق خلایق به او سپرده شده زیرا که او، اول ملکی بود که اقرار نمود به آنچه خداوند از خلایق میثاق آن را گرفت، و محبت او به محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او، از همه کس بیشتر بود، پس خداوند او را جوهری کرد، و به سوی آدم فرستاد، و مونس آدم بود، و چون آدم به مکه آمد، آن جوهر را بر گردن خود گرفته بود. و مخفی نیست بر کسی که آن میثاق که شرافت حجرالاسود به آن است اقرار به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه‌السلام) و حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام) و ائمه بوده است، پس شرافت

به سبب حسین (علیه السلام) است. [۱۱۷۳]. بیست و یکم: از برای طواف کعبه لازم است نماز کردن در نزد مقام ابراهیم بجهت احترام خانه‌ی خدا، و حبیب خدا دو رکعت نماز شکر نمود در وقتی که حسین (علیه السلام) متولد گردید، و آن نافله‌ی مغرب مقرر شد، و همچنین در وقت تولد امام حسن (علیه السلام) و این سنت جاری شد تا روز قیامت [۱۱۷۴] پس هر کس نافله‌ی مغرب می‌گذارد کأنه من باب شکر وجود ایشان و احترام ایشان است. و در روایت دیگر است به سند معتبر از حضرت باقر (علیه السلام) که در شب معراج نمازهای یومیه ده رکعت مقرر گردید، که هر نمازی دو رکعت بود، و چون حسین متولد شدند، حضرت رسول (علیه السلام) هفت رکعت من باب شکر اضافه نمود، پس خداوند هم امضاء کرد، و نماز هفده رکعت شد. [۱۱۷۵]. بیست و دوم: کعبه نور می‌داد به مانند آفتاب و ماه، تا زمانی که قابیل هابیل را کشت، پس کعبه به این حالت شد که هست، چنانکه در روایت حضرت صادق است. [۱۱۷۶]. [صفحه ۳۸۲] و در روایت دیگر در موضع کعبه یاقوت سرخی بود که نور آن می‌تابید تا حدود حرم. [۱۱۷۷]

نور حسین از کعبه بیشتر است

مؤلف گوید که: اگر کعبه نورانی بود، و حال نورش برطرف شده. پس به درستی که حسین (علیه السلام) نورانی بود، که صورت و پیشانی او می‌درخشید، و به همین حال بود تا وقت شهادتش، چنانکه هلال بن نافع می‌گوید که: در عسکر عمر بن سعد بودم، ناگاه شخصی فریاد کرد که بشارت تو را ای امیر، اینکه شمر حسین را کشت، پس به ما بین صفین رفتم، دیدم آن حضرت مشغول جان دادن است، پس قسم به خدا هرگز ندیده‌ام کشته‌ای به خون آغشته، که چنین نورانی باشد، و نور صورت شریفش مرا مشغول نمود از فکر کشتنش، و در آن وقت طلب آب می‌نمود. [۱۱۷۸]. و اگر نور کعبه از اثر نور یاقوت بوده، که تا حدود حرم می‌تابید، پس به درستی که تمام صحرای کربلا

می درخشید از نور تجلی الهی که بر شجره‌ی مبارکه واقع شد، زیرا که کربلا همان وادی ایمن است و بقعه‌ی مبارکه که موسی در آن نور الهی را مشاهده نمود، و آن نور به آفاق آسمان و اقطار عالم رسید، و ایضا بدن آن جناب بعد از شهادتش می درخشید مانند آفتاب، چنانکه در روایتی مذکور است. [۱۱۷۹]. بیست و سوم: مکه‌ی ام‌القری است، و حسین (علیه‌السلام) ابوالائمۃ النجباء است، و این فضیلت را خداوند به او کرامت فرمود در عوض شهادتش، چنانکه در روایات وارد است. [۱۱۸۰]. بیست و چهارم: کعبه سید بیوت است، و حسین (علیه‌السلام) سید جوانان بهشت است، و همه اهل بهشت جوآنند، این خبر به طرق شیعه و سنی متواتر است، حتی عمر بن الخطاب آنرا از پیغمبر (علیه‌السلام) روایت کرده. [۱۱۸۱]. [صفحه ۳۸۳] بیست و پنجم: مکه با اینکه وادی بی‌زرع است، از اطراف و جوانب هر چیزی به آن جا نقل می‌شود به دعاء ابراهیم (علیه‌السلام) و از برای حسین (علیه‌السلام) ثمرات بهشتی نقل می‌شود، چنانکه در روایات متعدده رسیده است، از آن جمله در بحار روایت نموده است، از ابن شاذان، از ذاذان، از جناب سلمان، که گفت: به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مشرف شدم، و سلام کردم، چون به خدمت حضرت فاطمه (علیها‌السلام) رسیدم، فرمود: ای سلمان حسن و حسین از شدت گرسنگی گریه می‌کنند، دست ایشان را بگیر، و ببر نزد جدشان پس دست ایشانرا گرفتم، و به نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بردم، فرمود: چه می‌شود شما را ای حسنین من؟ عرض کردند: گرسنه هستیم، و به طعام میل داریم، حضرت دعا نمود، که خدایا طعام ده ایشان را، و سه مرتبه مکرر کرد، پس دیدم که یک دانه به به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد، که به قدر یک کوزه‌ی بزرگی بود از کوزه‌هایی که در بلد «هجر» می‌سازند و از برف سفیدتر بود، پس حضرت آن را با انگشت ابهام دو نیمه کرد، نیمی به حسن (علیه‌السلام) و نیمی به حسین (علیه‌السلام) عطا نمود، من به آن نظر می‌کردم، و میل داشتم که از آنها بخورم، حضرت فرمود: ای سلمان شاید میل داری به خوردن آن؟ عرض کردم: بلی، فرمود: این طعام بهشت است، و کسی از آن نمی‌خورد

مگر بعد از فراغ از حساب. [۱۱۸۲]. و از آن جمله حدیث رطب است، که حضرت حسین (علیه السلام) میل به آن نمود، پس طبقی از بلور حاضر شد، که در آن رطب بهشتی بود، و بر روی آن پارچه‌ای از سندس سبز بود، و این حدیث بسیار مفصل است، و در بحار و جلاء مذکور است. [۱۱۸۳].

حدیث سیب و به و انار...

و از آن جمله حدیثی است، که در بحار روایت نموده، از حسن بصری، و ام سلمه، که حسنین (علیه السلام) وارد شدند بر رسول خدا، و جبرئیل در نزد آن حضرت بود، پس [صفحه ۳۸۴] ایشان در اطراف او گردیدند به گمان اینکه دحیه کلبی است، جبرئیل دست خود را حرکت داد مانند کسی که از کسی چیزی بگیرد، پس سیبی و بهی، و اناری آورد، و به ایشان داد، روی ایشان از خوشحالی برافروخت، و دویدند به نزد جد خود، حضرت از ایشان گرفت، بوئید و فرمود: بروید نزد پدر و مادر خود، پس رفتند، و هیچ یک از آن نخوردند، تا اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به نزد ایشان رفت، و همه با هم خوردند، و هر چند از آن می خوردند، به حال خود عود می نمود، و به همین حالت بود، تا زمانی که حضرت فاطمه (علیه السلام) وفات نمود، حسین (علیه السلام) فرمود: که «انار» مفقود شد و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید گشت «به» مفقود گشت، و سیب به حال خود بود، تا وقتی که آب را به روی ما بستند پس چون تشنگی بر من غالب می شد، آن را بو می کردم، اندکی تشنگی من ساکن می شد، عاقبت چون تشنگی من به نهایت رسید، دندان بر آن فشردم، و یقین به هلاک نمودم، حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید، که این سخن را از پدر بزرگوارم شنیدم یک ساعت قبل از شهادتش، و چون شهید گردید، بوی سیب از محل شهادتش استشمام می شد، ولی خودش را نیافتند، و این رائحه در آن محل باقی است، و هر کس از زوار بخواهد استشمام رائحه‌ی آنرا نماید، در وقت سحر به زیارت رود، که اگر از مخلصین باشد، آن را خواهد استشمام نمود. [۱۱۸۴]

بیست و ششم: از جمله احترامات کعبه آن است که حضرت اسماعیل موکل بر زینت آن، و پوشانیدن جامه بر آن بوده، پس طوایف عرب هدایا و تحف می آوردند، و مادر اسماعیل و زوجه اش جامه می ساختند، به خانه می پوشانیدند [۱۱۸۵]، و بعد حضرت سلیمان جامه ای فرستاد، همچنین سایر ملوک، و خداوند از برای حسین (علیه السلام) جامه ای فرستاد، و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر او پوشانید، چنان که ام سلمه روایت کرده، دیدم حضرت رسول خدا جامه ای بر حسین (علیه السلام) می پوشاند، که از جامه های دنیا نیست، سؤال کردم که این چیست؟ فرمود: این هدیه ای است که خداوند [صفحه ۳۸۵] از برای حسین فرستاده است، و پودش از پره های نازک بال جبرئیل است. [۱۱۸۶]. و گاهی خود آن حضرت از مادرش جامه بجهت عید طلب نمود، پس رضوان جامه ای هدیه آورد به جهت او و حضرت حسن (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) بر ایشان پوشانید، چنانکه مشهور است. [۱۱۸۷]. و گاهی از جدش طلب نمود به جهت عید، و خداوند هدیه فرستاد، و جبرئیل او را سرخ رنگ نمود به خواهش آن جناب، و گریست، چنانکه حدیث آن نیز معروف است. [۱۱۸۸]. و گاهی از خواهر طلب نمود، اما جامه ی کهنه، نه از برای عید و زینت، بلکه از برای آنکه چون او را شهید نمایند و لباسهای نو، را ببرند، طمع در این جامه ی کهنه نکنند، و بدنش عریان نماند، پس خواهرش زینب جامه ی کهنه آورد، و حضرت چند موضع آن را پاره نمود، و خونهای حضرت آن جامه را رنگین کرد [۱۱۸۹]، به همان رنگ که جبرئیل جامه اش را در عید رنگین نمود، و خاکهای کربلا او را خاکی کرد، و نیزه و تر و شمشیر پاره پاره اش نمود، مع ذلک اسحاق بن حویه آن را بیرون آورد، و بدن شریفش را عریان بر روی خاک گذاشت آه. [۱۱۹۰] مصحح گوید: این پیراهن، پیراهن حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) بود، که آن را حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، سه روز پیش از شهادتش به زینب کبری (سلام الله علیها) داد و فرمود: هنگامی که این پیراهن را برادرت حسین از تو مطالبه کند، بدانکه او فقط

یک ساعت مهمان تست، سپس او را اولاد زنا به سخت ترین وضعی می کشند. - انتهی -
- [۱۱۹۱].

داستان اصحاب فیل در کعبه و یزید در کربلا

بیست و هفتم: اصحاب فیل چون اراده‌ی خراب کردن کعبه نمودند، ابابیل سنگ [صفحه ۳۸۶] ریزه‌های جهنم را بر فرق ایشان می زدند، که از دبر ایشان بیرون می رفت، و چون اصحاب کلب و خنزیر یعنی بنی امیه اراده نمودند تخریب خاندان رسالت را به کشتن حسین (علیه السلام)، خداوند هر چند زمان قلیلی ایشان را مهلت داد به جهت مصالح چندی، و لیکن بعد بر ایشان فرستاد جماعتی را که یک یک را گرفته بانواع عذابها معذب نمودند دست و پا بریدند، و به آتش سوزانیدند، و به روغن زیت جوشانیدند، و کشتند و بعد جسدش را سوزانیدند مانند ابن زیاد [۱۱۹۲]، خودش به آتش سوخت مانند اخنس بن زید [۱۱۹۳]، و از حاجب ابن زیاد منقول است که گاهی صورت آن ملعون به آتش مشتعل می شد پس آن را خاموش می کرد. [۱۱۹۴]. و یزید شب را مست خوابید، صبح دیدند که مرده است، و رویش سیاه شده. [۱۱۹۵]. و اسبابی که از حضرت به غارت بردند، همه آتش گرفته، مانند گوشت شتران آن جناب، و عطریاتی که برده بودند، از زعفران و غیره، چنانکه در مقامش مفصل است. [۱۱۹۶].

نظر به کعبه سبب مغفرت و نظر به حسین از اعظم عبادات

بیست و هشتم: نظر نمودن به کعبه از برای کسانی که عارف به حق ائمه‌ی هدی باشند سبب مغفرت است، و موجب کفایت هموم دنیا و آخرت است [۱۱۹۷] و همچنین نظر به سوی حسین (علیه السلام) از اعظم عبادات بوده، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عمدا نظر به سوی او می نمود، و گاهی که گرسنه می گردید می فرمود: بروم نظر به حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) کنم تا گرسنگی من زایل شود. [۱۱۹۸]. و حضرت

امیر (علیه السلام) هم عمدا نظر به آن جناب می کرد، و لکن مجرد نظر به او [صفحه ۳۸۷] سبب غلبه حزن و گریه ی ایشان بود. [۱۱۹۹]. و نظر به سوی قبر آن جناب عبادت است، و اثرش نیز غلبه رقت و حزن است بر ناظر، خصوصا اگر نظر نماید به قبر فرزندش علی، که نزد پاهای پدر مدفون است، البته محزون خواهد شد، چنانکه همه ی اینها مروی است. [۱۲۰۰]. بیست و نهم: در حج وارد است که هر درهم که در راه آن صرف کنند، بهزار درهم محسوب می شود، و ابن سنان از حضرت صادق سؤال نمود که درهمی که در راه حج صرف می شود بهزار درهم است، پس درهمی که در راه زیارت پدرت حسین (علیه السلام) صرف شود چه قدر است؟ فرمود: حساب می شود هر درهم بهزار هزار درهم، تا ده مرتبه هزار مکرر کرد، و رفع می شود از برای او درجات به همین عدد، و رضای الهی از همه برای او بهتر است. [۱۲۰۱]. سی ام: خداوند مکه را خلق نمود، و آنرا حرم خود قرار داد پیش از دحو الارض، و لکن در روایت است از علی بن الحسین (علیه السلام) که خداوند قرار داد زمین کربلا را حرم امن و مبارک، پیش از آنکه کعبه را خلق کند، و آنرا حرم قرار دهد بیست و چهار هزار سال، و چون زلزال روز قیامت شود، برداشته شود این زمین با تربت نورانی صافی، و گذاشته شود در بهترین مواضع بهشت، که ساکن آن نشوند مگر نبیین و مرسلین، یا فرمود: مگر انبیاء اولوالعزم، و آن زمین نور می دهد در میان ریاض بهشت، مانند ستاره ی روشن در میان ستاره ها که نور آن دیده را خیره می کند، و آن زمین ندا می کند: منم آن زمین مقدس پاکیزه، که در برداشتم سیدشدها، و سید جوانان بهشت را. [۱۲۰۲].

کعبه و کربلا هر دو تکلم نمودند

سی و یکم: مکه سخن گفت، و تفاخر نمود به کرامت های خدا، و گفت: کیست مانند [صفحه ۳۸۸] من، و حال اینکه خانه ی خدا بر روی من بنا شده، و مردم از اطراف به جانب من می آیند، و از برای کربلا برتری است بر او، چنانکه مروی است که چون مکه تفاخر

نمود، وحی شد به سوی آن، که به جای خود باش، نیست فضل خانه که سبب فضل تواست، در جنب فضل کربلا، مگر به مانند سوزنی که در دریا فروبرند، پس چه قدر آب از دریا برمی دارد، و اگر خاک کربلا نبود ترا فضیلت نمی دادم، و اگر آن شخص که در آنجا مدفون است نبود، ترا و خانه را خلق نمی کردم، پس به جای خود باش، و تواضع و خشوع نما و تکبر مکن بر کربلا، و الا ترا به جهنم خواهم انداخت. [۱۲۰۳]. باز می گوئیم که: کربلا نیز تکلم نمود، و مفاخره کرد در این نشأه، و خداوند بر آن رد نکرد، و یک مفاخرت در بهشت خواهد کرد، اما مفاخرتش در این عالم، پس وقتی بود که خطاب رسید سخن گو، و فضایل خود را ذکر کن، پس گفت: منم زمین خدا که مبارک و پاکیزه هستم، در خاک و آبم شفا است، و فخر نمی کنم، بلکه خاضع و ذلیل هستم از برای خداوندی که مرا چنین قرار داده، و فخر نمی کنم بر زمینهای دیگر، بلکه این کلام را من باب شکر الهی ادا نمودم، پس خداوند او را گرامی داشت به حسین (علیه السلام) و اصحابش، به سبب تواضع و شکرش، پس فرمود: حضرت صادق (علیه السلام) که هر کس تواضع کند از برای خداوند تعالی، بلندش نماید، و هر کس بلندی کند، پستش سازد. [۱۲۰۴]. و اما مفاخره اش در بهشت، پس در وقتی است که آن را بهترین روضه های بهشت و اعلی درجات آن قرار دهند، ندا کند که منم زمین خدا که پاکیزه و پاک و مبارک بودم که در برداشتم سید شهداء و سید جوانان بهشت را. [۱۲۰۵] سی و دوم: خانه، بیت عقیق است، یعنی سالم شد از طوفان، یا طواف به آن شده است از قدیم الأیام، و حسین (علیه السلام) نیز بیت العقیق است، که حائرش از طوفان سالم [صفحه ۳۸۹] شد، و از جریان آب سالم [۱۲۰۶]، و احترامش از قدیم الأیام پیش از خلق آسمان و زمین بود، و از آتش آزاد است، و سبب آزادی از آن است. سی و سوم: در کعبه حطیم است، که سبب محو ذنوب عباد است، و به سبب حسین (علیه السلام) همه ی گناهان گذشته و آینده آمرزیده می شود و پاک می شود مانند روزی که از مادر متولد شده. [۱۲۰۷]. سی و چهارم: در کعبه مستجار است، که پناه به آن می برند از عذاب، و

حسین (علیه السلام) از روز تولدش مستجار بود از برای ملائکه، و از برای خلایق تا روز قیامت. سی و پنجم: حجر اسمعیل ذبیح متصل است به کعبه، و در آن است قبر اسمعیل، و دخترانش، و در مابین رکن و مقام قبر هفتاد پیغمبر است، که همه از گرسنگی مرده‌اند، چنانکه در اخبار ماثور است [۱۲۰۸]، و حسین (علیه السلام) قبر علی بن الحسین (علیه السلام) متصل است به او، و قبر هفتاد و دو صدیق در پائین پای او است، که همه تشنه کشته شدند، و در یک حفره مدفون گشتند، و حائز به ایشان محیط است [۱۲۰۹]، و در آن جا دو یست نبی و دو یست وصی مدفونند، چنان که در روایات صحیح است. [۱۲۱۰].

در اطراف کعبه و کربلا چند مقام معظم محترم است

سی و ششم: در اطراف کعبه چند مقام معظم محترم است، مانند منی، و مشعر، و عرفات، و صفا، و مروه، و در اطراف قبر حسین (علیه السلام) نیز چند مقام معظم است، مانند قتلگاه آن حضرت، و محل قتل شهداء، و علی اکبر، چون سبب شرافت منی به واسطه‌ی آن است که محلی است که ابراهیم اسمعیل را خوابانید به جهت کشتن، و محل شهادت حسین (علیه السلام) و علی و عبدالله و عباس و قاسم از آن اشرف است، و اگر [صفحه ۳۹۰] شرافت منی به سبب این است که محل ذبح اضحیه و هدی است، پس محل ذبح قربانیهای الهی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود در حق ایشان که: سادات شهدای امت منند [۱۲۱۱] اشرف از منی خواهد بود، و شرف مشعر الحرام به جهت آن است که ابراهیم در آن جا به خواب دید که مأمور است به ذبح فرزندش، و مکانی که حضرت حسین (علیه السلام) در بیداری فرزندش را در آن کشته دید، افضل خواهد بود. سی و هفتم: خداوند مقرر فرمود که: حضرت ابراهیم مؤذن و داعی به سوی خانه باشد، پس آن جناب بر مقام برآمد، و ندا کرد که بیا به سوی حج، و مؤذن و داعی به سوی حسین (علیه السلام) حبیب خدا به امر الهی، که فرمود: (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی

القربی): [بگو: من در برابر ادای رسالت پاداشی جز محبت خویشاوندان نمی‌خواهم]. [۱۲۱۲]. پس آن جناب بر منبر برآمد، و مکرر فرمود: ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می‌گذارم، کتاب خدا و عترت من، و ندا نمود به سوی یاری حسین (علیه‌السلام) و محبت او چندین مرتبه، چنانکه حذیفه بن الیمان روایت نموده، که گفت: شنیدم حضرت رسول در حالتی که دست حسین (علیه‌السلام) را گرفته بود، می‌فرمود: ایها الناس این است حسین بن علی (علیه‌السلام) او را بشناسید، به خدا قسم که او در بهشت است، و دوستان او در بهشتند، و دوستان دوستانش در بهشتند. [۱۲۱۳]. و خود آن جناب نیز چندین مرتبه ندا نمود، و دعوت کرد مردم را به سوی یاری خود، در مدینه، و مکه، و مابینهما، و در کربلا، به طریق خطبه، و استنصار، و استغاثه، و داعیه پس اجابتش نمودند پیاده، و سواره، و یاریش نمودند، مانند شیعیان که آرزو می‌کنند شهادت در رکابش را، و بعض زوار و گریه کنندگان. سی و هشتم: از احترامات کعبه‌ی معظمه فرستادن هدی است به سوی آن از گوسفند و [صفحه ۳۹۱] شتر، و تعظیم حسین (علیه‌السلام) از آن عظیم‌تر است، که خداوند امر نمود آهو را که بچه‌ی خود را به جهت آن جناب ببرد پیش از آن که اشک از دیده‌ی او جاری شود، چنانکه مروی است که روزی اعرابی بچه آهوئی هدیه از برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا آورد، و عرض کرد که: این را صید کرده‌ام، و از برای فرزند تو حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام) آورده‌ام، حضرت قبول فرمود، و دعای خیر در حق او نمود، و چون امام حسن (علیه‌السلام) در آن جا حاضر بود، حضرت آن را به او عطا کرد، ساعتی بعد حسین (علیه‌السلام) آمد، دید برادرش بچه آهوئی دارد و با او بازی می‌نماید، عرض کرد: یا جداه به برادرم بچه آهو دادی، و به من ندادی: و مکرر کرد این سخن را، و پیغمبر خدا او را تسلی می‌داد، و با او ملاطفت می‌نمود تا اینکه نزدیک شد به گریه افتد. ناگاه صدای های و هوی از در مسجد بلند شد، دیدند آهوئی با بچه‌اش داخل مسجد شد، و از عقب ایشان گرگی است که ایشان را می‌راند به سوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا اینکه به خدمت آن حضرت

رسانید، پس آهو به سخن درآمد، و عرض کرد: یا رسول الله دو بچه داشتم، یکی را صیاد صید نمود، و به خدمت رسانید، دیگری از برای من باقی بود، و به آن دلخوش بودم، و الآن او را شیر می دادم، ناگاه صدائی شنیدم، که شخصی می گفت: بشتاب ای آهو، و بچه ی خود را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برسان به سرعت، زیرا که حسین (علیه السلام) در نزد آن جناب ایستاده، و نزدیک است به گریه افتد، و تمام ملائکه سرهای خود را بلند کرده اند از محل عبادت خود، و اگر حسین (علیه السلام) گریه کند، ملائکه مقربین بگریه می افتند، و صدائی شنیدم، که ای آهو بشتاب پیش از آنکه اشک بر صورت حسین (علیه السلام) جاری گردد، و الا این گرگ را بر تو مسلط می کنم، که تو را با بچه ات بخورد، پس اینک بچه ام را به خدمت آوردم از راه بسیار دور، و زمین در زیر پاهای من پیچیده می شد، تا اینکه به زودی به خدمت رسیدم، و حمد می کنم خدا را، که پیش از جاری شدن اشک بر صورت حسین (علیه السلام) آن را رسانیدم، پس صدای تکبیر و تهلیل از اصحاب بلند شد، و حضرت از برای آهو دعای خیر و برکت نمود، و [صفحه ۳۹۲] حسین (علیه السلام) بچه آهو را گرفت، و به نزد مادرش برد، و همه مسرور شدند. [۱۲۱۴]. سی و نهم: خداوند مقرر نموده است از برای حج بهترین ماههای حرام را، و آنرا مخصوص گردانید، علاوه بر آن که ایام سال را برای عمره قرار داد، و از برای زیارت حسین (علیه السلام) نیز همان وقت را معین، بلکه ابتدا نظر به زوار آن جناب می نماید پیش از آن که نظر به اهل عرفات کند، علاوه بر اوقات شریفه که از برای زیارت بالخصوص مقرر نموده، با اینکه زیارت مطلقه را هم در تمام اوقات سال قرار داده. [۱۲۱۵].

نماز در کعبه و کربلا بهتر از هزار نماز

چهارم: نماز در مسجد الحرام مساوی صد هزار نماز است به مقتضای اخبار، و در خبر است که نماز در مسجد مدینه بهتر از هزار نماز است، و در مسجد الحرام مقابل آن است، پس

هزار هزار می شود، و شعیب عرقوفی روایت کرده است از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: ای شعیب هیچ کس نماز نمی کند نزد حسین، مگر اینکه قبول می شود از او، و از برای تو است به هر رکعتی که در نزد آن جناب به جا آوری، ثواب هزار حج، و هزار عمره، و عتق هزار بنده، و هزار وقوف در سبیل خدا با نبی مرسل. [۱۲۱۶]. چهل و یکم: خداوند واجب کرده است بر قاصد کعبه، که احرام بندد، و ترک مال و علاقه‌ی دنیا نماید، از زنان، و عطریات، و زینت، و سرمه، و سایه، و لباس، [۱۲۱۷] و مستحب است از برای زائر حسین (علیه السلام) که غبار آلوده و گرسنه و تشنه باشد [۱۲۱۸]، و از عطریات و لذا ید اجتناب کند. [۱۲۱۹]. چهل و دوم: مکه محل تولد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و علی مرتضی (علیه السلام) [صفحه ۳۹۳] است، و مدفن حسین (علیه السلام) محل زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) است در غالب اوقات سال. [۱۲۲۰]. چهل و سوم: مکه مبدأ ظهور اسلام است، و جدا شدن مسلمین از مشرکین، و کربلا مبدأ ظهور ایمان است، و افتراق شیعیان از مخالفان، این است که آن راقبه الاسلام نامیده‌اند. [۱۲۲۱]. چهل و چهارم: شمرده شده است در اخبار از برای مکه صد و بیست رحمت خاصه [۱۲۲۲]، و از برای وسائل حسینی (علیه السلام) شمرده شده است زیاده از صد و بیست هزار رحمت خاصه. چهل و پنجم: مکه محلی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چند مرتبه از آن به معراج رفت، از خانه‌ی ام‌هانی، یا از شعب، و مدفن حسین (علیه السلام) معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده که در شب معراج به آنجا رسیده از آن جا عروج فرموده [۱۲۲۳]، و آن زمین معراج حسین (علیه السلام) است در روز عاشورا، و معراج ملائکه است.

حضرت خلیل در مکه و امام حسین در کربلا مأمور به ترک عیال

چهل و ششم: مکه محلی است، که حضرت خلیل مأمور شد که ذریه و عیال خود را تنها در آنجا بگذارد، و برود، و حسین (علیه السلام) نیز مأمور شد که عیال خود را در کربلا

حیران و تشنه و گرسنه، و بی کس بگذارد، و برود، لکن خلیل دعا نمود در حق عیالش، که خداوند قلوب خلائق را مایل نماید به سوی ایشان، و از ثمرات به ایشان روزی کند، و حسین (علیه السلام) عیال خود را در این زمین گذاشت، و فرمود: مہیای اسیری باشید، و صبر کنید بر هر بلا که بر شما وارد می شود. [۱۲۲۴]. [صفحه ۳۹۴] چهل و ہفتم: خداوند امر نمود اشرف مخلوقات را، به اینکه ارکان کعبہ را ببوسند، و دست به آنها بمالند، و این از ہمہی فضایل کعبہ بالاتر است، و نظیر آن از برای مولای مظلومان ما ثابت است، زیرا کہ پیغمبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) او را دربر می گرفت، و جمیع اعضای او را می بوسید، خصوصاً زیر گلو، و قلب، و جبین، و لبہای آن جناب را، و همچنان کہ استلام پیغمبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) رکن عراقی و شامی را بالخصوص، اسرار و حکمتها داشته، همچنین بہ جهت تقبیل و استلام پیغمبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) اعضاء و جوارح حسین (علیہ السلام) را اسرار چندی است، و از برای تکثیر تقبیل مواضع مخصوصہ نیز اسرار و معجزات و اخبارات بودہ، اما سر کثرت تقبیل گلوی مبارکش پس معلوم است. و اما پیشانی، پس شاید بہ جهت آن است کہ موضع سنگی بود کہ پیشانی شریفش شکست و خون بر صورت انورش جاری گردید [۱۲۲۵]، یا موضع تیر است کہ بہ آن پیشانی زدند [۱۲۲۶]، یا چون موضع سجود بودہ، و از این جهت پیشانی محل ظهور نور مؤمن است، چنانکہ در روایت است [۱۲۲۷]، و حسین در این مقام خصوصیتی داشت کہ سجده اش سجدهی مخصوص است، بیانش آن است کہ حالت سجود خودش از جملہ حالات تقرب بہ خداست صورتاً و معنا، و در آیات و اخبار دلالت بر آن است، و در خبر است از اقرب حالات عبد بہ خدا حالت سجود است [۱۲۲۸]، و از برای حسین (علیہ السلام) سجود خاصی بود در وقتی کہ در درجات قرب الہی ترقی می نمود، از وقتی کہ از وطن خارج شد تا زمانی کہ بہ حالت سجود پیشانی مبارک بر خاک گذاشت بہ قصد سجود، و دیگر سر بلند نکرد، مگر بر سر نیزہ، چنانکہ از عبارت «المذبح من القفاء» مستفاد می شود [۱۲۲۹] پس از این جهت رسول (صلی اللہ علیہ و آلہ) آن پیشانی مبارک

را مکرر می‌بوسید. و اما بوسیدن قلب منورش، پس سرش آن است که موضع تیر سه شعبه‌ی زهرآلود است [صفحه ۳۹۵] که فی الحقیقه همان تیر سبب قتل آن جناب شد. [۱۲۳۰] و اما بوسیدن لب و دندان او، پس یکی از اسرار آن ظاهر شد در وقتی که زید بن ارقم گفت: ای پسر زیاد بردار چوب خود را از این دو لب مبارک، که من به چشم خود دیدم که رسول (صلی الله علیه و آله) خدا مکرر می‌بوسید این لبها را. [۱۲۳۱] .

کعبه و کربلا هرگز بدون طواف نیستند

چهل و هشتم: کعبه هرگز بدون طواف کننده نیست، نه در شب، و نه در روز، حسین (علیه السلام) نیز از روز شهادتش تا حال بدون زوار نیست، از بشر، یا ملائکه، و یا وحوش، یا جن، از اهل دنیا، یا از عوالم دیگر، چنانکه در روایات منقول است. [۱۲۳۲] . چهل و نهم: خداوند امتحان نموده است اهل عالم را به خانه‌ی مبارک، چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) فرمود در خطبه‌اش: آن را قرار داد در میان زمینهای سنگلاخ تنگ بی‌انتفاع، که در اطرافش کوههای سخت، و رملهای سست، و آبهای بسیار کم، و قریه‌های دور از هم است، به جهت امتحان عباد. [۱۲۳۳] . و اما بیت حقیقی یعنی حسین (علیه السلام)، پس محک امتحان عالمیان شد در وقتی که استغاثه نمود در زمانی که از همه جا تنگ‌تر بود به احاطه‌ی [دشمنان] و شمشیرهای کشیده، و نیزه‌های بلند شده، و تیرهای پران، و سنگها، و در اطرافش اعضای مضطرب و روهای زرد، و چشمهای گود شده، و ناله‌ها و عوایلها و کشته‌های به خون آغشته [۱۲۳۴] ، پس همه‌ی مردم را امتحان نمود، و امر فرمود: به یاریش، و اینکه دعوت او را اجابت نمایند بتفصیلی که کیفیتش مذکور شد در باب زیارت. پنجاهم: خداوند تارک حج را به استطاعت کافر شمرده من باب مبالغه در بزرگی [صفحه ۳۹۶] عقابش [۱۲۳۵] ، و از تارک زیارت حسین (علیه السلام) با قدرت تعبیر شده است به اینکه غیر مؤمن است، و یا ناقص الایمان است، یا اینکه شیعه نیست و عاق

رسول خدا است، با اینکه زیارت آن حضرت از جمله‌ی مستحبات است، و حج از جمله‌ی واجبات است. [۱۲۳۶].

میزان ثواب آن حضرت با ثواب حج بیت الله

اشاره

مقصد سوم: در بیان سر اینکه میزان ثواب زیارت آن حضرت را ثواب حج بیت الله نموده‌اند. بدان که از برای حضرت حسین (علیه السلام) در فعل حج مدخلیت خاصی بوده است، که خودش بیت الله است، و از برای خدا چند حج مخصوص نموده، که، نه از سابقین، و نه از لاحقین، چنین حجتی واقع نیست، و از برای هر یک از حجهای آن جناب، ترکیب مخصوصی، و مناسک خاصی بوده است، و از برای این بیت الله حقیقی صاحبان مخصوصی است، که از برای مناسب خاصی بوده، و ایشان چند صنفند: اول، انبیاء و ملائکه، دوم شهداء، و سوم اهل بیت آن جناب، چهارم شیعیانش، پس در این جا چند مقصود است: اول: در حج خود آن حضرت، بدان که آن جناب هشت نوع حج نمود: نوع اول آن که بیست و پنج مرتبه حج کرد پیاده، بعضی با امام حسن (علیه السلام)، و بعضی بعد از او [۱۲۳۷]، و در بعض حجها امیر حاج سعد بن ابی وقاص بود، و چون قافله حجاج در بین راه عبور نمودند به ایشان در حالتی که پیاده راه می رفتند، تمام حجاج با امیر پیاده شدند، و با ایشان رفتند، پس سعد به خدمت ایشان آمد، و عرض کرد پیاده بودن به مردم زحمت می دهد، و سواری هم با پیاده شدن شما دشوار است، خوب است که سوار شوی، تا مردم سوار شوند، و راحله‌ی ایشان حاضر بود، پیشاپیش می بردند، ایشان راضی نشدند، و فرمودند: که ما بر خود لازم کرده ایم، که پیاده به حج رویم، و سوار نشویم، [صفحه ۳۹۷] و لکن از میان قافله به کنار می رویم تا بر ایشان سواری دشوار نباشد، پس از راه به کناری رفتند و حجاج سوار شدند. [۱۲۳۸]. نوع دوم حج قلبی باطنی بسی

روحانی بود، یعنی حقیقت اعمال حج، که این اعمال ظاهریه عناوین و دلایل آنها است، چون که از برای احرام یک معنی قلبی است، و همچنین از برای کندن جامه و پوشیدن جامه‌ی احرام، و لیبیک گفتن، و طواف، و سعی، و وقوف، و نحر، و حلق، و رمی جمرات، و بیتوته‌ی منی، روح و باطن و حقیقتی است، که این صورتها به جهت آن حقیقت مقرر شده، و تفصیلش در روایات اسرار حج مبین است [۱۲۳۹]، و حسین جمع نمود باطن همه‌ی اعمال، و حقیقت تمام مناسک، و بواطن جمیع ظواهر، و روح اشباح این اعمال، و حقایق صور آنها را در عبادت خود، که به آن امثال نمود خطابی را که نسبت به آن جناب وارد شده بود، چنانکه بر شخص عارف بصیر مخفی نیست، زیرا که روح اراده‌ی حج و مناسک آن مجعلا مجرد نمودن قلب است، و وداع نمودن با دنیا، و اهل دنیا، و تسلیم نمودن قضا، و ترک علایق، حتی لباس بدن، و گشودن هر عقده با احرام، و ایستادن به درگاهی بعد از درگاهی، و طلب اذن نمودن، و سعی کردن در خدمت مولا، و دویدن به سوی خدمات، و دفع دشمنان، و پناه بردن به آستان آقا، و امثال آنها، و از آن جناب صادر شد تمام این حقایق، او است کسی که واقع گردید از او حقیقت حج حقیقی صریحانه اشاره، مانند مناسک حج پس مصور نمود مشارالیه اعمال را، و موجود ساخت در خارج. نوع سوم حجی است، که مکرر به آن احرام بست، و محل گردید، اول احرام بست از برای تمتع، و چون دانست که اگر آنرا تمام کند، به حيله او را در حرم خدا می‌کشند، پس عدول نمود به عمره مفرده، و مناسک آنرا به جای آورد، و محل شد [۱۲۴۰]، پس احرام بست به حج دیگر، و این احلال و احرام از خصایص آن حضرت است، و بیانش آن است که چون آن جناب محل گردید از حجی که منادی به سوی او حضرت خلیل الله بود، در وقتی [صفحه ۳۹۸] که ندا نمود عبادالله را که بشتابید به سوی حج، پس جواب دادند او را اشخاصی که در اصلااب بودند، محرم گردید به حجی که منای به سوی آن، خداوند جلیل بود در وقتی که پیش از خلقت آسمانها و زمینها او را ندا نمود که ای حسین بفروش خود را در راه خدا [۱۲۴۱]، و محل گردید از حجی که

میقاتش مسجد شجره بود، و محرم شد به حجی که میقاتش شجره‌ی مبارک است، که ندای: لا اله الا انا از آن به گوش موسی رسید [۱۲۴۲]، محل شد از حجی که احکام آن است، کنندن جامه‌ی دوخته، و پوشیدن دو جامه‌ی سفید، و محرم شد به حجی که احرامش کنندن جمیع لباسها است، و پوشیدن دو جامه یکی از خون و دیگری از غبار صحرا، محل شد از حجی که از جمله‌ی تروک احرامش ترک خضاب ریش و دست و پا است به حنا، و محرم شد به حجی که از جمله‌ی افعالش خضاب صورت و ریش و سر و تمام اعضا است به خون [۱۲۴۳] محل شد از حجی که باید در حال سیر در سایه نباشد، و محرم شد به حجی که در آن ترک سایه نمود در حال سیر و وقوف و نوم، محل شد از حجی که احرامش سر برهنه کردن است، و محرم شد به حجی که احرامش سر بریدن است، محل شد از حجی که از جمله‌ی اعمالش اطعام طیور حرم است به گندم یا جو، و محرم شد به حجی که در آن حبه فؤاد را طعام طیور حرم نمود، محل شد از حجی که در آن باید ترک نمود کافور را، محرم شد به حجی که هم عمره، تمتع، و افراد بود، و هم حج تمتع و قرآن و افراد بود، محل شد از حجی که اکثر عابدین آنرا به جا آورده‌اند از زمان پیش از آدم به سی هزار سال، و محرم شد به حجی که غیر از آن جناب چنان حجی نکرد، و محل شد از حج اصغر، و محرم شد به حج اکبر، محل شد از حج ظاهری، و محرم شد به حج ظاهری و باطنی، محل شد از حجی که بسیاری از مردم، مستطیع به سوی آن هستند، و محرم شد به حجی که احدی غیر از آن جناب را استطاعت آن نیست، محل شد از حجی که خداوند به آن امر نموده است در قرآن که بر زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل [صفحه ۳۹۹] گردیده از برای همه‌ی جن، و انس، و محرم شد به حجی که خداوند امر نمود به آن در رساله‌ی مخصوص به آن جناب، که در صحیفه‌ی مهر شده بود به مهر طلا، که آتش به آن نرسیده، و آن یک صحیفه بود از دوازده صحیفه‌ای که جبرئیل به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آورده، و آن رساله این بود، که ای حسین (علیه السلام) بفروش خود را در راه خدا، و بیرون رو با جماعتی

که از برای ایشان شهادت نیست مگر با تو، و جهاد نما تا کشته شوی، محل شد از حجی که مؤذن آن ابراهیم خلیل بود به امر خدا، و محرم شد به حجی که مؤذن آن حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، در وقتی که آمد به نزد قبرش از برای وداع، و شکایت حال خود نمود، پس خواب، او را در ربود، و جد خود را در خواب دید، که او را دربر گرفت، و پیشانی او را بوسید، و امر نمود او را به خروج به سوی شهادت، و خبر داد او را به آنچه بر او وارد می شود از مصائب. [۱۲۴۴]. بلکه در بیداری او را ایضا امر کرد در مدینه زمانی که جابر به آن جناب عرض کرد، که بهتر آن است که با بنی امیه مصالحه کنی، حضرت فرمود: [نظر کن، گفت] نظر کردم دیدم رسول (صلی الله علیه و آله) خدا و علی مرتضی (علیه السلام) و حسن مجتبی (علیه السلام) را که به او می گویند: به این مضمون که: ای جابر شک مکن در امر حسین (علیه السلام) که او هر چه می کند امر خداست [۱۲۴۵]، محل گردید از حجی که یک حج بود، و بعد از فراغ از مناسکش شخص محل می شود، و محرم شد به حجی که مرکب بود از پنج حج، و هر چند از مناسک یکی فارغ می شد، و از آن محل می گردید، محرم به دیگری می شد.

تلبیه گفتن حسین مانند تلبیه ی کلیم الله

و بیان اجمالش، آن است که آن جناب محروم گردید از میقات مدینه، و تلبیه گفت مانند کلیم الله در وقتی که از فرعون فرار نمود و تلاوت نمود این آیه را: (فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين: [ترسان و نگران از آن بیرون آمد و] [صفحه ۴۰۰] و گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر نجات ده)، در وقت خروج از مدینه [۱] [و] تلاوت نمود این آیه را: (و لما توجه تلقاء مدين قال عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل): [هنگامی که به طرف مدين روی نمود گفت: امید است که پروردگارم مرا به سوى راه راست هدايت فرمايد]، در وقت ورود به مکه [۲]، چون از مناسک [آن] فارغ گردید و محل شد از آن، محرم شد به حج حضرت خلیل که می گفت: (انى ذاهب الى ربى

سپهبدین): [من به سوی پروردگارم می‌روم، زود است که مرا هدایت کند] [۳]. پس از برای آن تلبیه گفت، و چون از مناسک آن فارغ شد، محرم شد از خیمه‌ها، و تلبیه گفت به حجی که مخصوص خودش و اهل بیتش بود، و چون از آن فارغ شد، محرم شد از موقف و مرکزش در میدان حرب [۴]، و چون از آن فارغ گردید، محرم شد از قتلگاه و تلبیه گفت به حج مخصوصی بعد از جدا شدن روح از جسد مبارکش، و از برای هر یک از این حجها مؤذن مخصوصی بود، که اذان گفت در آن حج، به اذان دعوت از برای امتثال امر خاصی که به آن جناب تعلق یافته بود، و در آن صحیفه مختصه به خودش ثبت گردیده بود. و بیانش آن است که اولاً شنیدن اذان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا را در حج اولش که از قبر رسول احرام به آن بست، پس تلبیه گفت و از مدینه بیرون آمد، و چون از مناسک فارغ شد، در مکه اذان دوم را شنید، پس تلبیه گفت و احرام بست، و از مناسک آن فارغ شد عصر روز تاسوعا، پس اذان سوم را در پیش روی خیمه‌ها شنید از برای حج سوم که سخت تر بود، و از مناسک آن ظهر روز عاشورا فارغ شد، پس شنید اذان چهارم را از برای حج اکبر، یعنی خطاب: «قاتل حتی تقتل» یعنی: جنگ کن تا کشته شوی، و مؤذن آن علی اکبر بود از زبان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) [۵]

بیعت گرفتن برای فرعون این امت

و بیان تفصیلی این حجها آن است که خواستند از آن جناب بیعت بگیرند از برای فرعون این امت یزید بن معاویه، فرار کرد از مدینه، و دست از وطن برداشت، و با ترس و بیم روانه‌ی مکه شد، پس تلبیه گفت به ترک بیعت، و اظهار مخالفت و مقاتلت و ترک تقیه و آمد به سوی مکه، و دعوت نمود مردم را به سوی حق و جهاد با بنی‌امیه، و چون از اعمال این حج فارغ شد، محرم شد به حج خلیل، و احرام بست از برای آن در میقات مکه در روز عرفه به حج قرآن، و هدی آن مسلم بن عقیل بود، و اشعارش کشته شدن مسلم بود در آن روز، چون مشعر بود به مصائب حسین (علیه السلام) و اصحاب و اهل

بیتش، و مؤذن این حج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود در خواب، که به آن حضرت فرمود در مکه: بیرون رو ای حسین (علیه السلام) زیرا که خدا خواسته تو را کشته ببیند، و زنان را همراه ببر، که خدا خواسته ایشان را اسیر ببیند، پس تلبیه گفت و عرض کرد لبیک، می روم، خودم، و اولاد، و برادران، و بنی اعمام، و خواص صحابه را از برای کشته شدن در راه تو بیرون می برم، زنان و خواهران و دختران را از برای اسیری در راه تو، لبیک اطاعت می کنم امر تو را، که فرمودی: بیرون رو با جماعتی که از برای ایشان شهادتی نیست مگر با تو، پس احرام بست از محلی که از برای همه کس از بنی آدم و طیور و وحوش و اشجار و نباتات و کفار و مشرکین مأمن بود، و از برای آن جناب مأمن نبود، و احرام بست از امنیت، و هر کس در بیداری به آن جناب می رسید او را می ترسانید، و می گفت: کجا می روی؟ که پیش رویت به غیر از شمشیر چیزی نیست، بلکه هاتف غیب در هر منزل ندا به کشتن او می داد، چنانکه در منزل خزیمه خواهرش [صفحه ۴۰۲] زینب شنید، که در نصف شب هاتفی ندا می دهد به چند شعر، که مضمونش آن است که این جماعت را اجلشان می کشاند، پس نقل از برای برادرش کرد، فرمود: خواهر هر چه مقدر شده است خواهد شد. [۱۲۴۶].

در خواب هم خوف از برایش حاصل می شد

و در خواب هم خوف از برایش حاصل می شد، حتی اینکه روزی از خواب بیدار شد و گریست، فرزندش علی عرض کرد از برای چه گریه می کنی ای پدر؟ فرمود: در خواب دیدم که شخصی می گفت: این جماعت می روند، و اجل ایشان را می کشد، عرض کرد: ای پدر مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا، بلکه ما بر حقیق به حق آن کسی که بازگشت خلاق به سوی اوست، عرض کرد: پس باکی از مردن نداریم [۱۲۴۷]، و احرام بست از امید یاری خلق، اگر چه هر چند گاهی طلب یاری می نمود، به جهت اتمام حجت بود، و احرام بست از امید زندگانی چنانکه به عمرو بن [لودان] فرمود در وقتی که آن حضرت

را ترسانید از مخالفت بنی امیه، فرمودند: بر من مخفی نیست، و الله مرا نخواهند گذاشت مگر اینکه این دل خون شده را بیرون آورند [۱۲۴۸]، پس شروع نمود در مناسک این حج، و احرام بست از جمیع اماکن و بلاد، و سعی نمود به سوی صفای کربلا، و رحل خود را در آن جا گذاشت از برای وقوف، پس احرام بست از طعام و از آب، و شروع نمود در تمام مناسک آن، که بیرون رفتن به سوی جهاد بود، با جماعتی که مأمور بود که ایشان را با خود ببرد، و میثاق از ایشان بگیرد، و چون از اعمال این حج فارغ شد، صدای اذان سوم بلند شد از برای حج سوم، و میقات آن خیمه ها بود، و منادی رسول (صلی الله علیه و آله) خدا و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و با ایشان بود ملکی که در دست داشت شیشه ی سبزی از زمرد سبزتر، و وقت آن عصر تاسوعا [صفحه ۴۰۳] بود در وقتی که آن جناب سر به زانو گذاشته بود، اندکی خواب بر او غلبه نمود [۱۲۴۹]، و اذانش کلام پیغمبر خدا بود، که فرمود: ای پسر من تویی شهید آل محمد (صلی الله علیه و آله)، و تمام اهل آسمانها به قدوم تو مستبشزند، زود باش که باید فردا شب افطار تو در نزد من باشد، و اینک ملکی است از آسمانها نازل گردیده است، که خون تو را در این شیشه ی سبز ضبط نماید، پس آن جناب اظهار خوشحالی نمود، و لبیک گفت و احرام بست به این حج [۱۲۵۰]. لکن چون خواهرش مطلع گردید بر این تلبیه و اذان، و تسلیم برادرش از برای موت در شب [عاشورا]، سر خود را برهنه نمود، و پای برهنه به طرف برادر دوید، و لطمه بر صورت زد، و فریاد زد ای برادر کاش مرده بودم، این کلام کسی است که یقین به کشته شدن داشته باشد، فرمود: بلی خواهر چنین است: یعنی من تسلیم کرده ام، و علاجی ندارم، و تماما سباب خلاص منقطع گردیده، عرض کرد این بیشتر دل را بدرد می آورد، که ترا بیچاره بینم، پس دست انداخت، و گریبان خود را چاک نمود، و صیحه زد، و بی هوش شد، و بر زمین افتاد، حضرت به بالینش نشست، و آب بر صورتش پاشید تا به حال آمد، پس او را موعظه کرد، و تسلی داد. [۱۲۵۱].

خدایا تویی خدای بی شریک

پس مشغول شد به مناسک این حج، و در آن طواف خانه محبت الهی و نماز و تلاوت قرآن بود، و آنرا طواف وداع قرار داد، پس هدی خود را پیش فرستاد، و قربانی خود را تقدیم کرد، نه از شتر و گوسفند، بلکه از اصفیاء و دوستان، و کسی که افضل بود از اسماعیل در خلق، و خلق و منطق، و کسانی که نور چشم، و قوت پشت او بودند، همه را قربانی و هدی فرستاد، پس مشغول سعی شد، و بیشتر از هفتاد مرتبه از خیمه گاه آمد تا به قتلگاه، و برگشت، و در بعض آنها هروله می نمود مانند حاجیان، و چون از این حج فارغ گردید، صدای اذان چهارم بلند شد، و منادی آن شبیه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [صفحه ۴۰۴] جناب علی اکبر بود، که از زبان جدش به والدش پیغام آورد در امر به حج که آمر به او خداوند متعال است، که فرمود: «ای حسین جهاد کن تا کشته شوی»، و آن حج اکبر بود که مؤذن علی اکبر بود وقتی که در میدان افتاد پس فریاد کرد: ای پدر اینک جدم رسول خدا می فرماید به تو: «العجل، العجل»: [بشتاب، بشتاب] [۱۲۵۲]، و وقت آن ظهر عاشورا بود، پس لبیک گفت در میقات آن که مرکز میدان بود، و عرض کرد که: خدایا پیش فرستادم اولاد و برادران و بنی اعمام را، و هیچ یک از ایشان برای من نماند، و وداع نمود زنان و دختران و خواهران را، و عرض کرد: لبیک خدایا، گذاشتم در عقب خود زنان و دختران تشنه ی حیران را [۱۲۵۳]، پس در بر کرد جامه ی احرام را که لباس کهنه ی پاره پاره بود [۱۲۵۴]، و بر اسب سوار شد، و ایستاد، در موقف عجیبی که احدی چنین وقوف به عمل نیاورده است در راه خدا، نه در عرفات، و نه در مشعر، و نه در میدان مبارزت، و تلبیه گفت که: خدایا توئی خدای بی شریک، اینک من با تن تنها به سوی تو آمدم، و احرام بسته قلب من به ترک جمیع علایق، پس نه از غربت خود کربتی، و نه از وحدت خود وحشتی دارم، تو نه قتل اولاد جگرم را ضعیف نموده، و نه اضطرار عیال حالم را تغییر داده، و نه از قتل رجالم باکی، و نه از کثرت دشمنانم بیمی، و

نه از شدت بلایم خوفی، و از این جهت در کمال طمأنینه و سکون بود، و رخسارش می درخشید، به نحوی که بعض دشمنانش ملتفت گشته و تعجب می نمودند. [۱۲۵۵]. باز عرض کرد: لیک احرام بسته است سرم از اتصال پیکرم، و بدنم از ایستادن بر سر پا، و دستم از گرفتن چیزی، و کبدم از آب، و جسد از سلامتی به قدر سر موئی، و مویم از خضاب زینت، و اعضايم از اتصال، و گوشتم از اتصال به استخوان، و استخوانم از ترکیب، و قلبم از استقرار، و از بقاء صورتش، و خون قلبم از ماندن در آن، و رگهایم از تعلق بسر، و وتینم از وصل به گردن، پس طواف نمود بیت الله را، و سعی نمود، پس [صفحه ۴۰۵] وقوف نمود در مرکز خود چنان وقوفی که احدی از عبادالله نکرد، پس از برای او بود حقیقت عرفه و مشعر، پس رمی جمرات نمود، به حملات ثلاثش که تفصیل آن در باب شهادتش مذکور است، پس آمد به منی نه از برای تراشیدن سر و ذبح هدی، یا نحو آن، بلکه از برای بریدن سر، و قربان نمودن نفس به ذبح و نحر، و بیتوته را سه شب به انجام رسانید از ایام تشریق، و بعد از اتمام مناسک این حج، و محل شدن از آن، متحقق شد نداء از معدن عظمت و کبریا به سوی حج اعظم، که قسم پنجم بود از حجهای آن جناب، که احدی از متقدمین و متأخرین را چنین حجهی میسر نشده، و اذان این حج از جانب خداوند متعال بدون واسطه بود، یعنی خطاب: (یا أيتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه): [ای نفس آرام! خشنود و خشنود شده به سوی پروردگارت بازگرد]، [۱۲۵۶] و مخاطب حسین (علیه السلام) است به مقتضای روایت [۱۲۵۷]، و آن جناب است نفس مطمئنه، و وقت احرام این حج، عصر عاشورا بود بعد از مفارقت روح از جسد شریفش، و میقاتش قتلگاه بود، و اعمال این حج تلبیه بود از برای دعوت الهی، نه مانند تلبیهی دیگران، بلکه تلبیهی مخصوصی بود، که از آن تعبیر شده است به عبارت راضیهی مرضیه، زیرا که آن جناب با وجود آن مصائب عظیمه نفسش مفارقت نمود از جسد به طریق رضا، نه به طریق صبر، بلکه با نهایت رضا، حتی اینکه در آیهی شریفه صفت راضیه را مقدم داشته است بر مرضیه، و از آن نکته دقیقی مکشوف می شود بعد از

تأمل، پس بعد از تلبیه سلاح خود را انداخت، پس جامه‌ها را انداخت، حتی جامه‌ی احرامی که در حج سابق پوشیده بود، بلی دو جامه‌ی دیگر پوشید، که از بادهای صحرا، و خون شریفش بافته گردیده بود [۱۲۵۸]، پس ترک نمود زینتها را، حتی انگشتر [۱۲۵۹] پس برهنه نمود سر مبارک، و به همین برهنگی باقی گذاشت تا بعد از موتش مانند محرم، پس از بدن جدا نمود، پس در آفتاب بدون سایه، پس سه شب بیتوته نمود، پس ترک کرد عیال و اولاد، و تمام انس [صفحه ۴۰۶] را، پس به روح مبارک طواف کرد به خانه‌ای که احدی قبل از آن جناب طواف نکرده، یعنی بیت المعمور، پس سعی نمود به سر منورش از صفای کربلا به سوی کوفه، و از کوفه به شام، و از شام به مدینه، و از آن جا به آسمان، و از آن جا به صفای کربلا، پس ذکر خدا کرد به تلاوت قرآن در چندین موضع. [۱۲۶۰]. پس احرام بست از برای سر انورش، نه از سایه تنها، بلکه از گذاشتن بر زمین هم، زیرا که گاهی بر نیزه بود [۱۲۶۱]، و گاهی بر درخت [۱۲۶۲]، و گاهی بر دروازه‌ی دمشق [۱۲۶۳]، و گاهی بر در خانه‌ی یزید [۱۲۶۴] بلی در این حج احرام از خضاب نداشت، بلکه احرامش به خضاب خون بود به چندین خضاب، و خضاب محاسنش به خضابی، و صورتش به خضابی، و سرش به خضابی، و از آن محل نگردیده بلکه فرمود: به همین حالت ملاقات خدا خواهم نمود. [۱۲۶۵]. و مقصودش ملاقات محشری بود، زیرا که آن جناب محشور می‌شود در حالتی که بدنش خون‌آلود است، و خون از رگهای گردنش جاری است. [۱۲۶۶]. و همچنین در این احرام اجتناب ننمود از صید وحوش و طیور، بلکه همه‌ی وحوش را صید نمود، و قید کرد، و تمام شب تا صبح گردنها را کشیده بودند به سوی آن جسد شریف، و بر او نوحه و گریه می‌نمودند [۱۲۶۷]، و طیور را نیز صید کرد که بر جسد انورش می‌افتادند، و بالهای خود را به خون منورش آلوده نموده به اطراف می‌بردند. [۱۲۶۸]. خاتمه چون محقق شد اختصاص حضرت حسین (علیه السلام) به حج، خصوصاً این حج آخری که عبادت نشده است خداوند به مانند آن، پس عجیبی نیست که قرار دهد خدا اجر زیارت آن جناب را معادل حج و

عمره، زیرا که اجر مزور (امام حسین (علیه السلام)) [صفحه ۴۰۷] است به سبب این حج خاصی که به جا آورد، و تعجبی نیست از مضاعف بودنش به حسب خصوصیات زیارت، تا اینکه برسد به صد هزار، و هزار هزار، تا اینکه به هر قدمی یا گامی این مقدار، و عجب نیست که به زائر عطا شود اجر حج کردن با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا، یا با امام عصر عجل الله فرجه، و از مضاعف بودنش، و ایضا عجب نیست که عطا شود به زائر اجر نود حج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زیرا که همه‌ی اینها اجر حسین (علیه السلام) است لا غیر. [۱۲۶۹]. مقصد دوم: در حاجیان مخصوص به آن حضرت را ملائکه و انبیاء و سایر خلق از رجال و نساء. اما رجال پس اول ایشان حضرت ختمی مآب بود که به قصد آن جناب آمد، و حج نمود به مناسک مخصوصه که تفصیلش بیاید (ان شاء الله).

شهداء اصحاب حاجیان حقیقی

و بعد شهداء اصحاب بودند که از برای آن حضرت حج کردند در حقیقت، و احرام بستند از هر عادت، و از زنان، و اولاد، و اموال و زندگی، و در منای او بیتوته نمودند سه شب، و لباسها را کردند، و بدون کفن دفن شدند و سایه را ترک نمودند در حال سیر، بلکه در حال وقوف نیز. [۱۲۷۰]. و نیز کیفیت حج ایشان مختلف بود به اختلاف مناسک، پس به دور آن بیت الله حقیقی طواف نمودند، و سعی کردند در زیارتش، و وقوف کردند در خدمتش، و با آن جناب نماز کردند [۱۲۷۱]، و نیت ایشان در این مناسک در مقام خلوص و تقرب فایق بود بر نیات سایر حجاج، و سایر شهداء، بلکه از برای ایشان حالتی عارض شد هنگامی که مشاهده کردن غریبی و بی کسی آن حضرت را، و حال عیال و اطفالش که از خود فانی [صفحه ۴۰۸] شدند، و بی اختیار خویشتن را به دم تیغ و تیر دادند. [۱۲۷۲]. و اعمال و مناسک ایشان مختلف بود، پس بعضی احرام بستند، و متمکن نشدند از اتمام حج، مانند اشخاصی که در اول روز عاشورا شهید گشتند [۱۲۷۳]، و بعضی اختصار نمودند بر تقییل آستانه‌اش، چون حر بن یزید ریاحی [۱۲۷۴]

، و بعضی اکتفا کردند بعد از احرام به طواف آن بیت حقیقی مانند سعید بن عبدالله حنفی، که بدن خود را هدف تیرها نمود در اطراف آن جناب تا کشته گردید [۱۲۷۵]، و بعضی طواف و سعی و قوف به جای آوردند، و بعضی نماز طواف بیت را با بیت و نزد بیت کردند، و از برای بعضی ایشان خصوصیتی بود در وقت استلام کردن این بیت حقیقی، هنگام طوافش، و بعضی از ایشان را بیت استلام نمود، و ارکان او را بوسید مانند غلام ترکی [۱۲۷۶]، و لکن بیتوته‌ی ایام تشریق در منی از همه‌ی ایشان محقق شد.

مادر وهب و زوجه‌ی وهب از زنان در گرد بیت الله حقیقی

و اما زنانی که با این بیت الله حقیقی حج نمودند، پس یکی مادر وهب بود، که از نصرانیت تازه به اسلام داخل شده بود، احرام بست از برای حج این بیت معظم، و وقوف نمود به مشعر شعور، و دانست که یاری حسین (علیه السلام) و امر به یارش واجب است، و این که بیت الله است، که باید هدیه به سوی او آورند، پس هدیه‌ی خود را تقدیم نمود، یعنی آمد نزد فرزندش وهب، و گفت: ای پسر برخیز یاری نما فرزند رسول خدا را، عرض کرد: چنین خواهم کرد ای مادر، و کوتاهی نمی‌کنم، پس به سوی جهاد رفت، و رجز خواند، و هفده نفر سوار و دوازده نفر پیاده را به قتل آورد، پس برگشت به نزد مادر و زوجه‌اش، و گفت: ای مادر از من راضی شدی؟ گفت: نه مگر اینکه کشته شوی پیش [صفحه ۴۰۹] روی فرزند رسول (صلی الله علیه و آله) خدا، تا اینکه شفیع تو در روز قیامت شود، پس برگرد ای پسر به سوی قتال، و بعد از کشته شدن هدیه‌اش، رمی جمرات نمود به سوی اعداء، که احدی چنین رمی نکرده است. [۱۲۷۷]. دیگر زوجه‌ی وهب بود، که او در اول، این بیت معظم را نمی‌شناخت و احرام از برای آن نبسته بود، بلکه شوهرش را منع نمود، و گفت: مرا به مرگ خود مبتلا مکن و مادرش گفت: زنهار، گوش به حرف این زن مکن، و لکن بعد حالتی مشاهده نمود در آن جناب، که احرام بست، و ندا داد شوهرش را که جهاد کن در پیش روی پاکان، و طواف نمود در بیت الله، هروله نمود به

سوی میدان، تا اینکه غلام شمر لعین او را به قتل آورد، و در منی بیتوته نمود سه شب، ولی معلوم نیست که سر او را از بدن جدا نمودند، و با خود بردند یا نه [۱۲۷۸]. و دیگر زنی بود که شوهرش در آن روز کشته شده بود، پس پسرش را به میدان فرستاد، حضرت فرمود: این پسر، پدرش در معرکه کشته شده، او را برگردانید، شاید مادرش کراحت داشته باشد، پس آن پسر عرض کرد: ای آقا مادرم مرا امر نمود، و گفت برخیز ای پسر پیش روی فرزند رسول خدا جنگ کن، پس آن به عنوان هدی و قربانی تقدیم نمود، پس چون کشته شد، سرش را جدا کردند، به نزد مادرش انداختند، آنرا گرفت، و بوسید، پس به سوی ایشان انداخت. [۱۲۷۹]. و دیگر آن زنی بود که حقیقت حج حسینی از او محقق شد، به نحوی که از احدی محقق نشد، و نمی شود، آن مکرمه زینب خاتون بود، و شرح کیفیت آن حج، و مناسک آن و احرامش را مقام دیگر باید. [صفحه ۴۱۲]

در خصائص آن جناب که متعلق است به ملائکه

اشاره

کای مونس شکسته دلان حال ما بین ما را غریب و بیکس و بی آشنا بین اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه‌ی عقوبت اهل جفا بین تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه‌ها بین در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان و ندر جهان مصیبت ما بر ملا بین آن پسر که بود بر سر و دوش نبی مدام یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا بین نی‌نی در آ چو ابر خروشان کربلا طغیان سیل فتنه و موج بلا بین آن تن که بود پرورش در کنار تو غلطان بخاک معرکه‌ی کربلا بین یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد [صفحه ۴۱۳] عنوان دهم: در خصایص آن جناب که متعلق است به ملائکه و در آن چند مقصد است:

در خصوصیات آن حضرت نسبت به ملائکه

اشاره

مقصد اول: در آنچه خداوند به او عطا نموده است از ملائکه و آن سه صفت است: اول: خدام آن جناب در ایام حیاتش، چنانکه در روایت است که اسرافیل مفاخرت کرد با جبرئیل، که من حامل عرش و صاحب صورم، و اقرب ملائکه هستم به خدا، پس جبرئیل گفت: من امین وحیم، و صاحب قذف و خسف و صیحه و زلزله هستم، پس محاکمه کردند به بارگاهی الهی، پس وحی رسید که: ساکت باشید، که به عزت و جلال خودم قسم از شما بهتر خلق نموده‌ام، عرض کردند: چگونه؟ و حال اینکه از نور عظمت خود خلق فرمودی، پس نظر نمودند به ساق عرش، دیدند که نوشته است: «لا اله الا الله محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و الحسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام)» پس خجالت کشیدند، و جبرئیل مبادرت نموده عرض کرد: خداوندا، تو را قسم می‌دهم به حق ایشان، که مرا خادم ایشان قرار دهی، پس دعایش مستجاب شد، و خادم ایشان شد. [۱۲۸۰]. و لکن خصوصیتی در خدمتش بود از برای حضرت حسین (علیه السلام) که گاهواری او را حرکت می‌داد [۱۲۸۱]، و ذکر خواب از برایش می‌گفت، و این اشعار را می‌خواند: ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و لزهراء و حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر حزن و از میوه‌های بهشتی، و حلی و حلل آن از برایش می‌آورد [۱۲۸۲]، و لباس او را رنگ می‌کرد [۱۲۸۳]، و تعزیه‌ی او را به سوی جدش می‌آورد، و گاهی تربتش را می‌آورد [۱۲۸۴]، و بعد از [صفحه ۴۱۴] پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل نشد مگر به جهت امر آن جناب، چنانکه از حضرت سجاد (علیه السلام) روایت شده است که، چون حسین (علیه السلام) شهید شد، دیدند شخصی را در میان لشکر که فریاد کرد، به او گفتند: ترا چه می‌شود؟ گفت: چگونه فریاد نکنم، و حال اینکه رسول خدا ایستاده گاهی نظر به زمین می‌کند، و گاهی به سوی شما، و می‌ترسم نفرین کند بر اهل زمین، و منهم در میان ایشان هلاک شوم،

پس جمعی متنبه شدند، حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: که آن شخص جبرئیل بود، و اگر مأذون می شد، چنان صیحه بر ایشان می زد، که تمام ارواح ایشان از اجسادشان مفارقت می نمود، و لکن به ایشان مهلت داد. [۱۲۸۵]. و اما غیر از جبرئیل از ملائکه پس خدام بسیاری موکل به امور آن حضرتند، از آن جمله آنهایی که تربت او را از برای جدش آوردند [۱۲۸۶]، و آنهایی که به جهت تهنیت یا تعزیت او آمدند، و غیر ایشان که از تضعیف روایات استفاده می شود. [۱۲۸۷]. صنف دوم: انصار آن جناب بودند که نازل شدند در چند مورد:

انصار از ملائکه در چند مورد

اول در خارج مدینه: آن وقتی که حضرت به راه افتادند، چند فوج از ملائکه با او ملاقات کردند، که بر مرکوبهای بهشتی سوار بودند، و در دست ایشان حربه ها بود، پس سلام کردند، و عرض کردند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش، به درستی که خداوند ما را به یاری جدت فرستاد در موطن بسیار، و اینکه به یاری تو آمده ایم، حضرت فرمود: میعاد ما با شما بقعه ی من است که در آنجا شهید می شوم و مدفون می گردم، چون به آنجا رسیدم به نزد من بیائید، عرض کردند: ای حجة خدا امر کن ما را به هر چه خواهی، اگر از دشمنی می ترسی به همراه تو بیائیم، فرمود: کسی را بر من [صفحه ۴۱۵] راهی نیست تا به بقعه ی خود برسم. [۱۲۸۸]. دوم در مکه: چنانکه واقدی و زرارة بن صالح نقل کرده اند، که ملاقات نمودیم حسین (علیه السلام) را پیش از آن که به سوی عراق رود به سه روز، و خبر دادیم او را، به اینکه قلوب اهل کوفه با شما، و شمشیر ایشان بر شما است، پس اشاره نمود به سوی آسمان، درهای آن باز شد، و نازل شدند ملائکه ی بسیاری، که عدد ایشان به حصر نمی آمد، پس فرمود: اگر نه ملاحظه ی اجر شهادت، و تقدیر الهی بود، با این لشکر به ایشان مقاتله می کردم، و لکن به طریق یقین می دانم که مصرع من و مصرع اصحابم از آنجاست، واحدی نجات نمی یابد از قتل

مگر فرزندم علی. [۱۲۸۹]. سوم در کربلا: وقتی که امر بر او سخت شد، ملائکه آمدند به خدمتش، و نصرت و ظفر بر او نازل شد، پس مخیر شد ما بین نصرت، و مابین ملاقات خدا، پس اختیار نمود لقاء الهی را. [۱۲۹۰].

ملائکه‌ای که مشغول بخدمتند

صنف سوم: ملائکه هستند، که مشغول خدمات آن جنابند در نزد قبرش و از برای ایشان اعمال و مشاغل مختلفه می‌باشد، و ایشان چندین فرقه هستند: فرقه‌ی اولی: آنهایی هستند که پریشان و غبارآلود و مجاور قبرش می‌باشند و کار ایشان گریه بر آن جناب است و ایشان چهار هزار ملکند. [۱۲۹۱]. دوم: شغلشان استقبال زوار و مشایعت و عیادت مرضی و تجهیز موتاشان می‌باشد. [۱۲۹۲]. سوم: بر قبر ندا می‌کنند هر صبح که: ای طالبان خیر بیائید به سوی کرامتهای خدا، تا از پشیمانی ایمن شوید. [۱۲۹۳]. [صفحه ۴۱۶] چهارم: بزوار خطاب می‌کنند بعد از مراجعت، خوشا به حال توای بنده‌ی خدا، که غنیمت بردی، و سلامت یافتی، و خدا ترا آمرزید، پس عمل را از سر گیر. [۱۲۹۴]. پنجم: زوار و گریه کننده بر او هستند، که می‌آیند، و بالا می‌روند، و ایشان نیز چهار هزارند در هر روز. [۱۲۹۵]. ششم: صلوات می‌فرستند بر او در هر شبانه روز صد هزار ملک. [۱۲۹۶]. هفتم: شغلشان استغفار است از برای زوار. [۱۲۹۷]. هشتم: ملائکه شب و روز است که به نزد ملائکه‌ی حایر می‌آیند، و با ایشان مصافحه می‌کنند. [۱۲۹۸]. نهم: صلوات می‌فرستند بر زوار. [۱۲۹۹]. دهم: سلام زوار را از راه دور به آن جناب می‌رسانند، و او فطرس است، که موکل به این شغل است از روزی که پناه به گاهواره‌ی او برد. [۱۳۰۰]. یازدهم: ملائکه هستند که مهر بر پیشانی زوار می‌زنند از نور خدا که این است زائر بهترین شهداء و به این مهر در روز قیامت شناخته می‌شوند، پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل بازوی ایشان را می‌گیرند، و نجات می‌دهند از احوال قیامت. [۱۳۰۱]. دوازدهم: جمع می‌کنند اشک چشم گریه کنندگان را، و ممزوج می‌کنند به آب حیات، پس می‌افزاید

در گوارائی آن [۱۳۰۲]. سیزدهم: در هر آسمان هفتاد هزار ملکند، که از روزی که روح آن جناب بر ایشان مرور نموده ایستاده‌اند، و مفاصل ایشان لرزان است از شدت فرع تا روز قیامت چنانکه [صفحه ۴۱۷] ابوذر روایت نموده است. [۱۳۰۳]. چهاردهم: انصار او هستند در زمان رجعت، و ایشان ملائکه‌ای هستند که اذن گرفتند از خداوند به جهت یاریش، و چون اذن یافتند مهیا شدند، و نازل گشتند، پس دیدند که آن حضرت شهید شده، عرض کردند: خدایا اذن دادی مارا در یاری آن حضرت و نرسیدیم، وحی شد که: در تحت قبه‌ی او باشید تا زمانی که رجعت نمائید و یاریش کنید، و گریه کنید بر آن چه که فوت شد از شما را یاریش، پس در آنجا هستند و گریه می‌کنند، و چون رجعت نماید، یاوران او باشند، و اگر یکی از شیعیان نیز گریه کند به جهت فوات نصرت آن جناب مانند این ملائکه خواهد بود. [۱۳۰۴]. پانزدهم: سلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به زایر می‌رساند، چنانکه در خبر است. [۱۳۰۵]. شانزدهم: آنچه در روایت عنبسه است از حضرت صادق که موکلند به قبر حسین (علیه السلام) هفتاد هزار ملک که عبادت خدا می‌کنند، و یک نماز ایشان معادل است با هزار نماز بنی آدم، و ثواب آنها از برای زوار حسین (علیه السلام) است. [۱۳۰۶]. هفدهم: مشایعت زوار می‌کنند به امر خدا تا خانه‌اش، بعد مأمور می‌شوند که نزد در خانه‌ی او بمانند و عبادت کنند خدا را و چون بمیرد نایب الزیاره‌ی او خواهند بود تا روز قیامت. [۱۳۰۷]. هیجدهم: ملائکه‌ای هستند که بعد از وفات زائر در نزد قبر او می‌مانند، و برای او استغفار می‌کنند تا روز قیامت. نوزدهم: هر روز هزار ملک به دور حرم آن حضرت احاطه می‌کند روز قیامت. [۱۳۰۸]. بیستم: آن ملائکه‌ای هستند که چون شهید شد به درگاه خدا نالیدند، و آن جمیع ملائکه بودند، و چون حضرت بر خاک افتاد و سر مبارکش را جدا نمودند، حضرت باقر (علیه) [صفحه ۴۱۸] (السلام) می‌فرماید که: تمام ملائکه به یک مرتبه نالیدند به درگاه خدا، که ای آقا و سید ما، این قسم رفتار می‌کنند با حسین (علیه السلام) صفی تو و فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو، پس وحی رسید به ایشان که: آرام بگیرید، به عزت و جلال خودم قسم،

البته انتقام خواهم کشید از ایشان، پس نمود به ملائکه اشباح ائمه را، در میان ایشان حضرت قائم (علیه السلام) را دیدند، که ایستاده و نماز می کند، پس فرمود که: با این قائم انتقام خواهم کشید از ایشان. [۱۳۰۹]. بیست و یکم: ملائکه ای بودند که بعد از شهادتش تربتش را به آسمانها بردند، چنانکه در خبر است که ملکی از ملائکه ی فردوس نازل شد به دریاها، و بالهای خود را گشود بر همه ی دریاها، و فریاد کرد ای اهل دریاها لباس حزن دربر کنید، که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را سر بریدند، پس از تربت آن جناب ببالهای خود برداشت، و به آسمانها برد، و هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه آن تربت را بوئید، و در نزد او اثری از آن ماند. [۱۳۱۰]. بیست و دوم: ملائکه ای بودند که از برای تجهیز و تغسیل و تحنيط و تکفین آن حضرت نازل شدند، چنانکه در محلش مذکور است. [۱۳۱۱].

متصف بودن آن حضرت از صفات ملائکه

مقصد دوم: در آنچه آن جناب متصف است به آن از صفات ملائکه و مقصود صفات یک ملک نیست، زیرا که آن فضیلتی نیست نسبت به آن حضرت، بلکه مقصود آن است که اگر ملاحظه نمائی جمیع ملائکه را که از تمام مخلوقات بیشتر هستند، و ملاحظه کنی عبادتهای ایشان را به انحاء مختلفه که به حد و حصر در نیاید از اول خلقتشان تا آخر دهر، هر آینه آن جناب جمع نموده است جمیع آن عبادتها را در یک روز، پس گویا آن جناب جمیع ملایکه است. [صفحه ۴۱۹] پس اول بشنو صفات ملائکه را که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان اصناف ایشان می فرماید در خطبه ی نهج البلاغه می فرماید: بعضی از ایشان همیشه در سجده اند، و بعضی از ایشان همیشه در رکوع، و بعضی صف بسته اند، و از حال خود منفک نمی شوند، و تسبیح می کنند و خسته نمی شوند، چشم ایشان به خواب نمی رود و عقل ایشان سهو نمی کند، و بدن ایشان سست نمی شود، و هیچ غفلت و فراموشی ندارند، و بعضی امین بر وحی الهی هستند که به سوی

انبیاء می آورند، و آمد و شد می کنند به احکام و اوامر الهی، و بعضی حفظه عبادند، و بعضی خازنان بهشتند، و بعضی در بزرگی به نحوی هستند که پاهای ایشان در زمین هفتم است، و سرهای ایشان از آسمان هفتم گذشته، و ارکان ایشان از اقطار خارج است، و دوش ایشان مناسب با قوایم عرش است، یعنی از حمله‌ی عرشند. [۱۳۱۲]. مؤلف گوید: هرگاه ملاحظه نمائی حالات امام مظلوم را، می‌یابی آن جناب را که عبادت کرد مانند عبادت جمیع ملائکه، پس سجود نمود از برای خدا سجده‌ای که دیگر از آن سر بلند ننمود، و رکوع کرد که از آن قدش راست نشد، و شب عاشورا تا به صبح به عبادت ایستاد، و خواب و سهو بر او راه نیافت، و در روز عاشورا نفس خود را به تعب‌ها انداخت، از اعمال و افعال، و رفتن و آمدن، و حرب و ضرب، و حملات و فریاد، و اغاثه‌ی اصحاب و استغاثه از اعداء، و اصلاً از برایش سستی بدن عارض نشد، که آن بدن شریف از جنس این اجسام نبوده، و هرگاه ملاحظه نمائی آن جناب را با اصحابش در مقام طاعت خدا، چگونه صف بسته بود، هر آینه خواهی دانست که ایشان مانند ملائکه صافین هستند، که از محل خود زایل نشوند. و باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید در بیان صفات ملائکه چشیدند شیرینی معرفت خدا را، آشامیدند از جام محبت او که سیراب شدند، و در مکنون قلب ایشان ثابت و راسخ گردید عروق خوف او، پس خم گردید به طول عبادت و طاعت اعتدال قامتشان، و تمام نمود طول رغبت به سوی او ماده تضرعشان را، و آزاد ننمود بزرگی مقام [صفحه ۴۲۰] ایشان بندگی خشوعشان را، و عجب و خودبینی به ایشان راه نیافت، که اعمال خود را بسیار ببینند، و ملاحظه‌ی حقارت خود در جنب جلال الهی باقی نگذاشت از برای ایشان، نصیبی در بزرگ شمردن حسنات خود، و جاری نیست بر ایشان سستی با وجود زحمت ایشان در عبادت، و شوق ایشان تمام نگردید تا اینکه از مقام رجای ایشان تعلقی حاصل شود، و با طول مناجات زبان ایشان نمی‌خشکد، و از کثرت ناله و زاری صدای ایشان نمی‌گیرد، و از مقام اطاعت دوش ایشان سبک نمی‌شود، و گردن ایشان از برای تقصیر در امر او خم نمی‌گردد و غفلت به گرد ساحت ایشان راه

ندارد. [۱۳۱۳]. مؤلف گوید: اگر نظر کنی به چشم حقیقت خواهی یافت، که شیرینی معرفت همان است، که حسین (علیه السلام) چشید، و جام محبت همان است، که آن جناب نوشید، چنان شیرینی معرفت را یافت، که مرارت زحماتی را که بر او وارد گردید، نیافت، با اینکه تمام مرارت دنیا در آن جمع بود، از قلبی و روحی، و نفسی، و جسدی، و ظاهری، و باطنی، و فرمود: خوش است از برای من مرگ. و چنان جام محبت نوشید که شدت عطش در قلب او اثر ننمود، با اینکه لبانش و زبانش را خشک ساخت، و کبدش را از هم پاشید، و روشنی چشمش را تمام نمود، ولی قلبش سیراب بود از جام محبت. و اگر تأملی نمائی به دیده‌ی بصیرت، خواهید دانست که قول آن حضرت در اعتدال قامت، اظهر افراد و احق مصادیق آن جناب است، زیرا که کمر خود را خم نمود در طاعت خدا در ضمن یک ساعت به تحمل تیر سه شعبه، که از قلب شریفش گذشت، و از پشتش بیرون آمد، پس خون مانند ناودان جاری شد، علاوه نمود بر خم نمودن کمر جدا شدن اعضا و جوارح را. و اگر نیکو تدبر کنی خواهی یافت آن جناب را اعظم مصادیق آن فقره، که در شأن ملائکه فرمود که: طول شوق الهی ماده تضرع ایشان را منقطع نمی کند، زیرا که آن عبارت است از اینکه در تضرع خود ملاحظه‌ی مطلبی ندارند، تا به وصال آن ، یا ناامیدی از آن، [صفحه ۴۲۱] تضرعشان قطع شود، بلکه مقصود ایشان خود تضرع است لئفسه مادامی که زنده‌اند، و تحسین (علیه السلام) در این صفت تفوق داشت بر ملائکه، و آن این است که نمی‌خواست انقطاع ماده‌ی تضرع را، نه در حیات، و نه بعد از ممات، زیرا که متحمل شد مصائب را، بعد از وفات به جسد شریفش، به انواع مصائب، و به سر مبارکش به انواع بلایا، و به قبر منورش به اقسام ابتلا، و جمیع آنها را نیت نموده بود در حیاتش، و ملاحظه نموده بود حتی پامال شدن بدن، و بریدن انگشت ، و دست و زدن چوب بر لب و دندان، و گردانیدن سر در شهرها و بازارها، و همه‌ی اینها را از جمله‌ی عبادات خود قرار داده بود، و این یک ذرهاست از کلام در این مقام، و مابقی در خزانه‌ی خیال بماند. [۱۳۱۴].

عطایای آن حضرت به ملائکه

مقصد سوم: در آنچه به ملائکه عطا شده است از آن جناب، و آن چند امر است: یکی: شفاعت گناهکاران ایشان، چنانکه در قضیه فطرس و در دائل معروف است. دوم: قبر شریفش معراج ملائکه است چنانکه در خبر وارد است. [۱۳۱۵]. سوم: آن جناب منبع فیض است از برای ایشان، که به خدمت او می‌رسند به مقاماتی که به تسبیح و تقدیس نمی‌رسد به آن مقامات، از این جهت چون ملائکه گفتند: (نحن نسبح بحمدک و نقدر لک) [۱۳۱۶] یعنی ما تسبیح و تقدیس تو می‌نمائیم، خطاب ایشان مخفی بود، و بعد دانستند، و ایضا از برای ایشان اسبابی مقرر شد از اسباب حسینی که سبب علو درجات ایشان است، به طرق مختلفه از گریه بر او، و زیارتش، و خدمت زوارش، و مزارش، چنانکه معلوم شد از تفصیل سابقه. [صفحه ۴۲۴]

در خصوصیات آن حضرت نسبت به انبیاء عظام

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده‌ای وز کین چها در این ستم آباد کرده‌ای بر طعنت این بس است که بر عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای بهر خسیکه بار درخت شقاوتست در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای ای زاده‌ی زیاد نکردست هیچ‌گاه نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای کام یزید داده‌ای از کشتن حسین (ع) بنگر که را تقبل که دلشاد کرده‌ای حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده‌اش به حنجر فولاد کرده‌ای ترسم تو را دمی که به محشر درآورند از آتش تو دود به محشر درآورند [صفحه ۴۲۵] عنوان یازدهم: در خصایص آن حضرت که متعلق است به انبیاء عظام، و در آن چند مقصد است:

در خصوصیات آن حضرت نسبت به انبیاء عظام

مقصد اول: در آنچه عطا شده است به آن جناب از صفات انبیاء پس می گوئیم که: خداوند مخصوص نموده است انبیاء را به دوازده صفت، و همه‌ی آنها در حسین (علیه السلام) موجود است بر وجه اکمل، و از جمله صفات انبیاء آن است که خداوند متعال امتحان نموده است خلق را، به اینکه انبیا را ضعیف و فقیر قرار داده، و از برای ایشان اوضاع دنیوی، و زینت آن را قرار نداده. و جمیع حالات و ابتلای ایشان موجود بود در آن جناب روز عاشورا، به نحوی که ظاهر گردید از آن حقیقت اخلاص و از برای خداوند که هیچ شائبه غیر در آن نبود، و از این جهت اصحاب و اتباع او را سادات شهداء و اولیاء خدا و اصفیاء و دوستان الهی خواندند. [۱۳۱۷]. و از جمله صفات انبیاء آن است که نبود احدی از ایشان که مبتلی نباشد به فقر، یا به گرسنگی یا تشنگی یا برهنگی، یا ضرب، یا قتل، یا اذیت و یا استخفاف. و بعضی از گرسنگی مردند، و بعضی از تشنگی، ولی در هیچ یک از ایشان مجتمع نشد جمیع این بلیات، هر چند اکثر آن در بعضی بود، و مخصوص است حسین (علیه السلام) به اجتماع جمیع این بلیات در او به نحوی که صفت سلامت از هیچ جهت در آن جناب ابدان نبود. [۱۳۱۸]. و از جمله صفات انبیاء آن است که از ابدان ایشان بوی به استشمام می شد چنانکه در حدیث است. [۱۳۱۹]. و از حضرت حسین (علیه السلام) استشمام بوی سیب می شد نظر به آن حدیث که سابقا [صفحه ۴۲۶] مذکور شد، و تا حال هم بوی آن از قبر شریفش استشمام می شود، چنانکه مخلصان از شیعه می یابند آن را خصوصا در اوقات سحر چنانکه در خبر است. [۱۳۲۰].

در خصوصیات آن حضرت نسبت به تمام انبیاء

اشاره

مقصد دوم: در آنچه به آن حضرت عطا شده است از انبیاء عموماً، و آن چند چیز است: یکی آنکه جمیع انبیاء زیارت مدفن آن جناب را کرده اند، چنانکه در حدیث است که

هیچ پیغمبری نبوده مگر این که به زیارت کربلا آمده [۱۳۲۱]، و کسی که به زیارت در ظاهر نرفته در شب معراج به آنجا رفته، چنانکه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که: در شب معراج مرا بردند به موضعی که آن را کربلا می‌نامند، پس نمودند به من مصرع حسین را. [۱۳۲۲]. دوم: از برای ایشان همیشه اوقات مخصوصی است که همه‌ی ایشان به زیارت او می‌روند مانند شب قدر و شب نیمه‌ی شعبان. [۱۳۲۳].

در خصوصیات آن حضرت نسبت به فضائل انبیاء

اشاره

مقصد سوم: در آنچه مخصوص است به آن جناب از فضایل انبیاء فردا فرد، و در آن چند باب است: بدان که وارد شده است در زیارت آن جناب وارثیت از برای بعضی انبیاء، چنانکه زیارت وارث معروف است، و در بعضی زیارات وارد است خطاب سلام بر انبیاء به اسم ایشان، و صفتشان، پس چون بیان این عنوان کنیم لازم است، که در قسم اول بیان وجوه وارثیت و کیفیت آن را نمائیم، و در قسم دوم بیان کنیم که محتمل است مراد به آن اسم [صفحه ۴۲۷] همان پیغمبر معروف باشد، و ممکن است مراد جناب حسین (علیه السلام) باشد به استعاره، به جهت شدت مناسبتی که با آن پیغمبر دارد، مثلاً وارد است که: « السلام علی الأیوب الصابر »: [درود بر ایوب شکینا]، پس ممکن است که بگوئیم مراد همان ایوب معروف است، و ممکن است که استعاره باشد از جناب حسین (علیه السلام) و همچنین در سلام بر یحیی مظلوم و غیره. باب آدم (علیه السلام): از برای او سجده کردند ملائکه تماماً به این معنی که قبله‌ی ایشان بود، و حسین (علیه السلام) صلوات فرستادند بر او ملائکه، و طواف می‌نمایند به قبر او، و قبرش معراج ایشان است. [۱۳۲۴]. آدم ساکن شد در بهشت، و حسین (علیه السلام) از نورش بهشت و حورالعین خلق شد [۱۳۲۵]، آدم را لباس بهشتی زینت بود، و حسین زینت بهشت است [۱۳۲۶]،

آدم مبتلی شد به فراق بهشت، و حسین (علیه السلام) مبتلی شد به فراق دوستان [۱۳۲۷] و آدم مبتلی شد به اینکه فرزندش هابیل را کشت، و دید خود او را که زمین آشامید، و حسین (علیه السلام) مبتلی شد به اینکه دید بدن فرزندش را پاره پاره [۱۳۲۸]، آدم مبتلی شد به نهی از اکل شجره، و از آن تناول نمود، و حسین (علیه السلام) مبتلی شد بنهی از جمیع علایق، و اکل و شرب و اطاعت نمود [۱۳۲۹]، آدم صفوة الله بود از تمام مخلوقات، و حسین (علیه السلام) صفوه‌ی صفوت بود. آدم افتخار نمود بر او شیطان، به اینکه او از آتش و آدم از گل، و حسین (علیه السلام) افتخار نمود بر او یزید پلید، چون دید خود را بر روی تخت سلطنت، و اتباعش با کمال زینت، و لباسهای فاخر به گردش نشسته [۱۳۳۰] و دید عیال خود را در قصرها پشت پرده‌ها، و در لباسهای طلا و زری و حریر، و عیال حسین (علیه السلام) در لباسهای کهنه و پاره، بر [صفحه ۴۲۸] ریسمانها بسته، و در مجلس ایستاده [۱۳۳۱]، و دید پسران خود خالد و معاویه را که با زینت تمام پهلوی نشسته با سلاح و جواهر، و دید فرزندان حسین (علیه السلام) را در پیش رویش، یکی سرب‌بی‌تن، و دیگری مریض و معلول، و دید خود را متوج به تاج پادشاهی بر سریر نشسته، و حسین (علیه السلام) برهنه بر زمین پیش رویش گذاشته با سرهای برادران و اصحابش، و مجلس از دشمنان حسین (علیه السلام) و مشایخ بنی‌امیه مالا مال، همه بر کرسیهای زرین نشسته، پس باد نخوت و غرور به کاخ دماغ آن مغرور بالا رفته، و رو به اهل مجلسش نموده، شروع کرد به مذمت آن جناب کردن، و شماتت می‌نمود، و فخر می‌کرد، پس اشاره نمود به آن سر، و گفت: این همیشه بر من فخر می‌کرد، و می‌گفت: پدرم بهتر است از پدر یزید، و مادرم از مادرش، و جدم بهتر است از جدش، و خود نیز بهتر از او هستم. اما اینکه گفت: پدرم بهتر است از پدر یزید، پس پدرم با پدرش محاجه کرد، خدا از برای پدرم حکم کرد و اینکه گفت مادرم بهتر است به جان خودم قسم راست گفت، البته فاطمه دختر رسول خدا بهتر از مادر من است، و اما اینکه جدش بهتر از جد من است آن هم معلوم است برای هر مسلمانی، و اما اینکه او بهتر از من است پس گویا نخوانده

است که خدا ملک را بهر کس بخواهد می دهد، و از هر کس بخواهد می گیرد [۱۳۳۲]

حسین بن علی را نیکو بشناسید

ای صاحب غیرت نیکو تأمل نما در کلام این شقی ملعون، که به این اشاره چگونه قصدش تحقیر آن سرور بود، پس شما در مقابل، اعزاز و تکریم آن جناب کنید، ای صاحبان همت و حمیت و غیرت و مروت، پس بگوئید همین سری را که به تحقیر به سویش اشاره می کنی، زینت آسمان و زمین است، همین زیب عرش برین است [۱۳۳۳]، همین عزیز خدا و رسول است، همین است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را با خود به منبر [صفحه ۴۲۹] برد، و گفت: این است حسین بن علی پس او را بشناسید [۱۳۳۴]، همین عزیز زهراء بتول است، اگر چه اینها دل را خنک نمی کند، زیرا که در مقابل آن ملعون نبودیم که این سخنان را بگوئیم. بلی یک نفر از احبار یهود سخنی گفت [۱۳۳۵]، و ایلچی پادشاه روم سخنی گفت [۱۳۳۶] و حضرت زینب خاتون کلامی فرمود، که تفصیلش در محلش مقرر است. [۱۳۳۷]. و باز نیکو نظر نما در مطابقه‌ی حالت یزید با ابلیس لعین، زیرا که ابلیس به نظر ظاهری دید تواضع گل را، و نرمی و ذلت آن را، وحدت آتش و حرارت و احراق و ارتفاعش را، پس خیال کرد که آتش بهتر از است از گل، و غافل از آن شرافت که در گلست، که محل روئیدن انواع ریاحین، و گلها، و شکوفه‌ها و میوه‌ها، و درختها و ثمره‌ها، و معدن همه‌ی فلزات، و انواع جواهر، و خزینه‌ی آب‌ها که موجب حیات اشیاء است، و غیر ذلک. و یزید دید خود را بر سریر سلطنت، و سر حسین (علیه السلام) بریده در میان طشت به نزدش گذاشته بی حس و حرکت [۱۳۳۸]، و اتباعش همه با زینت لباس فاخر مسلح و مکمل بر خدمتش ایستاده، پس خیال کرد از برای خود فضیلتی را و استدلال کرد به اینکه خدا ملک را به او داده، و او را عزیز کرده، و حسین (علیه السلام) را ذلیل کرده، و ندانست آن ملعون که در همین حالت او

ذلیل بوده، و حسین (علیه السلام) عزیز، و ملک را به حسین (علیه السلام) داده، و از آن لعین انتزاع نموده، و به همین فعلش نمی بینی که تمام بنی آدم او را سب می کنند؟ و حسین (علیه السلام) قلوب اهل دنیا را تماماً مالک شده حتی قلوب کفار. [۱۳۳۹]. و اگر بخواهی مصداق: (تعز من تشاء و تذلل من تشاء) را بدانی نظر کن به قبر حسین (علیه السلام) و احترامش، و زینتش و اوضاع و عمارتش، و زوارش که روز به روز در [صفحه ۴۳۰] ازدیاد است. و نظر کن به قبر یزید در شام که از روز دفنش تا حال هر کس از آن جا می گذرد سنگی به جانب آن می اندازد، بلکه از پیش سنگ همراه خود برمی دارند، تمام شیعه و سنی و یهود و نصاری چنین می کنند، و به تجربه رسیده است که اگر سنگ بر آن نیندازد حاجتش روا نمی شود، و الان بقدر تل عظیمی شده است از آن سنگها که بر آن انداخته اند، و کسی که آن ملعون را متنبه نمود بر بطلان خیالش حضرت مکرمه زینب خاتون بود در آن خطبه شریفه اش که عنوان مستقلى می خواهد. آدم مبتلا شد به مفارقت بهشت دفعه پس بیرون رفت از محل انس و ریاض قدس به سوی زمین گرد آلوده که معدن آفات و شرور، و سباع و موزیات است، و اشعاری انشاء نمود به تغیر بلاد و من علیها. [۱۳۴۰].

مقایسه ی گریه ی آدم با گریه ی حسین

و حسین نیز مبتلی شد به مثل این پس یکدفعه بیرون رفت از بهشت اجتماع دوستان، و اولاد و برادران در ظرف دو ساعت از زمان، چنانکه در روایت است که چون نماند از برای آن حضرت احدی از اصحاب و یاوران، طفلی از خیمه ها بیرون آمد که در گوش او گوشواره بود از در، و به هر طرف نظر می کرد با ترس و بیم، پس هانی ابن ثبیت به او رسید و با شمشیر او را زد، و شهید ساخت. [۱۳۴۱]. و چون آن هم نماند به خواهرش فرمود: طفل رضیع را بیاور، پس آورد آن طفل را و به دستش داد، و واقع شد آنچه شد. [۱۳۴۲]. و چون آن هم نماند زنان را ندا کرد، و چون از نزد ایشان بیرون رفت، و دید

بلاد را متغیر، و هیچ کس را با خود ندید، انشاء اشعار نمود به همان مضمون که آدم انشاء [صفحه ۴۳۱] نمود [۱۳۴۳] ، و دعا کرد چنانکه آدم دعا کرد، و گریست به روایتی دویست سال [۱۳۴۴] ، و حسین (علیه السلام) گریست یک روز در چند مقام [۱۳۴۵] ، و لکن گریه‌ی آن حضرت قیاس نمی‌شود بر گریه‌ی آدم، زیرا که گریه‌ی آدم گریه‌ی فراق بود از برای خودش، و گریه‌ی حسین (علیه السلام) از روی رقت و ترحم بود، گریه‌ی آدم هر چند طولانی و شدید بود که نهرها از اشکش جاری گردید [۱۳۴۶] ولی گریه‌ی حسین (علیه السلام) خونی بود که از چشمه‌ی قلبش جاری گردید، گریه‌ی آدم (علیه السلام) مقرون به تسلی شد، و گریه‌ی حسین (علیه السلام) تسلی نداشت. گریه‌ی آدم (علیه السلام) از برای یک پسر بود که از او کشته شد، و گریه‌ی حسین (علیه السلام) برای برادران و اولاد و بنی اعمام و اصحاب و عیال و اطفال بود، و آدم (علیه السلام) مبتلی شد از برای تحصیل قوت و طعام از برای خودش و زوجه‌اش به بلای سختی، زیرا که آن وقت در روی زمین اسباب معیشت به زحمت تحصیل می‌شد، پس در تحصیل علم به اسباب، و عمل آن بدون معاون کمال زحمت بود، و اگر تأیید الهی نبود ممکن نبود عیش از برای او. حسین (علیه السلام) مبتلی شد به تحصیل آب از برای دفع عطش عیال و اطفالش، با اینکه آب در آنجا موجود بود، پس آن حضرت زحمت بسیار کشید، و انواع تعب بدنی و نفسانی را متحمل گردید، پس گاهی خودش آن قوم را موعظه کرد [۱۳۴۷] و گاهی کسی را می‌فرستاد که ایشان را موعظه کند [۱۳۴۸] ، و گاهی می‌فرستاد کسی را که خواهش کند از ایشان [۱۳۴۹] و گاهی در شب پنهانی جمعی را می‌فرستاد [۱۳۵۰] ، و گاهی چاه می‌کند [۱۳۵۱] ، و گاهی طلب می‌کرد خودش از برای زنان به این لسان که اینها با شما جنگ ندارند [۱۳۵۲] ، و گاهی [صفحه ۴۳۲] برای طفلش طلب می‌کرد [۱۳۵۳] ، و گاهی آن طفل را به ایشان می‌نمود که ببینید از تشنگی بیتاب شده [۱۳۵۴] ، و گاهی از برای خودش طلب می‌کرد در وقت احتضار [۱۳۵۵] ، و آدم

(علیه السلام) بعد از زحمت از برایش طعام حاصل شد، و حسین (علیه السلام) بعد از همه زحمتهای باز با لب تشنه جان داد که جان عالم فدای او باد.

مبتلا شدن آدم به قتل هابیل و حسین به قتل علی اکبر

آدم (علیه السلام) مبتلی شد به اینکه قابیل هابیل را کشت و او را دفن نمود و زمین خون او را آشامید، پس حضرت آدم (علیه السلام) زمین را لعنت کرد، و زمین بعد از آن خون احدی را نیشامید [۱۳۵۶]، و حسین (علیه السلام) دید فرزندش علی را پاره پاره، بدون دفن و کفن [۱۳۵۷]، آدم (علیه السلام) گریست بر هابیل چهل شبانه روز، پس وحی به او رسید که خدا به تو عطا نمود عوض او هبه الله را که شیت باشد، و حسین (علیه السلام) بر فرزندش گریست نصف ساعت، و آن مقابل چهل روز بود و بعد از آن مبتلی شد به کشته شدن فرزند دیگرش که علی اصغر بود، به مفارقت علی دیگر یعنی جناب زین العابدین.

ادریس پیغمبر و حسین

باب ادریس (علیه السلام): ادریس را خداوند بالا برد به مکان بلندی که مابین آسمان چهارم و پنجم است [۱۳۵۸]، و حسین (علیه السلام) را به مکان بلندی بردند و روحش را به مکان بلندی بردند، و خونس را، و مثالش را، و تربتش را به مکان بلندی بردند، چنانکه تفصیل آنها در ملحش گذشت. [صفحه ۴۳۳] شفاعت ادریس در حق یک ملک مقبول شد [۱۳۵۹]، و شفاعت حسین (علیه السلام) در حق دو ملک یعنی فطرس و دردائیل [۱۳۶۰]، ادریس (علیه السلام) مبتلی شد به فرار از سلطان، و تفرق اعوان، و سه روز گرسنه ماند [۱۳۶۱]، و حسین (علیه السلام) ایضا مبتلی شد به فرار از کشته شدن در حرم خدا به جهت احترام آن مکان، و مبتلی شد به مقاتله، و تشنه ماند سه روز، تا اینکه خواهرش در مقام نوحه گری می گفت: فدایت شوم ای کسی که تو را با لب تشنه کشتند. [۱۳۶۲] باب

نوح (علیه السلام): نوح شیخ المرسلین است، و حسین (علیه السلام) سید جوانان بهشت است، نوح (علیه السلام) خانه اش مشرف است که مسجد کوفه باشد [۱۳۶۳]، و حسین (علیه السلام) مدفنش اشرف است از مسجد کوفه از چند جهت [۱۳۶۴]، نوح (علیه السلام) در حق او خداوند فرموده است: (سلام علی نوح فی العالمین) [۱۳۶۵] زیرا که نجات اهل کشتی به سبب او شد، و حسین (علیه السلام) نیز سبب نجات از جهنم است، نوح (علیه السلام) صاحب کشتی بود که بر روی آب جاری گردید و حسین (علیه السلام) آن کشتی نجات است که هر کس به آن پناه برد نجات یابد از طبقات جهنم [۱۳۶۶] نوح (علیه السلام) نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود به سوی خدا، پس او را می زدند به حدی که غش می کرد تا سه روز، و خون از گوش او جاری می شد [۱۳۶۷]، و حسین (علیه السلام) در قوم خود نصف روز دعوت نمود پس چنانش زدند که سه روز بدن بی سر بر روی خاک افتاده، و خون از تمام اعضایش جاری بود [۱۳۶۸]، پس اذیت آن حضرت در این ساعت بیشتر از اذیتهای هزار ساله‌ی [صفحه ۴۳۴] نوح (علیه السلام) بود.

حضرت ابراهیم و حسین و قبول نکردن اغاثه‌ی ملائکه

باب ابراهیم (علیه السلام): هر گاه در زیارت بگوئی: السلام علی ابراهیم خلیل الله، پس اگر خواسته باشی قصد کن حضرت خلیل را که خود را در راه تقرب الهی به آتش نمرودی انداخت، که در مسافت یک فرسخ بود، و قبول نکرد اعانت ملائکه را، و دعا نکرد از برای خلاصی خود، بلکه عرض کرد علم خداوند به حال من کفایت می کند از سؤال من [۱۳۶۹]، و اگر خواسته باشی قصد کن خلیل کربلا را که خود را در راه تقرب به خدا در عرض چندین فرسخ شمشیر و نیزه درآورد، و قبول نکرد اغاثه ملائکه را [۱۳۷۰] را، و سبب شد که آتش را بر جمع کثیری برد، و سلام نمود. [۱۳۷۱] و اگر خواهی قصد نما خلیل را که قربانی کرد فرزندش اسمعیل را و بر زمین انداخت، یا قصد

کن ابن خلیل را که فرزندش علی را قربانی کرد، و با بدن پاره پاره بر زمین دید. اگر خواهی قصد کن خلیلی را که زوجه‌اش ساره از او آرد طلبید، پس خجالت کشید که بار را خالی آورد، خرجین را پر از رمل نمود، پس خداوند منقلب کرد به آرد [۱۳۷۲]، یا قصد کن ابن خلیل را که دخترش سکینه از او آب طلبید، پس با دست خالی برگشت و به او فرمود صعب است بر من ای دختر تشنگی تو، اگر خواهی قصد کن خلیل را که اهل خود را در وادی بی‌زرع گذاشت، و یک مشک آب نزد آنها بود، پس آمد و در کعبه را گرفت، و گفت: خدایا من بعض ذریه‌ی خود را در این وادی بی‌زرع گذاشتم، پس دعا کرد در حق ایشان که قلوب خلائق مایل شود به سوی ایشان، و از ثمرات روزی ایشان گردد، یا قصد کن ابن خلیل را که اهلش را گذاشت در وادی بی‌آب و طعام، تشنه و گرسنه، و [صفحه ۴۳۵] حیران، و در وقت وداع فرمود: مهیای اسیری باشید. [۱۳۷۳]

اگر خواهی قصد کن خلیل را که دوست می‌داشت ضیافت را [۱۳۷۴]، یا ابن خلیل را که دوست می‌داشت شفاعت را، و ناامید نشود کسی که به او متمسک گردد، اگر خواهی قصد کن خلیل صاحب ملت را، یا خلیل منبع رحمت را.

خدا حافظ اینک من هم رفتم

باب یعقوب (علیه السلام): در زیارت حسین (علیه السلام) می‌گویند: السلام علی یعقوب، اگر خواهی قصد نما یعقوب بن اسحق را که دوازده پسر داشت، و همه‌ی ایشان صحیح و سالم در خدمتش ایستاده بودند، پس روزی به او گفتند: ای پدر یکی از ما را گرگ خورد پس کمرش خم شد، و چشمش سفید گردید از شدت حزن، یا قصد کن یعقوب کربلا را که یک پسر داشت، و صدای او را شنید که، گفت: ای پدر خدا حافظ اینک من هم رفتم. [۱۳۷۵]. اگر خواهی قصد کن یعقوب را که دید لباس یوسف را خون‌آلود ولی پاره نشده، پس گفت عجب گرگ مهربانی بوده [۱۳۷۶] یا قصد کن ابن یعقوب را که دید فرزندش را پاره پاره، نه از لباس، و نه از بدنش، جای سالمی نمانده. از یعقوب

خواستند یوسف را که ببرند همراه خود که در صحرا تفرج و بازی کند، پس ابا نمود و گفت من تاب مفارقتش را ندارم، و حسین (علیه السلام) چون فرزندش علی اکبر روانه شد زنان او را منع کردند، فرمود: بگذارید او را که مشتاق است به ملاقات جدش. [۱۳۷۷]

. برای یعقوب بشیر آمد و جامه‌ی یوسف را نزد او انداخت، پس چشمش روشن شد، و حسین (علیه السلام) شنید ناله‌ی فرزندش را، پس نور چشمش تمام گردید. [صفحه ۴۳۶]

یوسف به نزد عزیز مصر و حسین به نزد یزید...

باب یوسف (علیه السلام): یوسف را چون از پدر جدا کردند، بعضی گفتند: او را بکشیم دیگری گفت: نکشید بلکه در چاه بیاندازید، عاقبت رأی ایشان بر این قرار یافت که او را در چاه انداختند، و حسین (علیه السلام) بعد از آنکه اصحاب و اولاد، و برادران او را کشتند، و زخمهای بسیار از تیر و نیزه و شمشیر بر او زدند، که آن زخمها کفایت می کرد، بلکه بعض آنها کافی در قتل بود، بلکه یک تیر از آن تیرها کافی بود، مع ذلک اکتفا نکردند و فریاد کردند که: او را بکشید مادرهای شما به عزایتان بنشینند، پس جماعتی حمله آوردند که آن کشته شده را بکشند، و ذبح کنند به طریقی که قلم را یارای تحریر نیست. [۱۳۷۸]. یوسف بعد از افتادن در چاه قافله‌ای او را بیرون آوردند، و اسیرش کردند، بعد خریدند و به بازار مصر بردند از برای فروش، و حسین (علیه السلام) را بعد از آنکه بر خاک انداختند سر او را برداشتند، و بر نیزه نصب نمودند، و در کوچه‌های کوفه و شام گردانیدند. [۱۳۷۹]. یوسف را قهرا به نزد عزیز مصر بردند، و عاقبت در نزد پادشاه مکین و امین گردید و حسین (علیه السلام) را به نزد یزید بردند، پس او را شماتت و استهزاء نمود، و با چوب اشاره به دندان شریفش کرد. [۱۳۸۰].

صالح، صاحب ناقة و حسین صاحب عیال و اطفال و...

باب صالح (علیه السلام): صالح، صاحب ناقه مبتلی بود به سقیای آن [۱۳۸۱]، و حسین (علیه السلام) صاحب عیال و اطفال مبتلی بود به سقیای ایشان، صالح (علیه السلام) می خواست که [صفحه ۴۳۷] یک روز تمام آب از برای ناقه اش باشد که دیگری از آن نیاشامد، و قومش چند روز راضی شدند، و حسین (علیه السلام) از برای عیال و اطفالش چند مشک آب خواست، مضایقه کردند [۱۳۸۲]، تا اینکه راضی شد که یک جرعه به طفلش بدهند [۱۳۸۳]، یا یک قطره به جگرش برسانند امتناع نمودند. [۱۳۸۴]. صالح چون ناقه اش را پی نمودند، بچه ناقه اش ناله کنان بر کوه بالا رفت، و تا حال کسانی که از آن جا عبور می کنند، وحشت دارند از آن جا [۱۳۸۵]، و حسین (علیه السلام) چون طفلش را به جهت خواهش آب [روی دست گرفت] تیر زدند، و آن طفل صیحه ای زد، و روحش از بدن مفارقت نمود، حضرت عرض کرد: خدایا این طفل من در نزد تو کمتر از بچه ی ناقه ی صالح نیست، پس از این قوم انتقام بکش، و اگر حال صلاح در انتقام نمی دانی، پس عوض بهتر عطا کن. [۱۳۸۶]. مؤلف گوید عوض بهتر آن است که خداوند عطا نموده است به آن جناب در عوض ناله ی آن طفل، فریادرسی کسانی را که در محشر فریاد می کنند، یا در مواقف فریاد می کنند، یا در میان آتش فریاد می کنند، خصوصاً اگر الآن از استماع مصیبت این طفل فریاد ایشان بلند شود.

هود و حسین صاحبان توکل خاص

باب هود (علیه السلام): هود صاحب توکل خاصی است که به قوم خود گفت که: همه ی شما همدست شوید و با من کید کنید، و مرا مهلت مدهید که من بر خدا توکل نموده ام [۱۳۸۷]، و حسین (علیه السلام) نیز همین کلام را در مقابل اعداء فرمود. [۱۳۸۸]. [صفحه ۴۳۸] هود چون این سخن را به قوم خود گفت کاری با او نکردند، مگر اینکه او را با چوب و سنگ زدند، و حسین (علیه السلام) را زدند به همه چیز از شمشیر و نیزه و عمود و تیر و سنگ و چوب. هود را گلو گرفتند و فشرده تا نزدیک به هلاکت رسید [۱۳۸۹]

اما حسین (علیه السلام) پس گلویش را بریدند، و ضربت زدند، و خرد کردند و نحر نمودند آه. [۱۳۹۰]. باب شعیب (علیه السلام): شعیب پدر آن دو دختر است که موسی دید ایشان را بر سر آب مدین که با ایشان چند گوسفند بود و مردم گوسفندان خود را آب می دادند و ایشان به کناری ایستاده بودند، موسی به ایشان گفت: چرا شما گوسفندان خود را آب نمی دهید؟ گفتند ما را قوت معارضه نیست، پس صبر می کنیم تا شبانان فارغ شوند و پدرمان شیخ کبیر است و نمی تواند خودش بیاید، موسی بر ایشان رقت کرد، پس گوسفندان ایشان را آب داد [۱۳۹۱]. و حسین صاحب دختران و خواهران و اطفال صغار بود، پس وارد گردید بر آب فرات، دید که تمام مردم و حیوانات از آن آب می آشامند، و یهود و نصاری و کلاب و خنازیر را مانعی از آن نیست [۱۳۹۲] مگر عیال و اطفال آن حضرت که ممنوعند از آن، حتی بعد از فراغ دیگران و پدر ایشان سید کبیر و افضل عالمیان است.

ایوب و حسین بندگان خاص الخاص خدا

باب ایوب (علیه السلام): خداوند در حق او فرمود که: ما او را صابر یافتیم نیکو عبدی است. [۱۳۹۳] و حسین (علیه السلام) را خداوند صابر یافت بلکه شاکر و راضی یافت و از این جهت او را وصف کرد به نفس مطمئنه و راضیه و در حق او فرمود: مبارک است این مولود [۱۳۹۴]، و او را در عباد مخصوصین خود داخل و و از عبد خاص الخاص خود شمرد در آن [صفحه ۴۳۹] جا که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسین منی، و حسین او اب حقیقی است زیرا که از هر طاعتی که فارغ شد شروع نمود در طاعت دیگر، که اشق از اول بود و شوقش زیادتیر می شد، ایوب بر هر بلائی صبر کرد ولی متحمل نشد شماتت و برهنگی سر زوجه اش رحیمه را، و حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا صبر نمود بر جمیع مصائب، لکن چون خواهرش از خیمه ها بیرون آمد به سوی قتلگاه، تحمل نکرد و تمام همت بر ارجاع او به سوی خیمه ها [۱۳۹۵] گماشت.

خصوصیات حضرت یحیی با حسین

باب یحیی (علیه السلام): بدان که از برای حضرت یحیی با حضرت حسین (علیه السلام) خصوصیتی است از سه جهت: اول: این که در اخبار وارد شده که از برای حسین (علیه السلام) موازات با یحیی بوده است در چند امر. [۱۳۹۶]. دوم: این که در حدیث است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که: در جهنم منزلی است که مستحق آن نیست احدی، مگر قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین (علیه السلام). [۱۳۹۷]. سوم: این که حسین (علیه السلام) در سفر کربلا مکرر یحیی را ذکر می کرد و هر وقت فرود می آمد در منزلی، یا بار می کرد از منزلی [۱۳۹۸]. و به جهت این خصوصیات در مقام تطبیق سه امر ذکر می کنیم: اول بیان موازات آن حضرت با یحیی دوم آنچه در وقت نزول و ارتحال ذکر می فرمود، سوم در بیان زیادات مصیبات آن حضرت به کیفیتی که سابقا اشاره شد. [صفحه ۴۴۰]

بشارت به ولادت یحیی و حسین از طرف خداوند

امر اول: در بیان موازات که از اخبار مستفاد می شود، پس می گوئیم: از جانب خداوند بشارت به ولادت یحیی رسید و همچنین به ولادت حسین (علیه السلام) پس بشارت اول آن است که می فرماید: (یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی) یعنی: ای زکریا بشارت می دهم ترا به پسری که اسمش یحیی است. [۱۳۹۹]. و بشارت دوم آن است که ملائکه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: خداوند ترا بشارت می دهد به مولودی که از فاطمه (علیه السلام) متولد می شود و لکن بشارت به یحیی سبب فرح زکریا شد و بشارت به حسین (علیه السلام) موجب حزن گردید، زیرا که مادرش حامله گردید و به او از روی کراهت و وضع نمود او را از روی کراهت چنانکه در حدیث است که مراد حضرت فاطمه (علیها السلام) است. [۱۴۰۰]. یحیی (علیه السلام) هر دو شش ماهه متولد شدند

[۱۴۰۱] و هر دو را خداوند بلاواسطه اسم گذاشت. [۱۴۰۲]. و هر دو از پستان شیر نخوردند، بلکه یحیی از آسمان شیر خورد [۱۴۰۳]، و حسین (علیه السلام) از عرش عظیم یعنی زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خدا شیر خورد [۱۴۰۴] و هر دو پیشانی ایشان می درخشید. [۱۴۰۵]. و هر دو در طول عمر فرحناک نشدند، اگر احیانا فرحی از برای ایشان می شد به زودی منقلب به حزن می گردید [۱۴۰۶]. و قاتل ایشان ولد الزنا بود، و در خبر است که در نار منزلی است که احدی مستحق آن نیست مگر قاتل حسین (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام). و یحیی و حسین (علیهما السلام) آسمان برایشان خون گریست، و بر هر دو [صفحه ۴۴۱] زمین خون گریست [۱۴۰۷]، سر هر دو تکلم نمود بعد از قتل، سر یحیی به پادشاه گفت: از خدا بترس [۱۴۰۸]، و سر حسین (علیه السلام) مکرر قرآن می خواند و لاحول گفت. یحیی را به طریق صبر کشتند و حسین (علیه السلام) با اینکه در میدان جنگ شهید شد باز به طریق صبر کشته شد، چنانکه حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود. [۱۴۰۹].

یاد کردن یحیی در وقت نزول و ارتحال

امر دوم: در خبر است که حضرت حسین (علیه السلام) در هر منزلی ذکر یحیی می فرمود و می گفت: سر او را به هدیه از برای زن زانیه بردند. و از تأمل با دیده بصیرت ظاهر می شود که این اعظم مصائب است یعنی شماتت دشمن و دیدن آن شخص را به حالت ضعف و ابتلا دچار می سازد، پس چگونه است مصیبت دیدن آن سر را بریده، پیش رویش گذاشته، و هر چه بخواهد با او بکند، چنانکه از برای امام مظلوم واقع شد در مجلس ابن زیاد و یزید. و این امر بر رسول (صلی الله علیه و آله) خدا اصعب بوده به آن خصوص و از این جهت نفرین کرد بر کسانی که نظر به آن سر کردند با خوشحالی. [۱۴۱۰].

اعظمت مصیبت حسین مظلوم از یحیی مظلوم

امر سوم: در اعظمت مصیبت حسین مظلوم (علیه السلام) از یحیی مظلوم و این مطلب را بیان کنیم در ضمن سلام بر یحیی، زیرا که سلام بر او می کرد، در وقت ذکرش در هر منزل، حال نزول و ارتحال، ما نیز تأسی به آن جناب می کنیم در منازل تطبیق، پس می گوئیم سلام باد بر یحیی که خداوند او را گرامی داشت به شهادتش [۱۴۱۱]، حال می خواهی قصد کن آن یحیی را که به طریق صبر کشتند یعنی او را گرفتند و سرش را بردند، یا قصد کن این یحیی را که به طریق صبر کشتند، یعنی آن قدر زخم بر او زدند که [صفحه ۴۴۲] از حرکت افتاد، پس سرش را بردند. اگر خواهی قصد کنی یحیی را که سرش را به دست گرفتند و در طشت بردند، یا قصد کن این یحیی را که نیزه به پهلویش زدند تا از اسب بر زمین افتاد، پس سرش را بردند. اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که عداوت قاتلش ساکن شد به کشیدن یک کارد به خنجرش یا قصد کن این یحیی را که اکتفا نکردند به چهار هزار تیر و صد و چند ضربه ی شمشیر و صد و چند نیزه و به آن چه رسید به آن حضرت از بردن گلو، و نحر کردن، و نیزه زدن و به آن چه به بدنش رسید بعد از قتل از پامال کردن و مثله نمودن، پس عداوت ایشان نسبت به سر مقدس او ساکن نگردید بکشتن، بلکه بر نیزه اش کردند و به شهرها گردانیدند، و به دار کردند، باز کفایت نکردند، باز چوب به لب و دندان اشاره کردند در چند مجلس. [۱۴۱۲]. اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که سرش را به هدیه بردند ز خانه ای به خانه ای یک دفعه، و حسین (علیه السلام) بر این امر تأسف می کرد و گریه می کرد، یا قصد کن این یحیی را که سرش را در شهرها گردانیدند و هدیه فرستادند مرتبه بعد آخری (یعنی نه یک مرتبه بلکه دفعات متعدده از مکانی به مکانی و از شخصی به شخصی) اگر خواهی یحیی را قصد کن که چون سرش را به نزد ظالم بردند حالتش متغیر شد، یا قصد کن این یحیی را که چون سرش را در نزد ظالمش گذاشتند تبسم نمود، و این تبسم بالاتر بود از

همه‌ی آن زخمها که بر آن جناب زده بودند، کور مباد چشمی که در وقت سماع این تبسم گریان شود. اگر خواهی قصد کن یحیی را که از مسجدهش بیرون کشیدند از برای کشتن و حال آنکه هیچ علاقه و عیال و اطفالی نداشت، یا قصد کن این یحیی را که او را از خیمه‌ها بیرون کشیدند که در آن بود زنان حیران تشنه، بی کس در میان دشمنان، و هر یک فریاد واویلا و اٹکلاه می کشیدند [۱۴۱۳]، پس ایشان را ساکت کرده بیرون آمد، ناگاه دختر صغیره‌اش به او رسید، و بر پایش افتاد و می‌بوسید و فریاد می کرد، داد از بی کسی و ذلت، حضرت [صفحه ۴۴۳] برگشتند و او را به دامان مرحمت نشانیدند، و فرمودند اشعاری که مضمونش آن است که: تا زنده‌ام دل مرا به گریه‌ی خود مسوزان و چون کشته شوم هر چه خواهی گریه کن. [۱۴۱۴]. اگر خواهی قصد نما آن یحیی را که سرش را در طشت بریدند، و از خونسش یک قطره بر زمین افتاد، پس جوشید و ساکن نشد از جوشش، تا اینکه فانی نمود بسیاری از بنی اسرائیل را، آن وقت از جوشش افتاد، یا قصد کن این یحیی را که بر روی خاک سرش را بریدند و خونسش را بر خاک ریختند، مگر چند قطره از آن که خودش بدست گرفت، و بر صورت مالید، و به آسمان پاشید، و به سوی زمین برنگشت و الا تمام زمین سرنگون می شد. اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که به کشش یک کارد سرش را بریدند، یا این یحیی را که سرش را به دوازده ضربت جدا نمودند با شمشیر. [۱۴۱۵]. اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که سرش را بریدند، و لیکن بدنش صحیح بود، یا این یحیی را که سرش را بریدند و بدنش پامال شده، و سوراخ سوراخ، و مجروح بود، سلام بر این یحیی که سرش را از قفا بریدند، و بدنش پامال شد، سلام بر این یحیی که سرش را بر روی سنگ گذاشتند و بر نیزه بلند نمودند و بر درخت آویختند و بر دروازه نصب کردند و در تنور و در زیر ابخانه گذاشتند و محل دفنش معلوم نیست هر چند عاقبت سر با بدن است. [۱۴۱۶].

موسی کلیم الله بود و حسین نیز کلیم الله

باب موسی (علیه السلام): چون حضرت حسین (علیه السلام) از مدینه بیرون رفت، تلاوت نمود آیاتی که متعلق است به موسی (علیه السلام) در قضیه فرارش از فرعون، و چون به مکه داخل شد تلاوت نمود ایضا بعض آیاتی را که متعلق است به موسی [۱۴۱۷]، و در [صفحه ۴۴۴] این تلاوتها اشاره است به تطبیق حالات آن جناب بر حالات موسی. و بیانش آن است که بگوئیم: موسی کلیم الله بود، و حسین (علیه السلام) نیز کلیم الله بود به موجب روایتی که از عنوان المجالس نقل کردیم از انس بن مالک در قضیه ی مناجات. [۱۴۱۸]. و همچنین کلیم الله شد در وقت شهادتش آن خطاب: (یا ایتها النفس المطمئنة) تا آخر آیه چنانکه در روایت است موسی صاحب ید بیضا بود، یعنی دستش گاهی می درخشید در مقام اظهار معجزه و حسین (علیه السلام) اضعاف آن را داشت، زیرا که پیشانی و گلویش می درخشید، چنانکه زید بن اربم روایت کرده در وقتی که آن سر مبارک را بر غرفه ی او عبور دادند [۱۴۱۹] و بدنش نیز می درخشید، چنانکه زارع اسدی که بر نهر علقمه زراعت می نمود نقل کرده [۱۴۲۰] موسی به معجزه آب را از سنگ جوشانید از اثر زدن عصا، و حسین (علیه السلام) مصیبتش خون از سنگها جوشانید، چنانکه در سنگ ریزه های بیت المقدس ظاهر شد [۱۴۲۱] و در روایت است که هر سنگ و کلوخی که از زمین برمی داشتند در زیرش خون تازه می دیدند از شب یازدهم تا طلوع فجر [۱۴۲۲]. و از برایش جوشیدن آبها نیز بوده از چشمه های خلاق از آن چه دیده می شود بلکه هر کس اسمش را یاد کند چنانکه در روایت است، و این صفت ثابت است از برای اسم او با آن خاصیت، نه به جهت استماع مصیبتش از روزی که آسمانها خلق شده، و روزی که تعلیم اسماء به حضرت آدم کردند، چنانکه در تفسیر آیه ی شریفه ی: (فتلقى آدم من ربه كلمات) وارد است. [۱۴۲۳]. موسی از برایش من و سلوی نازل گردید، و از برای حسین (علیه السلام) چند میوه از بهشت آمد، گاهی طبق رطب، و گاهی طعام مطبوخ [۱۴۲۴]، و گاهی انار و به و سیب نازل [صفحه ۴۴۵] گردید، و آن انار در وقت فوت حضرت فاطمه (علیها السلام) مفقود شد، و به در وقت شهادت امیر (علیه السلام) مفقود شد، و

سیب در نزد حضرت حسین (علیه السلام) ماند تا روز عاشورا، و حضرت آن را بو می نمود، و تشنگیش آرام می شد، جناب سجاد می فرماید که: چون تشنگی بر آن حضرت غلبه نمود، دندان خود را در آن سیب فروبرد، و چون او را شهید کردند، آن سیب مفقود شد، ولی بوی آن باقی است، و شیعیان خالص در وقت سحر استشمام آن می نمایند. [۱۴۲۵]. موسی، به سببش طور سینا شرافت یافت به حدی که خداوند به او قسم یاد نموده است به خصوص و به حسین (علیه السلام) نیز چنین است نسبت به زمین کربلا، بلکه در خبر است که طور سینا همان کربلاست. [۱۴۲۶].

موسی صاحب عصا و حسین صاحب شمشیر

موسی صاحب عصا است که معجزه بوده، و حسین (علیه السلام) صاحب شمشیر است که مظهر شجاعت نبویه بوده، و به آن جناب میراث رسیده بود، و مشهور به شجاعت حسینه شد، موسی دعا کرد که خداوند هارون برادرش را وزیر او قرار دهد، و حسین (علیه السلام) ایضا وزیری چون عباس برادرش داشت، که باعث قوت کمر و زور بازویش بود، و از این جهت در وقت شهادت او ناله برآورد، که الآن پشتم شکست. از برای موسی یک دریا منشق شد، تا بنی اسرائیل عبور نمودند، و از برای حسین (علیه السلام) تمام دریاها به موج درآمدند، و ماهیان خود را بیرون انداختند، و بر آن جناب نوحه کردند، و ملکی از ملائکه ی فردوس برین نازل شد بر دریاها، بالهای خود را پهن کرد و ندا نمود که ای اهل دریا لباس حزن دربر کنید، که فرزند رسول (صلی الله علیه و آله) خدا را سر بریدند [۱۴۲۷] و در روایت دیگر می فرماید که: نزدیک می شود که دریاها منشق شوند، و بعضی ببعضی فرو ریزند که اگر ملک موکل به آنها مانع نشود، و این در وقتی است که [صفحه ۴۴۶] حضرت فاطمه (علیها السلام) گریه و نوحه می کند بر فرزندش. بلکه در بعض روایات است که این امر مکرر واقع می شود، و از این جهت فرمودند آیا دوست نمی داری که از یاوران حضرت فاطمه (علیها السلام) باشی. [۱۴۲۸]. موسی قبر خود را به

دست خود حفر کرد در وقتی که گذشت به مردی که قبری حفر می نمود، از او سؤال کرد که این از کیست؟ گفت: از یک بنده‌ی صالح از بندگان خدا، گفت: می خواهی ترا اعانت کنم؟ پس اعانت کرد او را بر کندن قبر، و لحد را تمام نمود، آن مرد گفت: بخواب در آن، تا بینم وسعت دارد یا نه؟ موسی خوابید، پس مقامش را به او نمودند، طلب کرد که روحش را قبض کنند، پس در همان قبر روحش مقبوض گردید [۱۴۲۹] و حسین (علیه السلام) چون که سه روز دفن نشد، قبر او را رسول (صلی الله علیه و آله) خدا حفر نمود، بلکه قبور اصحابش را نیز آن حضرت حفر نمود، چنانکه در خبر است که ام سلمه در روز عاشورا در خواب دید رسول (صلی الله علیه و آله) خدا را غبار آلود، و فرمود: مردم بر فرزندانم هجوم آوردند و او را شهید کردند و من او را کشته دیدم و تا حال مشغول حفر قبور بودم از برای حسین (علیه السلام) و اصحابش. [۱۴۳۰]. موسی را چون آل فرعون از میان آب گرفتند، خواهرش آمد و از دور نظر می کرد، که عاقبت امر او به کجا می رسد، پس دید خواتین (جمع خاتون) مصر او را به فرزندی برداشته اند، و دست به دست، و دامن به دامن می دهند، و تمام زنهای شیرده را از برای دایه گی او جمع نموده اند، و آن جناب پستان ایشان را قبول نمی کند، پس خواهرش آمد، و گفت: من اهل بیتی سراغ دارم از برای کفالت او، تا آخر قصه. [۱۴۳۱]. و حسین (علیه السلام) چون از بالای اسب بر روی خاک افتاد، آل ابوسفیان گرد او را گرفتند و خواهرش از خیمه بیرون آمد، که ببیند عاقبت امر او به کجا کشیده، پس دید او را طعمه نیزه ها و شمشیرها، فریاد برکشید و استغاثه نمود به لشکر، و فرمود: ای پسر [صفحه ۴۴۷] سعد آیا ابوعبدالله کشته شود و تو به او نظر کنی [۱۴۳۲]. موسی چون اهل خود را برد و به طور سینا رسید، و سرما و باران در شب زمستان ایشان را دریافت و نتوانستند آتش روشن نمایند، پس به اطراف نظر کرد، و از دور آتش را دید، و به اهلش گفت: توقف کنید که من آتش یافته ام، می روم شاید از برای شما پاره ای بیاورم، یا راهی بیابم [۱۴۳۳] اگر خواهی قصد کن کلیم الله را، یا قصد کن حسین (علیه السلام) پسر رسول الله را که به اهلش فرمود: من

در وادی مقدس و بقعه‌ی مبارکه آتشی یافته‌ام، پس بیایید با من، که خدا خواسته است شما را اسیر ببیند. [۱۴۳۴]. موسی سبزی گیاه از پوست شکمش ظاهر بود از بس علف تناول نموده بود از گرسنگی [۱۴۳۵] و حسین (علیه السلام) سرخی خون از جمیع اعضای بدنش و سرش و مویش و پوستش ظاهر بود و لبان مبارکش کبود شده بود از تشنگی.

اسماعیل ذبیح الله بود و حسین نیز ذبیح الله

باب اسماعیل (علیه السلام): اسماعیل تسلیم کرد خود را از برای اینکه پدرش او را در راه خدا قربان نماید به رفیق و احسان در ذبح پس خداوند او را وصف نمود به حلیم، و حسین (علیه السلام) نیز حلیم بود که خود را تسلیم کرد از برای اینکه دشمنان او را بکشند، کشتنی که مثل آن واقع نشده و نخواهد شد ابد، و اگر ملاحظه نمائی جمیع جهات و کیفیات مصیبت آن جناب خواهی دانست که مثل آن واقع نشده و نخواهد شد. باب اسماعیل صادق الوعد (علیه السلام): که در قرآن مذکور است [۱۴۳۶]، و آن غیر از اسماعیل بن ابراهیم است، خداوند او را به رسالت فرستاد به سوی قومی، پس او را گرفتند و پوست صورتش را کردند، پس فرستاد خداوند به سوی او سطاویل ملک عذاب را تا از برایش انتقام کشد از آن قوم، اسماعیل گفت: من تأسی می‌کنم به حسین (علیه) صفحه [۴۴۸] السلام [۱۴۳۷] ولی تأسی او در همان کندن پوست صورت بود، فدا شوم آن غریب را که تمام پوستهای بدنش کردند از زخم تیر و شمشیر و نیزه، و اعضایش را هم جدا کردند، چنانکه خودش در خطبه فرمود: «کأنی باوصالی تقطعا عسلان الفلوات»: [گوئی به چشم خود می‌بینم که گرگهای بیابان اعضایم را قطعه قطعه می‌کنند.] [۱۴۳۸]

داود نوحه گر بود و حسین نیز نوحه گر

داود (علیه السلام) اواب بود، یعنی بسیار نوحه می کرد و انابه می نمود، و گاهی بالای منبر نوحه سر می کرد، و مردم جمع می شدند، و با او هم ناله می شدند تا به حدی که جماعتی هلاک می شدند از نوحه و رقت صوت او [۱۴۳۹] و حسین (علیه السلام) صدای استغاثه اش بلند گردید که ای قوم مرا گناهی نیست [۱۴۴۰]، پس جمعی جان خود را در راه او دادند و مرغان و وحشیان و دوستان تا روز قیامت بر او نوحه نمودند و می نمایند.

سلیمان صاحب ملک عظیم بود و حسین نیز صاحب ملک عظیم

خداوند به او ملک عظیم کرامت نمود و تمام جن و انس و طیور را مسخر او ساخت، و باد مأمور حکم او بود و سلیمان کربلا تمام آسمان و زمین و وحش و طیر و باد و دریا و جمیع ما خلق الله حتی بهشت و جهنم و ما یری و ما لا یری مسخر او بودند، و همه ی ایشان در وقت شهادتش ناله و ضجه نمودند، چنانکه تفصیلش گذشت. [۱۴۴۱]. سلیمان را خداوند مبتلی ساخت به اینکه جسدی را بر روی کرسی او انداخت، که بعضی گفته اند: جسد فرزندش بود، که مرده بود، و حسین (علیه السلام) جسد فرزندش پاره [صفحه ۴۴۹] پاره پیش رویش بر خاک افتاد. سلیمان مبتلا شد به اینکه خاتمش را ربودند [۱۴۴۲]، و حسین (علیه السلام) خاتمش را با انگشت بردند.

عیسی فرزند مریم و حسین فرزند زهرا

عیسی پسر مریم عذراء است، و حسین پسر فاطمه ی زهراست، مریم را ملائکه ندا کردند بطهارت و اصطفاء، و فاطمه (علیها السلام) را نیز ندا نمودند به همین نداء عیسی (علیه السلام) روح الله و کلمه الله بود، و حسین (علیه السلام) نور الله و رحمت الله بود. عیسی پسر سیده ی نساء آن زمان بود، و حسین (علیه السلام) پسر سیده ی عالمیان است. آن عیسی (علیه السلام) سنگ را بالین می نمود [۱۴۴۳]، و این عیسی (علیه السلام) سری نداشت که بر بالین نهد آن عیسی لباس خشن می پوشید و این عیسی (علیه السلام) بدنش عریان بود.

آن عیسی (علیه السلام) طعام سخت می خورد، و این عیسی (علیه السلام) سه روز طعام نخورد. آن عیسی (علیه السلام) مالی نداشت، و این عیسی (علیه السلام) سه روز طعام نخورد. آن عیسی (علیه السلام) مالی نداشت، و این عیسی (علیه السلام) اموال و لباسش را به غارت بردند. آن عیسی (علیه السلام) ولدی نداشت که سبب حزنش شود، و این عیسی (علیه السلام) ولدی داشت که از مصیبت او قوای او سست و نور چشمش تمام شد، ولی صبر کرد در راه خدا. آن عیسی (علیه السلام) (سایه بان) او مشارق و مغارب بود، و این عیسی (علیه السلام) سه روز در آفتاب افتاده بود. آن عیسی (علیه السلام) دابه اش پاهایش بود، و خادمش دستهایش بود [۱۴۴۴]، و این عیسی (علیه السلام) را نگذاشتند که بر پا بایستد، و انگشتش را به جهت انگشتی بریدند و کنفش را قطع نمودند، و دستهایش را از بدن جدا کردند. [۱۴۴۵].

عطایای انبیاء به سبب حسین

مقصد سوم: در آنچه به انبیاء عطا شد به سبب حسین (علیه السلام) بدانکه انبیاء را به آن جناب عطا شد دو چیز: یکی اینکه آن حضرت مقتدای ایشان بود در مصیبت، پس به هر [صفحه ۴۵۰] مصیبتی می رسید تأسی به او می کرد در صبر کردن، چنانکه از حضرت امیر (علیه السلام) منقول است مضمون آن. [۱۴۴۶]. دوم: اینکه از برای ایشان فرج حاصل می شد در وقت تلفظ به اسم حسین (علیه السلام) چنانکه روایت شده. یکی قبول توبه ی آدم (علیه السلام) در وقتی که اسماء خمسہ را به او تعلیم نمودند. [۱۴۴۷]. دوم، نوح (علیه السلام) کشتی او بر جودی مستقر شد. [۱۴۴۸]. سوم، زکریا را بشارت به یحیی دادند. [۱۴۴۹]. چهارم، یونس از شکم ماهی نجات یافت. [۱۴۵۰]. پنجم، کشف ضر ایوب شد. ششم، فدا از برای اسمعیل آمد. [۱۴۵۱]. هفتم، یوسف از چاه نجات یافت و از زندان خلاص شد. [۱۴۵۲]. هشتم، یعقوب به وصال یوسف رسید. [۱۴۵۳]. چون همه ی ایشان در هنگام شدت امر متوسل به اسماء خمسہ شدند و چون گفتند: بحق الحسین

(علیه السلام) دعای ایشان مستجاب گردید و همچنین باقی انبیاء مؤلف گوید که: ما نیز از جمله مکروبین به کربت ذنوب هستیم، و بلای ما به سبب گناهان بسیار بزرگ است، پس سؤال می کنیم از خداوند به حق محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و در نزد ذکر آن جناب قلب ما شکسته می شود، و اشک ما جاری می گردد، بلی امیدواریم که خداوند کشف نماید بلا را از ما در هنگام ذکر اسم او، و به برکت نام شریفش. [صفحه ۴۵۲]

در خصوصیات آن حضرت نسبت به افضل انبیاء

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد خاموش محتشم که از این حرف سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد خاموش محتشم که از این شعر خون چکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد [صفحه ۴۵۳]

عنوان دوازدهم: خصوصیات آن جناب، که متعلق است به افضل انبیاء، علاوه بر آنچه سابقاً ذکر شد به عنوان افضل مخلوقات.

ثبوت فضائل خاتم الانبیاء برای حسین

و مراد در این جا بیان ثبوت فضایل، حضرت خاتم الانبیاء و ابتلاء آت او است از برای آن جناب، پس می گوئیم: محمد (صلی الله علیه و آله) افضل مخلوقین بوده، و افضل از حسین (علیه السلام) بوده، و حسین (علیه السلام) از اوست و او از حسین (علیه السلام) است، محمد (صلی الله علیه و آله) سید انبیاء است و حسین سید الشهداء است، محمد

(صلی الله علیه و آله) خاتم النبیین است و حسین (علیه السلام) خاتم الشهداء است، محمد (صلی الله علیه و آله) رحمه للعالمین است به جهت عموم فیضی که به سبب او بر خلائق می رسد از جهاتی، و حسین (علیه السلام) نیز رحمه للعالمین است به همین سبب، محمد (صلی الله علیه و آله) شاهد و مبشر است، و حسین (علیه السلام) شاهد است از برای زوارش و گریه کننده اش در روز قیامت به شهادتی که اصلاح امر ایشان خواهد کرد، و او الان بشارت می دهد ایشان را از یمین عرش، و می گوید: ای گریه کننده، اگر بدانی که چه ثوابی از برای تو مهیا شده است، هر آینه فرح تو بیشتر از جزعت خواهد بود. [۱۴۵۴]، محمد (صلی الله علیه و آله) مخصوص به کوثر، و حسین (علیه السلام) سبب فرح کوثر است، [۱۴۵۵]، چنانکه در روایت مسمع بن عبدالملک مذکور است، که کوثر فرحناک می شود به شرب گریه کنندگان از او [۱۴۵۶]، محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب وسیله است که یکی از مقامات شفاعت است، و حسین (علیه السلام) از اعظم اسباب شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنانکه در خبر است که چون آن جناب را خبر دادند به شهادت حسین (علیه السلام) از جمله کلمات جبرئیل این بود اگر خواهی شهادت دو فرزند ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امت پس راضی شو به آن، و [صفحه ۴۵۴] اگر نه، دعا کن تا خدا سالم دارد ایشان را از سم و قتل. [۱۴۵۷]

محمد (صلی الله علیه و آله) در عضو بدنش کرامت و معجزه ظاهر بود، و حسین (علیه السلام) مظهر کرامات او بود، چنانکه گلو و پیشانی اش از اثر بوسه ی آن حضرت می درخشید و همچنین بالای ناف مبارکش را بسیار می بوسید، و سبب معلوم نبود تا تیر سه شعبه ی مسموم بر آن واقع شد، و همان فی الحقیقه قاتل آن جناب بود، پس معلوم شد که آن سبب تقبیل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود و این یکی از معجزات آن سرور بود. محمد (صلی الله علیه و آله) به معراج رفت به کیفیات خاصه، و حسین (علیه السلام) نیز از برایش معراج بود به کیفیات خاصه، یک معراج جسمانی که بدنش را روز شهادتش بوده، و یکی معراج روحانی. محمد (صلی الله علیه و آله) زحمت کشید در ابلاغ احکام

الهی در مکه تنها ایستاد در مقام دعوت خلائق و متحمل زحمات و مشاق امت گردید. در جنگ بدر و احد و حنین و احزاب و غیر آنها، و حسین (علیه السلام) نیز زحمت کشید در ترویج شریعت، و تنها ایستاد در مقابل دشمنان، و همه‌ی مشقتهاى غزوات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در روز عاشورا بر او جمع گردید، و تفصیل هر یک را مقامی است، و تا چند گوئیم محمد (صلی الله علیه و آله) چنان، و حسین (علیه السلام) چنین، و حال اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) خودش می فرمود، حسین منی و انا من حسین [۱۴۵۸] پس کافی است که ما نیز بگوئیم محمد (صلی الله علیه و آله) از حسین است و حسین (علیه السلام) از محمد (صلی الله علیه و آله) است، و همین کفایت می کند از ملاحظه‌ی تطبیقات فضایل و ابتلائات، بلکه جمیع ابتلاءات حسین (علیه السلام) نیز بر جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد گردید و بالعکس، و الله ولی التوفیق. [صفحه ۴۵۵]

امام حسین در ادب فارسی

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن یا دست ما بگیر و از این دشت پرهراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن [صفحه ۴۵۷]

انگشت و انگشتر

آیه الله کمپانیدر جهان نشنیده‌ام تا بود این چرخ کبود کز سلیمان اهرمن انگشت و انگشتر ربود دست بیداد فلک دستی جدا کرد از بدن کز نهاد عالم امکان برآمد داد و دوداز پی دیدار جانان کرد نقد جان نثار وه چه جانی، یعنی اندر گنج هستی هر چه بود کرد قربانی جوانی را که چشم عقل پیر چشمه‌ی خون در عزای جانگزای او گشود مادر گیتی چنان در ماتم او ناله کرد تا که کر شد گوش گردون از نوای رود رودداد بهر جرعه‌ای از آب دری آبدار در کنار آب دریا، آه از این سودا و سودقاب قوسین عروجش بود بر اوج سنان شد به او ادنی روان چون در تنور آمد فروداز سر نی شاهد بزم حقیقت زد چو سر گمرهان

را جلوه‌ی شمع طریقت می‌نمود سر به نی لیکن ز سر عشق جانانش به لب نغمه‌ای کان
نعمه در مزمار داودی نبود دیر تر سا را گهی روشن تر از خورشید کرد گاه پنداری مسیحا
بود بر دار جهود با لب و دندان او جز چوب بیداد یزید همدم دیگر ندانم، داد از این گفت
و شنود آنچه دید آن لعل لب از جور دوران کم نداشت از چه چوب خیزران این نعمه‌ی
دیگر فزود [صفحه ۴۵۸]

عهد الست

حجۀ الاسلام نیرتیری که بر دل شه گلگون قبا رسید اندر نجف به مرقد شیر خدا
رسید چون در نجف ز سینه‌ی شیر خدا گذشت اندر مدینه به جگر مصطفی رسید زان پس
که پرده‌ی جگر مصطفی درید داند خدا که چون شد از آن پس کجا رسید هر ناوک بلا
که فلک در کمان نهاد پر بست و بر هدف همه در کربلا رسید یکباره از فلاخن آن دست
کینه خاست آن سنگهای طعنه که بر انبیا رسید با خیل عاشقان چون در آن دشت پا نهاد
قربانی خلیل به کوه منا رسید آراست گلشنی ز جوانان گل عذار آبش نداده باد خزان از
قفا رسید از تشنگی ز پا چو درآمد به سر دوید چون بر وفای عهد الستش ندا رسید از پشت
زین قدم چون به روی زمین نهاد افتاد و سر به سجده‌ی جان آفرین نهاد [صفحه ۴۵۹]

هوای نینوا

استاد شهریار شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین روی دل با کاروان کربلا دارد حسین از
حریم کعبه‌ی جدش به اشکی شست دست مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین می‌برد
در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم بیش از این‌ها حرمت کوی منا دارد حسین پیش رو راه
دیار نیستی کافی اش نیست اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین بسکه محملها رود
منزل به منزل با شتاب کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین رخت و دیباج حرم چون
گل به تاراجش برند تا به جائی که کفن از بوریا دارد حسین بردن اهل حرم دستور بود و

سر غیب ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین سروران پروانگان شمع رخسارش ولی چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین سر به راه دل نهاد راه پیمای عراق می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین او وفای عهد را با سر کند سودا ولی خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا با کدامین سر کند مشکل دو تا دارد حسین [صفحه ۴۶۰] سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین آب خود با دشمنان تشنه قسمت می کند عزت و آزادی بین تا کجا دارد حسین دشمنش هم آب می بندد به روی اهل بیت داوری بین با چه قوم بی حیا دارد حسین بعد از این اش صحنه ها و پرده ها اشکست و خون دل تماشا کن چه رنگین پرده ها دارد حسین ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز با لب خنجر نگاه آشنا دارد حسین شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدای جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین اشک خونین گویا بنشین به چشم شهریار کاندرین گوشه عزای بی ریا دارد حسین [صفحه ۴۶۱]

بزم عزا

میر جهانیبیمار و غل جامعه و ناقه ی عریان در کوچه و بازار چنین زار که دیده چون ماه رخ زاده ی زهرا به سر نی انگشت نما بر سر بازار که دیده خون می چکد از محمل و جمعی به نظاره یک زینب و این محنت بسیار که دیده نازک قدم و خار مغیلان و ره شام افتاد ز اطفال روی خار که دیده چون عارض گلرنگ یتیمان حجازی نیلی رخی از سیلی اشرار که دیده گه کوفه و گه شام گهی دیری نصاری جز آل علی این همه آزار که دیده نوباهوی زهرا و تمنای کنیزی بزم پسر هند جگرخوار که دیده طشت زر و لعل لب و چوب ستم خصم سائیدن یاقوت گهربار که دیده سوز دل «حیران» ز غم شاه شهیدان در بزم عزا وین غم بسیار که دیده [صفحه ۴۶۲]

یا حجة الله

حسینی سعدی زمانیا اندر جهان یا حجة الله محشری بنگر خزان از صرصر دی گلشن پیغمبری بنگر به روی دخت زهرا نقشه ی نیلوفری بنگر بیا در کربلا محشر بین کین گستری بنگر نگه کن در حریم کبریا غارتگری بنگر چنان گرم است بازار محبت ای شه دوران که ناچیز است از بهر متاع وصل نقد جان چنین بیع و شرائی را ندیده عالم امکان فروشنده حسین و جنس هستی، مشتری یزدان بیا کالا بین بایع نگه کن مشتری بنگر به جسم عنصری فرزند چون روح است بر مادر کند مادر برای خاطر فرزند ترک سرولی در راه اسلام و رواج دین پیغمبر چنان معجون شده لیلا که بگذشت از علی اکبر نفوذ عشق بین تسلیم مهر مادری بنگر به تبلیغات اسلامی مصمم شاه عطشان شد برای حفظ استقلال دین مقتول دونان شدمگو شه مرد و بعد از قتل در تبلیغ نقصان شد به جای شاه دین فرمانده خیل اسیران شدمقام زینبی را بین، وفای خواهری بنگر حسینی که رسول ابطحی می خواند دل بندش نشاط خاطری وی می نمودی شاه و خرسندش [صفحه ۴۶۳] به دشت کربلا کردند اعدا بند از بندش پیمبر فکر امت بود وقت مرگ، فرزندش ز امت کشته شد، امت بین پیغمبری بنگر یکی سر برد بهر ری فروزاند آتش کین را یکی رختش برد و داد از کف دین و آئین رایکی بر کند آن پیراهن صد چاک و خونین را پی انگشتی ببرید انگشت شه دین را وفای ساربان بین و اصول چاکری بنگر ره آب روان بستند اشرار ستم پرور صدای العطش زان دشت شد بر گنبد اخضر نه تنها تشنه لب جام اجل خورد اکبر و اصغر ز بی آبی به وقت مرگ هم عباس نام آور خجل بود از سکینه یادگار حیدری بنگر به تشریف ملوکانه ز سر لشکر بود خدمت جدا شد دست سر لشکر ولی از کثرت همت مبادا در خور دشمن به شاهنشاه رسد خفت به جای آب خون در راه شه پاشید از غیرت به دشت عشق فرمانده بین فرمانبری بنگر در آید بر جهان بس قاتل بی شرم و کین پرور نیاید بی حیاتر از یزید مرتد و کافرو قاحت برده یارب تا کجا آن شوم بداختر حسین

را کشته بود و خون بها می داد مشتی زر [صفحه ۴۶۴] بین کار یزید بی حیا، زشت اختری بنگر «حسینی» عالم لاهوت محزون دید لاهوتی جهان را ز اشک خود چون رود جیحون دید لاهوتی بگفت این شعر و دنیا را دگرگون دید لاهوتی خدا محبوب خود غرقه در خون دید لاهوتی نگردانید دنیا را خراب و داوری بنگر [صفحه ۴۶۵]

جانسوز ناله‌ای

وصال شیرازیزینب چو دید پیکری اندر میان خون چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون بی حد جراحی نتوان گفتنش که چند پامال پیکری نتوان دیدنش که چون خنجر درو نشسته چو شهپر برهما و پیکان درو دمیده چون مژگان که از جفون گفت این به خون تپیده نباشد حسین من این نیست آنکه در بر من بود تا کنون یکدم فزون نرفته که رفت از کنار من این زخمها به پیکر او چون رسیده چون گرین حسین، قامت او از چه بر زمین ور این حسین، رایت او از چه سرنگون گر این حسین من، سر او از چه بر سنان ور این حسین من، تن او غرق خون یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه یا خواب بوده آنکه مرا کرده رهنمون می گفت و می گریست که جانسوز ناله‌ای آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون کای عندلیب گلشن جان، آمدی بیا ره گم نگشته خوش به نشان آمدی بیا [صفحه ۴۶۶]

خاطره‌ی کربلا

اسدالله جوانمردماه محرم آمد و نو شد عزای تو تجدید گشت خاطره‌ی کربلای تو کون و مکان دوباره سیه پوش شد ز غم فرش است و عرش یکسره ماتم سرای توناسوتیان ز غم به سر و سینه می زنند لاهوتیان به عرش گرفته عزای تودلها به یاد تشنه لبی تو خون شد چشمان مرد و زن همه گریان برای تو آهو به دشت گرید و ماهی میان آب با یاد سوز تشنگی غم فزای توجن و بشر به سوگ تو گردیده نوحه گر عالم پر از نواست ز شور و

نوی تو دشمن غریب کشت تو را و گمان نبرد گردد تمام خلق جهان آشنای تو گشتی
 فدا برای نجات بشر ز جور ای جان ماسوی همه یکجا فدای تو نام بر آن صفای دلی که
 تو داشتی ای مات مانده اهل صفا از صفای تو با آنکه در تن تو توانی نمانده بود بگرفته
 از جراحت پیکان صدای تواندر میان خنجر و تیر و سنان و سنگ یک آن نشد بریده ز
 لبها دعای تو [صفحه ۴۶۷] یا رب به هر بلا که نوشتی تو، راضیم تسلیم محض امر و رضا
 بر قضای تو «روز الست کادمیان را صلا زدند» گفتم بلی به وقت صلا بر صلا تو پابند
 عهد خویشم و مشتاق قرب تو چیزی نخواهم از کرم جز رضای تو این قتلگاه و این من
 و این زخم بی شمار این ناله های زینب غم آشنای توقول شفاعت ار دهی این دل شکسته
 را آید دلش به دست ز لطف و عطای تو دارد «فتی» امید شفاعت به روز حشر ای پادشاه
 کرب و بلا از سخای تو من چیستم غبار ره راهیان عشق من کیستم گدا در دولت سرای
 تو نومید از طبیب و دوا گشته می زند دست امید بر در دارالشفای تواز در مرانم از ره
 احسان قبول کن تا سر به اوج عرش رساند گدای تو [صفحه ۴۶۸]

چشمه ی خون

حساناز بسکه خورد بر بدنش نیزه و خدنگ شد پیکرش شکفته، چو گلهای سرخ رنگ از
 تیر غم، چو ابر بهار آسمان گرفت باران خون، به گلشن او داد، آب و رنگ هر دم به یک
 طرف، بدنش داشت گردشی تا چرخ بر نشانه زند تیر بی درنگ می جست راه ترک قفس،
 مرغ جان او تیر بلا ز بسکه نمود آشیانه تنگ لبریز شد، چو از بدنش چشمه های خون
 بر گرد او بچید فلک، ظالمانه سنگ پوشیده شد عذار حسین از غبار و خون آئینه ی جمال
 خدائی گرفت زنگ قرآنیان، به پیکر قرآن، کشیده تیغ اسلامیان، گرفته عجب، شیوه ی
 فرنگ دشمن در انتظار و مهبای غارت است تا گوشوار و معجری آرد مگر به چنگ پر
 شد حرم، ز غلغله ی و امحمدا شد همصدا به زینب غمدیده طبل جنگ طبع حسان چگونه
 دهد شرح ماجرا اینجا که پای فکر سبک سیر، گشته لنگ [صفحه ۴۶۹]

موج بلا

شیخ الرئیس کربلا موج بلا شد ریخت بر جان حسین جان ما قربان هفتاد و دو قربان حسین رفت تا انوار ایمان رخت بندد از زمین باز روشن شد جهان از نور ایمان حسین ای حسین ای سرور آزادگان بر پای خیز جنبشی ایجاد کن در حد امکان حسین گر نجنبی چیزی از نیکی نماند به جای محشری بر پا نما ای عشق سوزان حسین بر فضاهاى جهان مکرمت پرواز کن نیست این دنیای ظالم غیر زندان حسین از مدینه کرد حرکت تا بیاید کربلا تا بیاید صفحه ی گیتی به فرمان حسین مکه را گریاند و ارکان حرم را در وداع کعبه بر گردش طوافی کرد در شأن حسین در میان ره تلاقی کرد با حر رشید تا ابد شرمنده شد دشمن ز احسان حسین دشمن از شاه ولایت مرحمت آنقدر دید تا که اندر کربلا شد خاک ایوان حسین کربلای پر بلا شد سنگر دفع بلا روز عاشورای کبری، روز طوفان حسین پس صلای وحدت و آزادی اسلام داد چنگ زد قوم ستمگر بر گریبان حسین [صفحه ۴۷۰] سرو آزادی چو عباس وفا از دست داد راد مردانی دگر را باخت چوگان حسین تا نگهدارد بنای اعظم اسلام را سوی میدان بلا رفتند طفلان حسین قاسمی و عونى و عبداللهی آورده بود گشت پرپر سنبل و نسرين و ريحان حسین از خدنگ حرمله گیتی سراسر در خروش چیست جاری ای خدا بر دست و دامن حسین آن خلیل الله و عشق آتشین و آتشش نیست بهتر گلشن او از گلستان حسین با هزاران شوق شد آماده ی جان باختن عاشقی، کاو عاشقان طفل دبستان حسین ساعتی بر ساحل دریای حیرت ایستاد پس نهنک آسا رسید آن گاه جولان حسین غرق شد در عمق دریای سپاه و تیر و تیغ صبر بادت ای فاطمه مام گریان حسین سر شکست و سینه شد مجروح و پیکر موج خون عقل حیران، آسمان شد اشکباران حسین بر دل خاک آمد آن جان جانان از روی زین ذوالجناح باوفا اینک نگهبان حسین آفتابا بر جراحات حسین آتش بزن تا ببینی قدرت بی حد و پایان حسین [صفحه ۴۷۱] صبر کن ای فاطمه سر بر مدار از آسمان تا نبینی وقت مردن

سنگباران حسین آه از آن ساعت که شمر آمد میان قتلگاه گرد مقتل خواهران موپریشان حسین خواب سنگین است و میباید زدن فریادها از سر نی باز بشنو صوت قرآن حسین این لب و دندان سخن از حق فراوان گفته است چوبها باید خورد این لعل عطشان حسین زینب ام الفضیلت باز می گردد اسیر تا ابد باید بسوزد قلب بریان حسین زان گلوی خشک می آید ندای دعوتی زان لبان تشنه بشنو بانگ اعلان حسین آفرین بر آن جوانانی که رستند از هوی در هوای حق همانند جوانان حسین مهدی موعود ای خونخواه خون کربلا می نهی کی مرهمی بر زخم سوزان حسین با حسینم ای خدا در آخرت محشور کن دیگر آنجا دل ندارد صبر هجران حسین [صفحه ۴۷۲]

آه آسمان سوز

محتشما این زمین پر بلا را نام دشت کربلاست ای دل بیدرد آه آسمان سوزت کجاست این بیابان قتلگاه سید لب تشنه است ای زبان وقت فغان وی دیده هنگام بکاست این فضا دارد هنوز از آه مظلومان اثر گرز دود آه ما عالم سیه گردد رواست این مکان بوده است روزی خیمه گاه اهل بیت کز حباب اشک ما امروزش گردش خیمه هاست کشتی عمر حسین اینجا بزاری گشته غرق بحر اشک مادرین غرقاب بیطوفان چراست اینک اینک قبه پر نور کز نزدیک و دور پرتو گیتی فروزش گمرهان را ره نماست اینک اینک حایر حضرت که در وی متصل زائران را شهر روحانیان در زیر پاست اینک اینک سده اقدس که از عز و شرف قدسیان را ملجاء و کرویایان را ملتجاست اینک اینک مرقد انور که صندوق فلک پیش او با صدهزاران در و گوهر بی بهاست اینک اینک تکیه گاه خسرو والا سریر کاستان روب درش را عرش اعظم متکاست اینک اینک زیر گل سرو گلستان رسول کز غم نخل بلندش قامت گردون دوتااست [صفحه ۴۷۳] اینک اینک خفته در خون گلبن باغ بتول کز شکست او چو گل پیراهن حورا قباست این چراغ چشم ابرار است کز تیغ ستم همچو شمعش با تن عریان سر از پیکر جداست این سرور سینه زهراست کز سم

ستور سینه پر علمش از هر سو لگد کوب بلاست این انیس جان پیغمبر حسین بن علی است کز سنان بن انس آزرده تیغ جفاست این عزیز صاحب دلدل اباعبدالهست کز ستور افتاده بی‌یاور بدشت کربلاست این حبیب ساقی کوثر وصی بیسر است کز عروس روزگارش زهر در جام بقاست این سرافراز بلند اختر که در خون خفته است نایب شاه ولایت تاج فرق اولیاست این سهی سرو گزین کز پشت زین افتاده است جانشین شاه مردان شهسوار لافتاست این مه فرخنده طلعت کاین زمینش مهبط است قره‌العین علی چشم و چراغ اوصیاست این در رخشنده گوهر کاین مقامش مخزنست دره‌التاج شه دین تاجدار هل اتاست این دل آرام ولی حق امیرالمؤمنین کامکار انت منی نامدار انماست [صفحه ۴۷۴] این گزین عترت حیدر امام المتقین پادشاه کشور دین پیشوای اتقیاست پا درین مشهد بحرمت نه که فرش انورش لاله‌رنگ از خون فرق نور چشم مرتضاست دوست را گر چشم ازین حسرت نگرید وای وی کز تأسف دشمنان را بر زبان واحسرتاست مردم و جن و ملک ز آه نبی در آتشند آری آری تعزیت را گرمی از صاحب عزاست می‌شود شام از شفق ظاهر که بر بام فلک سرنگون از دوش دوران رایت آل عباسست طفل مریم بر سپهر از اشک گلگون کرده سرخ مهد خود در شام غم همرنگ طفل اشک ماست خاکسارانی که بر رود [۱۴۵۹] علی بستند آب گو نکه دارید آبی کاتش او را در قفاست تیره گشت از روبهان مأوای شیری کز شرف کمترین جای سگانش چشم آهوی خطاست ایدل اینجا کعبه وصل است بگشا چشم جان کز صفا هر خشت این، آینه گیتی نماست زین حرم دامنکشان مگذر اگر عاقل [۱۴۶۰] نه ای کاستین حوریان جاروب این جنت سراسست [صفحه ۴۷۵] رتبه‌ی این بارگه بنگر که زیر قبه‌اش کافر صد ساله را چشم اجابت از دعاست یا ملاذ المسلمین در کفر عصیان مانده‌ام از خداوند امید رحمت و چشم عطاست یا امیرالمؤمنین از رانندگان در گهم وز در آرمزگارم گوش بر بانگ صلاست یا امام المتقین از عاصیان اتم وز رسولم چشم خشنودی و امید رضاست یا معزالمذنبین غرق کبایر گشته‌ام وز تو در خواهی مرادم در

حریم کبریاست یا شفیع المجرمین جرمم برون است از عدد وز تو مقصودم شفاعت پیش جدت مصطفاست یا امان الخائفین اینجا پناه آورده‌ام وز تو مطلوبم حمایت خاصه در روز جزاست یا اباعبدالله اینک تشنه‌ی ابر کرم از پی یک قطره پویان بر لب بحر سخاست یا ولی الله گدای آستانت محتشم بر در عجز و نیاز استاده بی‌برگ و نواست مدتی شد کز وطن بهر تو دل بر کنده است وز ره دور و درازش رو در این دولتسراست دارد از درماندگی دست دعا بر آسمان وز قبول تست حاصل آنچه او را مدعاست [صفحه ۴۷۶] از هوای نفس عصیان دوست هر چند ای امیر جالس بزم گناه و راکب رخس خطاست چون غبارآلود دشت کربلا گردیده است گرد عصیان گر ز دامانش بیفشانی رواست

پاورقی

- [۱] نهج البلاغه (فیض الاسلام ص ۱۱۲۶).
- [۲] نقباء البشر (۱: ۲۸۶).
- [۳] نقباء البشر حاشیه ج ۱، ص ۲۸۴.
- [۴] در حیات وی و پس از وفات بارها منتشر شده است و قبل از رواج عروه الوثقی تألیف آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی (رحمه الله علیه) آن رساله محور فتاوی مراجع تقلید بوده است و بر آن حاشیه زده‌اند. این رساله در سال (۱۲۹۴ ه.ق) به واسطه‌ی شیخ مهدی لاهیجانی به عربی هم ترجمه شده است.
- [۵] مقصود حسینی‌ی شیخ، واقع در شوشتر، می‌باشد که مؤسس آن حاج شیخ جعفر (ره) بوده است و این حسینی، «بست» محسوب می‌شده بدین معنی که اگر مجرمی از نظر حکومت وقت به آنجا پناهنده می‌شد کسی متعرض او نمی‌گردید.
- [۶] اخیرا توسط شرکت نشر و تبلیغ «نیک معارف» با مقدمه‌ای مبسوط در شرح حال مرحوم شیخ، بقلم جناب آقای عبدالحسین طالعی تجدید چاپ شده.

- [۷] آیه‌ی دوم، سوره‌ی انفال.
- [۸] نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن، تالیف استاد علی کریمی جهرمی. صفحه‌ی ۹.
- [۹] یکصد داستان خواندنی، صفحه‌ی ۵۲.]
- [۱۰] الوقایع و الحوادث ملبوبی.
- [۱۱] غنیمۃ السفر میرزا محمد همدانی (ره) از شاگردان مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (قدس سره).
- [۱۲] صاحب کتاب مقابس و کشف القناع.
- [۱۳] پدر شیخ صدوق (ره).
- [۱۴] گوینده‌ی شعر است.
- [۱۵] اصول کافی: ۴۶۳:۱ (سوم شعبان سال سوم هجری).
- [۱۶] احقاف: ۱۵.
- [۱۷] اصول کافی: ۴۶۴:۱، علل الشرائع: ۲۰۶:۱، تفسیر برهان: ۱۷۲:۴، نور الثقلین: ۱۳:۵، کامل الزیارات: ۵۵، مناقب ابن شهر آشوب: ۲۰۹:۳.
- [۱۸] ارشاد شیخ مفید: ۲۰۲،
- [۱۹] فؤاد کرمانی.
- [۲۰] مجله‌ی الغری، شماره‌ی ربیع المولود ۱۳۸۱ ه. چاپ نجف.
- [۲۱] قیام امام حسین از نظر نویسندگان خارجی، به نقل حسین پیشوای انسانها: ۳۷.
- [۲۲] صابر همدانی.
- [۲۳] مجله نور دانش، سال ۲، شماره‌ی ۳، صفحه‌ی ۹۶،
- [۲۴] جعفر نوار.
- [۲۵] خوشدل تهرانی.
- [۲۶] لمعات حسینی.
- [۲۷] فؤاد کرمانی.

- [۲۸] مجله‌ی نور دانش، سال ۲، شماره‌ی ۹، صفحه‌ی ۹۶.
- [۲۹] دکتر قاسم رسا.
- [۳۰] الذریعه: ۲۱۶:۱۳.
- [۳۱] احتمالا منظور از شیخ محمد جواد مذکور: شیخ محمد جواد اصفهانی، متوفای ۱۳۱۲ هـ. صاحب «بحر البکاء» و جد شاه آبادیهای معاصر باشد.
- [۳۲] فهرست منزوی: ۴۴۳۶:۶.
- [۳۳] فهرست منزوی: ۴۵۰۹:۶.
- [۳۴] الذریعه: ۸۲:۸.
- [۳۵] ریاض العلماء: ۳۰۲:۵.
- [۳۶] مجالس المواعظ: ۲۶.
- [۳۷] الذریعه: ۸۲:۸.
- [۳۸] الذریعه: ۳۷۵:۱۸.
- [۳۹] فهرست: ۳۳۶:۱.
- [۴۰] فهرست: ۶۳:۷.
- [۴۱] مجالس المواعظ: ۲۶.
- [۴۲] الذریعه: ۱۶۷:۷.
- [۴۳] اعیان الشیعه: ۲۳۲:۹.
- [۴۴] تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۱:۲.
- [۴۵] نقباء البشر: ۶۲۷:۲.
- [۴۶] مجالس المؤمنین: ۳۸۰:۲.
- [۴۷] مجالس المؤمنین: ۳۸۰:۲.
- [۴۸] حبیب السیر: ۳۳۷:۳.
- [۴۹] حبیب السیر: ۳۴۴:۳.

- [۵۰] الکرام البرره: ۴۱۴:۱، نقباء البشر: ۲۵۴:۱
- [۵۱] معجم البلدان: ۱۰۷:۵،
- [۵۲] عمده الطالب: ۳۱۴،
- [۵۳] انساب سمعانی: ۲۴۶:۱۱،
- [۵۴] فوائد رضویه: ۵۰۱،
- [۵۵] معجم البلدان: ۳۷۷:۳،
- [۵۶] علمای معاصرین: ۶۰، تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۳:۲، فوائد رضویه: ۵۰۰،
- [۵۷] نقباء البشر: ۲۵۴:۱،
- [۵۸] فوائد رضویه: ۵۰۰،
- [۵۹] اعیان الشیعه: ۲۳۲:۹،
- [۶۰] نقباء البشر: ۶۲۸:۲،
- [۶۱] اعیان الشیعه: ۲۳۲:۹،
- [۶۲] ریحانه الادب: ۹۶:۵،
- [۶۳] نقباء البشر: ۶۲۸:۲،
- [۶۴] تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۴:۲،
- [۶۵] فوائد رضویه: ۵۰۰،
- [۶۶] نقباء البشر: ۶۲۸:۲،
- [۶۷] اعیان الشیعه: ۲۳۲:۹،
- [۶۸] المآثر و الآثار: ۱۷۹،
- [۶۹] ریحانه الادب: ۲۷۲:۳،
- [۷۰] تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۳:۲،
- [۷۱] معجم المؤلفین: ۲۵۷:۹،
- [۷۲] تکمله‌ی نجوم السماء: ۱۹۵:۲،

[۷۳]	فوائد	رضویه:	۵۰۱،	نقباء	البشر:	۶۲۸:۲
[۷۴]	علمای			معاصرین:		۶۲
[۷۵]	نقباء			البشر:		۱۴۱۰:۴
[۷۶]	اعیان			الشیعه:		۲۳۲:۹
[۷۷]	تکمله‌ی	نجوم		السماء:		۱۹۵:۲
[۷۸]	مقتل			خوارزمی:		۱۴۵:۱
[۷۹]	اصول			کافی:		۴۶۵:۱
[۸۰]	ارشاد			مفید:		۱۹۸
[۸۱]	تاریخ	ابن		عساكر:		۱۲۷
[۸۲]		عوالم:				۳۰:۱۷
[۸۳]	امالی	شیخ		صدوق:		۱۱۷
[۸۴]	مقتل			خوارزمی:		۱۴۷:۱
[۸۵]		عوالم:				۱۴:۱۷
[۸۶]	بحار الانوار	ج	۴۳	ص		۲۴۸
[۸۷]	بحار الأنوار	ج	۴۳	ص		۲۴۸
[۸۸]	علل			الشرايع:		۲۰۶:۱
[۸۹]	کمال			الدین:		۲۸۴:۱
[۹۰]	یوسف			زهرا:		۶۷
[۹۱]	وقایع	الشهور	و	الایام:		۹۵
[۹۲]	سفینه			البحار:		۲۵۸:۱
[۹۳]	اصول			کافی:		۴۶۵:۱
[۹۴]	ارشاد			مفید:		۲۳۱
[۹۵]	بحار الأنوار:					۳۲۰:۱۰۱

- [۹۶] مقتل خوارزمی: ۳۷:۲
- [۹۷] ابن عساکر: ۲۴۳
- [۹۸] ایضاح الحجّه: ۲۰۹:۲
- [۹۹] عیون الأخبار: ۴۶:۲]
- [۱۰۰] مسند الامام الرضا: ۱۵۱:۲,
- [۱۰۱] من لا یحضره الفقیه: ۱۷۶:۴,
- [۱۰۲] نوائب الدهور: ۱۲۹:۳,
- [۱۰۳] الایقاظ من الهجعة: ۳۶۹ و ۳۸۹,
- [۱۰۴] تفسیر عیاشی: ۲۸۲:۲,
- [۱۰۵] تفسیر بصائر: ۱۴۹:۵۰,
- [۱۰۶] نوائب الدهور: ۱۴۳:۳,
- [۱۰۷] المحجّة: ۱۲۱,
- [۱۰۸] روضه‌ی کافی: ۱۷۵ ح ۲۵۰
- [۱۰۹] تفسیر برهان: ۴۰۸:۲
- [۱۱۰] بحار: ۴۶:۵۳
- [۱۱۱] بحار: ۴۶:۵۳
- [۱۱۲] الایقاظ: ۳۶۸
- [۱۱۳] غیبت نعمانی: ۲۳۸
- [۱۱۴] بحار: ۴۳:۵۳
- [۱۱۵] مستدرک وسائل: ۴۴۵:۱۰
- [۱۱۶] الثاقف فی المناقب: ۴۴۵
- [۱۱۷] رجالی نجاشی: ۲۵۲
- [۱۱۸] نوادر علی بن اسباط - در ضمن الاصول الستة عشر - : ۱۲۳

- [۱۱۹] معالی السبطين: ۱۷۸:۲
- [۱۲۰] مستدرک وسائل: ۳۱۸:۱۰
- [۱۲۱] تهذيب الاحکام: ۵۲:۶
- [۱۲۲] بحار: ۱۰۱:۱۰۱
- [۱۲۳] ثواب الاعمال: ۹۰
- [۱۲۴] نجم ثاقب: ۳۴۳
- [۱۲۵] نهج البلاغه فيض الاسلام ۵۹۸:۳ خطبه ۱۸۲
- [۱۲۶] بحار ۲۸۴:۴۴ - امالي صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۸
- [۱۲۷] منتخب طريحي ۲۷:۲
- [۱۲۸] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزيارات ص ۱۰۱ باب ۳۲ (با تفاوتی در مضمون روايت).
- [۱۲۹] ارشاد مفيد: ۲۵۵:۲
- [۱۳۰] بحار ۲۸۶:۴۴ - امالي صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۲
- [۱۳۱] بحار ۲۵۲:۴۴ - امالي صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸
- [۱۳۲] منتخب طريحي ۱۲۷:۲ مجلس ۹
- [۱۳۳] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزيارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۵
- [۱۳۴] بحار ۲۸۸:۴۴ - لهوف سيد بن طاووس ص ۵
- [۱۳۵] بحار ۷۷:۹۸ - کامل الزيارات باب ۵۹ ص ۱۴۹
- [۱۳۶] تهذيب ۴۳:۶ - وسائل ۳۴۲:۱۰
- [۱۳۷] بحار ۳۵:۹۸ - کامل الزيارات باب ۲۲ ص ۶۸
- [۱۳۸] بحار ۲۷۰:۷
- [۱۳۹] بحار ۲۸۵:۴۴ - کامل الزيارات باب ۳۲ ص ۱۰۳
- [۱۴۰] وسائل الشيعه ۲۲:۳
- [۱۴۱] وسائل الشيعه ۵۲:۳ باب ۱۷ (روايات متعدد است).

- [۱۴۲] بحار ۲۵۲:۱۳ - تفسیر قمی ۳۱۸:۱ (سوره یونس).
- [۱۴۳] بحار ۷۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۸ ص ۱۶۵.
- [۱۴۴] بحار ۲۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۸ ص ۱۶۶.
- [۱۴۵] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۴ ص ۱۴۱.
- [۱۴۶] بحار ۷۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۴ ص ۱۲۴.
- [۱۴۷] سورهی اعراف آیهی ۵۰.
- [۱۴۸] بحار ۶۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۲ ص ۱۳۷.
- [۱۴۹] تفصیل این فقرات در متن کتاب ذکر خواهد شد.
- [۱۵۰] مخفی نماند که مترجم این فقره را اضافه کرده، و مقصد هفتم و هشتم متن را ادغام نموده است.
- [۱۵۱] بحار ۲۷۱:۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۳.
- [۱۵۲] بحار ۲۹۶:۴۳ - مناقب ۲۲۶:۳.
- [۱۵۳] بحار ۳۲۱:۵۷ - خصال ۶۵۲:۲ توحید ص ۲۷۷.
- [۱۵۴] بحار ۳۴۷:۹۸ مصباح المجتهد ص ۷۵۸ (ولادت امام حسین).
- [۱۵۵] سوره النمل آیه ۱۴.
- [۱۵۶] بحار ۵۵:۴۵ - تاریخ طبری ۲۲۸:۵.
- [۱۵۷] بحار ۶۰:۴۵.
- [۱۵۸] بحار ۱۳۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۵:۲.
- [۱۵۹] بحار ج ۲۴ و سایر کتب مفصله رجوع شود.
- [۱۶۰] بحار ۲۷۱:۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۳.
- [۱۶۱] بحار ۱۵۱ - ۱۵۰: ۱۱ (مخفی نماند که موضوع انگشتان را پیدا نکردیم).
- [۱۶۲] بحار ۱۵۱:۳۶.
- [۱۶۳] بحار ۲۳۰:۴۴.

- [۱۶۴] بحار ۳۲۷۲:۴۳ خرائج ۸۴۳:۲
- [۱۶۵] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵
- [۱۶۶] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵
- [۱۶۷] بحار ۲۳۹:۴۳ و ۲۵۶ (مصنف مضمون دو حدیث را در یک عبارت بیان نموده است).
- [۱۶۸] بحار ۲۶۸:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۶۸ ص ۳۶۱. بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفید ۲۵:۲ (مترجم).
- [۱۶۹] بحار ۲۶۲:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸
- [۱۷۰] بحار ۲۸۳:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۶:۳
- [۱۷۱] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰
- [۱۷۲] بحار ۲۶۶:۴۴ - مشیرالاحزان ص ۱۲
- [۱۷۳] بحار ۱۰۷:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۸:۲ با ترجمه - لهوف ص ۶۲
- [۱۷۴] بحار ۱۲۱:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۲:۲
- [۱۷۵] مناقب ۲۱۸:۳
- [۱۷۶] بحار ۱۴۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۷۳:۲
- [۱۷۷] بحار ۱۳۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۶۳:۲
- [۱۷۸] بحار ۱۱۵:۴۵ - لهوف ص ۶۳ و موضوع طبق را پیدا نکردیم و در روایت دیگر «طست» است.
- [۱۷۹] بحار ۱۵۷:۴۵ - احتجاج طبرسی ۳۴:۲
- [۱۸۰] بحار ۱۴۴:۴۵ - مشیرالاحزان ص ۸۵
- [۱۸۱] اجانه‌ی خانه شمر را در کتب مقتل پیدا نکردم.
- [۱۸۲] بحار ۱۲۵:۴۵ - مشیرالاحزان ص ۶۶ موجود در روایت کلمه «اجانه» است.
- [۱۸۳] بحار ۱۸۴:۴۵ - خرائج ۵۷۸:۲

- [۱۸۴] بحار ۱۷۲:۴۵
- [۱۸۵] بحار ۲۹۲:۴۴ - كامل الزيارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۹
- [۱۸۶] بحار ۲۰۷:۴۵ - كامل الزيارات باب ۲۶ ص ۸۱
- [۱۸۷] ثواب الاعمال ص ۲۵۸
- [۱۸۸] بحار ۳۲۸:۴۴
- [۱۸۹] بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفيد ۱۳۱:۲
- [۱۹۰] مقتل أبي مخنف ص ۱۱۸ - بحار ۷:۴۵ - ارشاد مفيد ۱۰۳:۲
- [۱۹۱] بحار ۲۷۳:۳۴ - خرائج ۸۴۴:۲
- [۱۹۲] بحار ۱۹۶:۴۴
- [۱۹۳] بحار ۱۹۱:۴۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۲۲:۳
- [۱۹۴] بحار ۱۹۰:۴۴ - مناقب ۲۲۲:۳
- [۱۹۵] بحار ۳۱۹:۴۳ - مناقب ۱۶۸:۳
- [۱۹۶] بحار ۱۸۹:۴۴ - مناقب ۱۶۸:۳
- [۱۹۷] بحار ۱۹۰:۴۴ - مناقب ۲۲۲:۳
- [۱۹۸] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل خوارزمي ۳۶:۲
- [۱۹۹] بحار ۲۵۶:۴۴ - امالي صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۷
- [۲۰۰] بحار ۳۱۵:۴۴ - امالي صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۲
- [۲۰۱] عوالم ۶۱:۱۷
- [۲۰۲] بحار ۱۹۲:۴۴ - مناقب ۲۲۴:۳
- [۲۰۳] بحار ۲۴۶:۴۳ - تفسير قمي ۲۹۷:۲
- [۲۰۴] بحار ۲۰۵:۳۶ - عيون الاخبار ۵۹:۱
- [۲۰۵] بحار ۲۳۸:۴۴ - كامل الزيارات باب ۲۲ ص ۷۰
- [۲۰۶] بحار ۲۳۸:۴۴ - كامل الزيارات باب ۲۲ ص ۷۰

- [۲۰۷] بحار ۲۰۵:۳۶ - عیون الاخبار ۵۹:۱.
- [۲۰۸] بحار ۲۶۲:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸ - مصنف دو حدیث را یکی حساب کرده است.
- [۲۰۹] بحار ۳۱۱:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۲۹.
- [۲۱۰] کامل ابن اثیر ۵۳:۴.
- [۲۱۱] بحار ۳۱۸:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۵،
- [۲۱۲] بحار ۵۱:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۳:۲،
- [۲۱۳] بحار ۵۵:۴۵ - لهوف سید ص ۵۵،
- [۲۱۴] کشف الغمۃ ۵۱:۲،
- [۲۱۵] بحار ۱۴۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۷۴:۲،
- [۲۱۶] بحار ۲۶۲:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸،
- [۲۱۷] الحبور - به معنای سرور و زینت.
- [۲۱۸] بحار ۱۶:۲۵،
- [۲۱۹] بحار ۲۰۶:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۰.
- [۲۲۰] بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفید ۱۳۱:۲.
- [۲۲۱] سورة فجر آیه ۳۰ - ۲۸.
- [۲۲۲] بحار ۲۰۴:۳۶ - علل الشرائع باب ۱۳۵ ص ۱۷۱.
- [۲۲۳] فقیه ۳۰۷:۲ باب ۱۶۶ - عیون الاخبار ۲۷۵:۲.
- [۲۲۴] بحار ۳۹۲:۴۴ - ارشاد مفید ۹۳:۲.
- [۲۲۵] بحار ۲۱:۴۵ - لهوف ص ۴۸.
- [۲۲۶] ذات الرقاع و بطن النخلۃ - دو محلی است که نماز خوف در هر کدام به نحو خاصی خوانده شده است وجه تسمیه و تفصیل و شرایط آن در کتب فقهیه مذکور است.
- [۲۲۷] مصباح المجتهد ص ۷۵۹ (اعمال روز سوم شعبان).

- [۲۲۸] بحار ۴۴:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲.
- [۲۲۹] بحار ۴۹:۴۵ - احتجاج طبرسی ۲۵:۲ (احتجاج امام حسین در کربلا).
- [۲۳۰] بحار ۳۹۴:۴۴ - لهوف ص ۴۱.
- [۲۳۱] فقیه ۳۰۷:۲ - عیون الاخبار ۳۷۴:۲.
- [۲۳۲] بحار ۲۹۸:۴۴ - خرائج ۸۴۷:۳.
- [۲۳۳] بحار ۴۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۲:۲.
- [۲۳۴] تذکره الخواص ص ۲۲۷ - نفس المهموم ص ۳۵۰.
- [۲۳۵] بحار ۵۴:۴۵ - لهوف ص ۵۴.
- [۲۳۶] بحار ۴:۴۵ - ارشاد مفید ۹۹:۲.
- [۲۳۷] مبسوط طوسی ۳۳:۲ - شرایع ص ۹۰.
- [۲۳۸] بحار ۲۵۷:۲۰ - ارشاد مفید ۹۲:۱.
- [۲۳۹] بحار ۲۶۰:۲۰ - ارشاد مفید ۹۵:۱.
- [۲۴۰] مناقب ۹۵:۲.
- [۲۴۱] بحار ۹۷:۲۰ - اعلام الوری ص ۸۴ ط اسلامیة).
- [۲۴۲] بحار ۱۸۰:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۶ - ۲۶۱،
- [۲۴۳] بحار ۲۲:۲۱ - اعلام الوری ص ۱۰۰،
- [۲۴۴] بحار ۱۵۶ - ۱۵۴: ۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۱،
- [۲۴۵] بحار ۱۵۶ - ۱۵۴: ۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۱،
- [۲۴۶] بحار ۱۵۶ - ۱۵۴: ۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۱،
- [۲۴۷] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۶:۲،
- [۲۴۸] بحار ۱۸۵:۴۵ - خرائج ۵۷۹:۲.
- [۲۴۹] بحار ۱۷۳:۹۳ - ثواب الاعمال ص ۱۶۸ - (الکافی ۵۷:۴ - من لا یحضره الفقیه ص ۱۶۴ کتاب الزکاة).

- [۲۵۰] بحار ۳۷۶:۴۴ - ارشاد مفید ۷۹:۲
- [۲۵۱] بحار ۵۱:۴۵ - مناقب ۲۱۵:۳
- [۲۵۲] بحار ۳۸۸ - ۳۸۷ ۴۴:
- [۲۵۳] بحار بحار ۵۱:۴۵ - لهوف ص ۵۲ (و جمله‌ی از برای طفلش در اصل کتاب عربی نیست.).
- [۲۵۴] لهوف ص ۹۲
- [۲۵۵] بحار ۱۱۴:۴۵
- [۲۵۶] مناقب ۲۵۷:۳ - منتخب طریحی ۱۳۳:۲
- [۲۵۷] بحار ۵۱:۴۵ - لهوف ص ۵۲
- [۲۵۸] بحار ۳۵:۴۵ - لهوف ص ۵۰
- [۲۵۹] وسائل الشیعه ۶۳۵:۲ - امالی طوسی ۲۴۲:۲
- [۲۶۰] بحار ۴۴:۴۵ - لهوف ص ۴۹
- [۲۶۱] بحرا ۳۹۲:۴۴ - ارشاد مفید ۹۳:۲
- [۲۶۲] بحار ۳۹۴:۴۴ - لهوف ص ۴۱ - عقد الفرید ۳۸۰ - ۳۷۹:۴
- [۲۶۳] بحار ۴:۴۵ - ارشاد مفید ۹۹:۲
- [۲۶۴] وسائل الشیعه ۱۵۵:۱۱ - اصول کافی ۵۶:۲
- [۲۶۵] بحار ۸۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۴ ص ۷۵
- [۲۶۶] بحار ۳۶۷:۴۴ - لهوف ص ۲۶
- [۲۶۷] بحار ۲۶۳:۴۳ - خصال ۷۷:۱ مناقب ۱۶۵:۳
- [۲۶۸] بحار ۵۰:۴۵ - مشیر الاحزان ص ۵۴ - تاریخ الطبری ۲۲۸:۵ - لهوف ص ۵۱
- [۲۶۹] بحار ۲۹۷:۴۴ - معانی الاخبار ص ۲۸۸
- [۲۷۰] بحار ۳۴:۴۵
- [۲۷۱] بحار ۵۳:۴۵ - مشیر الاحزان ص ۵۵

- [۲۷۲] بحار ۵۰:۴۵ - لهوف ص ۵۱
- [۲۷۳] بحار ۳۷۶:۴۴ - ارشاد مفید ۷۹:۲
- [۲۷۴] بحار ۳۳۰:۴۴ - لهوف ص ۲۹
- [۲۷۵] بحار ۵:۴۵ - ارشاد مفید ۱۰۰:۲
- [۲۷۶] بحار ۵۵ - ۵۴ - ۴۵: لهوف ص ۵۴
- [۲۷۷] بحار ۴:۴۵ - ارشاد مفید ۹۸:۲
- [۲۷۸] بحار ۵۱:۴۵ - لهوف ص ۵۲
- [۲۷۹] بحار ۵۱:۴۵ - مناقب ۲۱۵:۳
- [۲۸۰] بحار ۳۸۹:۴۴ - ارشاد مفید ۸۹:۲
- [۲۸۱] سورة انبياء آیه ۷۳
- [۲۸۲] سورة الانسان آیه ۱۲
- [۲۸۳] بحار ۶۱:۲۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۳۵ - ۳۳۲
- [۲۸۴] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۳ ص ۷۰
- [۲۸۵] بحار ۲۴۶:۴۴
- [۲۸۶] بحار ۴۷:۴۵ - منتخب طریحی ص ۱۳۴:۲
- [۲۸۷] منتخب طریحی ۱۳۳:۲ - مناقب ۲۵۷:۳
- [۲۸۸] مراجعه شود به کتب مقاتل در بیان شهادت آن حضرت.
- [۲۸۹] در کتاب ذریعۃ النجاء ص ۱۴۵ از ابی مخنف نقل کرده است ولی در مقتل ابی مخنف پیدا نشد.
- [۲۹۰] بحار ۲۴۰:۹۸ - مصباح الزائر ص ۱۲۱ و ۱۲۴
- [۲۹۱] بحار ۲۹۷:۴۴ - معانی الاخبار ص ۲۸۸
- [۲۹۲] بحار ۱۵۷:۲۲ - فروع کافی ۷۲:۳
- [۲۹۳] مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۷:۳

- [۲۹۴] بحار ۴۲:۴۵ - مثير الاحزان ص ۷۱ - لهوف ص ۵۱.
- [۲۹۵] بحار ۳۵:۴۵.
- [۲۹۶] بحار ۳۶ - ۳۵ ۴۵:
- [۲۹۷] بحار ۴۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۰:۲.
- [۲۹۸] بحار ۲:۴۵ - ارشاد مفید ۹۶:۲.
- [۲۹۹] بحار ۴۶:۴۵ - مثير الاحزان ص ۵۲ - لهوف ص ۵۰.
- [۳۰۰] بحار در حالات حضرت ابوالفضل و علی اکبر و قاسم و دیگر شهداء (علیهم السلام).
- [۳۰۱] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵.
- [۳۰۲] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵.
- [۳۰۳] بحار ۲۹:۴۵ - مخفی نماند که در تاریخ طبری ۲۲۵:۵ و مقتل ابی مخنف ص ۱۵۱ این جریان به دو نفر دیگر نسبت داده شده است.
- [۳۰۴] بحار ۲:۴۵ - ارشاد مفید ۹۶:۲.
- [۳۰۵] فرحة الغری للسید ابن طاووس ص ۲۵ - منتخب طریحی ۵:۱.
- [۳۰۶] بحار ۳۳۲:۴۴ - ارشاد مفید ۳۳:۲.
- [۳۰۷] سورة قصص آیه ۲۱.
- [۳۰۸] بحار ۳۳۳:۴۴ - ارشاد مفید ۳۵:۲.
- [۳۰۹] بحار ۳۳۶:۴۴ - ارشاد مفید ۳۸:۲.
- [۳۱۰] بحار ۹۹:۴۵.
- [۳۱۱] بحار ۳۶۵:۴۴ - ارشاد مفید ۶۸:۲.
- [۳۱۲] بحار ۳۶۸ - ۳۶۷ ۴۴: ۳۰ لهوف ص ۳۰.
- [۳۱۳] بحار ۳۷۵:۴۴ - ارشاد مفید ۷۷:۲.
- [۳۱۴] بحار ۳۸۳:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۳۹:۱.

- [۳۱۵] بحار ۳۹۰:۴۴ - ارشاد مفید ۹۰:۲.
- [۳۱۶] مقتل ابی مخنف ص ۱۱۸ - بحار ۷:۴۵ مثير الاحزان ص ۳۷ - ارشاد مفید ۱۰۲:۲.
- [۳۱۷] بحار ۲۳۸:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰.
- [۳۱۸] بحار ۳۷۳:۱۸ - تفسیر القمی ۲۴۴:۲.
- [۳۱۹] بحار ۱۸۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۴.
- [۳۲۰] سورہی اسراء آیہی ۴۴.
- [۳۲۱] بحار ۲۰۲:۴۵ - و صفحات بعد از آن مساوی و کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۳۲۲] سورہی روم آیہی ۳۰.
- [۳۲۳] جامع احادیث الشیعہ ۵۵۵:۱۲ - مستدرک وسائل ۲۱۷:۲.
- [۳۲۴] بحار ۵۵:۴۵ - تاریخ طبری ۲۲۸:۵.
- [۳۲۵] بحار ۸۲:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۰.
- [۳۲۶] بحار ۱۹۶:۴۵.
- [۳۲۷] بحار ۱۱۷:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۱:۲.
- [۳۲۸] مفاتیح الجنان اعمال ماه رمضان.
- [۳۲۹] بحار ۲۷۲:۴۳ - خرائج ۸۴۲:۲.
- [۳۳۰] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۸.
- [۳۳۱] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۸.
- [۳۳۲] بحار ۲۸۴:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۲.
- [۳۳۳] بحار ۲۴۲:۴۴ و ۲۴۵.
- [۳۳۴] بحار ۲۴۴:۴۴ و ۳۰۸.
- [۳۳۵] بحار ۲۴۴ - ۲۴۲ ۴۴:.
- [۳۳۶] بحار ۱۹۳:۴۴.
- [۳۳۷] بحار ۲۴۸:۴۴.

- [۳۳۸] بحار ۲۹۵:۴۳ - مناقب ۲۲۶:۳
- [۳۳۹] بحار ۲۹۶:۴۳ - مناقب ۲۲۶:۳
- [۳۴۰] بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفید ۲۵:۲
- [۳۴۱] بحار ۲۴۲:۴۴
- [۳۴۲] بحار ۲۶۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۶۸
- [۳۴۳] بحار ۳۰۹:۴۳
- [۳۴۴] بحار ۲۶۰:۴۴ و ۲۷۰:۴۳
- [۳۴۵] بحار ۲۹۶:۴۳ - مناقب ۲۲۷:۳ و آنچه در متن ذکر شده در شأن امام حسین (علیه السلام) است بحار ۲۹۴:۴۳ و مناقب ۱۸۸:۳
- [۳۴۶] بحار ۳۱۶:۴۳ - مشیر الاحزان ص ۱۱
- [۳۴۷] بحار ۲۴۳:۴۳ با اختلاف در اسم که عوض اسماء، صفیه ذکر شده است.
- [۳۴۸] بحار ۲۵۴: ۴۳ - مناقب ۲۰۹:۳ - بحار ۲۹۵:۴۳
- [۳۴۹] بحار ۲۶۹:۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۰
- [۳۵۰] بحار ۲۶۴:۴۳ - عیون الاخبار ۲۷:۲
- [۳۵۱] بحار ۲۶۱:۴۳ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰
- [۳۵۲] بحار ۲۶۱:۴۳ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰
- [۳۵۳] بحار ۳۷۳ - ۳۷۱: ۴۴ - ارشاد مفید ۷۵ - ۷۴: ۲
- [۳۵۴] بحار ۲۷۱:۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۲
- [۳۵۵] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱
- [۳۵۶] بحار ۲۸۱:۴۴ - امالی طوسی ۵۴:۱
- [۳۵۷] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۴ ص ۱۴۱
- [۳۵۸] بحار ۱۵۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۱۹۹
- [۳۵۹] بحار ۲۷۶ - ۲۷۵: ۴۳ - ارشاد مفید ۱۳۱:۲

- [۳۶۰] بحار ۳۱۵:۴۳
- [۳۶۱] مناقب ۲۲۹:۳
- [۳۶۲] ناسخ التواریخ ۲۶:۴ «مدینه المعاجز»
- [۳۶۳] مناقب ۲۲۹:۳
- [۳۶۴] بحار ۱۶:۲۵
- [۳۶۵] بحار ۱۶:۲۵
- [۳۶۶] بحار ۲۱۵:۴۵ - مناقب ۲۱۲:۳
- [۳۶۷] بحار ۲۱۱:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۹۰
- [۳۶۸] بحار ۲۱۵:۴۵ - مناقب ۲۱۲:۳
- [۳۶۹] بحار ۲۴۵:۴۴
- [۳۷۰] بحار ۲۲۳:۴۴
- [۳۷۱] بحار ۱۸۷:۴۴
- [۳۷۲] بحار ۲۸۴:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۰
- [۳۷۳] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲
- [۳۷۴] بحار ۲۹۰:۳۶ - کفایه الاثر ص ۴ و ۵
- [۳۷۵] ضراح: خانه‌ایست در آسمان به محاذات کعبه، و گفته می‌شود که همان بیت المعمور است. (لسان العرب ۴۴:۸)
- [۳۷۶] بحار ۴۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۵ ص ۱۵۹
- [۳۷۷] بحار ۱۰۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۲۹
- [۳۷۸] بحار ۱۱۶:۹۸ - تهذیب ۷۳:۶
- [۳۷۹] مجموعه‌ی ستارگانی که هر روز وقت زوال به دائره‌ی نصف النهار می‌رسند و دعا در آن وقت مستجاب است.
- [۳۸۰] مجموعه‌ی ستارگانی که به شکل اشخاص ایستاده و در دست سر غول را دارند.

- [۳۸۱] بحار ۱۰۶:۹۸ و ۱۰۷ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۷ و ۲۶۸،
- [۳۸۲] بحار ۶۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۹ ص ۱۱۴،
- [۳۸۳] بحار ۱۱۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۹ ص ۲۷۲،
- [۳۸۴] بحار ۲۲۴:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۷،
- [۳۸۵] بحار ۶۰:۹۸ و ۶۲ - کامل الزیارات باب ۳۸ و ۳۹ ص ۱۱۲ و ۱۱۴،
- [۳۸۶] بحار ۴۴:۴۵ - مقاتل الطالبین ص ۱۱۶ - ۱۱۵،
- [۳۸۷] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱،
- [۳۸۸] بحار ۳۰۵:۴۴ - تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ص ۳۶۹،
- [۳۸۹] بحار ۲۷۹:۴۴ - کامل الزیارات ص ۱۰۸ و ۱۰۹،
- [۳۹۰] امالی صدوق مجلس ۳۹ ص ۱۲۲ (بحار ۳۰۳:۴۴ و کامل زیارة ص ۱۰۶ که همین حدیث با تفاوت نقل شده است).
- [۳۹۱] وسائل الشیعة ۳۳۱:۷
- [۳۹۲] فروع کافی ۵۷:۴
- [۳۹۳] بحار ۱۸۷:۴۴
- [۳۹۴] بحار ۲۶۶:۴۴
- [۳۹۵] بحار ۳۷۶:۴۴ - ارشاد مفید ۷۹:۲
- [۳۹۶] بحار ۱۱۳:۴۳ - مناقب ۱۲۸:۳
- [۳۹۷] ذریعة النجاة ص ۱۳۵ - منتخب طریحی ۱۳۴:۲
- [۳۹۸] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل الخوارزمی ۳۶:۲
- [۳۹۹] بحار ۲۴۵:۴۴
- [۴۰۰] بحار ۱۰۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹
- [۴۰۱] بحار ۱۱۶:۹۸ - تهذیب ۷۳:۶
- [۴۰۲] بحار ۲۲۱:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۸

- [۴۰۳] بحار ۱۰۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹.
- [۴۰۴] نهج البلاغة فیض الاسلام ۶۲۲:۴ خطبه ۱۸۷.
- [۴۰۵] بحار ۳۳۰:۴۴
- [۴۰۶] بحار ۳۳۰:۴۴
- [۴۰۷] بحار ۲۴۰:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۹ ص ۹۳ و ۹۴.
- [۴۰۸] بحار ۲۴۱ - ۲۳۳ ۴۵: باب نوح الجن.
- [۴۰۹] بحار ۲۴۵ - ۲۳۴ ۴۴: و ۲۵۲:۴۴
- [۴۱۰] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۰.
- [۴۱۱] بحار ۱۹۳ - ۱۹۱ ۴۵:
- [۴۱۲] بحار ۵۱:۴۵ - مناقب ۲۱۵:۳
- [۴۱۳] بحار ۶۰:۴۵ - مناقب ۲۱۵:۳
- [۴۱۴] بحار بحار ۷ - ۶ ۴۵: - ارشاد مفید ۱۰۲ - ۱۰۰ ۲:
- [۴۱۵] ذریعہ النجاة ص ۱۵۴
- [۴۱۶] بحار ۱۰۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۱ ص ۱۷۴.
- [۴۱۷] نیم-میلیون را یک کرور می گویند.
- [۴۱۸] بحار ۱۸۰:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۶ - ۲۶۱.
- [۴۱۹] بحار ۲۷۲:۴۳ - خرائج - ۸۴۴ - ۸۴۱ ۲:
- [۴۲۰] بحار ۲۷۲:۴۳ - خرائج - ۸۴۴ - ۸۴۱ ۲:
- [۴۲۱] بحار ۲۷۲:۴۳ - خرائج - ۸۴۴ - ۸۴۱ ۲:
- [۴۲۲] بحار ۲۴۸:۴۳ - کمال الدین ۲۸۲:۱ ملاحظه شود که مصنف قسم پنجم را ذکر نکرده است و آن این است که وحی کرد بخازن آتش که آتش را خاموش کند که در روایت وارد است.
- [۴۲۳] بحار ۲۴۹:۴۳ کمال الدین ۲۸۳:۱

- [٤٢٤] بحار ٢٤٩:٤٣ كمال الدين ٢٨٣:١.
- [٤٢٥] ناسخ التواريخ ٢٦:٤ به نقل از مدينة المعاجز.
- [٤٢٦] بحار ٢٤٩:٤٣ - امالي صدوق مجلس ٢٨ ص ١١٨.
- [٤٢٧] بحار ٢٩٨ - ٢٩٧ :٤٣ مناقب ٢٢٩:٣ - ناسخ التواريخ ٥٥:٤.
- [٤٢٨] بحار ١٩٨:٤٤ - اصول كافي ٤٦٥:١.
- [٤٢٩] بحار ٣٦٠:٩٨.
- [٤٣٠] بحار ٢٧١:٤٣.
- [٤٣١] بحار ٣٠١:٤٤ - كامل الزيارات باب ٢١ ص ٦٧.
- [٤٣٢] بحار ٣١٢:٤٣.
- [٤٣٣] بحار ٢٣١:٤٥ - مقتل خوارزمي ٩٤:٢.
- [٤٣٤] بحار ٣٠٥:٤٤ - تفسير امام عسكري (عليه السلام) - ٣٦٩.
- [٤٣٥] بحار ٢٨١:٤٤ - تفسير قمي ٢٩٢:٢.
- [٤٣٦] بحار ١١٠:٩٨ - كامل الزيارات باب ٩٠ ص ٢٧٢.
- [٤٣٧] بحار ٣٣١:٤٤.
- [٤٣٨] بحار ١٠٦:٩٨ و ١٠٧ - كامل الزيارات باب ٨٨ ص ٢٦٧ و ٢٦٨.
- [٤٣٩] بحار ١٠٧:٩٨ - كامل الزيارات باب ٨٨ ص ٢٦٨.
- [٤٤٠] بحار ١١١:٩٨ - كامل الزيارات باب ٨٩ ص ٢٧١.
- [٤٤١] بحار ١٠٨:٩٨ - كامل الزيارات باب ٨٨ ص ٢٦٨.
- [٤٤٢] بحار ١٣٦:٩٨ - مصباح مجتهد الطوسي ص ٦٧٨.
- [٤٤٣] بحار ١٣٦:٩٨ - مصباح مجتهد الطوسي ص ٦٧٨.
- [٤٤٤] بحار ١٣٦:٩٨ - بحار ٢٠٠:٤٥ - دعوات راوندي ص ٦١.
- [٤٤٥] بحار ١٣٥:٩٨ - مصباح المجتهد ص ٦٧٧،
- [٤٤٦] الاثنى عشرية في المواعظ العديدة ص ٢٤٦،

- [۴۴۷] من لا یحضره الفقیه ص ۷۲ (باب ما یسجد علیه).
- [۴۴۸] خریطه به کیسه و همیان گویند.
- [۴۴۹] بحار ۱۳۵:۹۸ - مصباح المجتهد ص ۶۷۷,
- [۴۵۰] بحار ۱۲۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۵ ص ۲۸۵.
- [۴۵۱] بحار ۱۳۲ - ۱۲۸ ۹۸:.
- [۴۵۲] بحار ۱۱۸:۹۸ - امالی طوسی ۳۲۵:۱.
- [۴۵۳] بحار ۱۲۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۲ ص ۲۷۸.
- [۴۵۴] بحار ۱۲۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۲ ص ۲۷۸.
- [۴۵۵] بحار ۱۳۶:۹۸ - تهذیب ۷۶:۶ - مصباح المجتهد ص ۲۷۸.
- [۴۵۶] وسائل الشیعه ۷۴۲:۲ - منتهی المطلب ۴۶۱:۱.
- [۴۵۷] بحار ۱۳۳:۹۸ - تهذیب ۷۶:۶.
- [۴۵۸] بحار ۲۵۶:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۷.
- [۴۵۹] بحار ۱۳۴:۹۸ - مزار کبیر ص ۱۱۹.
- [۴۶۰] بحار ۱۱۶:۹۸ - تهذیب ۷۲:۶ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۷۰.
- [۴۶۱] بحار ۲۴۷:۴۴ - مشیر الاحزان ص ۹.
- [۴۶۲] بحار ۲۳۲ - ۲۳۰ ۴۵:.
- [۴۶۳] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۴,
- [۴۶۴] بحار ۲۳۶:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۷ ص ۶۱,
- [۴۶۵] بحار ۳۱۲ - ۳۱۱ ۴۴: - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۰ - ۱۲۹,
- [۴۶۶] بحار ۳۲۵:۴۴ - ارشاد مفید ۳۱:۲,
- [۴۶۷] کشف الغمه ۴۸:۲,
- [۴۶۸] بحار ۵۱:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۳:۲,
- [۴۶۹] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۷:۲,

- [۴۷۰] کشف الغمّة ۵۱:۲ - مطالب السّؤل ۷۶,
- [۴۷۱] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۹,
- [۴۷۲] بحار ۱۳۱:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۴:۲,
- [۴۷۳] بحار ۳۰۱:۴۵ - مناقب ۲۱۴:۳,
- [۴۷۴] بحار ۳۰۲:۴۵ - مناقب ۲۱۵:۳,
- [۴۷۵] بحار ۳۱۰:۴۵ - مناقب ۲۱۴:۳,
- [۴۷۶] بحار ۳۱۲ - ۳۰۷ ۴۳:،
- [۴۷۷] بحار ۲۴۶ - ۲۴۵: ۴۴ - منتخب طریحی ۷۰:۱ - مجلس ۶,
- [۴۷۸] بحار ۲۷۱:۴۳,
- [۴۷۹] بحار ۲۲۱:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۵:۱,
- [۴۸۰] سورة القيمة آیهی ۳۶,
- [۴۸۱] سورة الحاقه آیه ۳۲ - ۳۰,
- [۴۸۲] سورة الزمر آیهی ۷۳,
- [۴۸۳] سورة الرحمن آیه ۳۳,
- [۴۸۴] سورة الطور، آیهی ۱۶,
- [۴۸۵] سورة الدخان، آیهی ۴۹.
- [۴۸۶] نهج البلاغه فیض الاسلام ۱۱۱۸:۶ شماره ۷۳.
- [۴۸۷] نهج البلاغه فیض الاسلام ۳۶۴:۲ خطبه ۱۱۵.
- [۴۸۸] بحار ۱۹۲:۳۶ - امالی صدوق مجلس ۶۳ ص ۳۲۸.
- [۴۸۹] بحار ۴۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۶ ص ۱۶۴.
- [۴۹۰] بحار ۸۷: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲ مخفی نماند که عدد (صد هزار) را پیدا نکردیم اگر چه «هزار و هزار» وارد است.
- [۴۹۱] بحار ۸۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲.

- [۴۹۲] سورة البقرة آیه ۲۱.
- [۴۹۳] سورة الزمر آیه ۵۳.
- [۴۹۴] بحار ۵۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۳ ص ۱۲۱.
- [۴۹۵] بحار ۵۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۱ ص ۱۱۹.
- [۴۹۶] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳.
- [۴۹۷] بحار ۶۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۲ ص ۱۳۷.
- [۴۹۸] بحار ۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۳ ص ۱۲۳.
- [۴۹۹] سورة الزمر آیهی ۵۳.
- [۵۰۰] بحار ۲۷ - ۹۸: ۲۶ - کامل الزیارات باب ۶۲ ص ۱۵۴ - ۱۵۲ و باب ۶۸ ص ۱۶۶.
- [۵۰۱] سورة النساء - آیهی ۱.
- [۵۰۲] سورة الزخرف، آیهی ۶۸.
- [۵۰۳] سورة البقرة، آیهی ۱۹۵.
- [۵۰۴] آنچه در میان گروه و ستاره آوردم از مترجم فوت شده بود.
- [۵۰۵] بحار ۱۰۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۱ ص ۱۷۴.
- [۵۰۶] سورة الحج آیهی ۷۸.
- [۵۰۷] بحار ۲۸۶:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۳،
- [۵۰۸] بشاره المصطفی ص ۷۴،
- [۵۰۹] بحار ۱۰۴ - ۹۸: ۱۰۳ مصباح طوسی ص ۵۳۸ (کامل الزیارات باب ۱۱ ص ۱۷۳).
- [۵۱۰] سورة البقرة آیهی ۱۹۷،
- [۵۱۱] بحار ۲۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۶ ص ۱۶۷ - ۱۶۶،
- [۵۱۲] سورة الحديد، آیهی ۱۸،
- [۵۱۳] سورة الانفال: آیهی ۲۴،
- [۵۱۴] سورة البقرة آیهی ۲۲۳.

- [۵۱۵] سورة آل عمران: آیهی ۱۳۳.
- [۵۱۶] سورة الاعراف آیهی ۵۵.
- [۵۱۷] بحار ۵۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۶.
- [۵۱۸] بحار ۵۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۱ ص ۱۱۹.
- [۵۱۹] بحار ۱۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۵۲۰] بحار ۶۴:۹۸ - امالی طوسی ۵۴:۱.
- [۵۲۱] بحار ۵۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۶.
- [۵۲۲] سورة الصف، آیهی ۱۴.
- [۵۲۳] بحار ۹۵:۴۵ - کافی ۱۴۷:۴.
- [۵۲۴] سورة الاحقاف آیهی ۳۱.
- [۵۲۵] سورة المائدة: آیهی ۳۵.
- [۵۲۶] سورة الانسان آیهی ۲۹ سورة المزمل آیهی ۱۹. (.)
- [۵۲۷] بحار ۲۹۰ - ۲۸۹: ۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱ - ۱۰۰.
- [۵۲۸] بحار ۲۳۵:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۹.
- [۵۲۹] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۴ ص ۱۴۱.
- [۵۳۰] بحار ۷۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۸ ص ۱۶۶ و باب ۴۴ ص ۱۲۳.
- [۵۳۱] بحار ۵۵: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۲ ص ۱۲۱.
- [۵۳۲] بحار ۸۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲ - مصباح طوسی ص ۶۵۸.
- [۵۳۳] سورة الحديد آیهی ۱۶.
- [۵۳۴] سورة اسراء آیهی ۲۳.
- [۵۳۵] بحار ۲۰۷:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۵۳۶] سورةهای بقره:۸۳، نساء:۳۶، انعام:۱۵۱ و اسراء:۲۳.
- [۵۳۷] بحار ۲۴۶:۴۳ - تفسیر قمی ۲۹۷:۲.

- [۵۳۸] بحار ۱۱۷:۱۲ - کافی ۵:۶ - وسائل ۸۹۲:۲
- [۵۳۹] بحار ۹۸:۲۰ - اعلام الوری ص ۸۵
- [۵۴۰] بحار ۲۴۱:۴۴ - تفسیر فرات ص ۱۰
- [۵۴۱] منتخب طریحی ۲۷:۲
- [۵۴۲] بحار ۲۸۷:۴۴ - خصال ۶۳۵:۲ (حدیث اربعمائه).
- [۵۴۳] بحار ۲۴۲:۴۴
- [۵۴۴] بحار ۶۴:۹۸ - امالی طوسی ۵۴:۱
- [۵۴۵] تاریخ طبری ۲۹۰:۱,
- [۵۴۶] وسائل الشیعه ۴۶۹:۸ - کافی ۶۵۹:۲,
- [۵۴۷] بحار ۲۵۷:۲۰ - ارشاد مفید ۹۲:۱,
- [۵۴۸] بحار ۳۳۰:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۰۸ - ۲۰۷: ۳,
- [۵۴۹] بحار ۲۰۸:۱۳ - مجمع البیان ۲۹:۷,
- [۵۵۰] بحار ۸۴:۲۲ - کافی ۳۹:۴,
- [۵۵۱] بحار ۳۱۹:۴۳,
- [۵۵۲] بحار ۵:۴۵ - ارشاد مفید ۹۹:۲,
- [۵۵۳] بحار ۲۱:۴۵
- [۵۵۴] بحار ۸:۴۵ - مقتل خوارزمی ۶:۲
- [۵۵۵] بحار ۱۸۹:۴۴ - مناقب ۲۲۱:۳
- [۵۵۶] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵
- [۵۵۷] بحار ۱۹۰:۴۴ - مناقب ۲۲۲:۳
- [۵۵۸] بحار ۳۵:۴۵ - لهوف ص ۵ - ارشاد مفید ۱۱۲:۲
- [۵۵۹] بحار ۱۹۰:۴۴ - مناقب ۲۲۲:۳
- [۵۶۰] تذکره الخواص ص ۱۴۳

- [۵۶۱] بحار ۱۸۹:۴۴ - تفسیر العیاشی ۲:۲۵۷.
- [۵۶۲] بحار ۴۴:۲۳۰.
- [۵۶۳] بحار ۷:۴۵ - ارشاد مفید ۲:۱۰۱.
- [۵۶۴] بحار ۴۵:۱۹۶.
- [۵۶۵] در متن عربی کتاب «و بکاء معاویة علی علی (علیه السلام)».
- [۵۶۶] بحار ۴۵:۵۵.
- [۵۶۷] بحار ۸۲:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۳۹.
- [۵۶۸] بحار ۱۳۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۵ - ۱۲۴ :۲.
- [۵۶۹] بحار ۱۷۵:۱۱.
- [۵۷۰] بحار ۳۶:۱۵۱.
- [۵۷۱] بحار ۲۷۹:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۹ - ۱۰۸.
- [۵۷۲] بحار ۲۴۵:۴۴ و ۲۲۳:۴۴.
- [۵۷۳] بحار ۲۳۹:۴۴ - ارشاد مفید ۲:۱۳۳.
- [۵۷۴] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۸.
- [۵۷۵] بحار ۲۹۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳.
- [۵۷۶] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۵.
- [۵۷۷] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰.
- [۵۷۸] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف سید ابن طاووس ص ۵۸.
- [۵۷۹] بحار ۴۴:۲۳۰.
- [۵۸۰] بحار ۲۴۱:۴۴ - تفسیر فرات ص ۱۰.
- [۵۸۱] بحار ۴۴:۲۶۶.
- [۵۸۲] بحار ۴۳ : باب ولادت آن حضرت.
- [۵۸۳] بحار ۲۸۴:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۱.

[۵۸۴] بحار ۲۴۴ - ۲۴۲ :۴۴.

[۵۸۵] این مضمون در کتبی که دسترس بود پیدا نشد ولی مراجعه شود به مقتل خوارزمی

۱:۲۳۷ و لهوف ص ۳۵ که مکالمه حضرت با خواهرانش بوجه دیگری بیان شده است.

[۵۸۶] بحار ۲۵۲:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸.

[۵۸۷] بحار ۳۱۵:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۲ - لهوف ص ۳۵.

[۵۸۸] بحار ۳۰۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۹ ص ۱۲۲ - کامل الزیارات باب ۳۴ ص

۱۰۶.

[۵۸۹] مصباح کفعمی ص ۷۴۱.

[۵۹۰] بحار ۲۴۷:۴۴ - مشیر الاحزان ص ۹.

[۵۹۱] بحار ۱۳۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۳ ص ۲۸۳،

[۵۹۲] مصباح کفعمی ص ۷۴۱،

[۵۹۳] بحار ۲۷۸:۴۴ - امالی طوسی ۱۱۵:۱،

[۵۹۴] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲،

[۵۹۵] بحار ۲۸۵:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳،

[۵۹۶] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲،

[۵۹۷] بحار ۲۸۳:۴۴ - رجال الکشی ص ۱۸۷،

[۵۹۸] بحار ۵۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۷.

[۵۹۹] بحار ۲۲۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۷.

[۶۰۰] بحار ۲۱۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۳ ص ۷۴.

[۶۰۱] بحار ۱۴۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ص ۷۴:۲.

[۶۰۲] بحار ۳۲۸:۴۵.

[۶۰۳] بحار ۲۸۸:۴۴ - لهوف ص ۵۸.

[۶۰۴] مصباح طوسی ص ۶۶ (در تعقیب عصر) و ص ۵۳۹ (از فقرات دعاء ابوحمزه

ثمالی).

- [۶۰۵] بحار ۲۸۱:۶۸ - امالی طوسی ۱:۱.
- [۶۰۶] وسائل الشیعة ۱۷:۱۱۱ - ثواب الاعمال ص ۲۳۷ - من لا یحضره الفقیه ص ۴۹.
- [۶۰۷] بحار ۱۷۰:۴۵ - کافی ۴۶۴:۱.
- [۶۰۸] بحار ۲۸۹:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱.
- [۶۰۹] بحار ۲۴۵:۴۴,
- [۶۱۰] بحار ۲۴۱:۴۴ - تفسیر فرات ص ۱۰,
- [۶۱۱] بحار ۱۴۵:۴۴,
- [۶۱۲] بحار ۲۴۲:۴۴,
- [۶۱۳] بحار ۲۴۳:۴۴,
- [۶۱۴] بحار ۳۰۱:۱۳ و ۲۷۹:۱۳ - تفسیر قمی ۳۸:۲,
- [۶۱۵] بحار ۲۴۴:۴۴,
- [۶۱۶] بحار ۱۵۱:۳۶,
- [۶۱۷] بحار ۷۷:۱۱ - معانی الاخبار ص ۲۱۰,
- [۶۱۸] بحار ۲۲۵:۴۴ - عیون الاخبار ۲۰۹:۱ - سوره صفات آیه ۱۰۷.
- [۶۱۹] بحار ۲۴۳:۴۴
- [۶۲۰] بحار ۲۴۳:۴۴
- [۶۲۱] بحار ۲۵۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۹.
- [۶۲۲] بحار ۳۰۸:۴۴
- [۶۲۳] بحار ۲۲۳:۴۴ - احتجاج ۲۷۳ - ۲۷۲ ۲:
- [۶۲۴] بحار ۲۴۴:۴۴
- [۶۲۵] بحار ۲۴۹:۴۳ - کمال الدین ۲۸۳:۱
- [۶۲۶] بحار ۲۳۸:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷.

- [۶۲۷] بحار ۲۲۵:۴۴ امالی صدوق مجلس ۲۹ ص ۱۲۰.
- [۶۲۸] بحار ۲۳۴:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۸.
- [۶۲۹] بحار ۲۳۱:۴۴ - امالی ۳۳۸:۱ و قطر بفتح اول و سکون دوم: باران.
- [۶۳۰] بحار ۲۴۷:۴۴ - مثير الاحزان ص ۸ - لهوف ص ۷.
- [۶۳۱] بحار ۲۴۷:۴۴ - مثير الاحزان ص ۸ - لهوف ص ۷.
- [۶۳۲] بحار ۲۴۵:۴۳ - علل الشرائع ص ۲۰۵.
- [۶۳۳] بحار ۲۵۱ - ۲۵۰: ۴۴ امالی طوسی ۳۷۷:۱.
- [۶۳۴] بحار ۲۴۷:۴۴ - مثير الاحزان ص ۸ - لهوف ص ۷.
- [۶۳۵] دنباله‌ی حدیث از کلمات حضرت علی (علیه السلام) می‌باشد.
- [۶۳۶] بحار ۲۴۹ - ۲۴۷: ۴۴ - مثير الاحزان ص ۱۰ - ۹ - لهوف ص ۹ - ۷.
- [۶۳۷] بحار ۲۶۸:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۶۸ ص ۳۶۱ (با تفاوت مختصری).
- [۶۳۸] بحار ۲۴۸:۴۴ مخفی نماند که مجلسی (ره) از مثير الاحزان نقل کرده است و لکن در چاپ نجف ۱۳۶۹ موجود نیست ولی در مقتل خوارزمی ص ۱۶۴:۱ موجود است.
- [۶۳۹] بحار ۲۸۵:۳۶ کفایه الاثر ص ۳.
- [۶۴۰] بحار ۲۴۶:۴۴.
- [۶۴۱] بحار ۲۳۴:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۸.
- [۶۴۲] بحار ۱۸۸:۴۴.
- [۶۴۳] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰.
- [۶۴۴] بحار ۱۱۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۹:۲.
- [۶۴۵] بحار ۲۶۶:۴۴ - مثير الاحزان ص ۱۲.
- [۶۴۶] بحار ۲۳۹:۴۴ - ارشاد مفید ۱۳۳:۲.
- [۶۴۷] بحار ۲۲۸:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۱:۱.
- [۶۴۸] بحار ۳۳۲:۴۴ - منتخب طریحی ۱۴۷:۲.

- [۶۴۹] بحار ۲۹۲:۴۲،
- [۶۵۰] بحار ۱۸۳:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۶،
- [۶۵۱] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۸،
- [۶۵۲] بحار ۲۵۴ - ۲۵۲: ۴۴ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۸۰ - ۴۷۸،
- [۶۵۳] بحار ۲۵۶ - ۲۵۵: ۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۷.
- [۶۵۴] بحار ۲۵۸:۴۴ - قرب الاسناد ص ۱۴.
- [۶۵۵] بحار ۱۷۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۶ - ۲۶۱.
- [۶۵۶] بحار ۲۱۸:۴۵ - امالی مجلس ۲۴ ص ۱۰۱.
- [۶۵۷] بحار ۳۲۸ - ۳۲۷: ۴۴ - مقتل خوارزمی ۱:۱۸۶.
- [۶۵۸] بحار ۳۳۱:۴۴ - منتخب طریحی ۲:۱۲۵.
- [۶۵۹] بحار ۸۸:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۹ ص ۹۶.
- [۶۶۰] بحار ۳۳۰:۴۴ - لهوف ص ۲۸.
- [۶۶۱] سورة النساء، آیهی ۷۸.
- [۶۶۲] سورة آل عمران، آیهی ۱۵۴.
- [۶۶۳] بحار ۳۳۱:۴۴ - لهوف ص ۲۹.
- [۶۶۴] بحار ۳۳۶:۴۴ - لهوف ص ۲۶.
- [۶۶۵] سورة البقرة، آیهی ۱۵۶.
- [۶۶۶] بحار ۳۳۴:۴۴ - لهوف ص ۲۷.
- [۶۶۷] بحار ۳۳۵ - ۳۳۴: ۴۴ لهوف ص ۱۴ - ۱۳.
- [۶۶۸] بحار ۳۷۲:۴۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۳:۲۴۵.
- [۶۶۹] بحار ۳۷۳ - ۳۷۲: ۴۴ - ارشاد مفید ۲:۷۶.
- [۶۷۰] بحار ۳۷۴:۴۴ - لهوف ص ۳۲.
- [۶۷۱] بحار ۳۷۵:۴۴ - ارشاد مفید ۲:۷۷.

- [۶۷۲] بحار ۹۰ - ۸۹: ۴۵ - ارشاد مفید ۱۳۵:۲ - مناقب ۲۳۷:۳.
- [۶۷۳] بحار ۳۸۳:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۳۷:۱.
- [۶۷۴] بحار ۳۹۱:۴۴ - ارشاد مفید ۹۲:۲ و اعلام الوری ص ۲۳۷.
- [۶۷۵] بحار ۳۹۱:۴۴ - لهوف ص ۳۹.
- [۶۷۶] بحار ۱:۴۵ و ۲ - ارشاد مفید ۹۶:۲.
- [۶۷۷] بحار ۳۹۳:۴۴ - ارشاد مفید ۹۵ - ۹۳: ۲ - مقتل ابی مخنف ص ۱۱۰.
- [۶۷۸] مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۷: ۳ و منتخب طریحی ۱۳۳:۲.
- [۶۷۹] بحار ۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۵۲ - ۲۵۱: ۱.
- [۶۸۰] مصباح المجتهد ص ۷۵۹ - مصباح کفعمی ص ۵۴۴.
- [۶۸۱] بحار ۲۳۰:۴۵ - امالی طوسی ۳۲۲:۱.
- [۶۸۲] بحار ۲۳۲:۴۵.
- [۶۸۳] بحار ۲۳۱:۴۵ - امالی طوسی ۳۲۲:۱.
- [۶۸۴] بحار ۲۰۶:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۰،
- [۶۸۵] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۷۹،
- [۶۸۶] بحار ۲۰۴:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۴ ص ۷۷،
- [۶۸۷] بحار ۲۲۱:۴۵ - علل الشرایع ۱۶۰:۱،
- [۶۸۸] بحار ۲۳۴:۴۵،
- [۶۸۹] بحار ۵۷:۴ - لهوف ص ۵۵،
- [۶۹۰] بحار ۳۱۵:۴۵ - و ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱،
- [۶۹۱] بحار ۲۰۲:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۰.
- [۶۹۲] بحار ۲۱۷:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۲.
- [۶۹۳] بحار ۲۱۷:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۳۱ ص ۱۴۲.
- [۶۹۴] بحار ۲۲۱:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۸ - ۶۷.

- [۶۹۵] بحار ۱۷۳:۴۵ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۳۷.
- [۶۹۶] بحار ۲۲۱:۴۵ - امالی طوسی ۳۳:۲.
- [۶۹۷] بحار ۵۴:۴۵ - لهوف ص ۵۴.
- [۶۹۸] بحار ۲۶۶:۴۴.
- [۶۹۹] بحار ۲۱۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۳ ص ۷۴.
- [۷۰۰] بحار ۵۹ - ۵۸: ۴۵ - لهوف ص ۵۸.
- [۷۰۱] بحار ۱۹۳ - ۱۹۱: ۴۵ - عوالم ۴۹۳:۱۷.
- [۷۰۲] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۷۹.
- [۷۰۳] بحار ۲۰۲:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۲۷ - ص ۱۱۰.
- [۷۰۴] بحار ۱۹۴ - ۱۹۳: ۴۵.
- [۷۰۵] بحار ۲۴۰:۵۴ - کامل الزیارات باب ۲۹ ص ۹۳.
- [۷۰۶] بحار ۱۱۳ - ۱۰۸: ۴۵ - لهوف ص ۶۹ - ۶۳.
- [۷۰۷] بحار ۱۰۹:۶۴ - خصال ۲۷۲:۱ - لهوف ص ۹۲.
- [۷۰۸] بحار ۱۴۳:۴۵ - مقتل الخوارزمی ۷۴ - ۷۳: ۲.
- [۷۰۹] بحار ۱۷۴:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۳۰۵:۳ - مقتل الخوارزمی ۶۹:۲.
- [۷۱۰] بحار ۱۹۶:۴۵.
- [۷۱۱] بحار ۱۴۸:۴۵ - لهوف ۸۸.
- [۷۱۲] بحار ۱۹۷:۴۵ - منتخب طریحی ۱۶۰:۲.
- [۷۱۳] بحار ۲۲۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۷.
- [۷۱۴] بحار ۲۸۳ - ۲۸۲ - رجال کشی ۵۷۴:۲ (رقم ۵۰۸).
- [۷۱۵] بحار ۲۸۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۱۴۴:۲.
- [۷۱۶] بحار ۲۸۶:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۳ ص ۱۰۵.
- [۷۱۷] بحار ۲۸۷:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۳ ص ۱۰۴.

- [۷۱۸] بحار ۲۵۷:۴۵ - منتخب طریحی ۱۶ - ۱۵ :۱.
- [۷۱۹] بحار ۲۴۳:۴۴ - عوالم ۱۰۲:۱۷.
- [۷۲۰] بحار ۱۹۲:۳۶ - امالی صدوق مجلس ۶۳ ص ۳۲۸.
- [۷۲۱] بحار ۲۲۴:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۳،
- [۷۲۲] بحار ۲۲۴:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۳ و مثير الاحزان ص ۷۶،
- [۷۲۳] زهر الربیع ۱۲:۱،
- [۷۲۴] تذکره الخواص ص ۱۵۵،
- [۷۲۵] جامع احادیث الشیعه ۵۵۵:۱۲ - مستدرک الوسائل ۲:۲۱۷،
- [۷۲۶] بحار ۲۷۸:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۱۷ ص ۶۸،
- [۷۲۷] بحار ۲۷۸:۴۴ - امالی طوسی ۱۱۵:۱،
- [۷۲۸] بحار ۲۸۲:۴۴ - قرب الاسناد ص ۱۸،
- [۷۲۹] بحار ۲۹۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳،
- [۷۳۰] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱،
- [۷۳۱] بحار ۲۰۹ - ۲۰۸ :۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۲،
- [۷۳۲] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۳۳] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۰ - ۷۹.
- [۷۳۴] بحار ۲۸۶:۴۵ - عیون الاخبار ۱:۲۹۹ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۲.
- [۷۳۵] بحار ۳۰۴:۴۴ - تفسیر الامام العسکری (علیه السلام) ص ۳۶۹.
- [۷۳۶] بحار ۲۲۶ - ۲۲۵ :۴۴ - عیون الاخبار ۱:۲۰۹.
- [۷۳۷] بحار ۲۸۵:۴۴ - کامل الزیارات باب - ص ۱۰۴ - ۱۰۳.
- [۷۳۸] بحار ۲۸۲:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۹ ص ۱۲۱ - ۱۲۰.
- [۷۳۹] نهج البلاغه فیض الاسلام ۶۸۹:۴ خطبه ۲۱۲ (خطبه بعد از تلاوت الهیکم التکاثر).
- [۷۴۰] بحار ۲۹۰ - ۲۸۹ :۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱.

- [۷۴۱] بحار ۲۹۰ - ۲۸۹: ۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱.
- [۷۴۲] وسائل الشیعة ۸۳۷:۲ (ج ۶) - علل الشرائع ۳۰۶:۱.
- [۷۴۳] بحار ۲۹۱ - ۲۹۰ - اصول کافی ۱۹۰:۲.
- [۷۴۴] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۴۵] نهج البلاغة فیض الاسلام ۶۹۳ خطبه ۲۱۲ (خطبه بعد از تلاوت الهیکم التکاثیر).
- [۷۴۶] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱،
- [۷۴۷] مصباح المجتهد ص ۵۳۴ از فقرات دعاء ابی حمزه ثمالی است.
- [۷۴۸] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱،
- [۷۴۹] بحار ۲۹۳ - ۲۹۲: ۴۴ و عوالم ۵۳۴:۱۷ «با مختصر تفاوتی در جملات اخیر».
- [۷۵۰] بحار ۱۲ - ۱۱: ۴۱ - امالی صدوق مجلس ۱۸ ص ۷۳،
- [۷۵۱] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۵۲] سوره‌ی مریم: آیه‌ی ۷۱
- [۷۵۳] بحار ۶۴:۸ - امالی صدوق مجلس ۳۳ ص ۱۴۹.
- [۷۵۴] بحار ۶۵:۸ - تفسیر قمی ۴۲۱:۲ «و در مصادر مذکور است پیغمبر خدا می‌فرماید: خدایا امت من... و ملائکه در اطراف صراط ندا می‌کنند... سالم بدار».
- [۷۵۵] بحار ۲۳۵ - ۲۳۴: ۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۸.
- [۷۵۶] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۵۷] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱.
- [۷۵۸] بحار ۲۸۵ - ۲۸۴: ۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳ و ۱۰۴ و بحار ۲۹۹:۴۴ -
- عیون الاخبار ۲۲:۲
- [۷۵۹] بحار ۲۹۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳.
- [۷۶۰] بحار ۲۷۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۱ - ۱۰۰.
- [۷۶۱] بحار ۲۷۸:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۱۷ ص ۶۸.

- [۷۶۲] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۶۳] بحار ۲۹۳:۴۴ و عوالم ۵۳۴:۱۷.
- [۷۶۴] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲.
- [۷۶۵] بحار ۳۰۵:۴۴ تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ص ۳۶۹ و در اصل کتاب جمله «نگاه دارنده» نیست.
- [۷۶۶] منتخب طریحی ۱۴۰:۲.
- [۷۶۷] بحار ۳۰۵:۴۴ - تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ص ۳۶۹.
- [۷۶۸] بحار ۲۸۷:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۴ ص ۱۰۶.
- [۷۶۹] انوار نعمانیه ۲۸۰:۳،
- [۷۷۰] اگر «ضاع» ثبت شود معنای شعر چنین است: «شعر من در آستان شما تباه شد، چنانکه درهای ریخته شده بر سر خالصة تباه گردید». و اگر «ضاء» ثبت شود معنای شعر چنین است: «شعر من در آستان شما بدرخشید، چنانکه درها بر سر خالصة بدرخشید».
- [۷۷۱] بحار ۲۹۳:۴۴ - منتخب طریحی ۸۳:۲.
- [۷۷۲] بحار ۸۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۳ ص ۲۵۲.
- [۷۷۳] بحار ۵۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۶.
- [۷۷۴] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳ - ۱۴۲.
- [۷۷۵] بحار ۴۵ - ۲۸: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ ص ۱۶۴ - ۱۵۴.
- [۷۷۶] بحار ۸۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲،
- [۷۷۷] بحار ۳۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۶۸،
- [۷۷۸] بحار ۲۸۳:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۶ - ۱۵۵: ۳ البته با تفاوتی با آنچه در کتاب ذکر شده است که آنچه در کتاب است در شأن و حال امام حسن (علیه السلام) می باشد.

- [۷۷۹] بحار ۵۵:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۵:۲.

- [۷۸۰] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳ - ۱۴۲.
- [۷۸۱] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳ - ۱۴۲.
- [۷۸۲] بحار ۴۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۷ ص ۱۶۴.
- [۷۸۳] بحار ۳۷:۹۸ و ۱۰۴ - کامل الزیارات باب ۷۴ ص ۱۸۳ و باب ۷۱ ص ۱۷۳.
- [۷۸۴] بحار ۳۷:۹۸ و ۱۰۴ - کامل الزیارات باب ۷۴ ص ۱۸۳ و باب ۷۱ ص ۱۷۳.
- [۷۸۵] بحار ۴۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۷ ص ۱۶۴.
- [۷۸۶] بحار ۳۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۹ ص ۱۳۴.
- [۷۸۷] جامع احادیث الشیعه ۳۷۷:۱۲ - مستدرک الوسائل ۲:۲۰۴.
- [۷۸۸] بحار ۲۰۷:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۱.
- [۷۸۹] بحار ۲۱۹:۷۸ - امالی طوسی ۲:۲۴۲ - وسائل الشیعه ۲:۶۳۵.
- [۷۹۰] بحار ۲۲۷:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۳:۲۲۰.
- [۷۹۱] بحار ۲۹۰:۷۱ - اصول کافی ۲:۱۹۰.
- [۷۹۲] بحار ۱۵ - ۱۴: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۷۹۳] بحار ۶۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۹ ص ۱۳۳.
- [۷۹۴] بحار ۱۶۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۲۰۶ ص ۷۹.
- [۷۹۵] بحار ۵۰:۹۸ (ح ۲ و ۱) - کامل الزیارات باب ۴۶ ص ۱۲۸ - ۱۲۹.
- [۷۹۶] بحار ۶۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۷ ص ۱۹۰.
- [۷۹۷] بحار ۱۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۷۹۸] بحار ۱۴۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۹ ص ۱۳۳.
- [۷۹۹] بحار ۳۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۰ ص ۱۳۵.
- [۸۰۰] بحار ۲۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۹ ص ۱۳۴.
- [۸۰۱] بحار ۱۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۸۰۲] بحار ۷۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲.

[۸۰۳]	بحار	۹۸	ص	۶۲	-	۶۱
[۸۰۴]	بحار	۶۴:۹۸	-	امالی	طوسی	۵۴:۱
[۸۰۵]	بحار	۱۷۹:۴۵	-	کامل	الزیارات	باب ۸۸ ص ۲۶۵
[۸۰۶]	بحار	۲۴:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۴۹ ص ۱۳۳
[۸۰۷]	بحار	۱۵:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۹۸ ص ۲۵۹
[۸۰۸]	بحار	۱۶:۹۸				
[۸۰۹]	بحار	۷۸:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۴۴ ص ۱۲۳
[۸۱۰]	بحار	۷۹:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۴۴ ص ۱۲۴
[۸۱۱]	بحار	۷۹:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۴۴ ص ۱۲۴
[۸۱۲]	کامل	الزیارات	باب ۵۴	ص ۱۴۱ - ۱۳۸	بحار ۲۸ - ۲۱	۹۸:
[۸۱۳]	بحار	۲۰:۹۸	-	امالی	طوسی	۲۸:۲
[۸۱۴]	بحار	۱۹:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۵۷ ص ۱۴۴
[۸۱۵]	بحار	۲۴:۹۸	ثواب	الاعمال	ص	۱۱۷
[۸۱۶]	بحار	۲۷:۹۸	-	ثواب	الاعمال	ص ۱۱۶
[۸۱۷]	بحار	۷۷:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۶۸ ص ۱۶۵
[۸۱۸]	بحار	۲۷:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۶۸ ص ۱۶۶
[۸۱۹]	بحار	۶۸:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۷۷ ص ۱۹۰
[۸۲۰]	بحار	۴۰ - ۹۸:۳۹	-	ثواب	الاعمال	۱۱۸ و کامل
[۸۲۱]	بحار	۳۵:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۲۲ ص ۶۸
[۸۲۲]	بحار	۴۶:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۶۹ ص ۱۶۸
[۸۲۳]	بحار	۱۲:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۹۸ ص ۲۹۵
[۸۲۴]	بحار	۴۷:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۶۱ ص ۱۵۱
[۸۲۵]	بحار	۸۶:۹۸	-	کامل	الزیارات	باب ۷۰ ص ۱۷۰

- [۸۲۶] بحار ۴۸:۹۸ - تهذیب الاحکام ۴۲:۶.
- [۸۲۷] بحار ۱۴۲ - ۱۴۰: ۹۷ - کامل الزیارات باب ۱ ص ۱۱ - ۱۰،
- [۸۲۸] بحار ۴۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۹ ص ۱۶۸،
- [۸۲۹] بحار ۲۰:۹۸ - امالی طوسی ۲۸:۲،
- [۸۳۰] بحار ۲۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۸ ص ۱۶۶،
- [۸۳۱] بحار ۲۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۳ ص ۱۳۷،
- [۸۳۲] بحار ۷۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۵،
- [۸۳۳] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۲.
- [۸۳۴] بحار ۳۹۹ - ۳۹۰: ۹۷ - کامل الزیارات باب ۸ ص ۲۹ - ۲۸ - وسائل الشیعه ۳۱۶:۱۰ فرحۃ الغری ص ۴۷ - مخفی نماند که این تعبیر در فضیلت مسجد کوفه می باشد.
- [۸۳۵] بشارۃ المصطفی ص ۷۵.
- [۸۳۶] بحار ۱۶:۹۸.
- [۸۳۷] بحار ۱۸۳ - ۱۸۲: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵.
- [۸۳۸] بحار ۲۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۸ ص ۱۶۶.
- [۸۳۹] بحار ۲۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۵ ص ۱۴۱.
- [۸۴۰] بحار ۲۲۱:۴۳ - عیون الاخبار ۳۰:۲.
- [۸۴۱] بحار ۲۱۹:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۵ ص ۲۵.
- [۸۴۲] بحار ۲۲۳:۴۳ - ثواب الاعمال ۲: ص ۲۶۱.
- [۸۴۳] بحار ۲۲۴:۴۳ - تفسیر فرات ص ۱۶۹.
- [۸۴۴] بحار ۲۲۶:۴۳ - تفسیر فرات ص ۱۷۱.
- [۸۴۵] بحار ۲۲۴:۴۳ - امالی مفید مجلس ۱۵ ص ۱۳۰.
- [۸۴۶] بحار ۲۲۶:۴۳ - تفسیر فرات ص ۱۷۱.
- [۸۴۷] بحار ۲۲۲:۴۳ - ثواب الاعمال ۲۵۸:۲.

- [۸۴۸] بحار ۲۱۹:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۵ ص ۲۵.
- [۸۴۹] بحار ۲۲۲:۴۳ - ثواب الاعمال ۲:۲۵۸.
- [۸۵۰] بحار ۲۲۱:۴۳ - ثواب الاعمال ۲:۲۵۲.
- [۸۵۱] بحار ۲۲۴:۴۳ - امالی مفید مجلس ۱۵ ص ۱۳۰.
- [۸۵۲] بحار ۲۲۶:۴۳ - تفسیر فرات ص ۱۷۱.
- [۸۵۳] بحار ۲۲۷:۴۳ - تفسیر فرات ص ۱۷۲.
- [۸۵۴] بحار ۱۶:۹۸.
- [۸۵۵] بحار ۷۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳.
- [۸۵۶] بحار ۸۵:۹۸ - ثواب الاعمال ۱:۱۱۵.
- [۸۵۷] بحار ۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳.
- [۸۵۸] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۴ ص ۱۴۱.
- [۸۵۹] بحار ۷۰:۹۸ - ثواب الاعمال ص ۱۱۰ - کامل الزیارات باب ۵۹ ص ۱۴۸.
- [۸۶۰] بحار ۶۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۲ ص ۱۳۷.
- [۸۶۱] بحار ۲۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۷ ص ۱۴۵.
- [۸۶۲] بحار ۸۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲.
- [۸۶۳] بحار ۷۵:۹۸ - نوادر علی بن اسباط ص ۱۲۳.
- [۸۶۴] بحار ۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۷.
- [۸۶۵] بحار ۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۶.
- [۸۶۶] بحار ۷۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۹ ص ۱۴۷.
- [۸۶۷] بحار ۷۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۰ ص ۱۳۵.
- [۸۶۸] بحار ۱۶۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۲۰۷ - بلد الامین ص ۲۸۰ - مزار الکبیر ص ۱۴۵ - ۱۴۴ - مصباح الزائر ص ۱۳۴ - ۱۳۳.
- [۸۶۹] بحار ۱۶۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۲۰۶.

- [۸۷۰] بحار ۱۶۴ - ۱۶۳: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۲۰۸ - ۲۰۶.
- [۸۷۱] بحار ۷۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۹ ص ۱۴۷.
- [۸۷۲] بحار ۶۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۸ ص ۱۱۳.
- [۸۷۳] بحار ۷۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۰ ص ۱۴۹.
- [۸۷۴] بحار ۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۰ ص ۱۱۶.
- [۸۷۵] بحار ۱۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۵ ص ۱۲۷.
- [۸۷۶] بحار ۱۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۵ ص ۱۲۶ - ۱۲۵.
- [۸۷۷] بحار ۲۱ - ۱۸: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ و ۵۷ ص ۱۴۴ - ۱۴۲.
- [۸۷۸] بحار ۱۴۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۸ ص ۱۳۱.
- [۸۷۹] بحار ۱۴۱:۹۸ - ثواب الاعمال ص ۱۱۵.
- [۸۸۰] بحار ۱۴۱:۹۸ - ثواب الاعمال ص ۱۱۴.
- [۸۸۱] بحار ۱۴۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۸ ص ۱۳۱.
- [۸۸۲] بحار ۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۶ ص ۱۲۸.
- [۸۸۳] بحار ۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۳ ص ۱۲۲.
- [۸۸۴] بحار ۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۴.
- [۸۸۵] بحار ۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۷ ص ۲۹۱.
- [۸۸۶] بحار ۱۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۵.
- [۸۸۷] بحار ۴۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۱ ص ۱۵۱.
- [۸۸۸] بحار ۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳.
- [۸۸۹] بحار ۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳.
- [۸۹۰] بحار ۱۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۵.
- [۸۹۱] بحار ۴:۹۸ و ۵ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳.
- [۸۹۲] بحار ۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳.

- [۸۹۳] بحار ۱۰:۹۸ و روضه الواعظین ص ۱۹۴.
- [۸۹۴] بحار ۹۸:۹۸ - اقبال.
- [۸۹۵] بحار ۱۶:۹۸ - ثواب الاعمال ص ۱۱۴.
- [۸۹۶] بحار ۹۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۴ ص ۱۸۳ - در نسخ کامل الزیارات و متن خصائص حسینیة و ترجمه اش نام راوی داود بن یزید ذکر شده ولی در بحار داود بن فرقد ذکر کرده و در حاشیه کامل فرموده که صحیح ابی یزید است که کنیه ی فرقد پدر داود است پس هر دو صحیح می باشد.
- [۸۹۷] بحار ۳۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۴ ص ۱۸۳.
- [۸۹۸] بحار ۱۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۸۹۹] بحار ۱۶:۹۸.
- [۹۰۰] بحار ۱۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۳.
- [۹۰۱] بحار ۱۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۶.
- [۹۰۲] بحار ۱۷:۹۸ - تهذیب الاحکام ۴۸:۶.
- [۹۰۳] بحار ۱۷ - ۱۲: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۸ - ۲۹۳.
- [۹۰۴] بحار ۱۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۷.
- [۹۰۵] بحار ۸۵:۹۸ (با اختصار) ثواب الاعمال ص ۱۱۵ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۶۹.
- [۹۰۶] بحار ۳۳۶:۹۸ و ۳۴۵.
- [۹۰۷] بحار ۹۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۹۰۸] بحار ۹۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۳ ص ۱۸۰.
- [۹۰۹] بحار ۹۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۹۱۰] بحار ۹۸:۹۸ - اقبال ص ۲۰۶.
- [۹۱۱] بحار ۹۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۳۱.

- [۹۱۲] بحار ۹۸:۹۹ - اقبال ص ۲۳۸.
- [۹۱۳] بحار ۹۸:۱۰۰ - اقبال ص ۴۴۱.
- [۹۱۴] بحار ۸۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۹۱۵] بحار ۹۸:۹۸ - اقبال ۲۳۸ - وسائل الشیعه ۱۰:۳۶۹.
- [۹۱۶] بحار ۸۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲.
- [۹۱۷] بحار ۸۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۰.
- [۹۱۸] بحار ۸۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۲.
- [۹۱۹] بحار ۹۱:۹۸ - مصباح المجتهد ص ۶۶۰.
- [۹۲۰] بحار ۸۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۹۲۱] بحار ۱۰۳:۹۸ - اقبال ص ۲۸ بنقل حاشیه بحار.
- [۹۲۲] بحار ۱۰۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۱ ص ۱۷۴.
- [۹۲۳] بحار ۱۰۶:۹۸ - تهذیب ۵۲:۶ - وسائل الشیعه ۱۰:۳۷۳.
- [۹۲۴] بحار ۹۷:۹۸ - اقبال ص ۲۰۶.
- [۹۲۵] بحار ۱۰۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۱ ص ۱۷۴.
- [۹۲۶] بحار ۵۱:۹۸ - تهذیب ۴۵:۶.
- [۹۲۷] بحار ۷۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۴ ص ۱۲۳.
- [۹۲۸] بحار ۳۶۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹ ص ۲۸۸.
- [۹۲۹] بحار ۳۶۶:۹۸ - مزار کبیر ص ۱۴۶ - ۱۴۵.
- [۹۳۰] بحار ۳۶۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۶ ص ۲۸۶.
- [۹۳۱] در کامل الزیارات به جای: «و المشاهدة»، «مشاهدة لقبتک» آمده است.
- [۹۳۲] بحار ۳۶۷:۹۸ و ۳۶۸ - کامل الزیارات باب ۹۶ ص ۲۸۸ (با تفاوت مختصری با مصادر).

- [۹۳۴] بحار ۱۵۱:۹۸ - کافی ۵۷۶:۴ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۷۹، ۱۹۹
- [۹۳۵] بحار ۱۶۹:۹۸ و ۱۷۹ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۲۱۸ و ۲۳۰،
- [۹۳۶] بحار ۳۶۷:۴۴ - لهوف ص ۲۶،
- [۹۳۷] بحار ۳۶۶ - ۳۶۴: ۴۴ - لهوف ص ۱۳ و ارشاد مفید ۷۰:۲،
- [۹۳۸] بحار ۳۱۳:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۱.
- [۹۳۹] بحار ۳۷۱:۴۴ - لهوف ص ۳۱
- [۹۴۰] بحار ۳۷۹:۴۴ - ارشاد مفید ۸۳:۲ - مقتل خوارزمی ۲۲۶:۱ - تاریخ طبری ۲۰۶:۵.
- [۹۴۱] بحار ۳۳۱:۴۴ - ارشاد مفید ۷۳:۲ - لهوف ص ۳۱
- [۹۴۲] بحار ۳۳۷:۴۴ - لهوف ۱۹:۱۶ - و مثير الاحزان ص ۱۹ - ۱۷.
- [۹۴۳] بحار ۳۸۱:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۳۴:۱ و ارشاد مفید ۸۱ - ۷۹: ۲.
- [۹۴۴] بحار ۳۷۸ - ۳۷۶: ۴۴ - ارشاد مفید ۸۱ - ۷۹: ۲.
- [۹۴۵] بحار ۳۸۹ - ۳۸۸: ۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۴۵:۱
- [۹۴۶] بحار ۳۸۷ - ۳۸۶: ۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۴۴ - ۲۴۳: ۱.
- [۹۴۷] بحار ۳۸۱:۴۴ و ۳۹۲ - لهوف ص ۳۵ - ۳۴ - ارشاد مفید ۹۳:۲ چون مؤلف از دو خطبه استفاده کرده است.
- [۹۴۸] بحار ۲۸۸:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۴۴:۱
- [۹۴۹] بحار ۵۱:۴۵ - لهوف ص ۵۲
- [۹۵۰] تذکره الخواص ابن جوزی ص ۱۴۳
- [۹۵۱] مقاتل الطالبيين ص ۷۹
- [۹۵۲] بحار ۵۴:۴۵ - لهوف ص ۵۳
- [۹۵۳] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۶:۲
- [۹۵۴] بحار ۳۷۹:۴۴ - ارشاد مفید ۸۳:۲
- [۹۵۵] بحار ۱۲:۴۵ - لهوف ص ۴۴

- [۹۵۶] بحار ۴۶:۴۵ - لهوف ص ۵۰.
- [۹۵۷] بحار ۳۲۱:۴۴ - منتخب طریحی ۱۲۹:۲ البته با مذکور متفاوت است.
- [۹۵۸] بحار ۴۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۲:۲.
- [۹۵۹] بحار ۴۵:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲.
- [۹۶۰] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۳ - ارشاد مفید ۱۱۵ - ۱۱۴: ۲.
- [۹۶۱] بحار ۵۵:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۵:۲.
- [۹۶۲] بحار ۳۰۳:۴۵ - د ۳۰۸ - کامل الزیارات باب ۲۴ ص ۷۵ - باب ۲۶ ص ۸۳.
- [۹۶۳] بحار ۱۶۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۹ ص ۲۱۸.
- [۹۶۴] بحار ۷۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۱ ص ۱۵۰.
- [۹۶۵] بحار ۱۸۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵،
- [۹۶۶] بحار ۷۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۴ ص ۱۲۳،
- [۹۶۷] بحار ۱۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۶ ص ۱۴۳،
- [۹۶۸] بحار ۱۸۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵،
- [۹۶۹] بحار ۱۶:۹۸،
- [۹۷۰] بحار ۹۸ باب زیارت.
- [۹۷۱] بحار ۱۰۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹.
- [۹۷۲] بحار ۳۰۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷.
- [۹۷۳] بحار ۱۵:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۰:۳.
- [۹۷۴] بحار ۲۹:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۳:۲.
- [۹۷۵] بحار ۲۲۰:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۹۲ ص ۵۰۹.
- [۹۷۶] بحار ۵۷ - ۵۶: ۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۵:۳.
- [۹۷۷] بحار ۱۹۲ - ۱۹۱: ۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۱.
- [۹۷۸] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۹۷ ص ۲۹۱.

- [۹۷۹] بحار ۵۸:۴۵ - لهوف ص ۵۷.
- [۹۸۰] بحار ۱۷۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۱.
- [۹۸۱] بحار ۶۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۸ ص ۱۱۳.
- [۹۸۲] بحار ۹۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۹۸۳] بحار ۱۰۰:۹۸ - اقبال ص ۱۴۴ به نقل از حاشیه‌ی بحار.
- [۹۸۴] بحار ۱۰۹:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹.
- [۹۸۵] بحار ۷۵:۹۸ - نوادر علی بن اسباط ص ۱۲۳ به نقل از حاشیه‌ی بحار.
- [۹۸۶] بحار ۲۴۲:۴۵ - امالی مفید مجلس ۳۸ ص ۳۲۴.
- [۹۸۷] بحار ۳۲۹:۹۸
- [۹۸۸] بحار ۴۰۷ - ۴۰۳: ۴۵ - منتخب طریحی ۶۹ - ۶۷: ۲ - مجلس ۵.
- [۹۸۹] بحار ۴۰۷ - ۴۰۳: ۴۵ - منتخب طریحی ۶۹ - ۶۷: ۲.
- [۹۹۰] بحار ۲۶۲:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸ - منتخب طریحی ۱:۱۱۷.
- [۹۹۱] بحار ۱۱۸:۴۵ و ۱۶۷ - مشیر الاحزان ص ۷۲ - امالی طوسی ۱:۲۵۸.
- [۹۹۲] بحار ۲۰۵:۳۶ - کمال الدین ۱:۲۶۵.
- [۹۹۳] سورة قدر آیه‌ی ۱.
- [۹۹۴] بحار ۲۴۳:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۸.
- [۹۹۵] بحار ۱۷۷:۷۴ - اعلام الدین ص ۱۰۲.
- [۹۹۶] بحار ۲۸۱:۴۴ - امالی شیخ طوسی ۱:۵۴.
- [۹۹۷] بحار ۲۸۹:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۳ ص ۱۰۶.
- [۹۹۸] بحار ۲۸۶:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۱۲.
- [۹۹۹] بحار ۶۰ - ۵۹: ۴۵ - لهوف ص ۵۹.]
- [۱۰۰۰] بحار ۳۸۴:۴۴ - مقتل خوارزمی ۱:۲۳۹.
- [۱۰۰۱] بحار ۵۰:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۳:۲۵۸.

- [۱۰۰۲] بحار ۱۹۱:۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۱.
- [۱۰۰۳] بحار ۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۵۲:۱ «در شیشه‌ی سبز نزد ملک».
- [۱۰۰۴] سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۵۰.
- [۱۰۰۵] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۳۰،
- [۱۰۰۶] سوره‌ی نور آیه‌ی ۳۵،
- [۱۰۰۷] سوره‌ی مریم آیه‌ی ۳۱،
- [۱۰۰۸] سوره‌ی ق آیه‌ی ۹،
- [۱۰۰۹] سوره‌ی دخان آیه‌ی ۳،
- [۱۰۱۰] بحار ۲۳۸:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷،
- [۱۰۱۱] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۸۲،
- [۱۰۱۲] بحار ۱۲۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۱ ص ۲۷۵،
- [۱۰۱۳] بحار ۲۶۴:۴۳ - عیون الاخبار ۲۷:۲،
- [۱۰۱۴] بحار ۲۵۹:۴۳،
- [۱۰۱۵] سوره‌ی بروج آیه‌ی ۲۲،
- [۱۰۱۶] بحار ۲۵:۹۴ - تفسیر عیاشی ۸۰:۱ - اصول کافی ۶۲۹:۲،
- [۱۰۱۷] بحار ۳۸:۸۹،
- [۱۰۱۸] بحار ۳۱۹:۷ - اصول کافی ۵۹۶:۲،
- [۱۰۱۹] بحار ۱۹۷:۸۹ - اصول کافی ۶۰۱:۲،
- [۱۰۲۰] بحار ۱۴۲:۵۳،
- [۱۰۲۱] بحار ۳:۴۳۳ - کشف الغمّه ۵۲۶:۱.
- [۱۰۲۲] بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفید ۱۳۱:۲.
- [۱۰۲۳] بحار ۲۰۰:۹۸ - مصباح المجتهد ص ۶۶۴ «زیارت وارث».
- [۱۰۲۴] بحار ۲۷۳:۴۳ - خرائج ۸۴۴:۲

- [۱۰۲۵] منتخب طریحی ۸۶:۱
- [۱۰۲۶] بحار ۲۴۳:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۷
- [۱۰۲۷] بحار ۲۵۴:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۰۹:۳
- [۱۰۲۸] بحار ۱۸۸:۴۴ - منتخب طریحی ۱۱۷:۱
- [۱۰۲۹] بحار ۲۹۵:۴۳ - مناقب ۱۸۹:۳
- [۱۰۳۰] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰
- [۱۰۳۱] بحار ۳۱۶:۴۳ - مشیر الاحزان ص ۱۲ - ۱۱
- [۱۰۳۲] بحار ۲۴۸:۴۴ - مشیر الاحزان ص ۹
- [۱۰۳۳] بحار ۱۱۸:۴۵ - مشیر الاحزان ص ۷۲
- [۱۰۳۴] بحار ۲۶۶:۴۴ - مشیر الاحزان ص ۱۲
- [۱۰۳۵] بحار ۲۷۲:۴۳ - مستدرک الوسائل ۲:۲۱۷ و جامع احادیث الشیعه ۱۲:۵۵۵
- [۱۰۳۶] بحار ۳۸۳:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۳۷:۱
- [۱۰۳۷] بحار ۳۲۷:۴۴ - مقتل خوارزمی ۱۸۶:۱
- [۱۰۳۸] بحار ۳۶۳:۴۴ - ارشاد مفید ۶۸:۲
- [۱۰۳۹] بحار ۳۸۳:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۳۷:۱
- [۱۰۴۰] بحار ۵۰:۴۵ - لهوف ص ۵۱
- [۱۰۴۱] بحار ۱۰۷:۴۵ - لهوف ص ۶۳
- [۱۰۴۲] بحار ۱۲۵:۴۵ - مشیر الاحزان ص ۶۵ - مناقب ۲۱۷:۳
- [۱۰۴۳] بحار ۱۱۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۹:۲
- [۱۰۴۴] مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۸:۳
- [۱۰۴۵] بحار ۱۸۶ - ۱۸۵:۴۵ - الخرائج و الجرائع ۵۷۷:۲
- [۱۰۴۶] بحار ۱۵۷:۴۵ - احتجاج طبرسی ۳۴:۲
- [۱۰۴۷] بحار ۱۴۳ - ۱۴۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۷۴ - ۷۳:۲ و کامل بهائی ۱۷۹:۲

- [۱۰۴۸] بحار ۱۳۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۶۳:۲.
- [۱۰۴۹] بحار ۳۱۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۰.
- [۱۰۵۰] بحار ۲۲۱:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۵:۱.
- [۱۰۵۱] و یا از روی کراهت.
- [۱۰۵۲] سورهی احقاف آیهی ۱۵.
- [۱۰۵۳] بحار ۳۳۳ - ۲۳۲: ۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۷ - ۵۵.
- [۱۰۵۴] بحار ۵۹ - ۵۸: ۴۵ - لهوف ص ۵۸ - ۵۷.
- [۱۰۵۵] سورهی حج آیهی ۴۰.
- [۱۰۵۶] بحار ۲۱۹:۴۴ - تفسیر فرات ص ۹۹.
- [۱۰۵۷] بحار ۹۹:۴۵ - منتخب طریحی ۱۲۴:۲ - مقتل خوارزمی ۲۱۸:۱.
- [۱۰۵۸] سورهی نساء آیهی ۷۷.
- [۱۰۵۹] بحار ۲۱۸ - ۲۱۷: ۴۴ - تفسیر عیاشی ۲۵۸ - ۲۵۷: ۱.
- [۱۰۶۰] بحار ۲۱۸ - ۲۱۷: ۴۴ - تفسیر عیاشی ۲۵۸ - ۲۵۷: ۱.
- [۱۰۶۱] بحار ۲۱۸ - ۲۱۷: ۴۴ - تفسیر عیاشی ۲۵۸ - ۲۵۷: ۱.
- [۱۰۶۲] سورهی والفجر، آیهی ۲۸.
- [۱۰۶۳] بحار ۲۱۹ - ۲۱۸: ۴۴ - تفسیر قمی ۴۲۲:۲.
- [۱۰۶۴] سورهی الاسراء آیهی ۳۳.
- [۱۰۶۵] بحار ۲۱۸:۴۴ - تفسیر عیاشی ۲۹۰:۲ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۰۶:۳.
- [۱۰۶۶] بحار ۲۴۴ - ۲۴۲: ۴۴ - منتخب طریحی ۲۹ - ۲۸: ۱.
- [۱۰۶۷] بحار ۱۳۱:۴۵ و ۱۶۲ - مقتل خوارزمی ۷۴:۲ - احتجاج طبرسی ۴۰:۲.
- [۱۰۶۸] بحار ۲۶۳:۴۴ - کشف الغمۃ ۹:۲ - ارشاد مفید ۱۳۵:۲ و مخفی نماند که عبارت کشف الغمۃ مطابق متن کتاب «اصحاب النبی» است و لکن عبارت ارشاد و بحار «اصحاب علی» می باشد.

- [۱۰۶۹] بحار ۲۷۹:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۱۰۹،
- [۱۰۷۰] بحار ۲۳۵:۸۳ - کافی ۳:۳۲۵ - و مصباح المجتهد ص ۲۱۳ «آداب سجدهی شکر».
- [۱۰۷۱] بحار ۶۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۲ ص ۱۳۷،
- [۱۰۷۲] بحار ۷:۴۵ - ارشاد مفید ۱۰۱:۲،
- [۱۰۷۳] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۹:۵۸ - مقتل خوارزمی ۳۹ - ۳۸: ۲،
- [۱۰۷۴] بحار ۵۸ - ۵۷: ۴۵ - لهوف ص ۵۷ - ۵۶ - مقتل خوارزمی ۳۷:۲،
- [۱۰۷۵] سورهی تکویر آیهی ۹ - ۸،
- [۱۰۷۶] بحار ۲۲۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۸ ص ۶۳،
- [۱۰۷۷] سورهی صفات آیهی ۱۰۷،
- [۱۰۷۸] بحار ۲۲۶ - ۲۲۵: ۴۴ - عیون الاخبار ۲۰۹:۱ - منتخب طریحی ۱۹:۱،
- [۱۰۷۹] بحار ۲۹۵:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۲۶:۳ بنقل از سلیم بن قیس.
- [۱۰۸۰] بحار ۲۴۲:۴۴ - منتخب طریحی ۴۸:۱،
- [۱۰۸۱] بحار ۲۲۱:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۵ - ۳۲۴: ۱،
- [۱۰۸۲] بحار ۱۹۲:۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۱،
- [۱۰۸۳] بحار ۲۹۰:۴۵ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲،
- [۱۰۸۴] بحار ۲۲۹:۴۵ - کتاب المحتضر ص ۱۴۷ - ۱۴۶ به نقل پاورقی بحار.
- [۱۰۸۵] بحار ۲۲۷:۸۹ - مجمع البیان ۱۸:۱ - عیون الاخبار ۳۰۲:۱.
- [۱۰۸۶] مراجعه شود به باب ثواب زیارت و گریه بر آن حضرت که گذشت.
- [۱۰۸۷] نحر به معنای کشتن شتر، و ذبح به معنای سر بریدن حیوانات دیگر است.
- [۱۰۸۸] بحار ۲۶۴:۴۴ - تفسیر فرات ص ۵۵.
- [۱۰۸۹] بحار ۱۲۶ - ۱۲۵: ۴۵ - مقتل خوارزمی ۸۸ - ۸۷: ۲ - لهوف ۷۵ - ۷۴.
- [۱۰۹۰] بحار ۱۲۱:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۲:۲.

- [۱۰۹۱] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۲.
- [۱۰۹۲] بحار ۵۵:۴۵ - لهوف ص ۵۴.
- [۱۰۹۳] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۲.
- [۱۰۹۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.
- [۱۰۹۵] بحار ۴۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۰:۲ - سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۳ و ۳۴.
- [۱۰۹۶] بحار ۹۵:۴۵ - کافی ۱۷۴:۴ - سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۸.
- [۱۰۹۷] بحار ۲۹۷:۴۴ - معانی الاخبار ص ۲۸۸.
- [۱۰۹۸] تفسیر فرات ص ۴۷ - ۴۶ - سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۴۶.
- [۱۰۹۹] بحار ۱۸۲:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵.
- [۱۱۰۰] بحار ۱۲۹:۴۵ - تفسیر فرات ص ۵۰ - ۴۹ - لهوف ص ۷۷.
- [۱۱۰۱] بحار ۳۶۹:۷۱.
- [۱۱۰۲] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۱۱،
- [۱۱۰۳] بحار ۱۹۲ - ۵۵: ۴۵ - لهوف ص ۵۹ - منتخب طریحی ۶۱:۱،
- [۱۱۰۴] بحار ۱۰ - ۹: ۴۵ - مقتل الخوارزمی ۷:۲،
- [۱۱۰۵] سوره‌ی هود آیه‌ی ۵۴،
- [۱۱۰۶] بحار ۲۱۹:۴۵ - منتخب طریحی ۱۳۴ - ۱۳۳: ۲،
- [۱۱۰۷] بحار ۴۷:۴۵ - منتخب طریحی ۱۳۴ - ۱۳۳: ۲،
- [۱۱۰۸] بحار ۱۱۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۹ ص ۲۷۲.
- [۱۱۰۹] بحار ۲۳۹:۴۴ - ارشاد مفید ۱۳۳:۲ مضمون خبر این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یک شب معراج نموده به زمین کربلا و مصرع امام را مشاهده فرموده است.
- [۱۱۱۰] بحار ۱۲۱:۴۵ - ارشاد مفید ۱۲۲:۲ - سوره‌ی کهف آیه‌ی ۹ است و شنیده شدن آیه‌ی بعدی در شام را در کتب ندیدیم.
- [۱۱۱۱] بحار ۲۲۳:۴۴ - احتجاج طبرسی ۲۷۲:۲.

- [۱۱۱۲] بحار ۱۱۶:۹۸ - تهذیب شیخ طوسی ۷۳:۶.
- [۱۱۱۳] بحار ۳۶۴:۴۴ - لهوف ص ۲۸.
- [۱۱۱۴] بحار ۳۳۲:۴۴ - ارشاد مفید ۳۳:۲.
- [۱۱۱۵] بحار ۷:۴۵ - ارشاد مفید ۱۰۲:۲ معلوم شود که سوره‌ی مؤمن را سوره‌ی غافر نیز نامیده‌اند.
- [۱۱۱۶] بحار ۲۶۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۲ ص ۷۰.
- [۱۱۱۷] بحار ۳۲:۴۵ - مقتل الخوارزمی ۲۵:۲.
- [۱۱۱۸] سوره صفات آیه‌ی ۳ - ۱.
- [۱۱۱۹] بحار ۱۰۸:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۸:۲.
- [۱۱۲۰] تفسیر قمی ۴۲۰ - ۴۱۹ ۲:.
- [۱۱۲۱] تفسیر قمی ۴۲۰ - ۴۱۹ ۲:.
- [۱۱۲۲] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵.
- [۱۱۲۳] بحار ۱۹۴:۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۲.
- [۱۱۲۴] بحار ۵۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۵ - ۳۴ ۲:.
- [۱۱۲۵] بحار ۲۱۶:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۳ - ۲۱۲:۳.
- [۱۱۲۶] بحار ۲۸۲:۴۳ - مناقب ص ۱۵۵:۳.
- [۱۱۲۷] عوالی اللئالی ۷:۴ - محجۀ البیضاء ۲۶:۵.
- [۱۱۲۸] عوالی اللئالی ۲۹۵:۱ «با کمی اختلاف».
- [۱۱۲۹] کافی ۳۵۲:۲.
- [۱۱۳۰] بحار ۳۶۴:۴۴ و ۳۶۷ - لهوف ص ۲۶ و ۲۷.
- [۱۱۳۱] بحار ۳۳۱:۴۴ - منتخب طریحی ۱۲۵:۲.
- [۱۱۳۲] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۴ - مقتل خوارزمی ۳۴:۲.
- [۱۱۳۳] بحار ۳۳۱:۹۸ - تهذیب ۱۱۳:۶.

- [۱۱۳۴] بحار ۷۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۵۹ ص ۱۴۷,
- [۱۱۳۵] بحار ۳۳۲:۴۴ - ارشاد مفید ۳۳:۲,
- [۱۱۳۶] بحار ۹۹:۴۵ - منتخب طریحی ۱۲۴:۲,
- [۱۱۳۷] بحار ۳۶۴:۴۴ - لهوف ص ۲۷,
- [۱۱۳۸] بحار ۹۹:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۱۸:۱ «در جواب نامه‌ی عبدالله بن جعفر».
- [۱۱۳۹] بحار ۱۸۵:۴۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۱:۳,
- [۱۱۴۰] بحار ۳۶۵:۴۵ - لهوف ص ۱۴ - ۱۳.
- [۱۱۴۱] بحار ۳۶۴:۴۴ - لهوف ص ۱۳.
- [۱۱۴۲] بحار ۳۱۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۱.
- [۱۱۴۳] بحار ۱۴۲:۵۳ بحار ۲۵:باب اول.
- [۱۱۴۴] بحار ۱۰۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۷.
- [۱۱۴۵] چنانکه در بابهای گذشته شرح داده شده است.
- [۱۱۴۶] بحار ۳۳۱:۹۸ - تهذیب ۱۱۳:۶.
- [۱۱۴۷] در موضوع تربت و حد حرم و حد جواز خوردن تربت مراجعه شود به کتاب بحار الانوار جلد ۹۸ از ص ۱۰۶ تا ص ۱۱۶ و به کتاب کامل الزیارات از ص ۲۷۹ تا ص ۲۸۴.
- [۱۱۴۸] بحار ۱۳۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۳ ص ۲۸۰.
- [۱۱۴۹] بحار ۴۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۲:۲ - لهوف ص ۵۰ - تذکره الخواص ص ۱۴۳.
- [۱۱۵۰] بحار ۵۴ - ۵۳: ۴۵ - ارشاد مفید ۱۱۴:۲ - لهوف ص ۵۳.
- [۱۱۵۱] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۸.
- [۱۱۵۲] بحار ۲۷۰:۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۲ - ۵۱.
- [۱۱۵۳] بحار ۲۷۱ - ۲۷۰: ۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۲.
- [۱۱۵۴] بحار ۲۹۶:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۲۷:۳,

[۱۱۵۵] بحار ۵ - ۴: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۴ - ۱۹۳ «و در باب زیارت گذشت».

[۱۱۵۶] بحار ۱۲: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۹۸ ص ۲۹۵،

[۱۱۵۷] بحار ۲۷۲ - ۲۷۱: ۴۳ - خرائج ۸۴۲ - ۸۴۱: ۲،

[۱۱۵۸] بحار ۱۸۸ - ۱۸۷: ۴۴ - منتخب طریحی ۱: ۱۱۷ - مناقب ابن شهر آشوب، ۳: ۲۳۰،

[۱۱۵۹] بحار ۲۸۶: ۴۳ و ۲۹۶ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۲۷ - ۲۲۶: ۳،

[۱۱۶۰] بحار ۴۰۴ - ۳۹۵: ۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۲۲۱ - منتخب طریحی، ۲: ۶۷،

[۱۱۶۱] بحار ۱۹۱: ۴۹ - منتخب طریحی، ۱: ۶۱،

[۱۱۶۲] بحار ۲۰۸: ۱۱ - بحار ۷۵: ۹۶ - علل الشرائع ص ۴۲۱ و ایضا ص ۴۰۶،

[۱۱۶۳] بحار ۲۵۱: ۴۳ - ۲۴۸ و ۲۵۹ - منتخب طریحی ۱: ۸۶ - کمال الدین ۱: ۲۸۲ -

السرائر ص ۴۷۸.

[۱۱۶۴] بحار ۲۲۰: ۴۵ و ص ۲۲۶ - امالی صدوق مجلس ۹۲ - کامل الزیارات باب ۷۸

ص ۲۲۲.

[۱۱۶۵] بحار ۲۲۲: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۴

[۱۱۶۶] بحار ۲۲: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۵

[۱۱۶۷] بحار ۲۲۴: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۶

[۱۱۶۸] بحار ۲۲۶: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۳۹ ص ۱۱۵

[۱۱۶۹] بحار ۱۸۲: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵

[۱۱۷۰] بحار ۴۰: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۵ ص ۱۵۹

[۱۱۷۱] من لایحضره الفقیه ص ۲۱۴ باب الحج - تفسیر عیاشی ۱: ۳۹ - بحار ۹۶: ۶۳ (با

تفاوتی).

[۱۱۷۲] بحار ۷۳: ۳۶

[۱۱۷۳] بحار ۲۲۹: ۴۵ - المحتضر ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

- [۱۱۷۴] بحار ۲۹۲:۴۴
- [۱۱۷۵] بحار ۲۸۱:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۴:۳
- [۱۱۷۶] بحار ۲۰۹ - ۲۰۶:۴۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۲۳:۳ - احتجاج طبرسی ۲۲:۲
- [۱۱۷۷] بحار ۳۱۲:۴۴ و ۳۲۶ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۲۰ - ارشاد مفید ۳۰:۲
- [۱۱۷۸] بحار ۲۷۶:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۷۴:۳ - ارشاد مفید ۱۳۲:۲
- [۱۱۷۹] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۹ - مقتل خوارزمی ۳۹ - ۳۸: ۲
- [۱۱۸۰] بحار ۸۴:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۲ ص ۲۹۴
- [۱۱۸۱] بحار ۸۹:۸۶ و ۱۱۷:۹۸ - سرائر ص ۷۷ - ارشاد مفید ۱۳۰:۲
- [۱۱۸۲] بحار ۱۱۷: ۹۸ - ۸۹: ۸۶ - الذکری ص ۲۵۶ - ۲۵۵
- [۱۱۸۳] بحار ۹۰ - ۸۹: ۸۶ و ۱۷:۹۸
- [۱۱۸۴] بحار ۹۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰ - ۱۷۹
- [۱۱۸۵] بحار ۳۰۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷
- [۱۱۸۶] بحار ۲۷۶ - ۲۷۵: ۴۳ - ارشاد مفید ۱۳۱:۲
- [۱۱۸۷] بحار ۲۶۲ - ۲۶۱: ۴۳ - امالی صدوق مجلس ۲۴ ص ۹۹ - ۹۸
- [۱۱۸۸] بحار ۲۲۴:۹۶ - علل الشرائع ص ۴۳۲ - ۴۲۹
- [۱۱۸۹] بحار ۲۶۳ - ۲۶۲: ۷۹ و ۲۹۲:۴۳ - علل الشرائع باب ۱۵ ص ۳۲۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳:۳
- [۱۱۹۰] بحار ۲۸۵:۴۴ - کافی ۴۸۷:۳
- [۱۱۹۱] بحار ۲۱۷:۱۱ - کافی ۱۸۹:۴
- [۱۱۹۲] بحار ۶۴:۹۶ - تفسیر عیاشی ۶۰:۱
- [۱۱۹۳] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵
- [۱۱۹۴] بحار ۱۹۴:۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۲
- [۱۱۹۵] بحار ۲۲۱:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۴:۱

- [۱۱۹۶] بحار ۲۹۱:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳:۳.
- [۱۱۹۷] بحار ۳۰۸:۴۳ - مقتل خوارزمی ۹۷:۱.
- [۱۱۹۸] بحار ۳۱۱ - ۳۱۰: ۴۳ - منتخب طریحی ۱۲:۱.
- [۱۱۹۹] بحار ۲۸۹:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۱:۳.
- [۱۲۰۰] بحار ۹۵:۱۲ - کافی ۲۰۴:۴.
- [۱۲۰۱] بحار ۲۷۱:۴۳ - منتخب طریحی ۷۱:۱.
- [۱۲۰۲] بحار ۲۸۹:۴۳ - مناقب ۱۶۱:۳ - منتخب طریحی ۷۲:۱.
- [۱۲۰۳] بحار ۲۴۶ - ۲۴۵: ۴۴ - منتخب طریحی ۷۱ - ۷۰: ۱.
- [۱۲۰۴] بحار ۴۵:۴۵ - لهوف ص ۵۳.
- [۱۲۰۵] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۶.
- [۱۲۰۶] - مسند فاطمة الزهراء (سلام الله علیها) ص ۳۲۴ به نقل از وقایع الشهور و الايام ص ۹۵.
- [۱۲۰۷] بحار ۳۸۴ - ۳۷۴: ۴۵ - امالی طوسی ۲۵۰ - ۲۴۵: ۱ - تاریخ طبری ۳۳۱:۶.
- [۱۲۰۸] بحار ۳۲۱:۴۵ - منتخب طریحی ۱۰۴:۱۰۳:۱ - مقتل خوارزمی ۹۸:۲.
- [۱۲۰۹] بحار ۳۰۹:۴۵ - مقتل خوارزمی ۸۷:۲.
- [۱۲۱۰] بحار ۳۰۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۱۷ ص ۶۲ - ۶۱.
- [۱۲۱۱] بحار ۳۲۲:۴۵ - امالی طوسی ۳۳۶:۲.
- [۱۲۱۲] بحار ۶۲:۹۶ - محاسن برقی ص ۵۵۸.
- [۱۲۱۳] بحار ۳۰۹:۴۳ - مقتل خوارزمی ۱۲۹:۱.
- [۱۲۱۴] بحار ۲۸۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۶ ص ۱۰۸.
- [۱۲۱۵] بحار ۷۳:۹۸ - کامل الزیارات باب ۱۰۸ ص ۳۲۵.
- [۱۲۱۶] بحار ۵۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۶ ص ۱۲۸.
- [۱۲۱۷] بحار ۱۰۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۸.

- [۱۲۱۸] بحار ۱۰۷ - ۶۰۶: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۷.
- [۱۲۱۹] بحار ۱۰۹: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۷۱.
- [۱۲۲۰] بحار ۱۰۸: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۸.
- [۱۲۲۱] بحار ۱۰۶: ۹۸ - فرحة الغری ص ۷۱.
- [۱۲۲۲] بحار ۲۰: ۹۸ و ۲۱ - امالی طوسی ۲۸: ۲ - کامل الزیارات باب ۵۴ ص ۱۳۸.
- [۱۲۲۳] کافی ۲۱۴: ۴ - حدیث ۱۰.
- [۱۲۲۴] بحار ۱۰۸: ۴۵ - ارشاد مفید ۱۳۰: ۲.
- [۱۲۲۵] بحار ۱۱۶: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۷۰.
- [۱۲۲۶] مشیر الاحزان ص ۱۲.
- [۱۲۲۷] سورهی شوری آیهی ۲۲.
- [۱۲۲۸] بحار ۲۶۲: ۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸.
- [۱۲۲۹] بحار ۳۱۲: ۴۳ - منتخب طریحی ۷۲: ۱.
- [۱۲۳۰] بحار ۸۵: ۹۸ ثواب الاعمال ص ۱۱۶ - کامل الزیارات باب ۷۰ ص ۱۷۰.
- [۱۲۳۱] بحار ۸۳ - ۸۲: ۹۸ کامل الزیارات باب ۸۳ ص ۲۵۲ - ۲۵۱ و معلوم شود که این روایت از عقرقوفی است تا جمله (قبول می شود از او) و بعد از آن از روایت جابر جعفی است که امام صادق (علیه السلام) به مفضل فرموده است رجوع شود به مصادر، مصنف جمع کرده است ما بین دو روایت.
- [۱۲۳۲] در کتب فقهیه در باب تروک احرام شرح داده شده است.
- [۱۲۳۳] بحار ۱۴۰: ۹۸ - ثواب الاعمال ص ۱۱۴ - کامل الزیارات باب ۴۸ ص ۱۳۱.
- [۱۲۳۴] بحار ۱۴۸: ۹۸ - تهذیب الاحکام ۷۶: ۶.
- [۱۲۳۵] بحار ۶۰: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۸ ص ۱۱۳.
- [۱۲۳۶] بحار ۱۰۹: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹.
- [۱۲۳۷] بحار ۲۰۲: ۹۶ - ثواب الاعمال ص ۷۲ - خصال ۴۰۸: ۲.

- [۱۲۳۸] بحار ۲۳۹:۴۴ - ارشاد مفید ۱۳۳:۲.
- [۱۲۳۹] بحار ۳:۴۵ - ارشاد مفید ۹۷ - منتخب طریحی ۱۲۷:۲.
- [۱۲۴۰] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۲ - مقتل خوارزمی ۳۴:۲.
- [۱۲۴۱] بحار ۵۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۴۳:۲ - مناقب ۲۵۸:۳.
- [۱۲۴۲] بحار ۱۶۰:۸۲ - مجمع البیان ۱۲۷:۹.
- [۱۲۴۳] بحار ۱۶۲:۸۲ - عیون الاخبار ۷:۲ - ثواب الاعمال ص ۵۶.
- [۱۲۴۴] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۸ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۶۰:۳.
- [۱۲۴۵] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۲ - مقتل خوارزمی ۳۴:۲.
- [۱۲۴۶] بحار ۱۱۸:۴۵ - مشیر الاحزان ص ۷۲.
- [۱۲۴۷] بحار ۶۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۹ ص ۱۱۳.
- [۱۲۴۸] نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۷۹۴ خطبه‌ی ۲۳۴ (خطبه‌ی قاصعه).
- [۱۲۴۹] بحار ۴۶:۴۵ و ۱۲ - لهوف ص ۴۴ و ۵۰.
- [۱۲۵۰] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۷.
- [۱۲۵۱] بحار ۴ - ۱ - ۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۸ ص ۱۹۳ و باب ۴۶ ص ۱۲۸.
- [۱۲۵۲] بحار ۱۹۳:۴۴ - مناقب ۲۲۴:۳.
- [۱۲۵۳] بحار ۲۷۶:۴۳ - ارشاد مفید ۱۳۲:۲ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۸:۳.
- [۱۲۵۴] بحار ۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۲: - علل الشرائع ص ۴۶۰ - ۴۰۰.
- [۱۲۵۵] بحار ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۴۴: - ارشاد مفید ۶۸:۲ - لهوف ص ۲۷.
- [۱۲۵۶] بحار ۱۹۲:۳۶ - امالی صدوق مجلس ۶۳ ص ۳۲۸ «کافی ۱:۲۸۰».
- [۱۲۵۷] سوره‌ی طه: آیه‌ی ۱۴.
- [۱۲۵۸] بحار ۵۵:۴۵ - لهوف ص ۵۴.
- [۱۲۵۹] بحار ۳۱۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۳۰ ص ۱۳۰.
- [۱۲۶۰] شرح شافیه ابی‌فراس ص ۱۳۲ - ناسخ التواریخ ۱۳:۴.

- [۱۲۶۱] بحار ۳۳۲:۴۴ - ارشاد مفید ۳۳:۲ - سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۱.
- [۱۲۶۲] بحار ۳۳۲:۴۴ - ارشاد مفید ۳۳:۲ - سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۲.
- [۱۲۶۳] سوره‌ی صافات آیه‌ی ۹۹
- [۱۲۶۴] بحار ۵۰:۴۵ - لهوف ص ۵۱
- [۱۲۶۵] بحار ۴۴:۴۵ - لهوف ص ۴۹ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲
- [۱۲۶۶] بحار ۲۷۲:۴۴ - مقتل خوارزمی ۲۲۵:۱
- [۱۲۶۷] بحار ۳۷۹:۴۴ - ارشاد مفید ۸۴:۲
- [۱۲۶۸] بحار ۳۷۵:۴۴ - ارشاد مفید ۷۸ - ۷۷: ۲ - مقتل خوارزمی ۲۲۶:۲
- [۱۲۶۹] بحار ۳۹۱:۴۴ - ارشاد مفید ۹۲:۲ - لهوف ص ۳۹
- [۱۲۷۰] بحار ۳:۴۵ - مقتل الخوارزمی ۲۵۲:۱
- [۱۲۷۱] بحار ۲:۴۵ - ارشاد مفید ۹۶:۲
- [۱۲۷۲] بحار ۴۴:۴۵ - لهوف ص ۴۹ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲
- [۱۲۷۳] بحار ۴۷ - ۴۶: ۴۵ - منتخب طریحی ۱۳۴ - ۱۳۳: ۲ - مقتل خوارزمی ۳۲:۲
- [۱۲۷۴] بحار ۵۴:۴۵ - لهوف ص ۵۳
- [۱۲۷۵] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۵
- [۱۲۷۶] سوره‌ی فجر آیه‌ی ۲۸ - ۲۷
- [۱۲۷۷] بحار ۲۱۹ - ۲۱۸: ۴۴ - تفسیر قمی ۴۲۲:۲ - تأویل الآیات الظاهره ص ۷۶۹
- [۱۲۷۸] بحار ۱۰۷:۴۵ - لهوف ص ۶۳
- [۱۲۷۹] بحار ۵۸:۴۵ - لهوف ص ۵۶
- [۱۲۸۰] بحار ۳۰۴:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۸:۳ - ارشاد مفید ۱۲۲:۲
- [۱۲۸۱] بحار ۱۱۵:۴۵ - منتخب طریحی ۱۴۸:۲
- [۱۲۸۲] بحار ۳۰۴:۴۵ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۸:۳
- [۱۲۸۳] بحار ۱۳۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۶۳:۲

- [۱۲۸۴] بحار ۱۴۳:۴۵ - مقتل خوارزمی ۷۴:۲ - کامل بهائی ۱۷۹:۲.
- [۱۲۸۵] بحار ۵۳:۴۵ - لهوف ص ۵۴ - مقتل خوارزمی ۳۴:۲.
- [۱۲۸۶] بحار ۲۲۶:۴۳ - تفسیر فرات کوفی ص ۱۷۲ (سوره‌ی طور).
- [۱۲۸۷] بحار ۲۰۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۹۷ ص ۲۹۱ و باب ۲۶ ص ۷۹.
- [۱۲۸۸] بحار ۱۹۱:۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۱.
- [۱۲۸۹] گذشت در باب زیارت آن حضرت.
- [۱۲۹۰] بحار ۶۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۹:۲.
- [۱۲۹۱] بحار ۲۱:۴۵ - مقتل خوارزمی ۱۷:۲ - ارشاد مفید ۱۰۹:۲.
- [۱۲۹۲] بحار ۲۹:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۹:۲.
- [۱۲۹۳] بحار ۱۲:۴۵ - مقتل خوارزمی ۹:۲ - لهوف ص ۴۴.
- [۱۲۹۴] بحار ۱۱ - ۱۰ - ۴۵: - ارشاد مفید ۲: ۱۰۲.
- [۱۲۹۵] بحار ۲۱:۴۵ - مقتل خوارزمی ۱۷:۲.
- [۱۲۹۶] بحار ۳۰:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۴:۲.
- [۱۲۹۷] بحار ۱۷:۴۵ - ۱۶ - مقتل خوارزمی ۱۳ - ۱۲: ۲ (با اختلاف مختصری در مصادر).

- [۱۲۹۸] بحار ۱۶:۴۵ و ۱۷ - مقتل خوارزمی ۱۳ - ۱۲: ۲ (با اختلافی در مصادر).
- [۱۲۹۹] بحار ۲۸ - ۲۷ - ۴۵: - مقتل خوارزمی ۲۲ - ۲۱: ۲.
- [۱۳۰۰] منتخب طریحی ۴۰:۲ - ناسخ التواریخ ۵۸:۴.
- [۱۳۰۱] بحار ۱۸۸:۴۴ - منتخب طریحی ۱۱۷:۱.
- [۱۳۰۲] بحار ۳۱۰:۴۳ و ۲۸۹ - منتخب طریحی ۱۲:۱ و ۹۲ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۰:۳.

- [۱۳۰۳] بحار ۲۴۵:۴۴ - منتخب طریحی ۷۰:۱.
- [۱۳۰۴] بحار ۲۲۹:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۳:۱.

- [۱۳۰۵] بحار ۱۷۳:۴۵ - کامل الزیارات خاتمه‌ی کتاب ص ۳۳۷.
- [۱۳۰۶] بحار ۲۲۹:۴۴ - امالی طوسی ۳۲۱:۱،
- [۱۳۰۷] بحار ۲۴۹:۴۳ و ۲۳۶:۴۴ - اکمال الدین ۲۸۳:۱ - کامل الزیارات باب ۱۷ ص ۶۱،
- [۱۳۰۸] بحار ۳۳۰:۴۴ - لهوف ص ۲۹ - ۲۸،
- [۱۳۰۹] بحار ۳۶۴:۴۴ - لهوف ص ۲۶،
- [۱۳۱۰] بحار ۱۲:۴۵ - لهوف ص ۴۴،
- [۱۳۱۱] بحار ۹۸: ۴۰ - کامل الزیارات باب ۶۵ ص ۱۵۹،
- [۱۳۱۲] بحار ۵۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۶ - ۸۳،
- [۱۳۱۳] بحار ۶۷ - ۶۶: ۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۴ ص ۱۲۵،
- [۱۳۱۴] بحار ۶۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۲ ص ۱۵۳،
- [۱۳۱۵] بحار ۵۶:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۷ ص ۱۹۱،
- [۱۳۱۶] بحار ۱۸۲:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵.
- [۱۳۱۷] بحار ۵۷:۹۸ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۶.
- [۱۳۱۸] بحار ۲۲۴:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۷ - ۸۶.
- [۱۳۱۹] منتخب طریحی ۳۹:۱ - بحار ۱۱:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۵ ص ۱۲۷.
- [۱۳۲۰] بحار ۲۴۴ - ۲۴۳: ۴۳ - کامل الزیارات باب ۲۰ ص ۶۶.
- [۱۳۲۱] بحار ۱۸۲:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵.
- [۱۳۲۲] بحار ۳۰۵:۴۴ - تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ص ۳۶۹ (در ذیل آیه‌ی
- ۸۴
- سوره‌ی
- [۱۳۲۳] بحار ۲۱۹:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۳ ص ۷۴.
- [۱۳۲۴] بحار ۲۲۵:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۸ - کافی ۱: ۲۸۳.
- [۱۳۲۵] بحار ۷۲:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۹ ص ۱۳۲،
- [۱۳۲۶] بحار ۵۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۴۲ ص ۱۲۱،

- [۱۳۲۷] بحار ۶۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۷۷ ص ۱۹،
- [۱۳۲۸] بحار ۴۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۶۹ ص ۱۶۸،
- [۱۳۲۹] بحار ۲۲۱:۴۵ - علل الشرائع باب ۱۲۹ ص ۱۶۰،
- [۱۳۳۰] بحار ۲۲۱:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۸ - ۶۷،
- [۱۳۳۱] بحار ۱۸۲:۴۵ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۵ (حدیث قدامه بن زائده).
- [۱۳۳۲] نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۲۸ خطبه ی ۱ فراز ۱۸،
- [۱۳۳۳] نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۲۴۹ خطبه ۹۰ فراز ۳۲،
- [۱۳۳۴] گذشت در شهادت آن حضرت.
- [۱۳۳۵] بحار ۶۰:۹۸ و ۶۱ - کامل الزیارات باب ۳۸ و ۳۹ ص ۱۱۲ و ۱۱۴.
- [۱۳۳۶] سوره ی بقره آیه ی ۳۰
- [۱۳۳۷] مثير الاحزان ص ۱۲ - امالی صدوق مجلس ۲۴ ص ۱۰۱ - بحار ۲۰:۹۸ (زیارت مطلقه امام حسین).
- [۱۳۳۸] بحار ۲۱۸:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۲۴ ص ۱۰۱ .
- [۱۳۳۹] بحار ۱۷۷ - ۱۷۶ : ۶۲ - مکارم الاخلاق ص ۱۹۶ - کافی ۶:۳۵۸.
- [۱۳۴۰] بحار ۲۹۰:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۳:۱۶۱.
- [۱۳۴۱] بحار ۳۰۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷.
- [۱۳۴۲] بحار ۲۳۹:۴۴ - ارشاد مفید ۲:۱۳۳.
- [۱۳۴۳] بحار ۱۰۰:۹۸ و ۹۳ - اقبال ص ۴۴۱ - کامل الزیارات باب ۷۲ ص ۱۸۰.
- [۱۳۴۴] بحار ۶۰:۹۸ - کامل الزیارات باب ۳۸ ص ۱۱۲.
- [۱۳۴۵] بحار ۱۶:۲۵ - منتخب طریحی ۲:۱۰۵،
- [۱۳۴۶] بحار ۲۷۵:۴۳ - ارشاد مفید ۲:۱۳۱،
- [۱۳۴۷] بحار ۴۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲:۳۲،
- [۱۳۴۸] بحار ۴۴:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲:۳۱،

- [۱۳۴۹] بحار ۹۰:۴۵ - ارشاد مفید ۱۳۶:۲,
- [۱۳۵۰] بحار ۱۲۸:۴۵ - مقتل خوارزمی ۶۱:۲,
- [۱۳۵۱] بحار ۱۳۲ - ۱۳۱ ۴۵: - لهوف ص ۷۷,
- [۱۳۵۲] بحار ۱۳۱:۴۵ - مقتل خوارزمی ۵۷:۲,
- [۱۳۵۳] بحار ۲۶۱:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۲۴ ص ۹۸,
- [۱۳۵۴] بحار ۲۶۲:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۸۷ ص ۴۷۸,
- [۱۳۵۵] بحار ۱۴۰ - ۱۳۹ ۴۵: - مقتل خوارزمی ۷۱:۲,
- [۱۳۵۶] بحار ۱۴۱:۴۵ - ۱۴۲ - لهوف ص ۸۳ - مشیر الاحزان ص ۸۲ - مقتل خوارزمی ۷۲:۲.
- [۱۳۵۷] بحار ۱۳۳:۴۵ - لهوف ۷۹ - مشیر الاحزان ص ۸۰ - مقتل خوارزمی ۶۴:۲.
- [۱۳۵۸] بحار ۱۵۷:۴۵ - احتجاج طبرسی ۲: ۳۴ (خطبه‌ی حضرت زینب (سلام الله علیها) نیز ذکر شده).
- [۱۳۵۹] بحار ۲۸۱:۴۳ - مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۴:۳.
- [۱۳۶۰] بحار ۲۳۳:۱۱ - عیون الاخبار ۲۴۳ - ۲۴۲ ۱: - خصال ۲۰۹:۱,
- [۱۳۶۱] بحار ۴۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۲ - ۳۱ ۲: - تاریخ طبری ۲۲۷:۵,
- [۱۳۶۲] بحار ۴۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۲:۲ - لهوف ص ۵۰,
- [۱۳۶۳] بحار ۴۹ - ۴۷ ۴۵: - مقتل خوارزمی ۳۳ - ۳۲ ۲:
- [۱۳۶۴] بحار ۱۱: ۲۱۱,
- [۱۳۶۵] بحار ۴۵ ۳۴: و ۴۱ و ۴۵ و ۵۰,
- [۱۳۶۶] بحار ۲۰۴:۱۱ - خصال ۲۷۲:۱.
- [۱۳۶۷] بحار ۶:۴۵ - ارشاد مفید ۱۰۰:۲.
- [۱۳۶۸] بحار ۵:۴۵ - مقتل خوارزمی ۲۵۲:۱.
- [۱۳۶۹] بحار ۳۹۲:۴۴ - ارشاد مفید ۹۳ - ۹۲ ۲:

- [۱۳۷۰] بحار ۳۸۸:۴۴ - تاریخ طبری ۲۰۸:۵
- [۱۳۷۱] بحار ۳۸۷:۴۴
- [۱۳۷۲] بحار ۵۱:۴۵ - لهوف ص ۵۲
- [۱۳۷۳] منتخب طریحی ۲۴:۱
- [۱۳۷۴] تذکره سبط ابن جوزی ص ۱۴۳
- [۱۳۷۵] بحار ۵۶:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۶:۲
- [۱۳۷۶] بحار ۲۳۰:۱۱ - تفسیر قمی ۱۶۶:۱
- [۱۳۷۷] بحار ۴۴:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲
- [۱۳۷۸] بحار ۲۷۷:۱۱ - تفسیر قمی ۵۱:۲ - سوره ی مریم آیہ ۵۷
- [۱۳۷۹] بحار ۲۷۷:۱۱ - تفسیر قمی ۲: ۵۱
- [۱۳۸۰] بحار ۲۵۱ - ۲۴۸: ۴۳ - مستطرفات السرائر ص ۴۷۸ - کمال الدین ۲۸۲ - ۲۸۳
- [۱۳۸۱] بحار ۲۷۱:۱۱ - کمال الدین ۱۳۳ - ۱۲۷ ۱:
- [۱۳۸۲] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۸
- [۱۳۸۳] بحار ۳۳۵:۱۱ - تفسیر عیاشی ۱۴۷:۲
- [۱۳۸۴] بحار ۱۱۵:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۴
- [۱۳۸۵] سوره ی صفات، آیہ ۷۹
- [۱۳۸۶] بحار ۲۰۵:۳۶ - کمال الدین ۲۶۵:۲ - عیون الاخبار ۶۰:۱
- [۱۳۸۷] بحار ۲۲۹:۱۱ - مجمع البیان ۶۷۰:۴
- [۱۳۸۸] بحار ۵۹:۴۵ - لهوف ص ۵۸
- [۱۳۸۹] بحار ۶۳:۱۱ - عیون الاخبار ۲: ۵۵
- [۱۳۹۰] بحار ۳۳۰:۴۴ - لهوف ص ۲۸:۲۹
- [۱۳۹۱] بحار ۸۰:۴۵ - خرائج ۸۴۸:۲
- [۱۳۹۲] بحار ۶ - ۵ - ۱۲: - تفسیر قمی ۱۵۳:۱

- [۱۳۹۳] جلاء العیون، مجلسی ص ۲۰۱.
- [۱۳۹۴] بحار ۴:۱۲ - امالی طوسی ۳۴۸:۱.
- [۱۳۹۵] بحار ۴۵:۴۵ - لهوف ص ۴۹ - مقاتل الطالبین ص ۸۵.
- [۱۳۹۶] بحار ۲۲۵:۱۲ - تفسیر قمی ۳۴۲:۲.
- [۱۳۹۷] ذریعۃ النجاء ۱۲۵ بنقل از کتاب مهیج الاحزان.
- [۱۳۹۸] بحار ۵۵:۴۵ - مقتل خوارزمی ۳۵:۲،
- [۱۳۹۹] بحار ۴۵:باب ۳۹،
- [۱۴۰۰] بحار ۴۵: ۱۳۳ - ۱۳۲ - مشیر الاحزان ص ۷۹،
- [۱۴۰۱] سورة الشعراء آیه ۱۵۵،
- [۱۴۰۲] بحار ۴۱:۴۵،
- [۱۴۰۳] منتخب طریحی ۲۲:۱،
- [۱۴۰۴] بحار ۳۹۲:۱۱ - مراجعه شود مجمع البیان ۲۶۶:۶،
- [۱۴۰۵] بحار ۳۹۲:۱۱ - مجمع البیان ۲۶۶:۶،
- [۱۴۰۶] بحار ۴۷:۴۵ - مقاتل الطالبین ص ۶۰ - ۵۹.
- [۱۴۰۷] سورہی هود آیهی ۵۶.
- [۱۴۰۸] بحار ۹:۴۵.
- [۱۴۰۹] بحار ۳۶۱:۱۱ .
- [۱۴۱۰] بحار ۵۷:۴۵ - لهوف ص ۵۶ - ۵۵.
- [۱۴۱۱] سورہی قصص آیهی ۲۳ - ۲۴.
- [۱۴۱۲] بحار ۱۱:۴۵ - ارشاد مفید ۲: ۱۰۴.
- [۱۴۱۳] سورہی ص آیهی ۴۴.
- [۱۴۱۴] بحار ۴۴: ۲۳۸ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۷.
- [۱۴۱۵] بحار ۴۴:۴۵ و ۵۵ - مقتل خوارزمی ۳۱:۲ و ۳۵.

- [۱۴۱۶] بحار ۱۶:۱۴ - قرب الاسناد ص ۴۸.
- [۱۴۱۷] بحار ۳۰۱:۴۴ - ثواب الاعمال ص ۲۵۷ - کامل الزیارات باب ۲۵ ص ۷۸.
- [۱۴۱۸] بحار ۲۹۸:۴۵ - مناقب ۲۳۷:۳.
- [۱۴۱۹] سورهی مریم آیهی ۷.
- [۱۴۲۰] بحار ۲۳۱:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۶ ص ۵۶ - ۵۵،
- [۱۴۲۱] بحار ۲۲۳:۴۴ - احتجاج طبرسی ۲۷۳:۲،
- [۱۴۲۲] بحار ۲۳۸:۴۳ - امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۶ - سورهی مریم آیهی ۷،
- [۱۴۲۳] بحار ۱۴: ۱۸۰ - بحار ۱۸۷:۴۴،
- [۱۴۲۴] بحار ۲۴۳:۴۴ - امالی صدوق مجلس ۲۸ - ص ۱۱۷ - کافی ۴۶۵:۱،
- [۱۴۲۵] بحار ۱۸۷:۴۴ - ۱۸۰:۱۴،
- [۱۴۲۶] بحار ۱۸۸:۱۴ - کافی ۶۶۵:۲،
- [۱۴۲۷] بحار ۲۱۲ - ۲۱۱: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۹۰ - ۹۱،
- [۱۴۲۸] بحار ۳۵۸ - ۳۵۷: ۱۴ - تفسیر قمی ۸۸:۱،
- [۱۴۲۹] بحار ۱۳:۴۵ - لهوف ص ۶۸،
- [۱۴۳۰] بحار ۲۴۸:۴۴ - مقتل خوارزمی ۱: ۱۶۴،
- [۱۴۳۱] بحار ۳۱۸:۹۸.
- [۱۴۳۲] تفصیل این مطالب گذشت در فصول گذشته.
- [۱۴۳۳] بحار ۴۷ - ۴۶: ۴۵ - منتخب طریحی ۱۳۴:۲ - مقتل خوارزمی ۲۲:۲.
- [۱۴۳۴] مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۷:۳ - منتخب طریحی ۱۳۳:۲.
- [۱۴۳۵] بحار ۴۵: ۵۶ - مقتل خوارزمی ۳۷:۲.
- [۱۴۳۶] تفصیل سرگذشت سر مبارک امام (علیه السلام) در مباحث قبلی گذشت.
- [۱۴۳۷] سورهی قصص آیهی ۲۱ و ۲۲.
- [۱۴۳۸] گذشت در عنوان چهارم: قسم سوم از الطاف و مراجعه شود کتاب ناسخ التواریخ

۸۴:۴

- [۱۴۳۹] بحار ۱۹۴:۴۴ - مناقب ۳: ۲۳۰.
- [۱۴۴۰] بحار ۱۹۴ - ۱۹۳: ۴۵ - منتخب طریحی ۶۱:۲.
- [۱۴۴۱] بحار ۲۰۵:۴۵ و ۲۰۴ - کامل الزیارات باب ۲۴ ص ۷۷.
- [۱۴۴۲] بحار ۲۰۵:۴۵ و ۲۰۴ - کامل الزیارات باب ۲۴ ص ۷۷.
- [۱۴۴۳] بحار ۲۴۵:۴۴ - منتخب طریحی ۸۲:۱ - سورهی بقره آیهی ۳۷.
- [۱۴۴۴] تفصیل این مطالب گذشت.
- [۱۴۴۵] بحار ۹۲ - ۹۱: ۴۵ - مناقب ۱۶۱:۳.
- [۱۴۴۶] بحار ۱۰۸:۹۸ - کامل الزیارات باب ۸۸ ص ۲۶۹.
- [۱۴۴۷] بحار ۲۲۱:۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۱ ص ۶۸ - ۶۷.
- [۱۴۴۸] بحار ۲۰۹ - ۲۰۸: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۳ - ۸۲.
- [۱۴۴۹] بحار ۳۶۵:۱۳ - اکمال الدین ۱۵۳:۱ - امالی صدوق مجلس ۴۱ ص ۱۹۳.
- [۱۴۵۰] بحار ۲۳۰:۴۵ - امالی صدوق مجلس ۲۹ ص ۱۲۰ - امالی مفید ص ۳۱۹.
- [۱۴۵۱] بحار ۳۹:۱۳ - کمال الدین ۱۴۹ - ۱۴۸: ۱.
- [۱۴۵۲] بحار ۵۵:۴۵ - مقتل ابی مخنف ص ۱۹۶ - ۱۹۵ - مقتل خوارزمی ۳۵:۲.
- [۱۴۵۳] سورهی طه آیهی ۱۰، باب اسماعیل.
- [۱۴۵۴] بحار ۳۶۴:۴۴ - لهوف ص ۲۸.
- [۱۴۵۵] بحار ۲۸:۱۳ - تفسیر قمی ۱۳۸:۲.
- [۱۴۵۶] بحار سورهی مریم آیهی ۵۴.
- [۱۴۵۷] بحار ۳۹۰:۱۳ و ۲۳۷:۴۴ - کامل الزیارات باب ۱۹ ص ۶۴.
- [۱۴۵۸] بحار ۳۶۷:۴۴ - لهوف ص ۲۶ - مشیر الاحزان ص ۴۱ - کشف الغمّه ۲۹:۲.
- [۱۴۵۹] بحار ۱۸ - ۱۷: ۱۴ (با مختصر تفاوتی).
- [۱۴۶۰] بحار ۸۳:۴۵ - احتجاج طبرسی ۲۹۱:۲.

- [۱۴۶۱] بحار ۲۰۲ - ۲۰۱: ۴۵ - کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۰.
- [۱۴۶۲] بحار ۱۰۰:۱۴ تفسیر قمی, ۲۳۷:۲,
- [۱۴۶۳] بحار ۲۳۸:۱۴ - نهج البلاغه فیض الاسلام ۵۰۷:۳ خطبه‌ی ۱۵۶ فراز ۱۷,
- [۱۴۶۴] بحار ۲۳۸:۱۴ - نهج البلاغه فیض الاسلام ۵۰۷:۳ خطبه‌ی ۱۵۶ فراز ۱۷,
- [۱۴۶۵] تفصیل این مطالب گذشت.
- [۱۴۶۶] بحار ۲۶۲:۴۴ - کامل الزیارات باب ۲۳ ص ۷۲,
- [۱۴۶۷] بحار ۱۷۴:۱۱ - معانی الاخبار ص ۱۱۰,
- [۱۴۶۸] بحار ۲۴۳:۴۴ منتخب طریحی ۲۸:۱,
- [۱۴۶۹] بحار ۲۲۳:۴۴ و ۱۷۸:۱۴ - احتجاج طبرسی ۲۷۳:۲,
- [۱۴۷۰] بحار ۴۰۳:۱۴ - مناقب ابن شهر آشوب ۲۸۱:۳,
- [۱۴۷۱] بحار ۲۲۵:۴۴ - عیون الاخبار ۲۰۹:۱,
- [۱۴۷۲] بحار ۲۳۱:۱۲ - تفسیر قمی ۳۴۵:۱,
- [۱۴۷۳] بحار ۲۶۰:۱۲ - امالی صدوق مجلس ۴۳ ص ۲۰۸.
- [۱۴۷۴] بحار ۲۹۲:۴۴ کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۳.
- [۱۴۷۵] سورہی کوثر ۱۰۸.
- [۱۴۷۶] بحار ۲۹۰:۴۴ - کامل الزیارات باب ۳۲ ص ۱۰۲.
- [۱۴۷۷] بحار ۲۴۲:۴۴ - منتخب طریحی ۴۸:۱ (مجلس ۵).
- [۱۴۷۸] بحار ۲۷۱ - ۲۷۰: ۴۳ - کامل الزیارات باب ۱۴ ص ۵۲.
- [۱۴۷۹] رود به معنای فرزند است.
- [۱۴۸۰] باید (تو عاقلی) باشد.